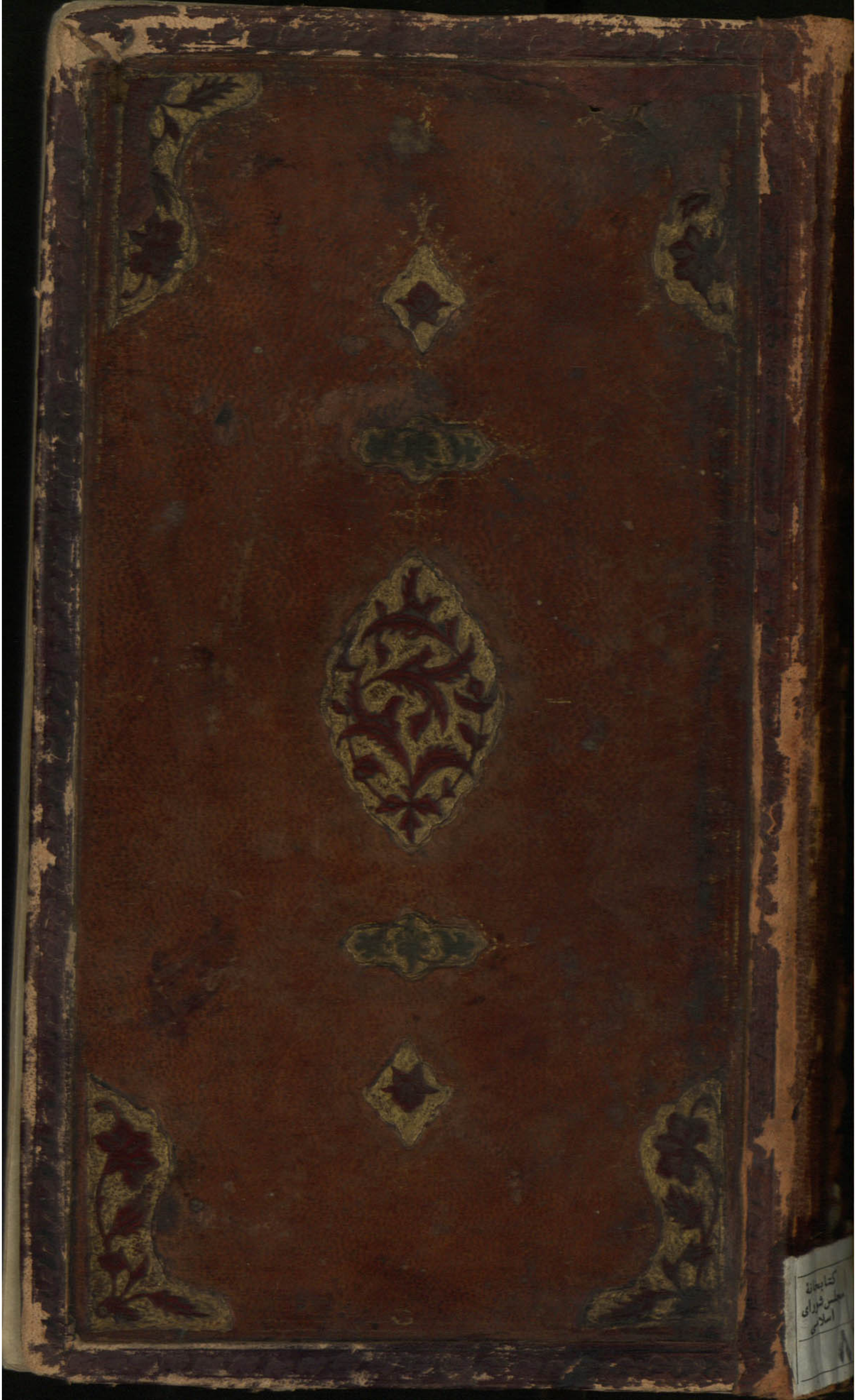


بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول ستایش مر خدای را که پیش از همه
چیز هست بلا اولٍ بکسر و تنوین و در نسخه ابن ادریس
بفتح بلا تنوین و ضابطه اینست که اگر اول افعل التفضیل باشد
منصرفست و جاریست بر موصوف مذکور یا مقدر و من تفضیل
مقدر است و اگر اول افعل صفت مشبهه باشد و جاری بر موصوف
باشد نیز غیر منصرفست مثل حججت فی عام اول و اگر سلخ کنی
از وصفیه و ظرف سازی مبنی بر ضم شود همچو سایر ظروف

مقطوعه

مقطوعه از اضافه مثل ان اتیتنی اولُ فلك کذا و اگر بمعنی
ابتدا باشد منصرفست مثل لیس له اولٌ ولا اخر برفع و تنوین
و اعتبار وصفیه اصلیه در منع صرف کافی است که نقل کنند
از وصفیت باسمیه و مما نحن فیه مشترکست میان وصفیت
و غیرها منقول نیست کان قبله بی آنکه پیش از وی چیزی باشد
و این تاکید کلام سابق است و اگر مراد باولی که مذکورست اولا
تقدم بر همه چیز نباشد بلکه مراد اولیه نسبیه باشد چنانچه هر علتی
اولیت دارد نسبت بمعلول خود پس تواند بود که تاسیس باشد
و برین قیاس است حل والآخر بلا آخرٍ یکون بعده
چه او باقی است و همه فانی الذی قصرت بضم صاد عن
رؤیته ابصار الناظرین آنکه کوتاهست از دیدن چشمهای
بینندگان بمقتضای کریمه لا تدرکه الابصار
و عجزت عن نعته اوهام الواصفین و عاجزست
از بیان اوصاف جمال و جلال او وهمهای بیان کنندها
اوصاف و این تلمیح است بآنکه ادراک را با آن راه نیست

وآنچه گویند شبیه بوهم است و وهم نیز عاجز اَبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ
اَلْخَلْقَ ابتدع متعدی است بمعنی انشا و ایجاد چیزی بر وفق
آنچه سابقاً مثل آن موجود بوده و ماده آن شود ابتداع
نباشد یعنی احداث عالم کرد ابتدا بی‌ماده و بی‌مثل سابق
اِبْتِدَاعاً احداث کردنی که مقتضای علم کامل او بود
وَاخْتَرَعَهُمْ بمعنی ابتدع است بس تأکید کلام سابق باشد
عَلَى مَشِيَّتِهِ اِخْتِرَاعاً یعنی احداث کرد بی‌مثل و ماده عالم
را بر وفق خواهش خود اختراع کردنی چنانچه بایست ثُمَّ
سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ بس راند مخلوقات را
بهر روشی که مراد الهی بود در حیوة و معیشت وَبَعَثَهُمْ
فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ و فرستاد انها را براه محبت خود یعنی امر
بآن نمود لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ درحالی که
مالک و قادر نبودند بر تاخیر آنچه بایشان پیش داده از نعم و غیر
آن وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ
ونمیتوانستند مقدم ساخت چیزی را که حق تعالی آنرا موخر

ساخته

ساخته یعنی هر چیزی را بمقتضای اراده خود وقتی معین کرده
مخلوقات را بر تبدیل آن قدرت نیست وَجَعَلَ لِكُلِّ
زَوْجٍ وگردانید برای هر جفتی و این بحسب عادتست جهة معیشت
عالم بتزویجست و یحتمل که مراد بزوج صنف باشد ابن اثیر
گفته الاصل فی الزوج الصنف والنوع لِكُلِّ شَيْءٍ
ودر بعضی نسخ روح بمهملت است یعنی هر ذی حیوة قُوتاً
مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ و مقرر ساخت برای
هر کس آنچه بان زندگی نماید که در علم ازلی اوست و قسمت آن
معین شده در لوح محفوظ از رزق او وَلَا يَنْقُصُ متعدی
آمده مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ رزق هر کرا حق تعالی زیاده مقدر
ساخته هیچکس نتواند کم کرد وَلَا يَزِيدُ این هم متعدی
آمده مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ و رزق هر کرا کم تقدیر
کرده شواند کسی زیاده کرد ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَوةِ أَجَلاً
مَوْقُوتاً بس مقرر ساخت برای مردن هر زوج یا هر ذی
حیوة وقتی معین وَنَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً و تعین کرد

برای او مدت حیوة که نهایتی دارد و این بمنزله عطف تفسیری
فقره سابقه است یتخطا الیه بایام عمره این چنین
اجلی که کام نهاده بآن رسد بروزهای عمرش کویا هر روزی
بمنزله خطوه است و یرهقه و میرسد بزودی بآن
اجل و الرهق العجلة باعوام دهره بوسیله سالهای
مدت حیوة خود کویا هر سالی منزلی است که قطع میکند چه کفته اند
لدوا للموت وابنوا للخراب یعنی بزایید برای مردن
وبنا کنید برای خراب شدن حتی اذا بلغ تا چون برسد
اقصی نهایة اثره واستوعب حساب عمره بقیه عمرش
وبعضی کفته اند اثر بمعنی اجل است ای غایة الاجل المقرون قبضه
حق تعالی بقبضه قدرت خود درآرد و قبض روح او کند
الی ما ندبه الیه و برساند او را بآنچه خوانده است او را
بسوی آن من محفور ثوابه از ثواب بسیاری که برای
او مقدر ساخته بطریق اجر و تفضل او محذور عقابه
یا از عذابی که از وی باید ترسید اعاذنا الله منه لیجزی

الذین

الذین اساؤا بما عملوا تا آنکه جزا دهد کسانی که بد کرده اند
بمثل آنچه کرده اند و یجزی الذین احسنوا بالحسنی
و جزا دهد نیکوکاران را به نیکی و ادخال جنت و رضای خود
رزقنا الله ذلک بفضله عدلا منه و این هر دو
از روی عدالت الهی است و حسنی بتفضل نیز هست تقدست
اسماؤه پاکست نامهایش و تظاهرت آلاؤه
و بسیار است نعمتهای او کویا یکی اعانت دیگری میکند
لا یسأل عما یفعل نمیرسد کسی را که پرسد از وجه آنچه
کند و هم یسألون و از بندکان پرسیده شود که چرا کردید
والحمد لله و سپاس مر خدای را که لو حبس عن عباده
اکر منع میکرد از بندکان خود معرفة حمده دانستن
سپاس خود را علی ما ابلاهم من مننه المتتابعة
بر آنچه احسان کرده از نعم پی در پی خود و اسبغ علیهم
و تمام کرده بر بندکان خود من نعمه المتظاهرة
از نعمتهای آینده که بسیار اند لتصرفوا فی مننه فلم

يحمدونه هر آينه تنعم بنعمتها ميكردند بس سپاس
آن نعمه بجا نمى آوردند وتنوشعوا فى رزقه فلم يشكروه
وصرف رزق او بتوسعه و افراط ميكردند بس شكر
آن نميكردند بس حمد و شكر نعم آلهى نيز بالهام و تعليم اوست
جلت آلاءه ولو كانوا كذلك و اگر چنين بودندى
كه شكر نعم نكنند لخرجوا من حدود الانسانية
الى حد البهيمية هر آينه از مرتبه آدميت برآمده داخل
مرتبه حيوانات عجم مى شدند وكانوا كما وصف فى
محكم كتابه ومى بودند چنانچه در آيات محكمه قرآن
مجيد منسوخ نشده اند فرموده كه ان هم الا كالانعام
نيستند ايشان مگر همچو چارپايان بل هم اضل
سبيلا بلكه آنها گمراه تراند از انعام چه آنها ذى
عقل اند بخلاف چارپايان والحمد لله على ما عرفنا
من نفسه وسپاس خدايرا بر آنچه دانانده مارا از ذات
اقدس خود والهمنا من شكره و بر آنچه در دل ما انداخته

ازشکر

ازشكر نعم او وفتح لنا من ابواب العلم بربوبيته
و بر آنچه كشوده بر ما از درهاى دانش پروردن او ودلنا
عليه و بر آنچه دلالت كرده اند ابواب علم بر آن من
الاخلاص له فى توحيده از اخلاص در توحيد او
وجنبنا و دور داشت مارا من الالحاد والشك
فى امره از ميل بسوى هوى و شيطان و از شك در كار
او چنانچه كفار از توحيد مايل شدند و بعضى شك در توحيد
و ساير صفات ذات و افعال او كردند حمدا نعمر به
بصيغه مجهول از باب تفعيل عمر كفرح بالتشديد اى عاش
طويلا يعنى آنچنان حمدى كه زندگانى گذرانده شود مارا بآن حمد
فيمن حمده من خلقه در ميان جمعى كه حمد او كنند
ونسبق به من سبق الى رضاه وعفوه و پيشى گيريم
بسبب آن حمد بر كسانى كه پيشى گرفته اند بر بسيارى از خلق
و رسيده اند بر رضا و عفو آلهى حمدا يضىء لنا به ظلمات
البرازخ آنچنان حمدى كه روشن سازد حق تعالى براى

بسبب آن حمد تاریکیهایی را که از زمان موت است تا بعث
وَيُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ و آسان سازد حق
تعالی بر ما بسبب آن حمد راه زندگی روز قیامت را وَيُشَرِّفُ
بِهِ مَنَازِلَنَا و شرف و خوب سازد بسبب آن حمد جاهای
ما را عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ نزد جاهایی که حاضران روز
قیامت ایستاده شوند يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا
كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ در روزی که جزا داده شود
هر کسی را آنچه کرده است از نیک و بد حال آنکه بر آنها ظلمی نشود
يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
روزی که بی نیاز نسازد صاحبی غلام خود را یا دوستی دوست
خود را مجملا و نتواند کرد کسی دیگر یاری او نه دیگری او را بهیچ
وجه و آنکه شفاعت باذن الهی کند داخل نصرت نیست
چه نصرت ملایم غلبه است حمدا يَرْتَفِعُ مِنَّا و در کتاب
ابن ادریس دو نسخه است یکی منا دوم بنا إِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ
این چنین حمدی که بلند شود از ما و برسد بدرجه اعلی بهشت

فی

فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ و ثبت شود در کتاب اعمال ما یا ثبت
باشد در ازل در لوح محفوظ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ این چنین
کتابی که حاضر اند نزد آن ملایکه مقرب حمدا تَقَرُّ بفتح قاف
بِهِ عُيُونُنَا این چنین حمدی که سرد و روشن شود بآن حمد چشمهای
ما در نسخه تقر از اقرار بمعنی اضا یعنی گشت صاحب ضو إِذَا
بَرِقَتْ بکسر را مرویست و در نهایت گفته بکسر بمعنی حیرتست و بفتح
بمعنی بریق و لمعانست الْأَبْصَارُ وقتی که حیران شوند چشمها
از هول قیامت یا گشاده بمانند چشمها و حرکت نکنند و از دیدن
ملک الموت و خوف آن وَتَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ
الْأَبْشَارُ و سفید و نورانی شود بسبب آن حمد رویهای ما
وقتی که سیاه شود رویهای کفار و عاصیان بشره ظاهر جلد است
و جمع او بشر و جمع الجمع ابشار حمدا نُعْتَقُ بصیغه مجهول
بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللهِ حمدی که ببرکت آن آزاد کردیم از
آتش خدا که بسیار الم دهنده است إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللهِ
بکسر جیم بمعنی ذمه و عهد و پیمان یعنی آزادی در حالتی باشد

که برسیم به پناه کرم الهی حمداً تنزاحم به ملائکته
المقربین حمدی که ببرکت آن درجرکه ملایکه درآمده با آنها
در مکان قدس آنها مزاحم شویم واین باستکمال قوت عاقله
وعامله شود وتخلق باخلاق الهیه شود تا اتم افراد حمد بقدر
مقدور تواند کرد ونضام به انبیاءه المرسلین وجمع شویم
بسبب آن حمد با پیغمبران مرسل ودرتحت لوا آنها محشور شده
ساکن شویم ونضام بتشدید میم است گویند ضامتهم بمعنی
شروع در انضمام والتیام کردم فی دار المقامة دخانه
که قرارگاه است یعنی بهشت مقام مصدر میمی است وبا وتا مَنْ
کاسی ملحق می شود چنانچه در بعضی نسخ است التی لا تزول
الجنان داری که زوال ندارد ومحل کرامته ودر جایگاه
کرم الهی التی لا تحول الجنان گرامی که تبدیل ندارد والحمد
لله الذی سپاس مر خدای را که اختار لنا ضمیر برای
نوع انسانست محاسن جمع حسن است برخلاف قیاس
الخلق بفتح خا یعنی صورت ودر نسخه بضم خا یعنی سپاس

مر خدای را که اختیار کرد وداد مارا خوبها صور اعضا ومثل صورت
بهایم نساخت انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم
یا داد خلق حسن متوسط میان افراط وتفریط نه مثل خلق اسد
وارنب واجری علینا من طیبات الرزق جریان
کنایت از دوام وکثرتست یعنی مادام الحیوات داد مارا رزقها
پاک ونیک وجعل لنا الفضیلة بالملکة گویند زید
حسن الملکة یعنی با زیردستان خود نیکی میکند در حدیث است
لا یدخل الجنة سیئ الملکة علی جمیع الخلق متعلق است
بفضیلت یعنی مارا فضل داد بر خلایق بملکه که حسن صنیع است
واگرچه ملکه اعم است از حسنه وسیئه در صحاح است که لا یدخل
الجنة سیئ الملکة لیکن مراد حسنه است بقرینه فضیلت
فکل خلیقته منقادة لنا بقدرته پس جمیع
مخلوقات الهی بسبب حسن ملکه تابع ما اند بقدرت الهی
وصائرة الی طاعتنا بعزته واطاعت کننده اند
بالآخره مارا بعزة وغلبه الهی گویا اشارتست بآنچه بعد

خروج صاحب الزمان شود و چون این دعا اهل بیت است
این صفات از اختیار تا انجام ایشان را باشد و اگر مراد بخلق
و خلیقه نبات و معدن و حیوان باشد این صفات مطلق
انسان را باشد چه انسان بر همه حسن قسمی از تسلط و فضل هست
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ اِلَّا اِلَیْهِ
و سپاس مر خدای راکه بسته است از ما در احتیاج را مگر بسوی
خود چه احتیاج ظاهری بخلق احتیاج بخالق است و بالجمله
ممکن محتاج بواجب است و معلول محتاج بفاعل و احتیاج بغیر
فاعل بجهة استعداد حصول فیض از فاعل است و همه آنها
مصحح صدور از فاعلند پس در جمیع امور توکل بر ذات پاک
او باید کرد و نظر بجناب قدس او باید داشت فَکَیْفَ
نُطِیْقُ حَمْدَهٗ پس چگونه طاقت داشته باشیم بر سپاس او
اَمْ مَتٰی نُؤَدِّیْ شُکْرَهٗ یا کی شکر او بجا آوریم لَا مَتٰی و این
از باب حکایتست سیبویه گفته شخصی از جای آمد دیگری از او پرسید
مِنْ اَیْنَ یَا فَتٰی او در جواب گفت لَا مِنْ اَیْنَ یَا فَتٰی یعنی

این سوال مکن چراکه اینجا هست امری که اهم ازین هست و آن
سوال است از فضل و ادب و اگر حکایت نمی بود کلمه لا بر من
داخل نمی شد و معنی صحیح ازین مفهوم نمی شد و شخصی از اهل
حجاز گفت رَاَیْتُ زَیْدًا دیگری از او پرسید مَنْ زَیْدًا
بنصب زَیْدًا پس حکایت باب مطرد است در جمل و مفردات
و معلوم است از لغت وَمَا نَحْنُ فِیْهِ و مثل این که بعد ازین
گذرد بباید ازین قبیل باشد یعنی جای گفتن متی نیست زیراکه
ادای شکر ممکن نیست چه توفیق شکر نعمت دیگر است و بر آن
نیز شکر واجب پس تسلسل لازم آید چنانچه شاعر گوید اِذَا کَانَ
شُکْرِیْ نِعْمَةَ اللّٰهِ نِعْمَةً مُجَدَّدَةً کَیْفَ السَّبِیْلُ اِلَی
الشُّکْرِ و اگرچه متی استفهام استنکاری است لیکن ظاهرش
صورت استفهام دارد بنابرین فرمود لَا مَتٰی یعنی جای صورت
استفهام نیز نیست و محتمل که بر لا وقف باشد و بر متی نیز و هر کدام
کلام مستقل باشد که اکتفا بر یک کلمه از آن شده چنانچه کسی پرسید
زید آمده جواب دهی نه یعنی زید نیامده پس اینجا معنی لا

اینکه نمی توانیم تا دیه شکر نمود و معنی متی اینکه کی توانیم تا دیت
بس هر کدام تاکید متی نودی شکره باشند والله اعلم وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی رَکَّبَ فِینَا اٰلَاتِ الْبَسْطِ وَجَعَلَ لَنَا اَدَوَاتِ
الْقَبْضِ و سپاس مر خدایرا که آفریده در ما آلات کشادن
وبستن اعضا و بعض آنهارا ببعض ترکیب کرده و آن آلات
وادوات اعصاب واوتار و عضلات اند چنانچه در علم طب
مبین هست فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ وَمَتَّعَنَا
بِاَرْوَاحِ الْحَیٰوةِ و بهره مند ساخت مارا براحتهای حیوت
وَاَثْبَتَ فِینَا جَوَارِحَ الْاَعْمَالِ و اثبات و ایجاد کرد در ما
اعضایی را که بآن کسب کنیم و عمل نماییم وَغَذَّانَا بِطَیِّبَاتِ
الرِّزْقِ و غذای ما ساخت رزق پاک را وَاَغْنَانَا بِفَضْلِهِ
وَاَقْنَانَا بِمَنِّهِ و داد بما آنچه دل ما بآن تسلی شود و مایه خود سازیم
بمحض فضل و منة او بر ما و قنیه ذخیره را گویند و مراد علوم حقیقت
و معارف آلهیه هست که ذخیره نفس قدسیه هست برای حیوت
ابدیه و معنی سرمایه تجارت نیز آمده و اقنی بمعنی اعطی القنیه

وقنی بکسر و قصر بمعنی رضا آمده بس معنی چنین باشد که راضی
ساخت مارا بآنچه عطیت نمود ثُمَّ اَمَرَنَا لِیَخْتَبِرَ طَاعَتَنَا
بس امر کرد مارا بعبادات تا امتحان کند و بر خلایق ظاهر شود
که اطاعت امر کردیم یا نه تا حجت او بر ما ثابت شود وَنَهَانَا
لِیَبْتَلِیَ شُکْرَنَا و نهی کرد مارا از معاصی تا امتحان کند
که شکر او کردیم بباز داشتن نفس از معاصی یا نه و مراد ایست
که با ما معامله کند معامله امتحان کنندها فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِیقِ
اَمْرِهِ بس مخالفت کردیم از راه امر و براه دیگر رفتیم
وَرَکِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ و سوار شدیم بر پشت اموری
که ازان جر و منع کرده بود یعنی بجا آوردیم منهیات را
فَلَمْ یَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ بس شتاب نکرد با ما در عقوبتی
که لایق آن معصیت بود وَلَمْ یُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بکسر نون
و سکون قاف و در نسخه بفتح نون و کسر قاف و هر دو بمعنی
مکافات بعقوبتست و یا متعلقست بمعاملت بعد از تضمین
یعنی نکرده معامله بنقمه در حالتی که شتاب کند درین معامله

بل تأنّانا برحمته تكرّماً بل که رفق و مدارا کرد با ما
برحمت خود از روی کرم و چون تأنّی لازم است پس تعدیت
بتضمین معامله است گویا گفته عاملنا برحمته متأنّینا
من غیر عجلة بالعذاب یعنی عمل کرد با ما برحمت بی شتاب
بعذاب وانتظر مراجعتنا برأفته و مهلت داد که
برجوع و انابت و عبادت و ترک معاصی کنیم و توبه نماییم و دفعه
جزاء عصیان نماد بسبب رحمت خود حلماً و در نسخه تحلّماً یعنی
این مهلت از روی حلم الهی است و تحلّم مبالغه در حلم است
والحمد لله الذی دلّنا علی التوبة التی لم نفدها
الا من فضله و سپاس مر خدای را که راهنمایی کرد بتوبه
که ندانستیم و توفیق بران نیافتیم مگر بفضل او و در مغرب است افادنی
مالا اعطانیه و افاده بمعنی استفاده منه و گویند افدت
الفرس ای حصّلته لیکن بمعنی ثانی مستعمل بمن است چنانچه
فرموده من فضله و در مجمل اللغة است که افدت غیری علمته
وافدت من غیرک ای تعلّمت منه و در اساس البلاغة

است که افدت منه خیرا ای استفدته پس در دعا بضم نون و کسر فا
از باب افعال بصیغه معلوم است و مروی و مضبوط در نسخ معتبره
همین است بمعنی لم نستفدها و در بعضی نسخ بضم نون و سکون
فا و فتح دال از فدا بحذف و ایصال ای لم نفد بها من
عذاب الله تعالی یعنی توبه که فدیه ماست از معاصی و فدای
نفوس ماست از هلاک اخروی دلالت ما بران توبه نشد مگر
بفضل الهی و بعضی بصیغه مفعول باب انفعال ضبط نموده اند و چون
بمن مستعملست پس معنی لم نستفدها بصیغه مجهول باشد
و این باطلست معنی و روایة فلو لم نعتدد من فضله
الا بها لقد حسن بلاؤه عندنا یعنی نعم او بر ما بسیار است
و همه معتدّ بها اند و اگر فرضا اعتداد نکنیم از آنها مگر شان همین
دلالت بر توبه و توفیق حصول آن هر آینه تحقیق خوبست نعمت
او نزد ما که بآن امتحان نموده و همین نعمت معتدّ بها و کافی است
وجلّ احسانه الینا وجسم فضله علینا و هر آینه
بزرگست احسان او بما و عظیم است فضل او بر ما که دلالت

برتوبه کرد فما هکذا کانت سُنّتهُ فِي التّوبةِ لِمَن کان
قَبلَنا چه این چنین نبوده طریقه سلوک آلهیه در توبه کردن امم
سابقه زیرا که طریق توبه آنها قطع وقتل وحرق ونحو آن بوده
پس اکتفا در باب ما بمجرد پشیمانی نهایت فضل ونعمت معتد
بهاست لقَد وَضَعَ عنّا ما لاطاقَةَ لَنا بِهِ هرآینه
بتحقیق دور کرده ومعاف نموده از ما چیزی که ما را طاقت آن
نیست وَلَم یُکلِّفنا اِلّا وُسعاً وتکلیف نکرد ما را مگر
همان قدر که در وسع وقدرت ما بود وَلَم یُجشِّمنا وتکلیف
ما نکرد اِلّا یُسراً مگر بچیزی که بر ما آسان بود وَلَم یَدَع
لِاَحَدٍ مِنّا حُجّةً وَلا عُذراً ونگذاشت از برای ما برهانی
که بآن تمسک نموده عذر معصیت خواهیم چه تکلیف ما لایطاق
نکرد فالهالِکُ مِنّا هرگاه عذر نماند پس عاصی معاقب که
بمنزله هالک ومرده است از جمله خلق مَن هَلَکَ عَلَیهِ
کسی است که هلاک شود ومعاقب شود برین حال که بی عذرا ست
وبر حکم غالب است یعنی مخالفت آن کرده پس ضمیر راجع

بحال مذکور است وتعلق علی بهلک بتضمین استعلاست یا تضمین
ورود ای بهلک حین ورود علیه وضمیر راجع بحق تعالی وحال
اینست که ورد علیه هالکا یا بهلک واردا علیه عند الموت
وتفصیل مقام در شرح دعاء اعتراف بتقصیر در شکر خواهد آمد
وَالسَّعِیدُ مِنّا مَن رَغِبَ اِلَیهِ وسعادتمند از ما کسی است
که رغبت کرد بحکم آلهی واطاعت نمود وَالحَمدُ لِلّهِ بِکُلِّ ما
حَمِدَهُ بوزن سمع ودر نسخه بتشدید بِهِ اَدنیٰ مَلآئِکَتِهِ
اِلَیهِ وسپاس مر خدای را بهر صفت جمیلی که سپاس او بآن
صفت کنند مقرب ترین ونزدیکترین فرشتگان او وَاَکرَمُ
خَلِیقَتِهِ عَلَیهِ وبآنچه حمد او کنند کسانی که معززترین
مخلوقات حق تعالی اند نزد او مثل پیغمبران وائمه هدی وَاَرضیٰ
حامِدِیهِ لَدَیهِ کَفَضلِ رَبِّنا عَلیٰ جَمِیعِ خَلقِهِ
یعنی حمد مر خدای را که آنچنان حمدی که زیادتی او بر جمیع
حمدها همچو زیادتی پروردگار ما باشد بر جمیع مخلوقات او
یعنی چنانچه فضل ثانی غیر متناهیست فضل اول نیز غیر

[illegible]

متناهی باشد چه اینچنین حمدی لایق جبروت آلهی است
شکر له الحمد مکان کل نعمة له علینا و علی
جمیع عباده الماضین والباقین شروع است در حمد
بنهج دیگر لهذا گفته سر حمد خدای تعالی را سپاس است
بجای هر نعمتی یعنی مقابل هر نعمتی که او راست بر ما و بر جمیع
بندهای او که گذشته اند و باقی اند و چون بنی آدم اعضای
یکدیگر اند پس حمد بر نعم ایشان نیز خوب باشد و اما آنکه جمیع
ما سبق در سلسله طولیه و عرضیه در نظام وجود نعمت است
در حق هر واحد چه همه اسباب وجود و مبادی تکون او هستند
ولهذا تعبیر از آن بنعم سابقه از وجود کنند و ضم خوبست اما
ملایم لفظ والباقین نیست عدد ما احاط به علمه
من جمیع الاشیاء عدد آن حمد مساوی عدد چیزهای
باشد که علم آلهی بآن محیطست از موجودات و مکان کل
واحدة منها عددها و بجای هر یک از آن اشیا
بعدد آنها اضعافا مضاعفة مبالغه است در اضعاف

مثل

مثل قناطیر مقنطره و دراهم مورد همه و ذا نیز لذ تره و این محیط فایده
است چه حمد در فقره سابقه بعدد اشیا بود و درین فقره اضعاف
مضاعفه او ابدا همیشه یعنی در زمان غیر متناهی استقبالی
سرمدا یعنی دایم الی یوم القیمة تا روز قیامت چه ابدیت
عبادات تا قیامت است حمدا لا منتهی لحده آنچنان
حمدی که نهایت نباشد مقدار او را ولا حساب لعدده
وعددش آن قدر باشد که در تحت حساب در نیاید و عدد آن را
جز خدا کسی نداند ولا مبلغ لغایته و نتوان رسیدن بغایت
آن ولا انقطاع لامده و انقطاع نباشد زمان او را
واگرچه ابد بمعنی نهایت است لیکن اینجا مراد زمانست تجوزا
حمدا یکون وصلة الی طاعته و عفوه آنچنان
حمدی که باعث وصول بطاعت آلهی و موجب عفو تقصیرات
باشد و سببا الی رضوانه و سبب رضای آلهی شود
و ذریعة الی مغفرته و وسیله مغفرت آلهی باشد
و طریقا الی جنته و راه وصول بهشت او باشد

وخفیراً وحافظ وحامی باشد مِنْ نِقْمَتِهِ از کراهت
وعقاب آلهی وَاَمْناً مِنْ غَضَبِهِ وسبب امن باشد
از غضب آلهی وسبب اعین امن گفته مبالغه وَظَهِیراً عَلَی
طَاعَتِهِ ومعین باشد بر عبادت او وَحَاجِزاً عَنْ مَعْصِیَتِهِ
ومانع باشد از معصیت او وَعَوْناً عَلَی تَأْدِیَةِ حَقِّهِ
وَوَظَائِفِهِ ومددکار باشد برادا حقوق آلهی ووظایف
عبادات او وحَمْداً نَسْعَدُ بِهِ فِی السُّعَدَاءِ مِنْ اَوْلِیَائِهِ
آنچنان حمدی که سعادتمند شویم بسبب آن درمیان سعادت
مندان از دوستان آلهی جه حامد بالحقیقه آنست که باستکمال
قوتین واستتمام بهجه وسعادت نشاتین منتظم درسلک
اولیا شود وَنَصِیرُ بِهِ فِی نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُیُوفِ اَعْدَائِهِ
وداخل شویم بسبب آن حمد درمیان کسانی که بشمشیرهای
دشمنان آلهی شهید شده اند وایشان زنده اند وخوشحالند
بلقای آلهی ومرزوقند بنعم اخرویه یعنی ثواب حمد بقدر
ثواب شهادت باشد یا حمد سبب شهادت شود اِنَّهُ

وَلِیٌّ بدرستی که حق تعالی اولی بتصرفست در کار خلق یا ناصر
ومعین خلق است درحمد او حَمِیدٌ محمود است ولایق حمد اوست
ونتیجه حمدها بالاخرة باو راجع است صلوات بر پیغمبر علیه الصلوات
والسلام بعد التحمید وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنَا بِمُحَمَّدٍ
نَبِیِّهِ وسپاس مرخدائی را که منت نهاد بر ما بارسال
آن سرور که نبی آلهیست صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ رحمت
آلهی باد بر او وبر آل او وروایت متواتر وبکسر آل است برنهج
محققین که تجویز عطف بر ضمیر مجرور کرده اند بی اعادت
جار ودر ترک عاطف تنبیه است بر اتصال تام وکمال قرب آل
با آن سرور صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حال آنکه اختلاف
بصریین وکوفیین در حذف جار است از نعت نیز نه در مقدر
منوی است وحدیثی که در منع ذکر علی گفته اند اصلی ندارد
وبعضی که آل را منصوب خوانده عطف بر محل ضمیر علیه گرفتند
دُونَ الْاُمَمِ الْمَاضِیَةِ نه بر جماعت گذشتگان ومارا
باین عنایت سرافراز ساخت وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

و خبر با اهل تمام گذشته بِقُدرَتِهِ الّتی لا تعجِزُ
عَن شَیءٍ و اِن عَظُمَ و آن عنایت بمحض قدرت اوست
که عاجز نیست از هیچ چیز اگرچه آن چیز بزرگ باشد پس قادر بود
بر ارسال آن سرور برامت سابقه و آنکه ما را ترجیح داد محض
فضل است بر ما و لا یَفُوتُها شَیءٌ و اِن لَطُفَ و آن
قدرتی که هیچ چیز از تصرف او خارج نشود اگرچه دقیق
و عجیب باشد فَخَتَمَ بِنا پس مهر زد بما عَلی جَمیعِ مَن
ذَرَأَ بر جمیع مخلوقات یعنی ما را بمنزله مهر ساخت در اخر است
که کلمه آمین خاتم الکلمات بر مومنان یعنی چنانچه مُهر
بر کتابت حافظ و مانع است از اطلاع بر آنچه مکتوبست هم
چنین آمین دفع کند از مومنین بلیات را پس امت محمدی
حافظ و دافع بلیات اخروی شوند بشفاعت و چون انتهای
کتابت بمهر شود درین کلام تلمیح باین نیز باشد که کل اُمَم
باین امت تمام شوند و تواند بود که ختم بمعنی انتها باشد
یعنی ما را آخرین امم گرد پس تعلق علی بختم بعد تضمین معنی

استعلا

استعلا و غلبه باشد و تواند بود که ضمیر نا مخصوص بایمه هدی
باشد وَ جَعَلَنا شُهَداءَ عَلی مَن جَحَدَ و گردانید ما را
گواهان بر کسانی که انکار اسلام و ایمان کردند وَ کَثَّرَنا بِمَنِّهِ
عَلی مَن قَلَّ و بسیار گردانید ما را بمنت نهادن خود بر جمعی
که کم بودند تلمیح است بآنکه در مبدا اسلام امت اجابت کم
بودند و بفضل خود آنها را بسیار کرد پس متعلق علی بمنه باشد
نه بکثرنا اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ بارخدایا چون بوسیله
آن سرور برما این عنایات کردی پس رحمت بفرست بر آن
سرور اَمینِکَ عَلی وَحیِکَ که امین تست بر وحی تو چنانچه
جبرئیل وحی آورده او تبلیغ نموده وَ نَجیبِکَ مِن خَلقِکَ
و از جمله خلایق راز دار تو اوست و در بعضی نسخ نجیبک است
یعنی کریمی است که نجابت او ظاهر است وَ صَفیِّکَ مِن عِبادِکَ
و برگزیده تو است از میان بندگان تو و آنچه رئیس لشکر از جمله
غنایم چیده خود بگیرد آنرا صفی خوانند اِمامِ الرَّحمَةِ
پیشوائی است که محض رحمت آلهی است بر عباد وَ قائِدِ

الخیر و نیکو راننده و کشنده است خلق را بسوی الهی بدعوت
چنانچه شتربان شتر را کشیده میبرد یا خر را کشیده بخلق میرساند
ومفتاح البرکة و کلید برکت است کما نصب لامرك
نفسه یعنی چنانچه او ذات خود را بر تمشیت فرمان تو داشت
وبسوی آن نپرداخت همچنین تو در مقابل آن رحمت بر وی کن
پس کما متعلق است بصل وعرض فیك للمکروه بدنه
و در راه تو بدن خود را معرض مکروهات ساخت بجهاد و شکستن
دندان مبارک و انواع ایذا از کفره وکاشف گویند
کاشفه بالعداوة یعنی عداوت را ظاهر ساخت فی الدعاء
الیك در باب دعوت خلق بسوی تو حامته خویشان خود را
یعنی رعایت خویشی نکرده آنها را بجا تکلیف ایمان کرد
وحارب فی رضاك اسرته و جنگ کرد بجهة رضامندی
تو از و با قبیله و خویشان خود وقطع فی احیاء دینك
رحمه و در رواج دین تو قطع صله رحم کرد و از ینجا ظاهر شد
که در امور دینی صله رحم دنیاوی معتبر نیست واقصی و دور

داشت از خود الادنین بفتح نون در مقصور تا دلالت کند
بر الف محذوفه مثل اعلون و مصطفین و مثل اینست که اقصین
فیما بعد جمعی را که بسیار نزدیک بودند با و از اقربا مثل ابولهب
علی جحودهم بسبب انکار ایشان دین الهی را و در بعضی
نسخ عنودهم عنك است یعنی دیده و دانسته عناد میکردند
وقرب الاقصین و نزدیک ساخت بخود وعزت داد جمعی را
که بسیار دور بودند از ان سرور مثل سلمان و بلال علی استجابتهم
لك بسبب قبول کردن ایشان امر ترا ووالی فیك
الابعدین و بجهة اطاعت امر تو دوست داشت کسانی را
که از و دور بودند و هیچ خویشی و ربطی نداشتند وعادی
فیك الاقربین و دشمنی کرد بجهة اقامت دین تو با جمعی
که نهایت نزدیکی داشتند از خویشان و این دو فقره تاکید
دو فقره سابق است وادأب نفسه و در جد و تعب
داشت خود را فی تبلیغ رسالتك در رسانیدن آنچه بآن
مامور شده بخلق واتعبها بالدعاء الی ملتك ورنج

داد خود را بدعوت کردن خلق بسوی دین تو وَشَغَلَهَا
متعدی آمده یعنی مشغول ساخت نفس خود را بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ
دَعْوَتِكَ نصیحت کردن راه راست نمودن بکسانی که بایست
آنها را اجابت تو دعوت کرد یعنی برفق و مدارا سلوک نمود با
آنکه جمعی ایمان آورده اند آنها را برفق و مدارا بر اعمال خیر داشت
وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ و ترک وطن اصلی یعنی مکه معظمه
نموده هجرت کرد بشهرها غریب که خویشان آنجا نبودند مثل مدینه
منوره وَمَحَلِّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ و هجرت کرد
بجایی که دور بود از جایگاه اقامت او وَمَسْقَطِ رَأْسِهِ
بفتح قاف و در نسخه بکسر قاف و چون نزد تولد اول سر بزمین
می آید جای تولد را مسقط راس گویند یعنی دور بود از جای تولد
خود آن سرور که مکه معظمه است وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ و از جایی که آرامگاه
دل او بود إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ یعنی این محنتها و هجرت
محض بجهة قصد غالب و ظاهر ساختن دین تو بود نه بهوای
نفس خود وَاسْتِنْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ و بجهة طلب

نصرت

نصرت بود بر جماعه که بتو کافر بودند چه اهل مدینه نصرت آن سرور
کردند و ایشان را انصار گویند حَتَّى اسْتَتَبَّ لَهُ مَا
حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ تا آنکه مهیا و مستقیم شد آنچه قصد کرد
در باب دشمنان تو یعنی اهل مدینه امداد کردند و غلبه کرد بر کفار
وَاسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ و باتمام رسید آنچه تدبیر
کرد در حق دوستان تو یعنی اعلای دین نمود و اعزاز مومنین کرد
فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ پس نهوض کرد بسوی کفار
و بجنگ آنها برخاست در حالتی که طلب فتح داشت بمدد تو
وَمُتَقَوِّيًا عَلَى ضُعْفِهِ بضم الضاد بِنَصْرِكَ و در حالتی که
قوت و غلبه تمام داشت بر کفار بامداد تو با وجودی که ضعیف
بود بسبب قلت مومنین در مبدا اسلام فَغَزَاهُمْ فِي
عُقْرِ دِيَارِهِمْ پس جنگ کرد با کفار در معظم شهرهای
ایشان یعنی مکه معظمه که آنجا کفار بسیار بودند وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ
بُحْبُوحَةِ دَارِهِمْ و ناگهانی حمله کرد بر آنها در میان خانه
ایشان حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ تا آنکه ظاهر فرموده تو یعنی مسلمان

شدند بسیاری از آنها وعلت کلمتک وبلند شد گفته
تو ولو کره المشرکون واگرچه ازین معنی بد می آمد کفار
را که باقی بودند بر کفر اللهم فارفعه بما کدح
فیک الی الدرجة العلیا من جنتک بار خدایا چون
چنین جهد وسعی نمود در خدمات تو پس بسبب این جهد وسعی
بلند کردان رتبه او را تا بلند ترین درجات جنت تو
حتی لا یساوی بصیغه مجهول فی منزلة تا آنکه برابری
کرده نشود با او در هیچ منزله یعنی هیچکس با او برابری نتواند
کرد وبرین قیاس ولا یکافی بصیغة المجهول فی مرتبة
ومساوات نتواند کرد کسی با او در هیچ مرتبه ولا یوازیه
لدیک ومساوی نباشد با او نزد تو ملک مقرب
ولا نبی مرسل نه هیچ فرشته مقربی ونه هیچ پیغمبر مرسلی
که مبعوث بدین یا کتاب باشد وعرفه ویدا ثبات او را یعنی
امر کن با و فی اهله الطاهرین ودر باب اهل بیت او
که همه پاکند بحکم آیه تطهیر وامته المؤمنین ودر باب

امت اجابت او که مؤمنانند من حسن الشفاعة از شفاعت
نیک برای عاصیان چه شفاعت بی اذن الهی نمی باشد گویا
مصدر بمعنی فاعل است واضافه صفت بموصوف است اجل
مفعول ثانی عرفه است ما وعدته بزرگترین وبهترین آنچه
با او وعده کرده حاصل آنکه بچشان او را حلاوت اجل اموری
که وعده کرده چه مکرر خواهد آمد عرفنی حلاوة الاجابة یعنی
چون وعده کرده که ائمه هدی ومؤمنین بوسیله پیغمبر شفاعت
عصاة کنند پس امر کن با آن سرور که رخصت دهد بائمه ومؤمنین که اتم
افراد شفاعت بجای آرند پس شفاعت آن سرور عصات را
بطریق اولی باشد یا مراد نیست که امر کن با آن سرور که شفاعت
اهل بیت ومؤمنان بکند چه حسنات ابرار سیآت مقربین است
یا نافذ العدة بتخفیف دال مثل وعد در خیر مستعمل است وایعاد
ووعید در شر آن کسی که وعده او نافذ است یعنی احتمال خلف
ندارد وبعضی نافذ بمهملت خوانند یعنی رسنده وملایم است
بعده چه نفاذ از معجمه یعنی مطاع بودن امر وجریان اوست

ومناسبتی ندارد بعده لیکن مروی بمعجمه است یا وافی القول
ای وفا کننده بهر چه گوید یا مبدل السیئات باضعافها
من الحسنات ای تبدیل کننده بفضل خود بدیها را به نیکیهای
که چندین برابر آن بدیها باشند انک ذو الفضل العظیم
والجواد الکریم بدرستی که تو صاحب فضل عظیمی و تو
صاحب جود و کرمی و این فقره بمنزله دلیل تبدیل است چه
تبدیل مقتضای فضل و کرمست **صلوات بر ملایکه** اللهم
وحملة عرشك واو استینافست وحملة مبتدا ای خبرش
الذین لا یفترون من تسبیحك خدایا حاملان عرش تو
آنچنان ملایکه اند که یک لحظه ترک ذکر تنزیه تو نمیکنند و یحتمل
که الذین صفت حملة باشد و همچنین اسرافیل الذی و ما بعدش
پس اللهم ثانی تاکید اللهم الاول باشد و فصل خبر مبتدا ها باشد
و چون دو مبتدا اول موصوف بموصول بفعل اند و بقیه
از توابع اولین اند در خبر آنها فا در آمده مثل زید الذی یاتینی
فله درهم والله اعلم و لا یسأمون من تقدیسك و ملال

نمیکنند

نمیکنند از ذکر پاکی تو از جمیع نقایص و لا یستحسرون من
عبادتك و مانده نمیشوند از عبادت تو و لا یؤثرون
التقصیر علی الجد فی امرك و اختیار نمی کنند و ترجیح
نمیدهند تقصیر را بر جد و سعی در کار تو که عبادت باشد
و لا یغفلون بضم فا و غافل نمی شوند عن الوله الیك
از حیرت و تامل در جمال و جلال ذات تو یعنی همیشه واله
و حیران اند و اسرافیل صاحب الصور و اسرافیل روز
واپسین صور میدمد الشاخص ایستاده است چنانچه کسی
در بلندی ایستاده منتظر چیزی باشد الذی ینتظر منك
الاذن و حلول الامر آنکه انتظار فرمان و صدور حکم
تو دارد بدمیدن صور فینبه پس بعد از اذن بیدار میکند
مردها را چه موت بمنزله خوابست بالنفخة بدمیدن در صور
صرعی جمعی را که افتاده اند در گورها رهاین القبور که
در گرو قبرها اند یعنی در انجا قرار گرفته اند صرعی مضاف برهاین
ورهاین القبور و میکائیل ذو الجاه عندك و میکائیل

صاحب جاه و رتبه است در درگاه تو وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ
مِنْ طَاعَتِكَ و صاحب جای بلندست از طاعت تو یعنی طاعت
را بمرتبه کمال رسانیده وَجَبْرَئِيلُ و در نسخه و جبرئیل الْأَمِينُ
عَلَى وَحْيِكَ امانت دار وحی تست که خیانت بروی روا نیست
چنانکه فرموده به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید الْمُطَاعُ فِي
أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ و ملایکه آسمانها همه مطیع اویند الْمَكِينُ
لَدَيْكَ و صاحب مکنت و جاه و عزتست در درگاه تو الْمُقَرَّبُ
عِنْدَكَ و از مقربان تست وَالرُّوحُ نام فرشته است
الَّذِي هُوَ مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ الجنان فرشته ایست که حاکمست
بر فرشتگان موکل بر حجابهای نوریه الهیه و بعضی گفته اند که مراد
بحجب ایمانند که نزد موت مومن حاضر شده مانع می شوند
از مشاهده اهوال نشاه اخرویه و جمعی از ملایکه بجهة این خدمت
موکلند پس انها را دخلی باشد در حجب و منع از نجهته بعضی گفته اند
اضافه ملایکه بحجب بیانیه است وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ
أَمْرِكَ و روح فرشته ایست که از عالم امرست نه از عالم

شهادت

شهادت ظاهر افراد نفوس ناطقه انسانیه است که حق تعالی
در شان آنها فرموده قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي اللَّهُمَّ
تاکید اللهم سابق است و شیخ بهاء الدین عاملی گفته که این کلمه
در نسخه جد من نیست فَصَلِّ عَلَيْهِمْ یعنی این ملایکه هرگاه این
چنین عزیزند پس رحمت کن بر آنها وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ
مِنْ دُونِهِمْ و بر ملایکه که رتبه آنها پایین تر از سابقین است
مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ که این ملایکه ساکنان آسمانهای تواند
وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ و امینان احکام تواند
که جز فرموده بآن مشغولند وَالَّذِينَ و آن ملایکه که لَا تَأْخُذُهُمْ
سَأْمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ نمیگیرد انها را ملالی از جد در عمل و همیشه
سعی میکنند و ملول نمی شوند وَلَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ
و نه ماندگی که ناشی باشد از تعب و رنج و مشقت وَلَا فُتُورٌ
و نمیگیرد ایشان را فترت از عمل یعنی لحظه بی کار نمی باشند وَلَا
يَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ و مشغول نمیسازد
ایشان را شهوتها از تسبیح تو یعنی شهوت ندارند تا بآن مشغول

شوند و از تسبیح باز مانند وَلَا یَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِیمِكَ
سَهْوُ الْغَفَلَاتِ و باز نمی‌دارد از تعظیم تو آنها را سهوی
که مقتضای غفلت است چه آنها را غفلت و سهوی نمی‌باشد
الْخُشَّعُ الْاَبْصَارِ دیدهای بصیرت ایشان همیشه در خشوع است
و چشم بزیر دارند از ادب فَلَا یَرُومُونَ النَّظَرَ اِلَیْكَ
بس طلب نمی‌کنند که نظر تو کنند النَّوَاكِسُ الْاَذْقَانِ
سر در زیر دارند و در نسخه الاعناق یعنی گردنها الَّذِینَ قَدْ
طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِیمَا لَدَیْكَ آنهایی که بسیار است رغبت
ایشان بآنچه نزد تست یعنی طالب معرفت و رضای تو اند
الْمُسْتَهْتَرُونَ بصیغه مفعول بمعنی مولع و در نسخه بصیغه فاعل
بهمان معنی چنانچه در کتاب غریبین است بِذِكْرِ آلَائِكَ
یعنی آنچنان مولعند بذکر نعم تو که پروای کسی ندارند وَالْمُتَوَاضِعُونَ
دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِیَائِكَ و تواضع کنندگانند
نزد ملاحظه عظمت و کثرت بزرگی تو وَالَّذِینَ یَقُولُونَ
اِذَا نَظَرُوا اِلَی جَهَنَّمَ و آن ملایکه که می‌گویند وقتی که به بینند

بسوی جهنم تَزْفِرُ عَلَی اَهْلِ مَعْصِیَتِكَ زفیر اخراج نفس است
بعد از حبس و این چنین نفسی ممتد برمی‌آید و این کنایت است از شدت
دمیدن حرارت یعنی در حالتی که حرارت او شدت در عاصیان
کار کرده است و گفته‌اند زفیر اول آواز خر و مثال آنست که از سینه
برمی‌آید و شهیق آخر آنست که از حلق باشد و این معنی لطفی دارد
سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ این مقوله قولست
یعنی چون ملایکه مشاهده عذاب کنند گویند پاک دانیم ترا خدایا
آنچه حق عبادت تست نکرده‌ایم و اعتراف بقصور نمایند فَصَلِّ
عَلَیْهِمْ یعنی چون فرشتگان این صفات جمیله دارند پس رحمت
کن بر آنها بازدیاد معرفت تو و بعنایاتی که لایق ملایکه است
وَعَلَی الرُّوحَانِیِّینَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ و بر ملایکه که لطیف
اند روحانی بفتح را نسبت است بروح یعنی نسیم و الف
و نون در نسبت زیاده شد بر خلاف قیاس و چون آنها اجسام
لطیفه اند و دیده نمی‌شوند تشبیهها روحانی خوانند و برین قیاس
روحانی بضم نسبت بروح بضم لیکن اینجا مروی فتح است

وگفته اند که مراد عقول ونفوس است وَاَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ
وآنهایی که اهل قرب اند بدرگاه تو وَحُمَّالِ الْغَيْبِ اِلَى رُسُلِكَ
وبردارنده امور غیبی ورساننده آن اند به پیغمبران تو یعنی آنچه
بر بندگان مخفی است آن را بامر آلهی میرسانند برسل از اقسام وحی
وَالْمُؤْتَمَنِيْنَ بفتح میم عَلَى وَحْيِكَ وامین کردانیده شده
اند بر رسانیدن احکام تو برسل چه خیانت در آنها متصور نیست
وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِيْنَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ
واقسام ملایکه دیگر که از خاصان درگاه تو اند وبدیگری کار ندارند
وَاَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيْسِكَ وبی
نیاز ساخته انها را از اکل وشرب بذکر تنزیه تو یعنی این ذکر
بجای طعام وآب ایشانست وَاَسْكَنْتَهُمْ بُطُوْنَ اَطْبَاقِ
سَمٰوَاتِكَ وجای داده انها را درمیان طبقات آسمانهای تو
وَالَّذِيْنَ عَلَى ودر نسخه هم علی اَرْجَائِهَا اِذَا نَزَلَ الْاَمْرُ
بِتَمَامِ وَعْدِكَ وآنان که بر اطراف سماوانند وقتی که حکم شود
بتمامیه آنچه وعده کرده تو با آن از طی سماوات واقنای عالم جنا

در قرآن مجید وارد است وَالْمَلَكُ عَلَى اَرْجَائِهَا ای نواحیها
واطرافها وَخُزَّانِ الْمَطَرِ وفرشتهای که خزانهای باران حواله
انهاست ونزد امر انزال باران نمایند وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ
وزجر کنندها ابر که آنها رانده ببرند ابرها را بهر جانبی که امر آلهی شود
وَالَّذِيْ وآن فرشته که بِصَوْتِ زَجْرِهِ بآواز زجر وراندن
او ابر را يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُوْدِ وشنیده می شود بلندی آواز
رعدها یعنی آوازی که از رعد مسموع می شود آواز آن فرشته است
وَاِذَا سَبَحَتْ بِهِ عطفست بر بصوت یعنی وآن فرشته که چون
روان شود بسبب او ویا بسبب صوت زاجر او حَفِيْفَةُ
در لغت آواز شکم اسب یا آواز پای اسب است بهنگام تاختن
وبمعنی فاعل است السَّحَابِ اضافه صفت است بموصوف
یعنی ابری که شنیده شود صوت رعد او وقت جریان آن ابر
الْتَمَعَتْ جزا اذا است یعنی روشن شوند ودرخشند صَوَاعِقُ
الْبُرُوْقِ صاعقهای برقها وَمُشَيِّعِي الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وهمراهان
برف وتگرگ که آنها را بجای مقدر میرسانند وَالْهَابِطِيْنَ

مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ اِذَا نَزَلَ و آنهایی که فرود می آیند با قطرات
باران وقتی که باران نازل می شود چه مقرر است که با هر قطره ملکی
می آید که بزمین برسانند وَالْقُوَّامِ عَلٰی خَزَآئِنِ الرِّیَاحِ و آنها
که خزینهای بادها حواله آنهاست و بقدر حکم صرف آن میکنند
و در قرآن مجید ریح در شر مستعمل است و ریاح در خیر وَالْمُوَکَّلِیْنَ
بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُوْلُ و آنها که کوهها حواله ایشانست که محافظت
ایشان بر جای مانند وَالَّذِیْنَ عَرَّفْتَهُمْ مَثَاقِیْلَ الْمِیَاهِ
و آنانکه تعلیم کرده با نها وزن آبها که عالم اند بقدر مثقالی
از آب وَکَیْلَ مَا تَحْوِیْهِ و آموخته بآنها پیمانه کردن آنچه با و
محیطند لَوَاعِجُ الْاَمْطَارِ اضافت صفت بموصوفست یعنی
امطار شدیده و همچنین وَعَوَالِجُهَا و آنکه مضمر موصوف
نباشد وقتی است که صفت بر وجاری باشد نه مضاف و مراد
بارانهایی که متلاطم باشند مثل تلاطم موج دریا یعنی
آن ملایکه که میدانند که هر بارانی چه قدر است و چند پیمانه است
وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ اِلٰی اَهْلِ الْاَرْضِ و آنها که فرستاده

بسوی

بسوی اهل زمین بِمَکْرُوْهِ مَا یَنْزِلُ بکسر زای مِنَ الْبَلَآءِ
بمکروهاتی که نازل می شوند از جنس بلا و عسرت و قحط وَمَحْبُوْبِ
الرَّخَآءِ و از جنس فراوانی که محبوبست یعنی هر بلیه و خیری که بامر
جمعی از ملایکه را فرستاده که آنرا برسانند وَالسَّفَرَةِ جمع سافر
بمعنی کاتب همچو کافر و کفره یعنی کاتبان اعمال الْکِرَامِ
که معززاند الْبَرَرَةِ جمع بار یعنی نیکوکار که خلاف واقع ننویسند
وَالْحَفَظَةِ عطف تفسیری سفره است بقرینه الْکِرَامِ الْکَاتِبِیْنَ
یعنی حافظان اعمال اند که کاتبان نیکوکردارند وَمَلَكِ الْمَوْتِ
و فرشته که موت خلق بتصرف اوست یعنی عزرائیل علیه السلام
وَاَعْوَانِهٖ و مددکاران ملک الموت اند در قبض روح و ایراد
موجبات موت وَمُنْکَرٍ وَنَکِیْرٍ که در قبر سوال کنند
وَرُوْمَانَ نام فرشته ایست فَتَّانِ الْقُبُوْرِ صفت رومان
است و فتن بمعنی عذابست پس رومان اسم جنس فرشتهای عذاب
باشد و بعضی گفته اند که مشتق است از فت بمعنی کسر و دق
یا از فتنه بمعنی امتحان و در نسخه شیخ شهید بفتح نون فتان نسبت

بس منصوب باختصاص یا بقطع صفت باشد بتقدیر اعنی وعجات
قاموس شعراست بانکه فتان القبور منکر ونکیر را گویند بس رومان
عطف تفسیری منکر ونکیر باشد والله اعلم ومغایرت اظهر است
وشیخ زین الدین گفته که رومان نام فرشته ایست که در قبر با آدمی
باشد وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وفرشتگان که گرد
بیت المعمور میگردند که برمحاذات خانه کعبه شریفه است وَمَالِكٍ
وفرشته که دوزخ حواله اوست وَالْخَزَنَةِ وفرشتهای که خزینه
داران نعیم بهشت اند وَرِضْوَانَ که بهشت حواله اوست
وَسَدَنَةِ الْجِنَانِ وخادمان بهشتها وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ
اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وسایر فرشتگان که خلاف حکم الهی نمیکنند
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ومیکنند هرچه بآن مامور شده
اند واگرچه این صفت عامه ملایکه است لیکن چون اسم وصفت
باقی مذکور نیست بوصف عام تعبیر شده یا مراد ملایکه مهیمه اند
وتوصیف باین صفت عام بجهت اهتمامست چه با آنها خدمتی
که متعلق بخلق باشد مفوض نیست ومحو درگاه الهی اند وَالَّذِينَ

یقولون

يَقُولُونَ وآنهایی که میگویند باهل بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
سلامتی باد بر شما که از عذاب خلاصید بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب صبر
کردن شما بر محنتهای دنیا وبهشتال وامر وبازداشتن نفس از معاصی
که مطلوب نفس بود فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس بسی خوبست عاقبت
کار شما در دار آخرت یعنی بهشت نصیب شما است وَالزَّبَانِيَةِ
مشتق است از زبن بمعنی دفع وپیادهای حبس را زبانیه گویند
بجهت آنکه می اندازند مردم را بحبس وملایکه که اندازند مردم را
در دوزخ زبانیه گویند الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وملایکه که چون
بآنها گفته شود خُذُوهُ بگیرید این عاصی دوزخی را فَغُلُّوهُ
در دست وگردن او غل اندازند ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس در دوزخ
اندازید که آتش او را بسوزد ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا جزا از هست
یعنی مبادرت کنند شتاب در انداختن وَلَمْ يُنْظِرُوهُ از باب
افعال یعنی مهلت ندهند وتاخیر در انداختن ننمایند وَمَنْ
أَوْهَمْنَا بسکون میم ذِكْرَهُ وآنهایی که ترک ذکر آنها
کرده ایم گویند اوهم من الحساب بایه ای اسقطها واوهمت

الشی ترکته ولم نعلم مکانه و او ضمیر بسبب اراده جبرست
منک یعنی وندانسته‌ایم رتبه او را بدرگاه تو و بایّ امرٍ وکلته
عطفت بر مکانه وندانسته‌ایم که کدام خدمت بآنها مفوض است
وهمین سبب ترک ذکر آنهاست و سکان الهواء والارض
والماء وساکنان این سه عنصر که تدبیر عالم سفلی بآنهاست
ووجه ترک نا ظاهر نیست مگر آنها داخل زبانیه باشند ومن
منهم علی الخلق وآنهایی که از جمله مطلق ملایکه یا از جمله ملایکه سفلی
مامور اند بتدبیر امور بندها و بعضی گفته اند که ملایکه سه قسم اند
مفارق محض و روحانی محض و مجرد متعلق بجسم و ذکر ثانی و ثالث
شده که موکلند بمطر وجبل وغیرهما والحال ذکر قسم اول میکند که عالم
امر اند و مشرف‌اند بر عالم خلق واین محل تامل است فصلّ علیهم
جون این ملایکه این صفات عظیمه دارند و مقربان درگاه تو اند
بس رحمت بکن بر انها و طلب رحمت بر مستحق آن موجب اجر
طالب است یوم تأتی کل نفس در روزی که بیاید
هر کس بدرگاه آلهی یعنی در روز قیامت معها سائق

درحالتی که با آن کس ملکی است که متکفل کار اوست و در نسخه
ابن ادریس سایق است واین موافق قرآنست یعنی میراند
او را که موقف عرض بیارد و شهید و گواه حال آنکس است
یا حاضر است در درگاه آلهی با آنکس وصلّ علیهم صلوة
ورحمت بکن برین ملایکه آن جنان رحمتی که تزیدهم کرامة
علی کرامتهم زیادت کند آن رحمت اکرام را بر آن اکرامی
که دارند وطهارة علی طهارتهم و زیاده کند باکی آنها را
بر باکی که دارند اللهم واذا صلیت علی ملائکتک
ورسلک بارخدایا جون رحمت کنی بر فرشتگان تو و بر
بیغمبران تو فبلغتهم صلوتنا علیهم و برسانی بملایکه
و رسل صلوت ما را بر ایشان یعنی بسبب استجابت دعا
ما بر آنها رحمت دیگر بکنی فصلّ جزا اذا است علینا
بس رحمت بکن بر ما و در نسخ مشهوره علیهم است و اول
اظهر است بقرینه بما فتحت لنا من حسن القبول فیهم
بسبب کشودن تو برای ما درهای قبول دعا را در حق ملایکه

ورسل اِنَّكَ جَوادٌ كَرِيمٌ بدرستی که تو بخشنده و کریمی
بس رحمت کردن کار تست ما را فرو گذاشت نخواهی کرد صلوات
بر تابعان پیغمبران و تصدیق کنندگان پیغمبری آنها
اَللّٰهُمَّ بار خدایا وَاَتْباعُ الرُّسُلِ مبتدا است و خبر او فاذکرهم
و اما مصدر است لهذا در خبر فا آمده یعنی تابعان پیغمبران را یاد
کن وَمُصَدِّقُوهُمْ مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ بِالْغَيْبِ و جمعی
از اهل زمین که تصدیق پیغمبران کنند در امور غیبی که پیغمبران
از آن خبر دهند مثل وجود خدا و امر و نهی الهی و ملایکه و بهشت
و دوزخ و حساب و غیر آن چه تعبد در تصدیق امور غیبی است
نه محسوسات و معقولات عِنْدَ مُعارَضَةِ الْمُعانِدِينَ
لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ نزد مخالفت کردن جمعی که با وجود شاهد
معجزات باهره از روی عناد تکذیب رسل کنند وَالْاِشْتِياقِ
بباء موحده چنانچه در نسخه شیخ شهید است و این معطوفست
بر ارض یعنی از اهل سبقت اِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقائِقِ
الْاِيمانِ متعلقست باشتیاق یعنی و جمعی که پیشی گرفته اند

بر غیر خود در تصدیق پیغمبران با نچه حق ایمانست و پیش از دیگران
باعتقاد تمام ایمان آورده اند یا مراد سبقت در قوت ایمانست
که ایمان ایشان کاملتر است فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمانٍ عطف
تفسیری دهر است و آنکه دهر را دعای زمان گویند تدقیقات فلسفی است
و مقتضای لغت عرب نیست یعنی تصدیق کرده اند در هر وقتی
اَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولاً و فرستادی بخلق پیغمبری را وَاَقَمْتَ
برپا داشتی لِاَهْلِهِ از برای تبلیغ احکام الهی بمردم آن
زمان دَلِيلاً راه نمایی بحق مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلَى مُحَمَّدٍ
از زمان حضرت آدم تا پیغمبر ما صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رحمت
الهی برو و بر آل و مِنْ اَئِمَّةِ الْهُدَى بیان دلیل است
یعنی از آنهایی که راه حق نمایند وَقَايِدِ کسی که مهار شتر کشد تشبیهاً
ایمه را قاید گفته چه آنها خلق را کشیده بحق رسانند اَهْلِ التُّقَى
یعنی خداترسان را قاید شوند نه آنها را که در ازل لعنتی مقدر
شده اند عَلَيْهِمُ السَّلامُ برین دلیلان و سلامتی از ما شناسته
فَاذْكُرْهُمْ بصیغه امر و خبر است از تصدیق کنندها

رسل ولیمدین منک بمغفرة ورضوان بس یاد کن آن
اتباع ومصدقین را بمغفرت کنایت است از حصول بخشش
ورضامندی خود وذکر بمغفرة ورضا که مرتبه اعلی است در قرآن نیست
ورضوان من الله اکبر اللهم ارزقنا اللهم بار خدایا
واصحاب محمد مبتدا است خبرش فلا تنس ویاران آن سرور
خاصة یعنی اگرچه یاران داخل اتباع رسل اند ودر رحمت عام
که سابق استدعا نموده شد داخل اند اما ایشان را ترحمه خاصه دیگر
ممتاز کن یا مراد اینست که اصحاب را عموما بآن رحمتی که اکمال
استدعا مینماید ممتاز کن خصوصا الذین احسنوا الصحابة
کسانی که یاری را بخوبی کردند وبا تمام رسانیدند وآنچه حق دوستی
ونصرت بود بجا آوردند والذین وانانکه ابلوا ابلا بمعنی احسان
وانعامست اصل ابلوا ابلووا بود واو اول بدل بالف شد وبالتقاء
ساکنین افتاد واگر ثانی نیز حذف شود اجحاف بکلمه شود آنرا
ضم دادند تا دلالت کند بر واو محذوفه وعلامت جمع شود البلاء
الحسن فی نصره در قرآن مجیدست ولیبلی المؤمنین

منه بلاء حسنا بیضاوی گفته ای لینعم علیه نعمة عظیمة
بالنصر والغنیمة ومشاهدة الآیات بس معنی اینست فیه خبیر باشند
که آنهایی که عطا نیک کردند ونعمت خوب دادند بخلق واداء
حق نصرت کردند والله اعلم وکانفوه ومعاونت آن سرور
کردند واسرعوا الی وفادته بکسر واو ودر بعضی نسخ بفتح است
یعنی شتاب کردند در آمدن پیش او وسابقوا الی دعوته
وسبقت کردند بدعوت او که زود دعوت او را قبول کردند واستجابوا
له واجابت او کردند یعنی قبول پیغمبری او نمودند حین اسمعهم
حجة رسالاته چون شنواند ایشان را قرآن مجید که دلیل
حقیقت اموری که از احکام الهی بما رسانیده وفارقوا
الازواج والاولاد وجدایی اختیار کردند از زنان وفرزندان
خود فی اظهار کلمته بجهة اظهار آنچه او گفت وبجهة
اجرا حکم او یا مراد کلمه شهادتست وقاتلوا الآباء والابناء
فی تثبیت نبوته ومقاتله کردند با پدران وفرزندان خود
بجهة ثابت ومستحکم ساختن پیغمبری او تا دین او شایع

کردد و احقاق حق شود وَانْتَصَرُوا بِهِ و غالب آمدند بر جمعی
که مقاتله کردند ببرکت وجود آن سرور یا غالب ساختند آن
سرور را بر اعدا دین اکر با برای تعدیه باشد مثل ذَهَبْتُ
بِهِ وَمَنْ كَانُوا معطوفست بر الَّذِينَ اَحْسَنُوا مُنْطَوِينَ
عَلَى مُحَبَّتِهِ و کسانی که از اصحاب پیچیده بودند خود را بر محبت
آن سرور و این کنایه است از کمال محبت يَرْجُونَ بِتِجَارَةٍ
لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ امید وار بودند سودائی را که هرکز
کساد ندارد در دوستی آن سرور چه این دوستی البته موجب
بهشت است بس زیان ندارد وَالَّذِينَ هَجَرَتْهُمُ الْعَشَائِرُ
و کسانی که قبیلها ایشان ترک ایشان کردند و دوری جستند
اِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ وقتی که دست زدند بحلقه هدایت او
وَانْتَفَتْ مِنْهُمُ الْقَرَابَاتُ اِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ
و خویشی آنها با خویشان بر طرف شد وقتی که جای کرفتند
در سایه دولت نزدیکی او فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اَللّٰهُمَّ خبر
اصحاب محمد است که سابق کذشته و این مجاز است و مراد

اینست که بکن با آنها بار خدایا معامله کسی که حق خدمت آنها را
فراموش نکند یعنی فعل جمیل و احسان و رحمت با آنها بکن و اکر
نسیان بمعنی ترک باشد چنانچه بعضی کفته اند در وَلَا تَنْسَوُا
الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ بس معنی ظاهر است مَا تَرَكُوا لَكَ وَ
فِيكَ مفعول لا تنس است یعنی آنچه ایشان برای تحصیل رضای
تو و بجهة اقامت احکام دین تو کذاشتند از قرابة و عشیرت
و مال آزاد در حکم منسی مدار که اجر آن رسید چه درکاه الهی لاابالی
است وَاَرْضِهِمْ و بده بآنها هرچه موجب خشنودی و رضامندی
آنها باشد مِنْ رِضْوَانِكَ بیان آن چیز است که حق تعالی بآنها
بدهد نزد راضی ساختن آنها چه مطلوب اصلی ایشان آنها
رضامندی الهی است وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ وَبِمَا
حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ مثل قالوا اصل و حوشوا کویند حاش
الابل یعنی راند و جمع کرد و معطوف علیه صریح ظاهر نیست
بلکه عطف بالمعنی است بر ما سبق بملاحظه تقدیر معطوف علیه
کویا کفته راضی بکن آنها را بسبب آنچه کذشت از حسن صحبت

وابلاء ومکایضه ومفارقه ومقاتله وهجرت وبسبب جمع کردن
خلق بر تو وترغیب آنها باسلام وکانوا معک رسولک
دعاة لک الیک وبوده اند یا پیغمبر تو در حالتی که داعیان
تو بودند وخلق را دعوت میکردند بمعرفته تو واشکرهم انهم
مجاز است یعنی بکن معامله کسی که شکر ونیکوئی بجا آرد یعنی
احسان بکن علی هجرتهم دیار قومهم بسبب گذاشتن
ایشان ملک قوم خود را وخروجهم من سعة المعاش
الی ضیقه بکسر ضاد ودر نسخه بفتح است وبسبب برآمدن
ایشان از فراخی معیشت که در ملک خود داشتند واختیار
تنگی معیشت نمودند در غربت ومن عطفست بر من کانوا
منظوین کثرت فی اعزاز دینک من مظلومهم
یعنی وفراموش مکن واحسان بکن بکسانی که بسیار کردی
بوجود آنها مطیعان خود را در عزیز ساختن دین تو از جمعی که
کفار بر آنها ظلمها کردند پس در مقابل مظلومیت آنها احسان
بکن ویحتمل که معطوف باشد بر ضمیر واشکرهم ومن مظلومهم

پیان

پیان من کثرت وتقدیر چنین باشد من کثرتهم من مظلومی الدعاة
الیک فی اعزاز دینک وحاصلش بکثیر رسیدن ظلم است
بآنها در راه خدا اللهم واوصل الی التابعین لهم
باحسان بار خدایا برسان بجمعی که تابع صحابه بودند نیکی
وبعد از انقراض زمان صحابه بهم رسیدند وپیروی طریق نیک
ایشان کردند الذین یقولون تعبیر مضارع برای احضار
صورت ماضیه است یعنی آنها که میگویند ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان پروردگار ما
بخشش ما را وبرادران دینی ما که پیش از ما ایمان آوردند اصحاب
کرام خیر جزائک مفعول وصلاست یعنی برسان باین
تابعین بهترین جزا ترا از احسان ورضوان الذین قصدوا
سمتهم صفت بعد صفت است برای تابعین یعنی آنان که قصد
جهة صحابه نمودند وپیروی ایشان کردند وتحروا وجهتهم
وقصد جانب ایشان کردند بعمد ودیده ودانسته ومضوا
علی شاکلتهم ورفتند بر طریقه ومذهب ایشان

لَمْ تَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ باز نداشت و روگردان
ونزع نساخت ایشان را از راه حق شکی که طاری میشود در عقل
آنها وَلَمْ تَخْتَلِجْهُمْ و خلجان نکرد و جذب نکرد از راه حق
ایشان را شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ شکی در متابعت آثار و آداب
صحابه وَالائْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ و در اقتدا بهدایت
یافتن از علم یا جاده مستقیم ایشان مُكَانِفِينَ در حالتی که معاون
صحابه بودند وَمُوَازِرِينَ لَهُمْ در صحاحست الوزیر الموازر پس
مفاعله بمعنی اصل فعلست و مشتق از وزر بکسر بمعنی ثقل چه وزیر
کسی است که بار پادشاه بردارد و اعانت برای خود کند و مراد
اینجا معاونه است بمتابعه و محتمل که مشتق باشد از وزر بفتحتین
بمعنی ملجأ و لام بمعنی الی است مضاف له بمعنی ملتجئین الیهم
يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ در قاموس است که الدین الاسلام بمعنی
یسلمون باسلامهم یعنی اعتقاد و عمل ایشان اعتقاد و عمل
صحابه است و گویند دان یعنی منقاد شد و صله یدینون محذوفست
یعنی لهم و تعلق با تضمین اعترافست بمعنی ینقادون لهم

معترفین

مُعْتَرِفِينَ بِدِينِهِمْ یعنی اطاعت ایشان میکنند در حالتی
که معترفند بطریقه ایشان وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ گویند
هُدی هَدْی فلان ای سار بسیرته و راه رشد مستقیم میگیرند
بارشاد و راهنمائی ایشان يَتَّفِقُونَ بتشدید تا چنانچه روایت
ابن ادریس است عَلَيْهِمْ در حالتی که اتفاق میکنند بر ایشان
یعنی بر اعانه و اطاعت ایشان و در بعضی نسخ بتسکین تاست
بوزن یضربون کوفیان گویند اصل اتفاق اوتفاق است از وفق
مثل اتعاد از وعد و اتقاد از وقد واو بدل تا باشد و بکثرت
استعمال توهم کردند که تا از اصل کلمه است و اوان تا کرد تفق
یتفق شد چنانچه جوهری گفته که اتخاذ اصلش ائتخاذ است
بهمزتین از اخذ و بعد از نقل همزه بتا اعنی تبدیلش بیا تبدیل
یا بتا شد و بجهة کثرت استعمال توهم کردند که تا اصلیه است و تبا
کردند تخذ تخذ کعلم یعلم و در بعضی قرات است لو شئت
لَتَخِذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا و بصریان گویند اتخاذ اصلش اتخاذ است
بدو تاست مشتق از تخذ نه از اخذ چه تبدیل همزه بتا نیامده و افتعال

از اخذ اتخاذ است مثل اتمام جوابش آنکه بعد تبدیل همزه بیا
اگر تبدیل یا بتا شود چه مانع است پس یتفقون بوزن یضربون
مشتق است از تفق یتفق و بروایت شهید بتقدیم قافست
برفا وَلَا یَتَّهِمُونَهُمْ و متهم نمیدارند صحابه را فِیمَا اَدَّوْا
اِلَیْهِمْ در احکامی که صحابه رسانیده اند بایشان از آن سرور یعنی
همه آن احکام را حق میدانند اَللّٰهُمَّ بارخدایا فَصَلِّ عَلَی
التَّابِعِیْنَ پس رحمت بفرست بر تابعان صحابه و مصحح عطف
مغایرتی است که ناشی است از تقیید بقول آن حضرت
مِنْ یَوْمِنَا هٰذَا از امروز وَاِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ تا روز جزا معطوفست
بر من یومنا و عطف بجهة ازدیاد ربط و تاکید است گویا گفته
وصل اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ و در بعضی نسخ واو نیست و این بهتر است
وَعَلٰی اَزْوَاجِهِمْ و رحمت کن بر زنان ایشان وَعَلٰی ذُرِّیَّاتِهِمْ
و بر اولاد و احفاد ایشان بطنا بعد بطن بشرط ایمان وَعَلٰی مَنْ
اَطَاعَکَ مِنْهُمْ و برکسی که اطاعت تو کند از آن جماعت و این
تخصیص بعد از تعمیم است برای بیان مراد صلوة تَعْصِمُهُمْ

بِهَا مِنْ مَعْصِیَتِکَ آن جمان رحمتی که بسبب آن باز داری تابعین
را از گناهان تو یعنی ببرکت آن رحمت نتوانند تقصیر کردو تُفْسِحُ
لَهُمْ و کلمه بها مقدر است بقرینه سابق و فراخ سازی برای
ایشان بسبب آن رحمت جای ایشانرا فِیْ رِیَاضِ جَنَّتِکَ
در باغهای بهشت تو وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ کَیْدِ الشَّیْطَانِ
و باز داری آنها را بسبب آن رحمت از معاصی که ناشی اند
از عداوت شیطان بخلق وَتُعِیْنُهُمْ بِهَا عَلٰی مَا اسْتَعَانُوْکَ
عَلَیْهِ مِنْ بِرٍّ و اعانت کنی آنها را بسبب آن رحمت بر چیزی
که طلب اعانت کنند از تو بر آن چیز وَتَقِیْهِمْ بصیغه خطاب و صله
محذوفست بقرینه سیاق یعنی بهم طَوَارِقَ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
مفعول ثانی تقی است و طارق حادثه ایست که نازل شود بشب
و اضافه آن بسوی شب و روز بعد از تجرید است از قید شب یعنی
محافظت آنها بکنی بسبب آن رحمت از حوادث شب و روز
اِلَّا طَارِقًا یَطْرُقُ بِخَیْرٍ مگر حادثی که نازل شود بخیر وَتَبْعَثُهُمْ
بِهَا و برانگیزی آنها را بسبب صلوة و بداری عَلٰی اعْتِقَادِ

حُسْنَ الرَّجاءِ لَكَ براعتقاد کردن آنها خوبی امید از تو
وَالطَّمَعَ فِيمَا عِنْدَكَ وبر طمع در نعمی که نزد تو است از حسن عمل
وَتَرْكِ التُّهْمَةِ فِيمَا تَحْوِيهِ اَيْدِي الْعِبَادِ وبر ترک
کردن آنها طلب آنچه در دست مردم است تا متهم نشوند بطمع در آن
یا آنکه مردم را متهم ساخته بگیرند آن را از عباد و در بعضی نسخ
نبو نست یعنی حرص و شهوت لِتَرُدَّهُمْ متعلق است به تبعثهم
تا آنکه بگردانی آنها را از توجه بغیر اِلَى الرَّغْبَةِ اِلَيْكَ بسوی
رغبت بجانب تو که ترا خواهند وبس وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ
وبسوی ترس از تو وَتُزَهِّدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ
و دور کنی رغبت آنها را در وسعت دنیایی که بالفعل است
وَتُحَبِّبَ اِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ و آنکه محبوب سازی نزد ایشان
عمل صالح کردن را برای ثوابی که در روز قیامت موعود است
وَالْاِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ و مستعد شدن را برای
آنچه بعد از موت است از خلاصی عذاب و استحقاق ثواب
و این مشعر است ببقا نفس و جهت اجتماع مستعد با مستعدله

وا نسیار رایه اظهار نیر وارد شده وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ
كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ و تا آنکه آسان سازی برای آنها هر
محنتی که در دنیا بآنها برسد و در سکرات موت و غیره يَوْمَ خُرُوجِ
الْاَنْفُسِ مِنْ اَبْدَانِهَا در روز برآمدن نفسها از بدنها خود یعنی
وقت قطع علاقه نفس از بدن وَتُعَافِيَهُمْ و عافیت دهی آنها را مِمَّا
تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ از اموری که بسبب آنها واقع شود گمراهی
مِنْ مَحْذُورَاتِهَا بیان فتنه است گویا گفته که تعافیهم من
موجبات محذورات الفتنه یعنی محفوظ داری از آنچه موجب
بلیاتی است که از آنها باید رسید مثل رسوائی و عذاب که ناشی اند
از فتنه یعنی از ضلال و عصیان وَكَبَّةِ النَّارِ عطف است
بر ما تقع یعنی و عافیت دهی از شدت و صدمت آتش و کفه
اند که مراد الکبة علی النار است بمعنی بر روی انداختن و اضافت
بادنی ملابسه است وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا مجاز است از مطلق
بودن در جایی یعنی و عافیت دهی از کثرت بودن در آتش
و حق تعالی نجات دهد از قلت بودن نیز الا المجرد ورود موعود

وَنُصِرَ هُمْ اِلَی اَمْنٍ و برسانی انهارا بمحل امن که تعبیر از آن
بامن بطریق مجاز و مبالغه شده و لهذا تفسیر امن کرده بقولش
مِنْ مَقِیلِ الْمُتَّقِینَ از جای قیلوله نیکوکاران و مراد جای آسودن
ایشانست یعنی بهشت و بعضی گفته اند که مراد بامن علم بزوال
آنچه متقیان از آن میترسیدند در دنیا دعا حضرت امام برای
خود و دوستان خود یا مَنْ لَا تَنْقَضِی عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ
ای آنکسی که آخر نشود امور عجیبه عظمت او وَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ رحمت بکن بران سرور و بر فرزندان او و چون تقدیم
صلوت بر عرض مطلب موجب استجابت دعوت است صلوت
فرستاده گفت وَاحْجُبْنَا عَنِ الْاِلْحَادِ فِی عَظَمَتِکَ
و مانع شو ما را از میل کردن بباطل در باب بزرگی تو که اثبات
شریک و صاحبه و ولد برای تو نکنیم وَیَا مَنْ لَا تَنْتَهِی مُدَّةُ
مُلْکِهِ و ای آنکسی که مدت پادشاهی او نهایت ندارد
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ رحمت بکن بران سرور و آلش و وجه
تقدیم صلوت گذشت وقس علیه وَاَعْتِقْ رِقَابَنَا

مِنْ نَقِمَتِکَ و آزاد بکن گردن ما را از عذاب تو و چون
حیوان بگردن زدن بمیرد رقبه را قایم مقام کل حیوان ساخته اند
و عتق رقبه و ملک رقبه گویند هرچند که معتق و مملوک کل بدن است
و نقمه بکسر نون و سکون قاف و بالفتح نون و کسر قاف هر دو
مرویست و بیک معنی است وَیَا مَنْ لَا تَفْنَی خَزَائِنُ
رَحْمَتِهِ ای آنکس که خزینهای رحمت و نعمه او فانی نشوند
هرچند انعام دهد صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ رحمت بفرست بر آن
حضرت و آلش وَاجْعَلْ لَنَا نَصِیبًا فِی رَحْمَتِکَ و بکن برای ما
بهره و حصه در رحمت تو و ادنی حصه از رحمت الهی بجهت بخشش
گناه عالمی بسیار است له همم لا منتهی لکبارها و همته الصغری
اجل من الدهر وَیَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْیَتِهِ الْاَبْصَارُ
ای آنکسی که نزد اراده دیدن او منقطع شوند قوای ابصار
و بمقتضای کریمه لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ نتوانند دید صَلِّ
عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ درود بفرست بران مقتدای رسل و آلش
وَاَدْنِنَا اِلَی قُرْبِکَ و نزدیک ساز ما را بنزدیکی درگاه تو

واین قرب معنوی است یعنی رفع درجه ویا من تصغر
عند خطره الاخطار ای آنکه خرد است نسبت بقدر
ومنزله او جمیع قدر ومنزلتهای ممکنات صل علی محمد
وآله رحمت بکن بران سرور وآلش وکرمنا علیک
ومعزز دار ما را در درگاه عزت تو ویا من یظهر عنده
بواطن الاخبار ای کسی که هویداست نزد او باطن هر خبری
وداند که حقست یا باطل صل علی محمد وآله رحمت بکن
بر محمد وآلش ولا تفضحنا لدیک ورسوا مکن ما را نزد خود
بمواخذه بر اعمال ناشایسته ما اللهم اغننا عن هبة
الوهابین بار خدایا بی نیاز کن ما را از بخشایش بخشندها
بهبتک به بخشیدن تو یعنی آنقدر بده که بدیگری محتاج
نشویم واکفنا وحشة القاطعین بصلتک وچون
خویشان قطع صله رحم از ما کردند و ما را وحشت وتنهائی
وجدائی از همه شد تو کفایت ما بکن ودفع وحشت از ما بکن
بانتظام ما در سلک مخصوصان درگاه تو حتی لا نرغب

الی احد مع بذلک تا ما رغبت نکنیم بهیچکس با عطایای تو
وبهمان مستغنی شویم از عطای جمع که قطع صله رحم کردند ولا
نستوحش من احد مع فضلک واز جدائی هیچکس
متوحش نشویم با فضل وکرم تو اللهم صل علی محمد وآله
خدایا رحمت بکن بر آن سرور وآلش وکد لنا کید بمعنی مکر است
ومکر الهی جزای مکر خلق است یعنی چون کفار مکر کنند با ما تو جزای مکر
آنها بده ولا تکد علینا وجزای تقصیر ما مده وبفضل خود
ببخش ودر بعضی نسخ وکن لنا ولا تکن علینا است واین
اظهر است یعنی برای ما باش نه بر ما وامکر لنا ولا تمکر
بنا تاکید فقره سابقه است یعنی بده جزای مکری که دشمنان ما کنند
وتلافی تقصیر ما مکن وبکرم خود عفو کن وادل لنا در نهایه است که
الادالة الغلبة یقال ادیل لنا علی اعدائنا ای نصرنا
علیهم پس مدخول لام منصور غالب باشد ومعنی ادال زید لعمرو
وعلی اعدائه اینست که نصرت داد زید عمرو را بر اعدا پس معنی
ادل لنا این باشد که نصرت بده ما را وصله او محذوفست بجهة

ظهور یعنی علی اعدائنا و در بعضی نسخ ادلنا در صحاح است که ادلنی
علی فلان ای انصرنی علیه و بر این تقدیر نیز صله مقدر است
وَلَا تُدِلْ مِنَّا در قاموس است که ادالنا الله من عدونا
مشتق است از دوله و در صحاح است که دوله در جنگ غلبه
گروهی است بر گروهی پس مدخول من مغلوب باشد یعنی ما را
مغلوب اعدا مکن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خدایا رحمت
بکن بر آنحضرت و آلش وَقِنَا مِنْكَ و محفوظ دار ما را از تو یعنی
از غضب و عذاب تو وَاحْفَظْنَا بِكَ و محافظت ما بکن از بلیات
بتو یعنی بفضل و عنایت تو وَاهْدِنَا إِلَيْكَ ما را بخود راه نما
و برسان بمعرفت خود وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ و دور مکن ما را از خود
إِنَّ مَنْ تَقِهِ يَسْلَمْ بدرستی که شان این است که هر کرا تو محافظت
کنی سلامت ماند از مکروهات وَمَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمْ و هر کرا تو راه
نمائی او دانا شود از همه دانا تر وَمَنْ تُقَرِّبْهُ إِلَيْكَ يَغْنَمْ
و هر کرا بدرگاه عزت خود نزدیک کنی و از مقربان درگاه خود
سازی او صاحب غنیمت شود در آخرت چنانچه در دنیا

مجاهدین غنیمت برند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خدایا
رحمت بکن بر محمد و آلش وَاكْفِنَا و کفایت کن ما را یعنی دفع
کن از ما حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ تیزی مصیبتهای زمانه را تشبیه
داده مصیبت را بشمشیری که دمش تیز باشد وَشَرَّ مَصَائِدِ
الشَّيْطَانِ و دفع کن از ما شر دامهای شیطان را وَمَرَارَةَ
صَوْلَةِ السُّلْطَانِ و تلخی حمله پادشاه را که شوانه او تیر رسانه
اَللّٰهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ خدایا جمعی
که کفایت کار انها میشود آن کفایت نمیشود مگر بزیادتی قوت
تو بمقتضای لا حول و لا قوة الا بالله یا این معنی دارد
جمعی که کفایت مهمات مردم کنند آن کفایت نیست مگر بمدد تو
فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا پس رحمت بر آن سرور
و آلش بکن و کفایت کار ما بکن وَإِنَّمَا يُعْطِي الْمُعْطُونَ
مِنْ فَضْلِ جِدَتِكَ و هر که چیزی بکسی میدهد او نمیدهد مگر از
جمله عطیه تو با او که زاید باشد بر ضروریات او فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَأَعْطِنَا پس رحمت بکن بمحمد و آلش و تو بده ما را آنچه

خواهم وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ
و هدایت یابندکان هدایت نمی یابند مگر بنور روی تو واین
تجود رحمت فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا پس رحمت بکن
بر محمد و آلش و هدایت ما بکن اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ
بِتَقْدِيرٍ و آلیته یعنی خدایا هرکرا تو متولی اعزاز او شوی لم
يَضْرُرْهُ و در بعضی نسخ لم يَضُرُّهُ بادغام خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ
ضرر نکند با و خوار کردن خوار کنندکان وَمَنْ أَعْطَيْتَ
بِتَقْدِيرٍ أَعْطَيْتَهُ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنْعُ الْمَانِعِينَ و هرکرا
تو بدهی منع کردن منع کنندکان نقصان او نتواند کرد
وَمَنْ هَدَيْتَ بِتَقْدِيرِ هدیته لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ
هرکرا تو راهنمائی کنی خایب و خاسر کمراه نمی سازد او را کمراه کردن
کمراه کنندکان فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس رحمت بکن
بمحمد و آلش وَامْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ و منع بکن بعزت
دادن خود ما را از التجا به بندکان تو وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ
بِإِرْفَادِكَ و بی نیاز ساز ما را از غیر تو بداد و دهش تو وَاسْلُكْ

بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِرْشَادِكَ و ما را براه حق بدار بوسیله
راهنمائی تو اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَلَامَةَ
قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ خدایا رحمت بکن بر آن سرور
و آلش و بکردان سلامتی دلهای ما را در ذکر بزرکی تو وَفَرَاغَ
أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ و فراغت بدنهای ما را در اداء شکر
نعمت تو وَانْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي ذِكْرِ مِنَّتِكَ و روانی
زبانهای ما را در بیان منت تو اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ خدایا رحمت
فرست بر محمد و آلش و بکردان ما را از جماعه که مردم را بدرکاه تو
دعوت کنند وَهُدَاتِكَ الْهَادِينَ إِلَيْكَ و از راه نمایندکانی
که مردم را بدرکاه تو راه نمائی کنند وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ
لَدَيْكَ و از جمله خاصان درکاه تو بکن يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
ای رحیم ترین رحم کنندکان **دعاء صباح و شام** الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ سپاس م
خدایرا که خلق کرده شب و روز را بقدرت خود وَمَيَّزَ

بَیْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ وتمیز داده میان شب و روز بقدرت
خود وَجَعَلَ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدًّا مَحْدُودًا وَ
أَمَدًا مَمْدُودًا و گردانیده برای هر کدام نهایتی معین و مسافتی
کشیده یُولِجُ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِی صَاحِبِهِ در آورده
هر کدام را در دیگری که چون یکی تمام شود دیگری در آید و بهم
وَیُولِجُ صَاحِبَهُ فِیهِ و در آورده دیگری را در اول یعنی
فاصله میان آنها نکرده و این تاکید فقره سابقه است و تواند بود
که ذکر کل تلمیح بجریان این تتال باشد میان هر شب و روز و تحمل
که مراد بایلاج کم شدن مقدار یکی و انضمام آن بدیگری است
تا زیاده شود از اول پس ایلاج کل فی صاحبه بمعنی کمی روز است
از شب در وقتی و کمی شب است از روز وقت دیگر و این در هر
افق معین است از آفاق مائله لیکن در اوقات مختلفه متناظره
سال بسبب تفاوت قوس نهار و قوس لیل و مراد بایلاج
صاحبه فیه ای حین یولجه فی صاحبه آنکه هر کدام کم از صاحب باشند
و صاحب هم کم از و در یک وقت یا در افق واحد لیکن در دو بلد

متقاطر یکی شمالی یکی جنوبی متفق العرض چه افق هر دو یکی است
یا در آفاق مختلفة العرض و این معنی اگرچه دقتی دارد اما خالی
از تکلفی نیست بِتَقْدِیرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ بسبب آنچه مقدر ساخته
برای بندها فِیمَا یَغْذُوهُمْ بِهِ در آنچه غذا دهد بندها را
بآن و این متعلق است بتقدیر یعنی مقدر ساخته که در هر روز
و هر شب آنها چه غذا بدهد وَیُنْشِئُهُمْ عَلَیْهِ و مقدر کرده آنچه
نشو و نما بندها بآن کنند فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ
پس شب را خلق کرد برای بندها تا دران ساکن شوند و استراحت
کنند مِنْ حَرَکَاتِ التَّعَبِ از حرکتهای که باعث رنج آنهاست
وَنَهَضَاتِ النَّصَبِ و آسوده شوند از برخواستنها و تردد
کردنها که سبب تعب آنهاست و این عطف تفسیری فقره
سابقه است و در بعضی نسخ بهضات بیا موحده است بمعنی بار سنگین
که در بیداری محتمل آن شوند و مانده گردند و در بعضی نسخ به با
موحده و ظا منقوطه است و آنهم بمعنی ثقل است وَجَعَلَهُ
لِبَاسًا و گردانیده شب را پوششی لِیَلْبَسُوا بتقدیر فیه

مِنْ رَاحَتِهِ وَمَنَامِهِ تا بپوشند دران شب از راحت
وخوابی که دران شب بکنند یا از راحت وخوابی که حق تعالی
عنایت کرده وچون راحت وخواب را بمنزله لباس قرار داد
شب را که سبب این راحت است نیز لباس گفت مجازاً
فَيَكُونُ ذَلِكَ پس باشد آن استراحت جَمَامًا بفتح جیم یعنی
دفع ماندگی وچون استراحت سبب دفع رنج است جمام گفته
مجازاً یعنی تا شود واین خواب باعث نشاط وقوة وباعث
قوت وَلِيَنَالُوا بِهِ لَذَّةً وَشَهْوَةً وتا آنکه برسند ودریابند
بآن شب لذت وشهوت را چه متعارف در تحصیل شهوات
شب است وَخَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا وخلق کرد برای
بندها روز را که باعث دیدن است وسبب ظهور تمام اشیاست
بر چشمها لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ تا طلب کنند در و
آنچه خواهند از فضل آلهی وَلِيَتَسَبَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ وتا سبب
تحصیل رزق مقدر شوند یا آنکه تا طلب اسباب آلهیه در
تحصیل رزق نمایند وَيَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ سراح بمعنی رفتن

در روز است چنانچه رواح بمعنی رفتن در شب است یعنی تا
دران روز در زمین آلهی تردد کنند طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ
الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ برای طلب کردن آنچه دران روز
مقدر است از رسیدن بنعم آلهی که بخشش داده از امور دنیوی
ایشان وَدَرَكِ بفتح را بمعنی رسیدن الْآجِلِ آنچه بعد
از دنیا مقدار کرده فِي أُخْرَاهُمْ در آخرت برای ایشان
چه دنیا مزرعه آخرت است بِكُلِّ ذَلِكَ بهر کدام از این شب
و روز واستراحت وطلب رزق وکسب سعادات يُصْلِحُ
شَأْنَهُمْ صلاح کار ایشان میکند در دنیا ودین وَيَبْلُو
أَخْبَارَهُمْ وامتحان کار ایشان میکند که بر آنها حجه قایم
شود و بر خلق ظاهر شود که اطاعت وشکر کردند یا نه وَيَنْظُرُ
كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ وبه بیند بلکه بمردم بنماید که
چگونه ایشان عمل کنند در اوقاتی که برای طاعت آلهی مقرر شده
وَمَنَازِلِ فُرُوضِهِ و در منزلها فرضها آلهی که آیا دران
منازل اقامته نمودند یا تمرد کردند وَمَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ

ودر جاهای حکمهای الٰهی چگونه سلوک نمودند لیجزی
الذین اساءوا بما عملوا تا جزا دهد بدکاران را بآنچه کردند
یعنی بمناسب عمل بد ایشان جز زیاده بران عذاب نکند
ویجزی الذین احسنوا بالحسنی وجزا دهد نیکو
کاران را به نیکی و احسان بادخال جنت وزیاده بر آنچه عمل کردند
بمحض فضل خود اللهم فلک الحمد بار خدایا چون این چنین
نعمت داده پس مر تراست سپاس علی ما فلقت لنا
من الاصباح بر آنچه شق کرده برای ما از روز کردن گویا شب
را شکافته روز از ان برآورده ومتعتنا به من ضوء
النهار و بر آنچه متمتع و بهره مند ساخته ما را بآن از روشنی
روز و بصرتنا بتقدیر چنانچه در بعضی نسخ است من
مطالب الاقوات و بر آنچه نموده ما را از جاها که طلب قوتها
از ان جا کنیم یعنی طریق طلب قوت را تعلیم کرده ووقیتنا
فیه وحفظ ما کرده در ان روز من طوارق الآفات
از آفتهای که در ان روز نازل شوند و این اضافه صفت است

بموصوف اصبحنا واصبحت الاشیاء کلها روز کردیم
وهمه عالم روز کردند بجملتها لک در حالتی که همه اشیا مر تراست
وهمه مملوک و فرمان بردار اند ترا سماؤها برفع بدل است
از اشیا وتفصیل آنست وارضها وما بثثت فی کل
واحد منهما چه آسمان از جمله اشیا و چه زمین و چه مخلوقی
که پراکنده ساخته در هر کدام از آسمان و زمین از مخلوقاتی
که معلوم الٰهی است ساکنه برفع نون بدل از کلمه ما وبجر
بدل از کل بحسب اختلاف نسخ و برین قیاس ومتحرکه
ومقیمه وشاخصه چه ساکن از جمله آن اشیا و چه
متحرک و چه استاده و چه مرتفع وما علا فی الهواء و آنچه بلند
شده در هوا وما کن تحت الثری بصیغه معلوم متعدی
است یعنی و آنچه حق تعالی آنرا مستور ساخته زیر خاک و در بعضی
نسخ بصیغه جمع مونث از ماده کان یعنی آن چیزها بوده اند زیر خاک
پس همه اشیا صبح کردند باین حال که مملوک و زیر حکم تو اند
اصبحنا فی قبضتک روز کردیم در حالتی که همه در قبضه قدرت

توایم یحیونا بحذف حرف عطف مُلکُکَ وسُلطانُکَ
یعنی و در حالتی که محیط است بما بادشاهی و مالکیه تو وتضمّنا
مشیّتُکَ و در برگرفته ما را ارادت تو وتتصرّفُ عن امرِکَ
وتصرف در کارها میکنیم بامر تکوینی تو یعنی باقدار و تمکین تو وتتقلّبُ
فی تدبیرِکَ و میگردیم از حالی بحالی در آنچه تو تدبیر کارها بکنی
لیس لنا من الامر الا ما قضیتَ هیچ کار نتوانیم کرد مگر
آنچه در ازل مقرر ساخته ولا من الخیر الا ما اعطیتَ
و نیست و نرسد بما هیچ خیری مگر آنچه تو داده وهذا یومٌ
حادثٌ جدیدٌ و این روز تازه است که پیدا کرده وهو
علینا شاهدٌ و او بر ما گواه اعمال ما است عتیدٌ و حاضر است
ان احسنّا ودّعنا بحمدٍ اگر درین روز کار نیک بکنیم وداع
ما بسپاس میکند وان اسأنا فارقنا بذمٍّ و اگر بدی کنیم جدا
می شود از ما بمذمت ما اللهم صلّ علی محمدٍ وآله وارزقنا
حسن مصاحبته خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نصیب ما
بکن خوبی مصاحبت این روز که در و کارها نیک بکنیم واعصمنا

من سوء مفارقته و محفوظ دار ما را از بدی جدایی او
بارتکاب جریرةٍ او اقتراف صغیرةٍ او کبیرةٍ بسبب
مرتکب شدن ما گناه خورد یا کلان واجزل لنا فیه من الحسنات
و بسیار کن برای ما درین روز نیکیها را یعنی توفیق نیکی بسیار بده
واخلنا فیه من السیئات و خالی ساز ما را درین روز از بدیها
و گناهان واملأ لنا ما بین طرفیه حمداً وشکراً واجراً
وذخراً وفضلاً واحساناً و پر کن برای ما تمام این روز را
بسپاس الهی و شکر او و با جر و ذخیره برای قیامت و بفضل
و احسان خود اللهم یسّر علی الکرام الکاتبین
مؤنتنا بار خدایا آسان کن بر فرشتها بزرگ که کتابت اعمال
ما میکنند مونت نوشتن اعمال ما را چه بر آنها نوشتن اعمال بد گران
و ازار است پس ما را توفیق نیکی بده تا بر آنها نوشتن آن آسان
شود واملأ لنا من حسناتنا صحائفنا و پر کن از برای ما
از نیکیها ما صحایف اعمال ما را که فرشتها می نویسند و در بعضی نسخ
واملأ صحائفنا من حسناتنا ولا تخزنا عندهم

بسوء اعمالنا و خوار مکن ما را نزد کرام کاتبین به بدی اعمال
ما یعنی محفوظ دار از بدی اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله
واجعل لنا فی کلّ ساعة من ساعاته حظّاً من
عبادک خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آلش و بکن برای ما در
هر ساعتی از ساعات امروز نصیبی از بنده‌های تو که از انها در
امور دینی و دنیوی منتفع شویم و آنها از ما و در بعضی نسخ عبادتک
هست و این اظهر هست و ملایم ما بعد هست و نصیباً من
شکرک و بهره از شکر تو و شاهد صدق من ملئکتک
و گواه راست گوی از فرشتگان تو که آن عبادت و شکر
را نوشته گواهی بدهند اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله واحفظنا
من بین ایدینا خدایا صلوات بر آن سرور و آلش بفرست
و محافظت ما بکن از شر شیطان که از هیچ جانبی دخل شواند کرد
نه از پیش روی ما و من خلفنا و نه از عقب ما و عن ایماننا
و عن شمائلنا و نه از جانب راست و چپ ما و من جمیع
نواحینا و از جمیع جوانب ما حتی فوق و تحت و قریب و بعید

حفظاً عاصماً من معصیتک آنچنان محافظتی که نگاه دارنده
باشد ما را از گناه تو هادیاً الی طاعتک و راه نماینده
یا رساننده باشد ما را بطاعت تو مستعملاً بصیغه مفعول
پس از باب حذف و ایصال است ای مستعملاً فیه لمحبّتک
در حالتی که در ان طاعت استعمال کرده شده باشد محبت تو
یعنی از روی محبت و اخلاص تو ان طاعت شده باشد و در نسخه
ابن ادریس بصیغه فاعل است یعنی در حالی که من استعمال
نماینده و بکار برنده باشم در ان طاعت محبت ترا و این
اظهر است اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله و وفّقنا فی
یومنا هذا و لیلتنا هذه و فی جمیع ایّامنا و در نسخه
و لیالینا خدایا رحمت بکن بر ان سرور و آلش و توفیق بده
ما را درین روز و درین شب و در جمیع روزها و شبهای
ما لاستعمال الخیر و هجران الشرّ و شکر النّعم
برای عمل نیک و ترک بدی و شکر نعمتها و اتّباع السّنن
و مجانبة البدع و برای متابعت سنتها و اجتناب

از بدعتها وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ
وبرای امر به نیکی ونهی از بدی وَحِيَاطَةِ الْإِسْلَامِ
وبرای عمل بجمیع لوازم اسلام وَانْتِقَاصِ الْبَاطِلِ
انتقص متعدی نیز آمده یعنی برای کم ساختن باطل و در نسخه
بضاد معجمه است یعنی شکستن باطل و دفع آن وَإِذْلَالِهِ
وخوار ساختن باطل وَنُصْرَةِ الْحَقِّ وَإِعْزَازِهِ وبرای یاری
دادن وعزیز کردن حق وَإِرْشَادِ الضَّالِّ وَمُعَاوَنَةِ
الضَّعِيفِ وبرای راه نمودن گمراه و مدد کردن ضعیف
وَإِدْرَاكِ اللَّهِيفِ و دریافتن وغوررسی کردن مظلوم مضطر
مستغیث متحیر واین فقره در نسخه شیخ شهید نیست و در بعضی
نسخه هست ومساعدت الکفیف وبرای مدد کردن کور اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش وَاجْعَلْهُ
أَيْمَنَ يَوْمٍ عَهِدْنَاهُ وبگردان امروز را مبارکترین روزهای
که ما آنها را دانسته ایم یعنی ماضیه وحال وَأَفْضَلَ صَاحِبٍ
صَحِبْنَاهُ وفاضلترین وبهترین دوستی که مصاحب او

شدیم ودر نسخه صَاحِبْنَاهُ وَخَيْرَ وَقْتٍ ظَلِلْنَا فِيهِ وبهترین
اوقاتی که بودیم روزانه دران وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَى مَنْ مَرَّ
عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ وبگردان ما را
از جمله جماعت که راضی ترین کسانی اند که شب و روز برانها گذشته
از جمله مخلوقات تو خلاصه آنکه شب و روز بر همه مخلوقات میگذرد
وبعضی نسبت بباقی راضی تر اند آنچه خواست الهی باشد پس دعا
میکند که مرا ازین بعضی گردان وچون مفضل جمعی اند وتفضیل نسبت
بغیر آن جمع است پس هیچ وارد نشود آشکرهم بفتح را و حرف
عطف محذوفست ومعطوف علیه من ارضی است وتقدیر اینست
وَجَعَلْنَا أَشْكَرَهُمْ ودر نسخه ابن ادریس بکسر را بس معطوف علیه
ارضی باشد یا اشکر بدل باشد از ارضی وهمچنین در اقومهم واوفقهم
لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ بگردان ما را از جمله جماعة که شاکرتر اند مر نعم ترا
که عطیه نموده وَأَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ وبگردان ما را
از جمله جمعی که قایم تر اند در اقامت شرایع تو بدانکه واو ویا در معتل
العین اسم فاعل ثلاثی مجردی که در فعل او تعلیل شده باشد

بدل بهمزه شود مثل قابل وبايع بخلاف عاور بجهة صحة عور اكرچه بخلاف
قياس است وهمچنين واو ويا كه در طرف باشند بعد از الف زايده
بدل بهمزه شوند مثل كساء ورداء بخلاف شقاوت وسقايه بجهة اعتداد
بتا پس كويا در طرف نيستند پس عباءة شاذ باشد وهمچنين
واو ويا بعد از الف باب مساجد بهمزه بدل شود بشرطى كه قبل از الف
نيز واو ويا باشد مثل اوايل جمع اول وخيائر جمع خير ودر شرائع
قبل از الف واو ويا نيست پس بهمزه نتوان خواند البته بيا بايد
خواند وَاَوْقِفْهُمْ عَمَّا حَذَّرْتَ مِنْ نَهْيِكَ واز جمله جمعى كه توقف
كننده تراند وباز دارنده تراند خود را از آنچه تو حذر از ان فرموده
از منهيات تو واكرچه مصدر بمعنى مفعول است اما چون لفظ
او مصدر است در و مساويست مفرد وجمع اَللّٰهُمَّ اِنِّى
اُشْهِدُكَ خدايا ترا كواهى ميكيرم وكفى بك بازايده است
شهيدا كواه بسنده تو در حالى كه كواهى يعنى با كواهى تو كواه ديكر
ضرور نيست وَاُشْهِدُ سَمَاءَكَ وَاَرْضَكَ وكواه بكيرم آسمان
وزمين ترا وَمَنْ اَسْكَنْتَهُمَا بحذف وايصال بتقدير ومن
اسكنته فيهما مِنْ مَلٰٓئِكَتِكَ بيان كلمه من است وكواه
ميكيرم كسانى را كه در زمين وآسمان ساكن كرده كه آنها ملائكه تواند
وَسَائِرِ خَلْقِكَ بكسر راء عطف است بر ملائكه ودر نسخه بفتح است
پس عطف است بر من اسكنتهما يعنى وكواه ميكيرم باقى مخلوقات ترا
فِى يَوْمِى هٰذَا وَسَاعَتِى هٰذِهِ وَلَيْلَتِى هٰذِهِ وَمُسْتَقَرِّى
هٰذَا درين روز وساعت ودرين شب ودرين مكان كه هستم
يعنى در شب كواه ميكيرم شب را ودر روز روز را والا جمع هر دو
محالست اَنِّى بتقدير على انى چه حذف حرف جر از انّ قياسى است
اَشْهَدُ اَنَّكَ بتقدير بانك اَنْتَ تأكيد كاف است اَنْتَ اللّٰهُ خبر انّ يعنى
همه اشيا را كواه ميكيرم برين كه من شهادت ميدهم بانكه تو خدائى
الَّذِى لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ الْحَنَّانُ خدائى كه نيست معبود بحق
مكر تو قَآئِمٌ بِالْقِسْطِ خبر بعد خبر ان است بى عاطف وهمچنين
عَدْلٌ رَءُوفٌ وَمَالِكٌ رَحِيمٌ يعنى تو قايمى بعدالت يعنى
هر چه كنى عدالت باشد وذكر مصدر بجهة مبالغه است يعنى بسيار
عادلى فِى الْحُكْمِ در احكام فرمائى رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وبسيار مهربانى

بر بندها مَالِكَ الْمُلْكِ تمام عالم ملک تست رَحِیمٌ بِالْخَلْقِ رحم
کننده بر خلق وَاَنَّ بتقدیر و بانَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ
وگواهی میدهم بآن که محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بنده تست و رسول تست بجانب خلق وَخِیَرَتُكَ بکسر خا و فتح
یا اسم مصدر است بمعنی خوبی پس ز باب زید عدل باشد و بسکون
یا نیز اسم مصدر است مِنْ خَلْقِكَ یعنی و بهترین مخلوقات تست
حَمَّلْتَهُ رِسَالَتَكَ فَاَدَّاهَا او را حامل رسالت خود کردی پس
ادا رسالت کما ینبغی نمود وَاَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِاُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا
و فرمودی باو که امت خود را نصیحت بکن او نصیحت آنها کرد و هر کس
قبول نصیحت نکرد با آنها جهاد کرد اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
خدایا چون محمد چنین بنده ایست ترا پس بر او و بر آلش رحمت کن
اَكْثَرَ بنصب مفعول مطلق تشبیهی است بتقدیر کاکثر یا مثل
اکثر و در نسخه کاتَمِّ مَا صَلَّیْتَ عَلٰی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ همچو
بیشترین رحمتی که بر یکی از مخلوقات خود کرده و محتمل که من تفضیلی
مقدر باشد بتقدیر اکثر مما و برین قیاس وَآتِهِ اَفْضَلَ

ما آتیت

مَا آتَیْتَ اَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ و بده باو بهترین آنچه داده بیکی
از بندها تو یا بهتر از آنچه داده وَاجْزِهِ همزه وصل است عَنَّا اَفْضَلَ
وَاَكْرَمَ مَا جَزَیْتَ اَحَدًا مِنْ اَنْبِیَائِكَ عَنْ اُمَّتِهِ
و چون انبیا رسالت با امت خود میرسانند در عوض جزای خیر باید
داد و جزا دادن بدست حق تعالی است و باختیار امت نیست
و چون آن سرور تبلیغ رسالت بر وجه اتم کرده پس جزای خیر
از جانب ما بده همچو بهترین جزا که از جانب امت پیغمبر دیگر با آن پیغمبر
داده یا بهتر از آن بده اِنَّكَ اَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِیمِ بدرستی
که تو بسیار منت نهنده و بعطیه عظیم الْغَافِرُ غفر بمعنی پوشیدن
و مستور ساختن و چون بخشیدن گناه بمنزله پوشیدن اوست
بنابرین بخشنده را غافر گویند و در نسخه الْغَفَّارُ لِلْعَظِیمِ
و تو بخشنده مر گناهان عظیم را وَاَنْتَ اَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِیمٍ
و تو رحم کننده تری از هر رحمت کننده فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
چون تو منان بالجسیمی پس رحمت بکن بر محمد و آلش الطَّیِّبِینَ
که همه آل او نیکانند الطَّاهِرِینَ و پاکند بمقتضی آیه تطهیر

الاخیار الانجبین و نیکان و بسیار نجیب اند سلام
الله علیهم اجمعین دعا در وقت عروض امر مهمی و نزول
محنتی و بلیه یا من تحل به عقد المکاره ای
آنکسی که باعانه او کشوده میشود کرههای کروهات و یا من
یفثأ به حد الشدائد و ای آنکسی که ساکن کرده می شود
بامداد او تیزی بلیات شدیده و یا من یلتمس منه
المخرج الی روح الفرج و ای آنکسی که از و خواسته می شود
برآمدن از شداید و وصول براحت فرج از شدت ذلت
لقدرتک الصعاب خوار است نزد قدرت تو شداید صعبه
که باسانی دفع کنی و تسببت بلطفک الاسباب و سببی
که در عالمست لطف تو آن اسباب ساخته و جری بقدرتک
القضاء و جاری شده بقدرت تو احکامی که کرده و مضت
علی ارادتک الاشیاء و همه چیزها بارادت تو میرود و نهی
بمشیتک دون قولک مؤتمرة پس آن اشیا بخواهش
تو قبول امر میکنند نزد گفتن تو بمقتضای کن فیکون و همه مطیع

فرمان

فرمان تواند و بارادتک دون نهیک منزجرة و بارادهٔ
تو نزد نهی کردن تو از چیزی اشیا قبول زجر میکنند یعنی آنکه
اشیا اطاعه امر و ترک معاصی میکنند نیز باراده تست انت
المدعو للمهمات توئی آنکه نزد عروض مهمات باو دعا کنند
و انت المفزع فی الملمات توئی آنکه در وقت نزول ملمات
باو التجا برند لا یندفع منها الا ما دفعت دفع نشود از آن
بلیات مگر آنچه تو دفع آن کنی و لا ینکشف منها الا ما
کشفت تا بلیه مستور است مردم غافل شوند از تدبیر دفع آن چون
مکشوف شود بسهولت رفع شود پس کشف کنایه است از
دفع یعنی دفع نشود از آن بلیات مگر آنچه تو دفع کنی پس عطف
تفسیری فقره سابقه است و قد نزل بی یا رب و به تحقیق
نازل شده بر من ای پروردگار من ما قد تکاءدنی
از باب تفاعل و در نسخه تکاءدنی از باب تفعل وارد و بمعنی
بمعنی شق علی است و مشتق است از کؤود بمعنی صعوبته
ثقله یعنی بتحقیق نازل شده بر من ای پروردگار من بلیه

کرشاق ومشکل شده برمن برداشت بارکران آن بلیه والکرنی
یعنی نازل شده برمن ما قد بهظنی جمله بلیه که سنکین ودشوارست
برمن برداشتن آن وبقدرتک اوردته علی وبقدرت
تووارد ساخته این نازله رابرمن وبسلطانک وجهته
الی وبه پادشاهی ونهایته قوت خود این بلیه را فرستاده
بسوی من ومتوجه من ساخته فلا مصدر لما اوردت
صدر بفتحتین رجوع مسافر است از مقصد بعد از وصول بآن وورود
وصول بآن مطلوبست یعنی بلیه که تو برکسی ایراد کنی هیچکس نتواند
اورا باز کرداند ولا صارف لما وجهت ونیست صرف
کننده وبرکرداننده مرآن بلیه را که تو متوجه بکسی کرده باشی
ولا فاتح لما اغلقت ونیست کشاینده آنچه تو اورا ببندی
ولا مغلق لما فتحت ونیست کسی که تواند بست سرچه تو آنرا
بکشایی ولا میسر لما عسرت ونیست آسان کننده آنچه
تو آنرا مشکل سازی ولا ناصر لمن خذلت ونیست یاری
دهنده کسی که تو اورا خوار کنی وترک نصرت او نمائی فصل

علی محمد واله چون همه امور بدست تواست پس رحمت بکن
بر محمد وآلش وافتح لی یا رب باب الفرج بطولک
وبکشای برای من ای پروردکار من در خوشحالی ودفع غم را
بقدرت تو واکسر عنی سلطان الهم بحولک وبشکن
ودفع کن از من پادشاهی وصورت هم را بقدرتی که در تصرف
امور داری وانلنی حسن النظر فیما شکوت وبرسان
بمن نیکی التفات تو در دفع بلیه که شکایت ازان بتو کردم
واذقنی حلاوة الصنع فیما سألت وبچشان بمن شیرینی
احسانی که بمن کنی در آنچه از تو سوال نمودم وطلب کردم وهب
لی من لدنک رحمة وفرجا هنیئا وببخش بمن از
پیش خود رحمت را وخوشحالی بی تعب را هنی در لغت بمعنی
کوار است پس تعب ندارد واجعل لی من عندک مخرجا
وبکن برای من بفضل تو بدر روی ازین محنت وحیا که آن بدر
روی زود وسریع باشد از وحی بقصر و وجا بمد بمعنی سرعه
ولا تشغلنی بالاهتمام ومشغول مساز مرا باهتمام

در علاج این بلیه وبکرفتاری آن اظهر آنکه شبق است از همّ
بمعنی حزن نه بمعنی قصد عن تعاهد متعلق است بلا تشغلنی
فروضك وباز مدار مرا از تفقد فرضهای تو وبفعل آوردن
آنها واستعمال سنتك واز عمل کردن بسنتها وتوجه سنت
پیغمبر همه بامر الهی است وشیخ شهید در ذکری کفته قد تترك
النافلة بعذر ومنه الهم والغم وکاظم علیه السلام
جون هم طاری می شد کاهی ترک نافله کردی واز رضا علیه السلام
نیز نزد غم ترک شدی وغم بجهة وقوع مکروه در ماضی است
وهم بجهة توقع آن در مستقبل واز حضرت امیر علیه الصلوات
منقولست که ان للقلوب اقبالا وادبارا فاذا ما
ادبرت فلا تضیقوا علیها بالنوافل پس دعا می کند
که انجنان نمی مره که بسبب مشغولی با آن از سنن باز مانم فقد
ضقت لما نزل بی یا رب ذرعا پس تحقیق دل تنک
شده ام بجهة نزول این بلیه بمن ای پروردکار من کویند
ضقت بالامر ذرعا وقتی که طاقت آن امر نباشد

واصل فرع بمعنی کشودن دستها است کویا میکوید بسط دست کردم
وتنکی کرد پس نرسیدم بمطلب وایضا ضیق فرع کوتاهی دست است
وسعت آن طولش ودست کوتاه نرسد بآنچه طویل رسد پس ضیق
ذرع کنایه باشد از عدم قدرت ونارسیدن بمطلب وامتلأت
بحمل ما حدث علی همّا وپر شده ام بسبب برداشتن همی که
بر من حادث شده وهمّا تمیز است از فاعل امتلات وانت
القادر علی کشف ما منیت به وتویی که قادری بر ازاله
بلیه که من بآن مبتلا شده ام ودفع ما وقعت فیه وبردفع
آن حادثه که در ان افتاده ام فافعل بی ذلك پس بکن با من
آنرا یعنی کشف ودفع بلیه بکن وان لم استوجبه منك
واکرچه من مستوجب ومستحق ولایق این انعام از تو نیستم یا ذا
العرش العظیم ای صاحب عرش بزرک ودر روایة ابن طاوس
بعد ازین چنین است فانت قادر لیا ارحم الراحمین
یا رب العلمین دعا طلب پناه از مکروهات واز اخلاق
بد وافعال ذمیمه اللهم انی اعوذ بك من هیجان

الحرص خدایا بتو پناه میبرم از جوش زدن حرص و سورة
الغضب و از شدت غضب و غلبة الحسد و غالب شدن
حسد که طلب زوال نعمت است از غیر و ضعف الصبر و از ضعیفی
صبر که کیفیت آن ناقص باشد و قلة القناعة و کمی قناعت
که کمیت آن ناقص باشد و شکاسة الخلق و از بدخوی و الحاح
الشهوة و از غلبه شهوت و ملکة قدرت و استقلال بر خزی
الحمیة انفه و استنکاف یعنی و از قدرت و استقلال بر عار
و ننگ کردن از خلق و متابعة الهوی و از تابع هوای نفس
شدن و مخالفة الهدی و از مخالفت راه حق و سنة
الغفلة و از غفلتی که بمنزله پینکی است و تعاطی الکلفة
و از خوض کردن در تکلفات یا در اموری که باعث آزار است
و ایثار الباطل علی الحق و از ترجیح باطل بر حق که اختیار
باطل کنی و عمل بآن نمایی و ترک حق کنی و الاصرار علی
المآثم و از مصر بودن بر گناه که از آن توبه نکند و استصغار
المعصیة و از کوچک و سهل دانستن گناه و استکبار

الطاعة

الطاعة و از بزرگ شمردن طاعتی که بکنند چه کدام طاعت
بالایق کبریای درگاه الهی است و مباهات المکثرین و از مفاخرتی
که متمولین میکنند یا از مفاخرت کردن با متمولین و الازراء
بالمقلین و از تهاون و تحقیر کسانی که مال کم دارند و در نسخه
علی المقلین و سوء الولایة بمعنی تولیة لمن تحت ایدینا
و از بدی سلوک با زیردستان خود و ترک الشکر لمن
اصطنع العارفة عندنا و از ترک تعظیم کسی که نیکی کرده با ما
او ان نعضد ظالماً یا اینکه مدد ظالمی بکنیم از این هم پناه
بخدا می‌بریم او نخذل ملهوفاً یا اینکه خوار داریم مظلوم مضطر
حیران او نروم ما لیس لنا بحق یا خواهیم چیزی که حق ما نیست
او نقول فی العلم بغیر علم یا اینکه بگوییم در مطالب علمی
خصوصاً مسایل دینی بی دانستن آن چنانچه شأن علماء سوء است
و نعوذ بک آن تبقد رس ان ننطوی علی غش لاحد
و در بعضی نسخ غش مسلم و پناه می‌بریم بتو از اینکه پیچیده شویم
بر اظهار خلاف آنچه در دلست بکسی و بازی دهیم و پیچیدن

کنایت از اتصاف بآنست وَاَن نعجب بصیغه مجهول مرویست
ومعلوم نیز مناسب ست بِاَعمالِنا که بعجب آورده شویم
یعنی تکبر و فخر کنیم بعبادت ها وعجب متاخر است از عبادت
ومفسد عبادت سابقه نیست وریا مقارن عبادتست ومفسد
آنست وَ نمدّ فی آمالِنا وازین که طول امل کنیم وآرزوهای
که عاقبت آن معلوم نیست در نظر بداریم وَنعوذُ بِکَ مِن سُوءِ
السَّرِیرةِ وپناه می بریم بتو از امر بدی که در دل پنهان کنیم
وَاحتِقارِ الصَّغیرةِ واز سهل دانستن گناه صغیره وَاَن
یَستَحوِذَ مستعملست بر اصل بی اعلال بر خلاف وظاهرش
مثل استقام علَینا الشَّیطانُ وازین که مستولی شود
بر ما شیطان اَو یَنکُبَنا الزَّمانُ یا از انکه بما برسد نکبت
وشرور زمانه اَو یَتهضَّمنا السُّلطانُ یا از انکه ظلم کند
وغضب نماید ونقصان رساند بما پادشاه وَنعوذُ بِکَ
مِن تَناوُلِ الاِسرافِ وپناه می بریم بتو از یافتن آنچه بآن
اسراف کنیم پس اسراف مفعول تناول نیست بلکه اضافه بادنی

ملابسه است وَمِن فِقدانِ الکَفافِ واز نیافتن آنچه بسنده است
از ضروریات معیشت مشتق است از کف یعنی آنچه باز دارد
از فقر و بی نیاز سازد از غیر وَنعوذُ بِکَ مِن شَماتَةِ الاَعداءِ
وپناه می بریم بتو از خوشحالی دشمنان از وصول بلا بما وَمِنَ
الفَقرِ اِلی الاَکفاءِ واز احتیاج بسوی همسران وبرابران
خود وَمِن مَعیشَةٍ فی شِدَّةٍ واز زندگی در تنگی وخواری
وبیماری وَمیتَةٍ بکسر میم ودر نسخه ابن ادریس بفتح میم عَلی
غَیرِ عُدَّةٍ واز مردن بی استعداد که عمل صالح نکرده باشیم
وَنعوذُ بِکَ مِنَ الحَسرَةِ العُظمی وپناه می بریم بتو از حسرت
کلان بر آنچه خواهیم ومیسر نباشد از نجات آخروی وَالمُصیبَةِ
الکُبری واز مصیبت کلان که دوزخ است وَاَشقَی الشَّقاءِ
واز بدترین شقاوتها که غضب الهی باشد وسُوءِ المَآبِ
ظرف مکانست یا مصدر میمی یعنی واز بدی محل رجوع که جهنم باشد
یا بدی نفس رجوع که با عصیان باشد وحِرمانِ الثَّوابِ
واز محرومی اجر بسبب عدم طاعت وحُلُولِ العِقابِ

وازرسیدن عقاب بما اللهم صل علی محمد وآله
واعذنی من کل ذلک برحمتک خدایا رحمت بکن
برمحمد وآلش وپناه ده مرا از همه این بلیات برحمته وفضل خود
وجمیع بنصب عطف ست بریا اعذنی المؤمنین والمؤمنات
وپناه ده ازین بلیات همه مرد وزن مومن را یا ارحم
الراحمین ای رحیم ترین رحم کنندگان دعا در اشتیاق
بطلب مغفرت گناه از حق تعالی اللهم صل علی محمد
وآله وصیرنا الی محبوبک من التوبة خدایا رحمت بکن
برمحمد وآلش وبرسان ما را بتوبه که دوست میداری آنرا
یعنی توفیق توبه بده وازلنا عن مکروهک من الاصرار
ودور دار ما را از اصرار بر معاصی که مکروه تست وازانکه توفیق بازگشت
نیابیم ومتی وقفنا بین نقصین ودر نسخه تقصیر فی
دین او دنیا تقصیر بی تنوین جر غیر منصرفست چنانچه جوهری
گفته در کتاب تقویم ودر قاموس است که گاهی منون نیز
آمده گفته اند چون جاری بر موصوف مذکور یا مقدر باشد

مثل نشات

مثل نشأت باحیو بس حکم افعل التفضیل دارد ومنع صرف
حال آنکه الف مقصوره کافی است در منع صرف یعنی وقتی که
بایستیم میان نقصان در دین یا دنیا وامر ما مردد باشد که اگر
اختیار دین کنیم نقصان دنیا شود وبالعکس فأوقع
النقص بأسرعهما فناء پس ناقص بکن چیزی را که زودتر
فانی شود یعنی نقصان دنیا بکن وصیغه تفضیل بمعنی اصل فعلاست
ومفهوم مخالف معتبر نیست وچون صفت دنیا سرعت فناست
بآن تعبیر کرده واجعل التوبة فی اطولهما بقاء وبگردان
پشیمانی وندامت ما را در آنچه بقا آن بیشتر است که آخرت
باشد یعنی توبه از عصیان داخل امور آخروی است وتوبه
از عبادت داخل امور دنیوی است پس شق اول نصیب ما بکن
واذا هممنا بهمین وقتی که قصد بکنیم دو چیزی که در دل
آمده باشد یرضیک احدهما عنا ویسخطک الآخر
علینا این چنین دو چیز که فعل یکی موجب رضا تست از ما وفعل
دیگری موجب غضب تو است بر ما فمل بنا با تعدیه است

مثل وهب براِلَی مایُرضِیکَ عنّا یعنی ما را مایل ساز بسوی
چیزی که ترا از ما راضی کند واَوْهِن قُوّتَنا و در نسخه قوانا
عمّا یُسْخِطُکَ علینا و سست وضعیف ساز قوت ما را
از فعل آنچه موجب غضب تو باشد ولا تُخَلِّ از باب تفعیل
بضم تا و تشدید لام مکسوره و در نسخه ابن ادریس از باب تفعل
بحذف یکی تا و فتح ثانیه و کسر لام مشدد بجهته دلالت
بر یا محذوفه و ظاهر فتح است و تفعل متعدی نیز آمده و مشتق بت
از تخلیت بینهما بمعنی خلیت بینهما نه از تخلیت لکذا بمعنی تفرغت له
فی ذلِکَ بَینَ نُفُوسِنا و اختیارِها و در باب میل به نیکی
و سستی از بدی در وقت ورود همین تخلیه مکن میان نفوس
ما و اختیار آنها یعنی اختیار ما را بدست نفوس ما مده بلکه ما را
جبرا بر کار نیک بدار و این جبر آلهی بر نیکی بمنزله واسطه است
میان نفس و اختیار که مانع نفس است از اختیار پس اگر جبر نکند
گویا خالی کرده مسافتی را که میان نفس و اختیار است فاِنَّها
مُختارَةٌ لِلباطِلِ علت نهی از تخلیه است یعنی ازین جهة

که نفس اختیار کننده باطل است اِلّا ما وَفَّقْتَ بتقدیر وفقتها
یعنی مگر نفسی که تو توفیق او بدهی تا از باطل بکشد و اختیار حق
نماید و در نسخه الا ما وقیت یعنی مگر نفسی که حفظ او کنی از باطل
اَمّارَةٌ بِالسُّوءِ خبر بعد خبر است اِلّا ما رَحِمْتَ بتقدیر
رحمتها یعنی نفس بسیار امر کننده است ببدی مگر نفسی که تو بر و رحم
کنی اللّهُمَّ وَاِنَّکَ مِنَ الضُّعفِ بضم ضاد خلاف قوت
خَلَقْتَنا خدایا بدرستی که تو ما را از ناتوانی خلق کرده یعنی ماده
خلقت ما ناتوانست که استعداد قوت در وی نیست وَعَلَی الوَهْنِ
بَنَیْتَنا و بر سستی بنا ما کردی که اساس آن بنا خوار است وَمِنْ
ماءٍ مَهینٍ ابْتَدَأتَنا و از آب منی حقیر ابتدا خلقت ما کردی
فَلا حَوْلَ لَنا اِلّا بِقُوَّتِکَ چون وجود ما از ضعف و حقارت است
پس نیست ما را حرکته مگر قوتی که تو بدهی وَلا قُوَّةَ لَنا اِلّا
بِعَوْنِکَ و نیست ما را قوت مگر بمدد تو فَاَیِّدْنا بِتَوْفِیقِکَ
پس تقویه ما کن بتوفیق تو تا توانیم عمل خیر کرد وَسَدِّدْنا بِتَسْدِیدِکَ
و صواب در قول و فعل نصیب ما کن بتوفیق دادن تو ما را بر صواب

در قول و فعل واغضض ابصار قلوبنا عما یخالف محبتک
و کور ساز چشمهای دلهای ما را از آنچه مخالف دوستی تو است
ولا تجعل لشیء من جوارحنا نفوذا فی معصیتک
و مگردان مر هیچ یکی از اعضای ما را در آمدی در معصیت تو یعنی قدرت
بر آن مده و گفته اند که این از باب قلبست بجهت امن لبس و نفوذ امری
در غیر اگرچه مساوق نفوذ غیر است در وی اما اینجا مستقیم نیست و درین
تامل است چه مراد بنفوذ معنی حقیقی نیست و تلازم محل تامل است
اللهم وصل علی محمد وآله خدایا پس رحمت بکن بر آن سرور
و آلش واجعل همسات همس آواز خفی و مراد دقایق
افکار و خطرات و ارادات نفس ناطقه است بجهت قوت نظریه و عملیه
قلوبنا و بگردان آواز پست دلهای ما را و حرکات اعضائنا
و جنبش اعضای ما را و لحظات اعیننا و دیدنهای خفیه چشمهای
ما را و لهجات السنتنا و تکلمهای زبانهای ما و این در بعضی نسخ
نیست فی متعلق است باجعل موجبات ثوابک یعنی بگردان
و بکار دار همه امور مذکوره را در آنچه سبب ثواب تو باشد

حتی لا تفوتنا حسنة نستحق بها جزاءک تا آنکه فوت
نشود از ما هیچ کار خوبی که بسبب آن مستحق شویم جزا خیر ترا
ولا تبقی لنا سیئة نستوجب بها عقابک و باقی
نماند برای ما کار بدی که بسبب آن مستوجب عقاب تو شویم
دعا در باب التجا بدرگاه الهی اللهم ان تشأ
تعف عنا خدایا اگر خواهی که گناهان ما را ببخشی فبفضلک
پس آن بخشیدن بمحض فضل تست با عدم استحقاق ما بخشیدن را
و تعف جزاء ان است و فا فصیحه و بفضلک خبر مبتدا محذوف است
تقدیرش فذلک بفضلک و برین قیاس و ان تشأ تعذبنا
بسکون با جزاء آنست و در نسخه ابن ادریس بضم باست و وجهش
ظاهر نیست فبعدلک پس آن تعذیب مقتضای عدل تست
که بقدر تقصیر است فسهل لنا عفوک پس با آسانی برسان بما
عفو خود را بمنک بمنت نهادن تو بر ما که ما ممنون شویم و الا ما را
چه رتبه که حق تعالی بر ما منت نهد واجرنا من عذابک بتجاوزک
و خلاص کن ما را از عذاب کردن تو ما را بگذشتن تو از عقوبت

ما و بخشیدن تقصیرها فَاِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ چراکه ما را
طاقت عدل تو نیست وَلَا نَجَاةَ لِاَحَدٍ مِنَّا دُونَ عَفْوِكَ
و نیست نجات از عذاب هیچ یکی از ما را بی عفو تو یَا غَنِيَّ الْاَغْنِيَاءِ
ای بی نیاز بی نیازان مثل پادشاه پادشاهان ها حرف تنبیه است
و بر رسم تکلم عرب است و الا تنبیه نسبت بحق تعالی گنجایش ندارد
نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ ما بندها توایم و در پیش تو حاضرایم هرچه
خواهی میتوانی کرد وَ اَنَا اَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ اِلَيْكَ و من محتاج ترین
محتاجانم بسوی تو فَاجْبُرْ جبر غنی ساختن فقر است فَاقَتَنَا
مفعول اجبر است بتضمین دفع و الا ظاهر اجبرنا بود بِوُسْعِكَ
پس غنی کن ما را در حالی که دفع کننده فاقه و فقر ما باغنی و قدرت
خود و یحتمل که تعلق جبر بفاقه بطریق مجاز عقلی باشد وَلَا تَقْطَعْ
رَجَاءَنَا بِمَنْعِكَ و قطع امید ما مکن بمنع کردن تو فضل و کرم
خود از ما فَتَكُونَ قَدْ اَشْقَيْتَ مَنِ اسْتَسْعَدَ بِكَ اگر قطع
امید ما کنی پس تو شقی کرده باشی کسی را که طلب سعادت از تو
کند وَ حَرَمْتَ مَنِ اسْتَرْفَدَ فَضْلَكَ و محروم ساخته باشی کسی را

که طلب اعانت از فضل تو کند فَاِلَى مَنْ حِينَئِذٍ مُنْقَلَبُنَا مرگاه
تو محروم و نا امید کنی پس از درگاه تو روگردان شده بکه رجوع
کنیم وَ اِلَى اَيْنَ مَذْهَبُنَا عَنْ بَابِكَ و بکجا رویم از درگاه تو
سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ الَّذِينَ اَوْجَبْتَ اِجَابَتَهُمْ
پاکا ما آن مضطرانیم بر ذمه تفضل خود لازم ساخته قبول دعا
آنها را بمقتضای کریمه اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ
وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ اَهْلُ السُّوءِ الَّذِينَ وَعَدْتَ الْكَشْفَ
عَنْهُمْ و مائیم بدکارانی که بمقتضای کریمه و یکشف السوء وعده
کرده ازاله بدی از آنها وَ اَشْبَهُ الْاَشْيَاءِ بِمَشِيَّتِكَ و شبیه
ترین امور باراده تو و در نسخه بسنتک یعنی بطریقه معموله تو وَ اَوْلَى
الْاُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ و بهترین و لایق ترین اشیا بزرگی
تو رَحْمَةُ مَنِ اسْتَرْحَمَكَ ترحم کردن و اجابت کردن ملتمس
کسی است که از تو طلب ترحم و اجابت نماید وَ غَوْثُ بمعنی اغاثه
مَنِ اسْتَغَاثَ بِكَ و غور رسی و فریادرسی کسی است که بدرگاه
تو فریادی شود از شر شیطان و نفس و غیرهما فَارْحَمْ تَضَرُّعَنَا

الیک چون اولی بتو رحم و فریاد رسی است بس ترحم بکن بر تذلل
ما پیش تو و حقیقه مرحوم متذلل است لیکن تذلل سبب مرحومست
باین علاقه تذلل را مرحوم گفته مجازا واغننا اذ طرحنا انفسنا
بین یدیک و ما را بی نیاز ساز از خلق چون انداختیم خود ما را
پیش تو اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شایعناه
علی معصیتک خدایا بدرستی که شیطان خوشحال شد با بلا
ما بگناه وقتی که ما متابعت او کردیم فصل علی محمد و آله
ولا تشمته بنا چون مردود درگاه تو بما شماتت کرد تو از تقصیر ما
بگذر تا او شماتت نتواند کرد بعد ترکنا ایاه لک ورغبتنا
عنه الیک بعد ازانکه ما ترک آن ملعون کردیم برای تو و روگردان
شدیم از و و توجه بسوی تو کردیم یعنی بعد از توبه و انابت و در نسخه
شهید و کفعمی برحمتک یا ارحم الراحمین دعا بجهة
آنکه خاتمه بخیر شود یا من ذکره شرف للذاکرین
ای آنکسی که ذکر او شرف ذکر کنندگانست ویا من شکره
فوز للشاکرین ای آنکه شکر نعمت او رسیدن بمطلب است

طاعته

مر شکر کنندگان را ویا من طاعته نجاة للمطیعین وای آنکه بندگی
او موجب نجات طاعت کنندگانست صل علی محمد و آله
واشغل قلوبنا بذکرک عن کل ذکر رحمت بکن بر آن
سرور و آلش و مشغول ساز دلهای ما را بذکر خود از هر ذکر دیگر که ذکر ما
منحصر در ذکر تو باشد والسنتنا بشکرک عن کل شکر
و مشغول کن زبانهای ما را بشکر نعمت تو از هر شکر چه شکر دیگری
راجع بشکر آلهی است بس قصر بر شکر آلهی بلا واسطه اولی باشد
والا شکر منعم واجب است یا مراد آنکه ما را ممنون غیر خود مکن تا شکر
او باید کرد و خود متولی امر ما شو وجوارحنا بطاعتک
عن کل طاعة و مشغول ساز جمیع اعضا ما را به بندگی خود
از هر طاعتی تا طاعت تو غیر نکنیم فان قدرت لنا فراغا
من شغل بس اگر در ازل مقدر کرده برای ما فارغ بودن از کار
در دنیا فاجعله فراغ سلامة لا تدرکنا فیه تبعة
وهو ما یتبع الشیء من النوایب بس بگردان آن فراغ را
فراغ سلامتی که نرسد ما را در آن فراغ گناهی و تقصیری ولا

تلحقنا فیه و در نسخه ابن ادریس بعد سأمة ولاحق نشود
دران فراغ بما ملالی حتی یتصرف بصیغه غیبت در همه نسخه
عنا کتاب بکسر کاف و تخفیف تا جمع کاتب همچو نیام و نایم و در نسخه
بضم کاف و تشدید تا السیئات بصحیفة و در نسخه لصحیفه پس
تعدیه انصراف بلام بتضمین استصحابست خالیة من ذکر
سیئاتنا تا آنکه باز گردند از ما نویسنده های بدیهای ما و با خود ببرند
کاغذهای خالی از ذکر بدیهای ما چه هرگاه در وقت فراغ از عبادت
تقصیری واقع نشود نا چار صحیفه سیئات خالی بماند و یتولی
بصیغه غیبت کتاب بضم کاف و تشدید تا در جمیع نسخ الحسنات
عنا مسرورین بما کتبوا من حسناتنا و باز گردند نویسندهای
خوبیها از پیش ما شادی کنان با آنچه نوشته اند از نیکیهائی ما
واذا انقضت ایام حیوتنا و چون تمام شود ایام زندگی ما
وتصرمت مدد اعمارنا و منقطع شود مدتهای عمرهای ما و
استحضرتنا دعوتک و حاضر شود نزد ما طلب تو ما را یعنی
موت التی لا بد منها و من اجابتها آنچنان دعوتی که ناگزیرست

ازهم

ازان همه را و اجابت آن دعوت لازم است فصل علی محمد
وآله واجعل ختام ما تحصی علینا کتبة اعمالنا توبة
مقبولة پس رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان آخرین آنچه جمع کنند
و بنویسند بر ما کاتبان اعمال ما توبه که قبول افتد لا توقفنا از
باب افعال و در نسخه از باب تفعیل و در نسخه لا تقفنا و هر سه یکی
معنی است بعدها علی ذنب اجترحناه و آنچنان توبه
که آگاه و مطلع نسازی ما را بعد از ان توبه بر گناهی که کرده باشیم
و کسب آن نموده باشیم و مراد اینست که بعد از ان گناه نکنیم چه بعد
از گناه علم بآن هست عاقل مکلف را پس عدم آن علم مستلزم عدم
گناه باشد ولا معصیة اقترفناها و مطلع مکن بر معصیتی
که کسب آن کرده باشیم و این عطف تفسیری فقره سابقه است
و تاکید آنست ولا تکشف عنا سترا سترته علی متعلق است
بلا تکشف رؤس الاشهاد جمع شهید است بمعنی حاضر
یعنی آنچه در دنیا از تقصیرات ما مردم پوشیده آنرا در پیش حاضران
درگاه تو از ملایکه و عباد کشف مکن و رسوا مساز یوم تبلوا اخبارنا

عِبادِکَ روزی که امتحان و اختیار احوال بندگان خود کنی
و حساب آن بگیری یعنی در روز قیامت لِاَنَّکَ رَحِیمٌ بِمَنْ دَعَاکَ
بدرستی که تو رحم کننده بکسی که از تو طلب چیزی کند و بدرگاه تو التجا
بیارد وَمُسْتَجِیبٌ لِمَنْ نَادَاکَ و قبول کننده و اجابت کننده
مرکسی را که ندا بتو کند و از تو طلب بخشش کند **دعا در باب
اعتراف بگناهان و طلب توبه ازان** اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ
یَحْجُبُنِی عَنْ مَسْئَلَتِکَ خِلَالٌ ثَلَاثٌ خدایا بدرستی
که شان من اینست که مانع می شوند مرا از سوال بدرگاه تو سه صفت
بدی که دارم وَتَحْدُونِی عَلَیْهَا خَلَّةٌ وَاحِدَةٌ و باعث
می شود و بر سوال میدارد مرا یک خصلت من پس بیان اوصاف
ثلثه اول کرد یَحْجُبُنِی اَمْرٌ اَمَرْتَ بِهِ فَاَبْطَاْتُ عَنْهُ مانع
می شود از سوال تو اولا امری که بآن مرا مامور ساختی و من درنگ
کردم در اطاعت آن پس اگر بامر اطاعت نکرده باشم بطریق
اولی مانع از سوال شود وَنَهْیٌ نَهَیْتَنِی عَنْهُ فَاَسْرَعْتُ
اِلَیْهِ و ثانیا آنچه منع ازان کردی و من شتاب در مخالفت

آن کرده

آن کرده منهی را بفعل آوردم وَنِعْمَةٌ اَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ فَقَصَّرْتُ
فِی شُکْرِهَا و ثالثا نعمتی که بمن عطا کردی و من تقصیر در شکر
آن کردم پس بیان کرد خصلتی را که باعث بر سوال است وَیَحْدُونِی
عَلَی مَسْئَلَتِکَ تَفَضُّلُکَ عَلَی مَنْ اَقْبَلَ بِوَجْهِهِ اِلَیْکَ
و میدارد که باعث می شود مرا بر سوال تو تفضل و احسان تو
بمحض کرم تو بر کسی که رو بدرگاه تو بیارد وَوَفَدَ بِحُسْنِ ظَنِّهِ
اِلَیْکَ و وارد شود و بیاید بدرگاه تو بگمان خوبی توجه فرموده اَنَا عِنْدَ
ظَنِّ عَبْدِی بِی و هرگاه گمان نیکی باعث تفضل باشد جزم
بآن باعث شود بطریق اولی اِذْ جَمِیعُ اِحْسَانِکَ تَفَضُّلٌ
چرا که همه احسانهای تو محض فضل است و از بنده چه آید که شایسته
درگاه الهی باشد مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ بنده خاکی را چه
رتبه است باکسی که پروردگار جمیع پرورندگان است وَاِذْ کُلُّ
نِعَمِکَ ابْتِدَاءٌ و چرا که جمیع نعمتهای تو پیش از عمل است
چه ایجاد و چه غیر آن همه بمحض فضل است و جمیع ممکنات مستند
بذات حق تعالی مَرَّةً واحدة دهریه پس طبیعه امکانی مفتقر است

بهبه تو و نعم و استعداد آن فایض اند از فیاضیه الهیه فها انا ذا یا
الهی واقفٌ بباب عزّك بس اینک من ای خدای من ایستاده ام
بدرگاه بزرگی تو وقوف المستسلم الذلیل همچو ایستادن
کسی که منقاد و خوار و معترف بتقصیر باشد وسائلك علی الحیاءِ
منّی حیا امتناع است از کاری بسبب عدم رتبه و قدر خود یعنی
سوال کننده ام از تو با وجود شرم من ازین سوال چه رتبه سوال
ندارم سؤال البائس المعیل همچو سوال کردن کسی که بسیار
محتاج و عاجز باشد و فاقه داشته باشد مقرٌّ لك بانی لم
استسلم وقت احسانك الّا بالاقلاع عن عصیانك
اقرار کننده ام بدرگاه تو باین که نمی شوم منقاد و مطیع در وقت
احسان تو مگر بباز داشتن نفس خود از گناهان تو یعنی طریق انقیاد
کف نفس است از گناه و اعتراف دارم بعدم کف و لم اخل
فی الحالات کلّها من امتنانك و مقرم باینکه در جمیع
حالات چه در حالت اطاعت و چه در حالت عصیان هرگز خالی
نبوده ام از احسان تو چرا که در وقت عصیان قادر بودی بر اهلاک

من و مع ذلک انواع نعم دادی فهل ینفعنی یا الهی اقراری
عندك بسوء ما اکتسبت بس آیا نفع میکند و از غضب تو
نجات میدهد مرا ای معبود من اقرار من نزد تو ببدی آنچه کسب کرده ام
وهل ینجینی منك اعترافی لك بقبیح ما ارتکبت
و آیا نجات میدهد مرا از عذاب تو اعتراف من بدرگاه تو ببدی
آنچه ارتکاب آن کرده ام ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطك
یا آنکه واجب و لازم ساخته از برای من درین مقامی که ایستاده ام
غضب خود را ام لزمنی فی وقت دعائی مقتك یا لازم شده
مرا در وقت دعا کردن من غضب تو و این عطف تفسیری فقره
سابق است سبحانك لا اییئس منك تنزیه تو میکنم از
جمیع نقایص و مایوس نمی شوم از تو چه یاس از رحمت الهی کفر است
وقد فتحت لی باب التوبة الیك حال آنکه به تحقیق گشوده
برای من در توبه و رجوع بدرگاه تو پس چون مایوس شوم بلکه
اقول مقال العبد الذلیل بلکه میگویم همچو گفتن بنده که
خوار باشد الظالم لنفسه و بر نفس خود ظلم کرده باشد بمخالفت

پروردکار خود الْمُسْتَخِفِ بِحُرْمَةِ مَتْرَبَتِهِ وسهل کرفته باشد
برخود تقصیر در باب احترام صاحب خود باطاعت اوامر ونواهی او
الَّذِی عَظُمَتْ ذُنُوبُهُ فَجَلَّتْ آنچنان بنده که عظیم است
کناهان او پس بسیار شد کناهان و وَ أَدْبَرَتْ أَيَّامُهُ فَوَلَّتْ
و روزکار او بار او پیش آمده پس برکشته روزکار شده حَتَّى إِذَا
رَأَى مُدَّةَ الْعُمُرِ قَدِ انْقَضَتْ تا آنکه چون دید که مدت عمر
او کذشت یعنی بسر شد وَغَايَةَ الْعُمُرِ قَدِ انْتَهَتْ و مدت عمر
منتهی شد و این عطف تفسیر است وَأَيْقَنَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ
مِنْكَ و یقین دانست که او را جای کریز و عدول از تو نیست تَلَقَّاكَ
بِالْإِنَابَةِ جز او از است تلقی نمود ترا و اقبال کرد بدرکاه تو
برجوع و توبه وَأَخْلَصَ لَكَ التَّوْبَةَ و توبه خالص کرد بدرکاه تو
فَقَامَ إِلَيْكَ تعدیه بتضمین رجوع است بِقَلْبٍ طَاهِرٍ نَقِيٍّ
پس ایستاد و رجوع بدرکاه تو کرد با دل پاک پر چیده از نقص ریب
و ریا و غیر هما ثُمَّ دَعَاكَ بِصَوْتٍ حَائِلٍ خَفِيٍّ پس دعا کرد
بدرکاه تو باواز متغیر بسبب خوف و خفی بسبب انفعال و در نسخه

خامل یعنی ساقط بی اعتبار قَدْ تَطَأْطَأَ لَكَ در حالتی که بتحقیق
کردن بزیر کرده از برای تو فَانْحَنَى پس منحنی شده از کثرت انفعال
وَنَكَّسَ رَأْسَهُ فَانْثَنَى و سر بزیر انداخت پس دوتا شده
قَدْ أَرْعَشَتْ خَشْيَتُهُ رِجْلَيْهِ بتحقیق در رعشه و لرزه آورد
ترس او از غضب تو سر و پای او را وَغَرَّقَتْ دُمُوعُهُ خَدَّيْهِ
و اشکهای او غرق کرده اند رخسارها او را یعنی رخسارهای او غرق شده
اندر اشکهای او وَيَدْعُوكَ بِيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و میخواند ترا
باین عبارت که ای رحیم ترین رحم کنندکان وَيَا أَرْحَمَ
مَنِ انْتَابَهُ الْمُسْتَرْحِمُونَ و ای رحیم ترین کسانی که مرة
بعد اخری نوبت بنوبت بدرکاه او ایند طالبان ترحم وَيَا أَعْطَفَ
مَنْ أَطَافَ بِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ و ای مشفق و مهربان ترین کسانی
که بدرکاه آنها نزول نمایند طلب کنندکان بخشش که کناه کاراند
وَيَا مَنْ عَفْوُهُ أَكْثَرُ مِنْ نَقِمَتِهِ و ای آنکسی که بخشش او بیش است
از عذاب او وَيَا مَنْ رِضَاهُ أَوْفَرُ مِنْ سَخَطِهِ و ای آنکسی که
راضی شدن او از خلق زیاده است از غضب او چه او راضی با دنی

جزی شود وَیَا مَنْ تَحَمَّدَ اِلَیٰ خَلْقِهٖ بِحُسْنِ التَّجَاوُزِ و ای
آنکسی که منت نهاده بر خلق بگذشتن از تقصیرات آنها بر وجه نیک
وَیَا مَنْ عَوَّدَ عِبَادَهُ قَبُولَ الْاِنَابَةِ و ای آنکسی که معتاد
ساخته بندگان خود را بقبول توبه و بازگشت وَیَا مَنِ اسْتَصْلَحَ
فَاسِدَهُمْ بِالتَّوْبَةِ و ای آنکسی که طلب صلاح و خوبی بندگان خود
کرد بتوبه که امر بتوبه نمود تا کار ایشان بخوبی بدل شود وَیَا مَنْ
كَافَی قَلِیلَهُمْ بِالْکَثِیرِ و ای آنکه جزا داده فعل قلیل دنیوی
متناهی را بثواب کثیر اخروی غیر متناهی لیکن در قاموس معنی
جزا دادن کافا بهمزه است چنانچه در بعضی نسخ است و محتمل که
همزه بالف بدل شده باشد وَیَا مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ اِجَابَةَ
الدُّعَاءِ و ای آنکسی که ضامن شده برای عباد اجابت دعا را که
فرموده اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَكُمْ وَیَا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَیٰ نَفْسِهٖ
بتضمین ایجاب بِتَفَضُّلِهٖ حُسْنَ الْجَزَاءِ و ای آنکسی که وعده
کرده بخلق بمقتضای کریمه کَتَبَ عَلَیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لازم
ساخته بر خود بمحض تفضل خود خوبی جزا را که بمعنی رحمت است

وَمَا اَنَا بِاَعْصَیٰ مَنْ عَصَاكَ فَغَفَرْتَ لَهُ از باب ما انا قلت است
یعنی نه من عاصی تر از همه عاصیان ای کریم که آنها را بخشیده بلکه از
من عاصی تر را بخشیده وَمَا اَنَا بِاَلْوَمِ مَنِ اعْتَذَرَ اِلَیْكَ
فَقَبِلْتَ مِنْهُ لوم بد گفتن مردم است بر فعل قبیح کسی و هر که فعل
او اقبح لوم بر و بیشتر یعنی نه من ملوم ترین جمعی ام که بدرگاه تو عذر
آوردند پس تو قبول عذر آنها کردی یعنی از من هم بدکارتر بودند و عذر
تقصیر گفتند و تو بخشیدی وَمَا اَنَا بِاَظْلَمِ مَنْ تَابَ اِلَیْكَ
فَعُدْتَ عَلَیْهِ و نه من ظالم ترین جمعی ام که بر نفس خود و بر غیر ظلم
کرده بدرگاه تو توبه کرده اند پس تو بر آنها رجوع برحمت و بخشش
و انعام کرده یعنی از من ظالم تران را رجوع برحمت کرده اَتُوبُ
اِلَیْكَ فِی مَقَامِی هٰذَا توبه میکنم بدرگاه تو در همین جایی
که ایستاده ام یعنی توقف نمیکنم که بجای دیگر رفته توبه کنم
تَوْبَةَ نَادِمٍ عَلَیٰ مَا فَرَطَ مِنْهُ به تخفیف را یعنی همچو توبه
کسی که پشیمان باشد از آنچه پیشتر از و صادر شده مُشْفِقٍ مِمَّا
اجْتَمَعَ عَلَیْهِ و ترسان باشد از تقصیراتی که بر و جمع شده است

خالصِ الحیاءِ مِمّا وقعَ فیهِ وشرمنده نام باشد از اعمالی
که دران افتاده واز و صادر شده وحیا را و مشوب بشایبه از عدم
حیا نباشد عالِمٌ بانّ العفوَ عنِ الذّنبِ العظیمِ لا
یتعاظمک ودانا باشد باین که عفو کناه بزرک نزد تو بزرک
نیست وانا التجاوزَ عنِ الاثمِ الجلیلِ لا یستعصِبک
ودانا باشد باین که بخشیدن وکذشتن از کناه بزرک پیش
تو صعب ومشکل نیست وانّ احتمالَ الجنایاتِ الفاحشةِ
لا یتکاءدک از باب تفعّل یعنی دانا باشد که بر داشتن کناهان
قبیح وبخشیدن آنها بر تو شاق نیست وانّ احبّ عبادِک
الیک مَن ترکَ الاستکبارَ علیک وباین که دوست
ترین بنده نزد تو بنده ایست که ترک بزرکی بر تو کند وخود را
در پیش تو خوار وذلیل محض داند ماللتراب ورب الارباب
وجانبَ الاصرارَ واجتناب کند از اصرار بر کناه ولزمَ الاستغفار
والتزام کند توبه وطلب بخشیدن کناه را وانا ابرءُ الیک
بتضمین ملتجیا مِن ان استکبرَ ومن بدرکاه تو التجا برده

تبری

تبری میکنم از تکبر واعوذُ بکَ مِن ان اُصِرَّ وپناه می برم بتو
از اصرار بر کناه واستغفرکَ لِما قصّرتُ فیهِ وطلب مغفرت
میکنم از تو برای کناهی که دران تقصیر کرده ام واستعینُ بکَ
علی ما عجزتُ عنهُ وطلب مدد از تو میکنم در کردن کاری
که عاجزم از کردن آن کار اللّهمّ صلِّ علی محمّدٍ وآله وهَب لی
ما یجبُ علیّ لک خدایا رحمت بکن بر آن سرور وآلش وبده
بمن ومیسر کن چیزی را که واجبست بر من کردن آن از بندکی تو
وعافِنی مِمّا استوجبُهُ مِنک وعافیت بخش وخلاصی ده
مرا از انچه مستحق آنم در درکاه تو از عذاب بسبب تقصیرات
واجِرنی مِمّا یخافُهُ اهلُ الاساءةِ وخلاصی ده از انچه می
ترسند از و کناهکاران یعنی عذاب اخروی فانّک ملیءٌ بالعفو
بهمزه بعد یا بر وزن فعیل از ملاء کویند ماللاء ای غاونه در مغرب است
الملیء المغنی المتعتد در شرح کفته اختر املاء بهم بمعنی اقدر بهم در
اساس هست هو ملیء بکذا مضطلع به پس معنی چنین باشد
خلاصی ده مرا که تو قادری بر عفو واعتماد تمام بر عفو تست وبروا آیت

کفعمی بتشدید یا است که همزه قلب شده بیا و بر السنه همین
جاری است و در قول الهی وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا بمعنی زمانا طویلا
از ملاوت است و یا بدل همزه نیست مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفِرَةِ همه کس
امیدوار بخشش تو اند مَعْرُوفٌ بِالتَّجَاوُزِ و معروف و مشهوری
بگذشتن از تقصیرات لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ نیست
برای حاجت من مطلبی سوای تو یعنی احتیاج من از غیر تو رفع
شده و تویی کارساز من یا آنکه سوای ذات تو مطلبی ندارم وَلَا
لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ و نیست از برای گناه من بخشنده غیر تو حَاشَا لَكَ
بمعنی مَعَاذَ اللّٰه یعنی پناه و التجا بتو است و محتمل که مراد این باشد
که تو منزهی ازان که دیگری تواند گناه بخشید و شریک تو شود
درین پس اگر حاشاک مربوط باشد بما قبل بمعنی سبحانک است
و اگر بمعنی الا انت باشد تاکید غیرک است و اگر مربوط بما بعد باشد
پس بمعنی تنزیه است ازان که عبد نترسد مگر از حق و آنکه از درجات
عرفانست عدم خوف مگر از حق گفته اند جوابش آنکه عقاب همچو
تادیب معلم و کی طبیب است پس در مقام طلب رحمت خوف نباشد

به عقاب نیز از رحمت است و ایضا شدت کمال صفات مقتضی است
که نزد طلب مغفرت ملاحظه غفور رحیم مانع آید از استشعار
بشدید العقاب و ایضا درجات رجا و خوف متساوی اند و هر کدام
مانع اند از استشعار بدیگری لقمان به پسر خود گفت بترس از خدای
الجنان که اگر نیکی ثقلین ترا باشد عذاب کند و امیدوار باش
الجنان که اگر عصیان ثقلین ترا باشد رحمت کند باقر علیه السلام
فرموده در دل مؤمن نور خوف و نور رجا برابر است پس در مقام رجا
خوف نیست این چنین گفته اند و محل تامل است و در تاخیر رجا تنبیه است
برین که باید خاتمه بر رجا باشد وَلَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا إِيَّاكَ
و نمی ترسم بر خود مگر از تو إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
بدرستی تویی که ازو باید ترسید و صاحب بخششی صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْضِ حَاجَتِي رحمت بکن بر محمد و آل محمد و حاجت مرا
روا کن وَأَنْجِحْ طَلِبَتِي و بساز مطلوب مرا وَاغْفِرْ ذَنْبِي
و بخش گناه مرا وَآمِنْ خَوْفَ نَفْسِي و در امن آر خوف مرا
یعنی خوف را با امن بدل کن إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی

که تو بر همه چیز قدرت تام داری وَذٰلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ و همه چیز
بر تو آسانست آمِينَ رَبَّ الْعٰلَمِينَ اجابت دعا من بکن
ای پروردکار عالمیان دعا در طلب آنچه بآن احتیاج است
از حق تعالی اَللّٰهُمَّ يَا مُنْتَهٰى مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ
خدایا ای آنکسی که طلب کردن حاجتها باو منتهی شود زیرا که هرچه
از کسی طلبی آنکس نیز محتاج در تحصیل آن بغیر خود باشد و آن غیر
نیز محتاج است بدیگری تا رفته رفته منتهی بحق تعالی شود وَيَا
مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ بکسر لام وای آنکسی که نزد اوست
واز و حاصل شود رسیدن بندکان بمطالب خود وَيَا مَنْ لَا
يَبِيعُ نِعَمَهُ بِالْأَثْمَانِ وای آنکه نفروشد نعمتهای خود را به بها
چه عبادات مقتضای بندکی است و نعم او محض تفضل است
وکه می تواند بهای آن داد وال نعم که ایجاد است کدام بها بران
کرفته وَيَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالْاِمْتِنَانِ وای
آنکسی که مکدر و چرکین نسازد بخششهای خود را بمنت نهادن چه
نعم او در جنب عظمت او شانی ندارند و بمقتضای ذات جلیل

او صادر شوند و شان او ارفع است ازان که اینها در نظر او وقعی
داشته باشند و باخطار آن منت نهد و آنکه فرموده قُلْ لَا تَمُنُّوا
عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدٰاكُمْ لِلْإِيمَانِ
رد جمعی است که بسبب مسلمان شدن بر آن سرور منت می نهادند
حکم شد که بکو بر من منت منهید که مسلمان شدیم بلکه لایق اینست که
خدای تعالی بر شما منت نهد باین که شمارا هدایت بایمان کرد و آنکه حق
تعالی منت کذاشته چه منت بر کسی کذارند که او را در جنب منعم
وقعی باشد ما للتراب و رب الارباب وَيَا مَنْ يُسْتَغْنٰى
بِهِ وَلَا يُسْتَغْنٰى عَنْهُ هر دو بصیغه مجهول ای آنکسی که بفضل او
غنی توان شد و از و طلب غنی توان کرد و ازو مستغنی نتوان شد
وَيَا مَنْ يُرْغَبُ إِلَيْهِ وَلَا يُرْغَبُ عَنْهُ ای آنکه اراده تقرب
بدرکاه او توان کرد و از درکاه او دوری نتوان اراده کرد وَيَا
مَنْ لَا تُفْنِي خَزَائِنَهُ الْمَسَائِلُ ای آنکه فانی نکند خزانها
او را سوالها چه خزینه او غیر متناهی است و سوال متناهی وَيَا
مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ ای آنکه حکمت او را تبدیل

شوالند کردو سایل یعنی بسفارش کسی خلاف مقتضای حکمت او
بفعل نیاید چنانچه بوسیله در دنیا خلاف تدبرات مردم می شود
بلی اگر سفارش نیز مقتضای حکمت او باشد اثر کند وَیَا مَنْ لَا
تَنْقَطِعُ عَنْهُ حَوَائِجُ الْمُحْتَاجِينَ ای آنکه برطرف نشود
احتیاج خلق با وجه احتیاج لازمه ممکن است وَیَا مَنْ لَا
یُعَنِّیهِ از باب تفعیل و در نسخه از باب افعال دُعَاءُ الدَّاعِینَ
ای آنکه برنج نیارد او را دعا کنندگان برخلاف خلق که
از کثرت طلب بتنگ شوند و در نسخه شهید لایعییه از اعیای یعنی
مانده نکند و در بسیاری از نسخه لایعنیه مضارع عنی بمعنی لایقصده
ولایهمه و از انست حدیث مِنْ حُسْنِ الْاِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْکُهُ
لَا یَعْنِیهِ تَمَدَّحْتَ بِالْغَنَاءِ بفتح غین معجمه عَنْ خَلْقِكَ
متعلق است بتمدحت بتضمین ارتفاع یعنی بسیار مدح کردی بنفع
رسانیدن بخلق در حالی که رفیع الرتبه از خلق و در نسخه ابن ادریس
بالغنی عن خلقک پس عن متعلق بغنی باشد یعنی بی نیازی از
مخلوقات و این اظهر است و مؤید آنست وَاَنْتَ اَهْلُ الْغِنَی

عنهم

عَنْهُمْ و تویی صاحب بی نیازی از خلق وَنَسَبْتَهُمْ اِلَی الْفَقْرِ
وَهُمْ اَهْلُ الْفَقْرِ اِلَیْكَ و نسبت داده خلق را بسوی احتیاج
و ایشان صاحب احتیاج اند بسوی تو فَمَنْ حَاوَلَ سَدَّ خَلَّتِهِ
مِنْ عِنْدِكَ پس کسی که قصد نمود که رخنه که در کار او شده آن را ببندد
و اصلاح خلل خود از درگاه تو طلب نماید وَرَامَ صَرْفَ الْفَقْرِ
عَنْ نَفْسِهِ بِكَ و خواست که فقر از خود دور کند بوسیله فضل تو
فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِی و در نسخه مِنْ مَظَانِّهَا پس بتحقیق
طلب کرد مطلب خود را از جایی که مظنه طلب آن حاجت بود
و نه گفت میتنها چه جزم نیست بنده را که مطلب و به تحقیق ساخته
می شود یا نه وَاَتَی طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا و آمد پیش مطلوب خود
از روی آن مطلوب یعنی از وجهی که حصولش از آن وجه بود طلب نمود
وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ اِلَی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ و هر که حاجت
خود را از مخلوقی طلب کرد و در طلب آن حاجت متوجه بمخلوق شد
وَجَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ و گردانید آنکس را سبب کار
سازی خود نه ترا فَقَدْ تَعَرَّضَ مِنْكَ لِلْحِرْمَانِ پس بتحقیق

متعرض شد از درگاه تو مر محرومی را از ان کار و خود را در معرض
حرمان آورد وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ و مستحق
آن شد که از تو احسان باو نشود اَللَّهُمَّ وَلِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ
خدایا مرا بتو یک حاجتی هست که قَدْ قَصَّرَ از باب تفعیل و در نسخه
از باب کرم عَنْهَا جُهْدِي بضم جیم بتحقیق بسیار قاصر و عاجز است
از تحصیل آن طاقت من وَتَقَطَّعَتْ دُونَهَا حِيَلِي و پاره
پاره شد و بکار نیامد نزد تحصیل آن تدبیرات من وَسَوَّلَتْ
لِي نَفْسِي و زینت داد پیش من نفس من رَفْعَهَا إِلَى مَنْ
يَرْفَعُ حَوَائِجَهُ إِلَيْكَ نزدیک بردن و عرض کردن آن حاجت
را بکسی که او عرض مطالب خود از درگاه آلهی خواهد وَلَا يَسْتَغْنِي
فِي طَلِبَاتِهِ بکسر لام عَنْكَ و بی نیاز نیست در تحصیل مطالب خود از تو
وَهِيَ زَلَّةٌ مِنْ زَلَلِ الْخَاطِئِينَ و در نسخه ابن ادریس الخاطئین
و آن رفع حاجت بغیر تو لغزشی است از لغزشهای خطا کنندگان
وَعَثْرَةٌ مِنْ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِينَ و افتادنی است بر رو از
افتادنهای گناهکاران چه احتیاج بمحتاج بردن خطا است

چو گدا نخواهد سلطان اگر چه قدرت او بیش از قدرت
ما سلطان نیز مطالب خود دهد

و این التجا بغیر ناشی است از غفلت که بمنزله خواب است ثُمَّ انْتَبَهْتُ
بِتَذْكِيرِكَ لِي مِنْ غَفْلَتِي متعلق است بانتبهت یعنی پس
بیدار شدم از خواب غفلت خود بسبب یاد دادن تو مرا و متنبه ساختن
من از این غفلت وَنَهَضْتُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ زَلَّتِي و برخواستم
ازین لغزش من بتوفیق تو مرا و تنبیه من بر خطا وَنَكَصْتُ
و برگشتم بِتَسْدِيدِكَ بتوفیق تو مرا بر سداد و صواب و میانه
روی در قول و فعل عَنْ عَثْرَتِي از افتادن بر روی بسبب
لغزش و غفلت وَقُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي و گفتم پاکست پروردگار
من كَيْفَ يَسْأَلُ مُحْتَاجٌ مُحْتَاجًا چگونه سوال کند محتاجی
از محتاجی که آن مثل استغاثه زندانی است بزندانی وَأَنَّى رَغِبَ
مُعْدِمٌ إِلَى مُعْدِمٍ و کجا میل کرده فقیری بسوی فقیری مشتق است
از عدم بوزن نقل از باب افعال لازم بس معدم بمعنی ذو فقر باشد
و مشتق نیست از عدم بوزن فرس که مقابل وجود است فَقَصَدْتُكَ
يَا إِلَهِي بِالرَّغْبَةِ پس قصد تو کردم ای معبود من برغبت یعنی برغبت
بتو کردم و از سوال غیر تو رو گردان شدم وَأَوْفَدْتُ عَلَيْكَ

رجائی وبدرگاه تو آوردم امید خود را بالثقة بک
با اعتماد تمام بفضل تو وعلمت ان کثیر ما اسألک یسیر
فی وجدک ودانستم که آنچه از تو طلبم هرچند در نظر من بسیار باشد
در جنب فضل تو وسعت قدرت تو کم است وان خطیر ما استوهبک
حقیر فی وسعک وآنکه عظیم ترین آنچه از تو طلب بخشیدن
آن کنم در جنب سعة ملک تو حقیر است وان کرمک
لا یضیق عن سؤال احد وآنکه کرم تو تنگی نمیکند از سؤال
هیچکس وان یدک بالعطاء اعلی من کل ید وآنکه
دست تو بانعام بلندتر است از هر دستی اللهم فصل
علی محمد وآله واحملنی بکرمک علی التفضل
خدایا چون من باین اعتماد دست بتفضل وکرم تو زده ام
پس رحمت بر آن سرور وآلش کن ویاد کن مرا بتفضل خود بکرم خود
یعنی تکیه گاه وپشت پناه من کن تفضل خود را که انعام بی
استحقاقست ولا تحملنی بعدلک علی الاستحقاق
وحمل من بر استحقاق مکن یعنی بمقتضا عدل خود بنا کار من

بر استحقاق مکن حاصل آنکه با من بعدل کار مکن وتفضل مکن فما
انا باول راغب رغب الیک فاعطیته وهو کلمه وهو در
نسخ شیخ شهید نیست نه اینجا ونه در فقره دویم یستحق المنع
پس من نیستم اول کسی که بدرگاه تو التجا برده پس تو مطلب او را
ساخته حال آنکه او مستحق منع بوده یعنی با وجود عصیان چندین کس
التجا برده بانعام تو سرافراز شده ولا باول سائل سألک
فافضلت علیه ونیستم من اول سائلی که از تو سؤال کرده باشد
پس تو تفضل او کرده باشی بلکه بر چندین سایل تفضل کرده وهو
یستوجب الحرمان حال آنکه آن سایل مستحق محرومی بوده
اللهم صل علی محمد وآله وکن لدعائی مجیبا
خدایا رحمت بر محمد وآلش کن وباش برا دعا من اجابت کننده
ومن ندائی قریبا وباش بفریاد من نزدیک واین کنایه است
از سرعة اجابت ولتضرعی راحما وباش بر تضرع من رحم کننده
ولصوتی سامعا وباش شنونده آواز من واین هم کنایه است
از اجابت ولا تقطع رجائی عنک وقطع امید من از خود

مکن واین کنایه است از رد دعا وعدم اجابت ولا تبت سببی
منك ومبر رشته ربطم را از خود وقطع ریسمان کنایه است
از رد دعا ولا توجهنی فی حاجتی هذه وغیرها
الی سواك وحواله مکن مرا ومتوجه مکن بغیر خود درین مطلب ودر
غیر این مطلب یعنی در تحصیل مطلب مرا حواله بغیر مکن وتولنی
بنجح بضم نون طلبتی وتو خود متولی شو بظفر دادن من
بر مطالب من که محتاج بغیر تو نشوم وقضاء حاجتی
ونیل سؤلی بوزن قفل قبل زوالی عن موضعی هذا
وتو خود متولی شو ساختن حاجتم ورسیدن من بسؤل من پیش
از حرکت کردن من ازین جایی که هستم بتیسیرك لی العسیر
باسان کردن تو برای من آنچه مشکل است وحسن تقدیرك
لی فی جمیع الامور وبتقدیر نیك تو برای من در همه کارها
وصل علی محمد وآله صلوة دائمة نامیة ورحمت
مکن بر آن سرور رحمتی دایمی زیاده شونده ودر نسخه نامیه زاکیه
نیز هست لا انقطاع لابدها این چنین صلوتی که ابد اورا

انقطاع

انقطاع نباشد واین بطریق مبالغه وتاکید است چه ابد را انقطاع
نمی باشد ولا منتهی لامدها وزمانه اورا نهایته نباشد
واجعل ذلك عونا لی بگردان آن صلوت مرا بران سرور
وآلش یاری دهنده مرا وسببا لنجاح طلبتی وسبب
وصول من بمطلب من انك واسع کریم بدرستی که
تو غنی وکریمی آنچنان غنی که فیض تو بجمیع عباد رسیده ومن
حاجتی یا رب واز جمله حاجتهای من بتو ای پروردگار من کذا
وکذا کنایت است ازان حاجتی که باشد وتذکر حاجتك
وبجای کذا وکذا حاجتی که دارد ذکر کند واین از الفاظ دعا نیست
بلکه تعلیم است که چه باید کرد ثم تسجد وتقول فی سجودك
پس سجده کنی ودر سجده بگوئی فضلك آنسنی فضل تو
موانست کرد با من وسبب انس من شد واحسانك دلنی
واحسان تو دلیل راه من شد فاسئلك بك وبمحمد وآله
صلوتك علیهم ان لا تردنی خایبا پس میطلبم از تو بوسیله
تو وبوسیله محمد وآلش رحمتهای تو بر ایشان باد آنکه مرا باز نگردانی

از درگاه خود نا رسیده بمطلوب و در بعضی نسخه هست اِنَّکَ
سَمِیعُ الدُّعَاءِ قَرِیبٌ مُجِیبٌ اِنَّکَ بِالْاِجَابَةِ جَدِیرٌ وَاَنْتَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ **دعا نزد تعدی ظالمی بر ایشان**
یا بر غیر ایشان یَا مَنْ لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ اَنْبَاءُ
الْمُتَظَلِّمِینَ تظلم شکوی مظلومست نزد کسی تا داد او بدهد ای آنکه
برو پوشیده نیست اخبار مظلومانی که فریاد بدرگاه او کنند یا این
معنی دارد که تو میدانی که او بر حق فریاد می کند یا مظلوم نیست
وتهمت میکند وَیَا مَنْ لَا یَحْتَاجُ فِی قَصَصِهِمْ اِلٰی شَهَادَاتِ
الشَّاهِدِینَ وای آنکه دانستن واقعه مظلومان محتاج نیست بگواهی
دادن گواهان چه او عالم السر والخفیات هست وَیَا مَنْ قَرُبَتْ
نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومِینَ ای آنکه نصرت او نزدیک هست بمظلومان
وَیَا مَنْ بَعُدَ عَوْنُهُ عَنِ الظَّالِمِینَ ای آنکه دور هست مدد او
از ظالمان قَدْ عَلِمْتَ یَا اِلٰهِی مَا نَالَنِی بتحقیق دانسته ای خدا
من آنچه رسیده بمن مِنْ فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ از فلان بن فلان
آنجا باید نام آن ظالم و پدرش گرفت بجا لفظ فلان مِمَّا حَظَرْتَ

بیان ما نالنی هست از آنچه تو منع کرده چه آزار غیر بی وجه شرعی ممنوع
وحرامست وَانْتَهَکَهُ مِنِّی انتهاک بمعنی شکستن حرمت متعدیست
وعطفست بر نالنی وضمیر راجع است بما ومراد بما اینجا عرض من کرده
مِمَّا بیان آنست که حَجَزْتَ عَلَیْهِ بزای مروی هست بمعنی منعت عنه
از آنچه تو او را منع کرده چه هتک عرض ممنوعست ودر نسخه وانتها
که منی ما حجزت پس عطفست بر ما نالنی بَطَرًا فِی نِعْمَتِکَ عِنْدَهُ
از روی شدت فرح در نعمه تو که نزد اوست یعنی همان نعمت باعث
زیادت سری شده وَاغْتِرَارًا وازروی بازی خوردن ومغرور شدن
او بِنَکِیرِکَ عَلَیْهِ نَکِرَ فُلَانٌ الْاَمْرَ نکیرا جهله وجهالت
کنایه هست از تاخیر عقوبت یعنی چون کارهای بد کرد واهمال در
سزای او کردی مغرور شده هتک عرض من کرد گفته اند اغترار
افتعال هست از غرت بوزن شدت بمعنی غفلت ویا بمعنی
عن هست یا اغترار بمعنی تجاسر واجترا هست ویا بمعنی علی وبهردو
معنی تغیر شده ما غرک بربک اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَخُذْ ظَالِمِی وَعَدُوِّی عَنْ ظُلْمِی متعلق هست بخذ بعد تضمین

معنی بدل بِقُوَّتِكَ متعلق است بنجد خدایا چون عدو بر من ظلم
کرده پس رحمت بر آن سرور و آلش نفرست و بگیر بقوت و قدرت
خود کسی که بر من ظلم کرده و دشمن مراد بدل ظلمی که بمن کرده وَ فُلَّ
حَدَّهُ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ و بشکن بقدرت خود دم شمشیر دشمن
مرا تا آسیب و بمن نرسد وَ اجْعَلْ لَهُ شُغُلاً بسکون غین
و در نسخه بضمتین فِيمَا يَلِيهِ و مشغول ساز و گرفتار بکن او را بآنچه
از متعلقات اوست تا فرصت آزار من نداشته باشد وَ عَجِّزْهُ
عَمَّا يُنَاوِيهِ و عاجز بکن او را از آنچه قصد کند و از روی افتخار
عداوت من کند چه نوی بمعنی قصد است پس باب مفاعله بمعنی اصل
فعل باشد و ایضا ناوه مناوات بهمزه بمعنی فاخره و عاداه است
از نوء بمعنی تهوض للعداوت پس یا بدل همزه باشد اللَّهُمَّ
وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ و او استینافست خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش وَ لَا تُسَوِّغْ لَهُ ظُلْمِي و روا مدار مر او را که ظلم من بکند
یعنی مگذار که ظلم کند وَ أَحْسِنْ عَلَيْهِ عَوْنِي علیه متعلق است بعونی
یعنی اعانت من بر عدوی من نیکو بکن تا من بمدد تو بر او غالب

شوم و از و متضرر نشوم وَ اعْصِمْنِي مِنْ مِثْلِ أَفْعَالِهِ و محفوظ
دار مرا از مثل آنچه او میکند از تعدیها بخلق اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْدِنِي عَلَيْهِ گویند اسْتَعْدَيْتُ عَلَى زَيْدٍ
الْأَمِيرَ فَأَعْدَانِي الْأَمِيرُ عَلَيْهِ یعنی از زید فریادی شدم
نزد امیر و طلب اعانت کردم پس امیر اعانت من کرد عَدْوَى
بالف مقصوره بمعنی معونت است بانتقام از عدو حَاضِرَةً
تَكُونُ مِنْ غَيْظِي بِهِ شِفَاءً و اعانت من بر عدوی من بکن
اعانت کردن سریعی که باشد سبب شفا از غصه و غضب من از و
وَ مِنْ حَنَقِي عَلَيْهِ وَفَاءً و وافی باشد بشدت غصه من که تلافی
آن از او شود اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَوِّضْنِي
مِنْ ظُلْمِهِ لِي عَفْوَكَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و در عوض
ظلمی که عدو بر من کرده تقصیرات مرا عفو کن وَ أَبْدِلْنِي و در نسخه
ابن ادریس وابدل و در نسخه وابدله بِسُوءِ صَنِيعِهِ بِي رَحْمَتَكَ
و تبدیل بکن کار بدی را که بمن کرده برحمت تو بر من یا رحمت بکن
بر و تا دیگر بدی نکند فَكُلُّ مَكْرُوهٍ جَلَلٌ بمعنی عظیم و بمعنی

اسان از جمله اضداد است و مراد ثانی است و فا تعلیلیه است
دُونَ سَخَطِكَ بوزن فرس و قفل هر دو نسخه است یعنی چرا که سر
مکروهی سهلست غیر غضب و عقاب تو پس با رحمت تو بر من ظلم
عدو همین است وَكُلُّ مَرْزِئَةٍ بفتح میم و کسر زای بمعنی مصیبت
در نسخه شهید است و اما در نسخه دیگر اسم فاعل باب افعالست
از رُزء بوزن قفل بمعنی نقص سَوَاءٌ و در نسخه شهید شوی معجمه و تنوین
بمعنی همین یسیر و گویند رجل سواء یعنی وجود و عدمش برابر است
مَعَ مَوْجِدَتِكَ یعنی با ادنی غضب تو چه جای غضب تام تو وجود و عدم
هر مصیبتی برابر است یعنی هر گاه بلیه عظیمه که ادنی غضب الهی است باشد
در جنب آن مصیبت دنیوی چه نماید اَللّٰهُمَّ فَكَمَا كَرَّهْتَ
از باب تفعیل اِلَيَّ اَنْ اُظْلَمَ بصیغه مجهول فَقِنِي مِنْ اَنْ اَظْلِمَ
بصیغه معلوم خدایا چون بدترین بلیات غضب تست و ظلم سبب
غضب است پس چنانچه مکروه ساخته پیش من مظلومیه مرا پس
نگاهدار و حفظ من بکن از ظالمیه تا بر هیچکس ظلم نکنم و مورد غضب
تو نگردم و در نسخه معروف بجای مجهول است و بالعکس و گویا در بعضی

نسخ این چنین است فَكَمَا كَرَّهْتَ لِي مِنْ اَنْ اُظْلَمَ بنابرین
گفته اند که ما موصوله مفعول کرهت است و من بیان ما است
اَللّٰهُمَّ لَا اَشْكُو اِلَى اَحَدٍ سِوَاكَ خدایا شکایت نمیکنم
از دست این ظالم بهیچکس سوای تو و در بعضی نسخه الف بعد اشکوا است
بجهة تشبیه بواو جمع چنانچه رسم خط است و در بعضی از مواضع
قرآن مجید و درین تنبیه است بر تکرر شکایت مثل صیغه جمع در رب
ارجعون و ن والقلم وما یسطرون وَلَا اَسْتَعِينُ بِحَاكِمٍ غَيْرِكَ
وطلب مدد نمیکنم از هیچ حاکمی غیر تو حَاشَاكَ منزهی از آن که با وجود
تو از دیگری استعانه نمایند و تفصیل این گذشت در دعا اعتراف
بگناهان فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصِلْ دُعَائِي بِالْاِجَابَةِ
پس رحمت بکن بر محمد و آلش و برسان دعا مرا بدرجه اجابت یعنی
مستجاب بکن وَاَقْرِنْ از باب ضرب بهمزه وصل و در نسخ بباب
از باب افعال است شِكَايَتِي بِالتَّغْيِيرِ و شکایتی که از ظلم او
بدرگاه تو کردم آن شکایت را مقارن ساز بتغییر قدرت او بر ظلم
و حال او را تباه کن یا آنکه تغیر شکایت من بکن یعنی آنچنان عنایت

بمن بکن که کسی بر من ظلم تواند کرد تا محتاج بشکایت نشوم و در نسخه
شهید شکاتی یعنی این اللّٰهمّ لا تفتنّی و در نسخه صلّ علی
محمّد و آله و لا تفتنّی بالقنوط من انصافک خدایا
امتحان بمن مکن و مبتلا مکن بنا امیدی از جزا دادن این ظالم
در دنیا که تلافی ظلم او را بقیامت اندازی و الا نا امیدی از انصاف
مناسب نیست چه تاخیر نیز انصافست و موافق حکمتست و لا
تفتنّه بالامن من انکارک من تعلیلی است و گذشت که نکره
بمعنی جهله است و جهل کنایه است از تاخیر عقوبت است یعنی
امتحان آن ظالم مکن با آنکه خاطرش در امن باشد بسبب تاخیر تو
عقوبت ور او یحتمل که من صله امن باشد و انکار بمعنی متعارف
باشد یعنی اگر انکار بر وی کنی عقوبت کنی و هرگاه اهمال در عقوبت کنی
نداند که انکار آلهی متعلق بحال او هست و از انکار تو ایمن الخاطر
شود پس خاطر او را از انکار تو جمع مکن و در دنیا عذاب بکن
فیصرّ علی ظلمی چه اگر ایمن الخاطر شود طغیان نماید پس اصرار
کند بر ظلم من و یحاضرنی بحقّی گویند حاضرته حضارا

بمهمله پس معجمه یعنی دویدم با او و تعدیه بسوی مفعول ثانی بیاست
چنانچه بسوی مفعول اول در ذهبت بزید است و معنی آن باشد
که حق مرا دوانده ببرد یعنی بسرعت و یحتمل که با سببیه باشد
که بسبب بردن حق مرا با خود بدوانده و نزدیک بانیست که نسخه که بمعجمه
پس مهمله است گویند خاصر الرجل صاحبه وقتی که دست او گرفته
براه رود بلکه دست در خاصره یعنی تهیگاه او کند یعنی در کمر بند
او و در نسخه بمهملتین است گویند ذهب دمه خصرا ای هدرا یعنی حق
مرا ببرد بی عوضی و در نسخه بمعجمتین است در صحاح است یخاضرنی
بحقی ای یمنعنی و یضایقنی فیه و یخاضرنی ای یذهب بحقی مجانا
و این نسخه انسب است و الله اعلم و عرّفه عمّا قلیل ما اوعدت
الظّالمین و در نسخه به الظالمین و بدانان آن ظالم را در اندک
زمانی آنچه با آن وعید ظالمان کرده از عقاب و دانا نمودن کنایه است
از رسانیدن چه بعد از رسیدن عذابی محسوس و معلوم یقینی
میشود و بهمین معنی است و عرّفنی ما وعدت فی اجابة
المضطرّین و بدانان مرا آنچه وعده کرده در اجابت دعا مضطران

چه فرموده اَمَّن یُجیبُ المُضطَرَّ اِذا دَعاهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَوَفِّقنی لِقَبُولِ ما قَضَیتَ لی وَعَلَیَّ خدایا
رحمت بر محمد و آلش بکن و توفیق ده مرا از برای قبول کردن من جز
تو در ازل حکم با آن کرده در باب من خواه بجهة نفع من خواه بجهة ضرر
من در دنیا وَرَضِّنی بِما اَخَذتَ لی وَمِنّی و راضی بکن مرا یعنی
در دل من القا بکن که راضی باشم بآنچه بستانی خواه از کسی برای
من و خواه از من برای دیگری وَاهدِنی لِلَّتی هِیَ اَقوَمُ
و راه نمائی بکن بطریقتی و ملتی که محکم تر و راست تر است که آن ملت
نبویه است وَاستَعمِلنی بِما هُوَ اَسلَمُ و مرا بر کاری بدار که سلامتی
از عذاب الهی در آن کار بیشتر باشد اَللّٰهُمَّ وَاِن کانَتِ الخِیَرَةُ
بوزن عنبه لی عِندَکَ فی تَأخیرِ الاَخذِ لی خدایا و اگر مختار تو
برای من یعنی بهبود من نزد تو در تاخیر گرفتن دشمن و تسویف عقاب
او بجهة من یعنی در مکافات ظلمی که بمن کرده و در نسخه الاخذ بحقی
وَتَرکِ الاِنتِقامِ مِمَّن ظَلَمَنی اِلیٰ یَومِ الفَصلِ وَمَجمَعِ
الخَصمِ و در نسخه و مجمع الحکم یعنی و اگر بهبود من در ترک انتقام

ازظالم

از ظالم من باشد تا روز قیامت که خصومات در آن روز فیصل یابد
و تا وصول بمحل خصومت و موضع حکم که عرصه قیامت است
فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَیِّدنی مِنکَ اگر بهبود من در تاخیر عقاب
ظالم است پس رحمت بکن بر محمد و آلش و تایید و تقویه من بکن از جانب
تو و بفضل تو بِنِیَّةٍ صادِقَةٍ یعنی در بر داشتن ظلم او تقویه من
بکن بنیت راست یعنی نیت خوب بده که مُبتَلیٰ باشد
بر وثوق اعتقاد بعدم به در شدن ظلم و بوصول جزا بظالم
هر وقتی که خدا خواهد وَصَبرٍ دائِمٍ و صبر ممتد با دوام الحیوات بده
وَاَعِذنی مِن سُوءِ الرَّغبَةِ و پناه بده مرا از بدی رغبت یعنی
از میل بمعاصی وَهَلَعِ اَهلِ الحِرصِ و از شدت جزع و دلتنگی
که صاحبان حرص را می باشد وَصَوِّر فی قَلبی مِثالَ ما ادَّخَرتَ
لی مِن ثَوابِکَ و نقش بکن و ثبت ساز در دل من صورت آنچه
ذخیره کرده برای من از ثواب تو وَاَعدَدتَ لِخَصمی مِن جَزائِکَ
وَعِقابِکَ و آنچه اماده ساخته برای دشمن من از جزاء تو و عقاب
تو او را بر ظلم من هر گاه این معنی در دل نقش شود نا چار صبر با نیت

صادقه میسر شود واجعل ذلك سببا لقناعتی بفتح قاف
بما قضیت وبگردان آن نیت وصبر وتصور را سبب رضامندی
من بانچه در ازل حکم کرده درباب من وثقتی بما تخیرت
وسبب اعتماد من بانچه اختیار کرده درباب من آمین قبول کن
دعا مرا ربّ العلمین ای پروردگار تمام عالم انّك ذوا
الفضل العظیم بدرستی که تو صاحب فضل عظیمی وبی استحقاق
عنایت کنی وانت علی کل شیءٍ قدیرٌ وتو بر همه چیز قادری
از انواع احسان وفضل وجزا وعدل **دعا وقت مرض یا وقت**
نزول محنتی وبلایی اللّهم لك الحمد علی
ما لم ازل اتصرّف فیه من سلامة بدنی بار خدایا
خدایا مرترا است سپاس بر سلامتی بدن من که همیشه بوسیله
آن سلامتی تصرف در لوازم حیوات میکنم ولك الحمد علی ما
احدثت بی من علّةٍ فی جسدی ومرترا است سپاس
بر بیماری که در بدن من پیدا کرده یعنی حمد است بر سرا وضرا
فما ادری یا الهی ای الحالین احقّ بالشکر لك

بس نمیدانم ای معبود من که ازین دو حال کدام سزاوارترست بشکر
کردن مرترا وایّ الوقتین اولی بالحمد لك وازین دو وقت
کدام هست که اولی است بسپاس گفتن تو او وقت الصحّة
التی هنأتنی فیها طیّبات رزقك ایا اولی بشکر وقت
صحت هست که درو گوارا ساختی برای من رزقهای پاک حلال
ترا وبی تعب داده آنرا او نشطتنی بها لابتغاء مرضاتك
وفضلك ونشاط ولذت داده بآن رزقها از برای طلب
اموری که مرضی تست وبرای خواستن فضل تو وقوّیتنی
معها علی ما وفّقتنی له من طاعتك وتقویت کرده
بآن تهنیه رزق ونشاط در طلب رضا وفضل برانچه توفیق داده
مرا آن از طاعت تو پس برین امور شکر وجهت ام وقت
العلّة التی محّصتنی بها از باب تفعیل بمهلتین وتمحیص
پاک کردن وخالص کردن طلاست باتش از شوایب ردیه یعنی
یا اولی بشکر وقت بیماری است که پاک کرده بآن مرا وسبب
بخشیدن تقصیرات شده والنّعم عطف تفسیری علت است

الّتی اَتحفتنی بِهَا و وقت نعمتهایی که تحفه داده بمن چه جمیع
محن دنیا سبب نجات اخرویست پس نعم باشند چنانچه
میفرماید که تَخفِیفًا لِمَا ثَقُلَ بِهٖ عَلَیَّ شیخ بهاء الدین گفته
که لفظ علی در نسخه جد من نیست ظَهرِی مِنَ الخَطِیئَاتِ
بیان ما است یعنی این محن را که بمن عطیه نموده بجهة تخفیف دادن
گناهانی است که بسبب آنها پشت من بار گران بود وَتَطهِیرًا
لِمَا انغَمَستُ فِیهِ مِنَ السَّیِّئَاتِ و بجهة پاک کردن
من از کثافت گناهان که در ان غوطه خورده بودم وَتَنبِیهًا
لِتَنَاوُلِ التَّوبَةِ و بجهة متنبه ساختن من بر توبه کردن چه
آدمی را چون محنتی پیش آید رجوع بدرگاه الهی میکند و توفیق
توبه می یابد وَتَذکِیرًا لِمَحوِ الحَوبَةِ و بجهة یاد دادن من
و متذکر ساختن من محو کردن گناه را بِقَدِیمِ النِّعمَةِ
و این غایتها که درین محنت مندرج است نعمت قدیمه است
که در ازل مقدر شده وَفِی خِلَالِ ذٰلِکَ مَا کَتَبَ لِی
الکَاتِبَانِ و در اثنای آن محنه مشتمله بر این نعم نیز واقع است

انچه نوشتند برای من کاتبان اعمال مِن زَکِیِّ الأَعمَالِ
مَا لَا قَلبٌ فَکَّرَ فِیهِ وَلَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهٖ وَلَا جَارِحَةٌ
تَکَلَّفَتهُ از اعمال نیک آن قدر که نه دل فکر آن کرده بود
و نه زبان تکلم آن نموده بود و نه هیچ عضوی متحمل محنه آن شده
بود بَل اِفضَالًا مِنکَ عَلَیَّ وَاِحسَانًا مِن صَنِیعِکَ
نسخه: صنیعک
و در نسخه کفعمی مِن حُسنِ صَنِیعِکَ اِلَیَّ بلکه این اعمال که در جریده من
کاتبان ثبت کردند بمحض فضل تو بود بر من و بمجرد احسانی است
که از جمله عنایات تو بمن رسیده و ازینجا معلوم شد که وصول
محنه و مرض باعث حسناتی است که بکرم الهی ثبت شود بی آنکه
از بنده صادر شود پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آله باسمان دیده تبسم کرده
فرمودند دو ملک بنماز گاه مومن آمدند تا عمل شبانروزی او بنویسند
او بیمار بود بدرگاه الهی عرض کردند حکم شد که تا او در دام بیماریست
مینوشته باشید برای و مثل انچه در صحت از اعمال خیر میکرد من او را
در زندان کرده ام ملکی عرض کرد فلان بنده بیمار شکایت کرد حکم
شد که اگر حبس کنم و منع از شکایت کنم انصاف نکرده باشم

بنویسید مثل آنچه در صحت عمل خیر میکرد و گناه را ننویسید تا
او را از حبس خلاص کنیم و برای پیران نیز بنویسند مثل عملی صالحی
که در جوانی کرده بترش اگر نیت المؤمن خیر من عمله فصل علی
محمد و آله و حبب الی ما رضیت لی و چون محنت باعث این
همه کرم است پس رحمت بر محمد و آلش بکن و محبوب من بکن آن محنت را
که مرضی تست که با آن بلیه خوش دل باشم و آنچه رضا تست آن را
دوست دارم و یسر لی ما احللت بی و آسان بکن بر من
آن بلیه را که نازل کرده بر من و مرا محل آن ساخته و طهرنی
من دنس ما اسلفت و پاک گردان مرا از چرکنت معاصی که
کرده ام وامح عنی شر ما قدمت و محو بکن از من بدی هرچه پیش ازین
کرده ام و اوجدنی حلاوة العافیة گویند اوجد فلانا مطلوبه
ای اظفره به یعنی رسانید بمطلوب یعنی مرا ظفر بده بر شیرینی عافیت
که دفع بلیه است و برسان باین حلاوت در قاموس است العافیة
دفاع الله عن العبد و اذقنی برد السلامة و بچشان
مرا سردی سلامتی را و استعمال ذوق و تعلق او ببرد و اثبات

سردی برای سلامتی همه مجاز است و اجعل مخرجی عن علتی
الی عفوک و بگردان بدر رفتن من از بیماری من بسوی عفو تو که نتیجه
علت من عفو تو باشد و متحولی مصدر میمی است عن صرعتی
بفتح صاد بر لغت بنی تمیم و در نسخه ابن ادریس بکسر صاد بر لغت قیس
الی تجاوزک و بگردان انتقال مرا ازین افتادگی و بیماری
من بسوی گذشتن تو از تقصیرات من و بخشیدن آنها و خلاصی
من کربی الی روحک خلص الیه بمعنی وصل الیه و بگردان
رسیدن مرا ازین محنت بسوی رحمت تو یعنی چون انتقال
ازین بلیه کنم برحمت تو برسم نه بغضب تو و یحتمل که خلاص بمعنی متعافی
باشد و تعدیه بالی بتضمین معنی وصول یا انتقال باشد چنانچه در فقره
دویم است و سلامتی من هذه الشدة الی فرجک و بگردان
سلامتی مرا ازین سختی و محنت در حال وصول بازاله تو غم مرا
انک المتفضل بالاحسان بدرستی توئی که احسان کنی بمجرد
تفضل بی استحقاق المتطول تطول علیهم امتن بالامتنان
امتن علیه انعم علیه و اصطنع عنده صنیعه پس تعلق بالامتنان

بتطول بعد از تجرید است از معنی انعام و استعمال آن در مجرد
اعطا یعنی توئی که دهنده بطریق انعام و فعل جمیل بغیر الکوهاب
الکریم و ذی الجلال و الاکرام توئی که بسیار بخشنده و کریمی
و صاحب صفات عظیمه از قهر و غلبه و صاحب صفات جمال و احسان
و تفضل و مانند و طلب اقاله از گناهان یعنی بخشیدن
آنها مجاز اقاله گفته که آن فسخ بیع است و بر و تضرع
و طلب عفو از عیوب خود اللهم یا من برحمته یستغیث
المذنبون خدایا ای آنکه نزد رحمت او داد خواه شوند گناهکاران
در رحمت او پناه برند و رحمت او رعایت و مدد آنها کند و یا من
الی ذکر احسانه یفزع المضطرون فزع الیه استغاث
برای آنکه مردم نزد اضطرار التجا برند بذکر احسان او و طلب اعانت
از و نمایند بذکر تفضل او و یا من لخیفته ینتحب الخاطئون
ای آنکه بجهة ترس او باواز بلند گریه کنند خطا کنندگان و عاصیان
و یا انس بمعنی مونس و مفیض انس مجازا بجهة مبالغه مثل زید
عدل و همچنین لفظ فرج فیما بعد کل مستوحش غریب ای دهنده

انس هر وحشت زده غریب دور افتاده از دوستان و یا فرج
کل مکروب کئیب وای دافع غم هر مغموم بد حال از حزن
و یا غوث کل مخذول فرید وای فریادرس هرکه بخواری تنها
و تنها شده و یا عضد مراد معین است مجازا کل محتاج
طرید وای مدد کننده هر محتاجی رانده که مردم اعانته او نکنند
و از پیش خود برانند انت الذی وسعت کل شیء رحمة
و علما توئی آنکه رحمت و علم تو شامل همه چیز است انت الذی
جعلت لکل مخلوق فی نعمک و در نسخه نعمتک سهما
توئی آنکه بهر مخلوقی در نعمتهای خود حصه داده و انت الذی عفوه
اعلی من عقابه توئی آنکه عفو او بلند تر و بیشتر از عقاب او است
و انت الذی تسعی رحمته امام غضبه و توئی آنکه رحمت
او پیرو او پیش پیش غضب او و ایضا رحمت او عقب غضب نیز باشد
بمقتضای کریمه فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا
پس با هر غضبی و عسری دو رحمت و یسر باشد سابق و لاحق و انت
الذی عطاؤه اکثر من منعه توئی آنکه بخشش او

بیشتر است از منع او وانت الذی اتسع الخلائق کلهم
فی وسعه تو آنی آنکه گنجیده اند همه مخلوقات در سعه رحمت
او گویند وسع الظرف الماء و گویند اتسع الماء فی الظرف چنانچه
گویند این کوزه گنجایش یکمن آب دارد و یکمن آب درین کوزه
میگنجد و هر او ثانی است وانت الذی لا یرغب فی جزاء
من اعطاه تو آنی آنکس که بهر کس عطیه کند طلب جزا و مکافات
ازو نکند چه غایت فعل الهی علم اوست بنظام خیر وانت الذی
لا یفرط فی عقاب من عصاه تو آنی آنکه افراط نکند و زیادت
از حد وسط عقاب عاصیان نکند و بروایة شهید از باب
نصر از فرط علیه عجل و عدا و در نسخه ابن ادریس از باب تفعیل
و گفته اند معنیش آنکه شتاب نکند در اخذ عاصیان و تقصیر نکند
در تاخیر عقاب چه مهلت دهد تا موت وانا یا الهی عبدک الذی
امرته بالدعاء فقال لبیک وسعدیک و من ای خدا
من آنچنان بنده توام که او را فرمودی که دعا کند و طلب حاجت
از درگاه تو کند پس گفت آن بنده ایستاده ام در بندگی تو

ایستادنی

ایستادنی بعد ایستادنی و مساعدت میکنیم یعنی اطاعت میکنم متوالی
ها انا ذا یا رب مطروح بین یدیک من اینک افتاده ام پیش
تو انا الذی اوقرت الخطایا ظهره منم آنکه سنگین ساخته
گناهان پشت او را و انا الذی افنت الذنوب عمره
و منم آنکه عمر او بگناهان گذشته و انا الذی بجهله عصاک
و منم آنکه بسبب نادانی خود گناه تو کرده و لم تکن اهلا
منه لذاک و تو سزاوار آن نبودی که او عصیان تو کند
چه نعم تو شامل حال اوست هل انت یا الهی راحم من
دعاک فابلغ فی الدعاء ای معبود من آیا تو رحم کننده
بر کسی که دعا تو کند و از تو طلب رحمت نماید تا من مبالغه در طلب
کنم و این استفهام تقریریست یعنی رحمت بکن و همچنین ما بعد
ام انت غافر لمن بکاک بکی زید المیت بمعنی بکی علیه و رثاه
و اینجا مناسب نیست بلکه از باب حذف و ایصال است تقدیرش
بکی عندک اگر گویی منافی اینست قول ابن مالک کلی بکا بکاء ذات عضله
گوییم قصر بکا بجهة ضرورت شعر است اصلش بکاء بمد است و اگر

کوسی از کجا که بکام مرو نشده بجهة ضرورت کوییم ابن مالک گفته
وقصر ذی المد اضطرار مجمع علیه والعکس بخلف یقع منه گفته اند
بکا بقصر خروج اشک و بمد آواز گریه کنند فاسرع فی البکاء
یا تو بخشنده هر کسی را که در درگاه تو گریه کند تا من شتاب کنم
در گریه ام انت متجاوز عمن عفر لک وجهه تذللا
یا تو گزرنده از تقصیر و بخشنده کسی را که خاک آلود سازد روی
خود را در درگاه تو از روی خواری ام انت مغن من شکا الیک
فقره توکلا یا تو بی نیاز کننده کسی را که عرض فقر خود بدرگاه
تو کند و اظهار احتیاج خود بتو کند و بمخلوق التجا نبرد و از تو طلب کند
از روی توکل بتو الهی لا تخیب من لا یجد معطیا غیرک
خدایا خایب مکن چنانچه نیابد آنچه از تو طلبید کسی را که نیابد غیر از تو
دهنده چه مالک کل تویی ولا تخذل من لا یستغنی عنک
و در نسخه یستعین باحد دونک و خوار مکن کسی را که بی نیاز
نیست از تو باعانت هیچ کسی که غیر تست بلکه نیازمند درگاه تست
و بدیگری التجا ندارد و آنکه گفته اند که بصیغه معلومست از باب علم

یعنی

یعنی سقوط اشفار عین از شدت گریه بصیغه مجهول از باب
افعال چه گویند اخذل البکا العین مستحسن نیست فصل علی
محمد وآله ولا تعرض عنی وقد اقبلت الیک پس رحمت
بکن بر آن سرور و آلش و روی گردان یعنی بی عنایتی مکن بمن و حال
آنکه من روی بدرگاه تو کرده ام و بتو پناه آورده ام ولا تحرمنی
وقد رغبت الیک و محروم مساز مرا و حال آنکه رغبت بسوی تو
کردم و بتو التجا آوردم ولا تجبهنی بالرد گویند جبهه بالمکروه
یعنی روبروی او کرد بمکروه او را وقد انتصبت بین یدیک
و در مقابل من رد مکن حال آنکه ایستاده ام پیش تو به بندگی و عجز
انت الذی وصفت نفسک بالرحمة تویی که خود را برحمت
موصوف ساخته فصل علی محمد وآله وارحمنی پس صلوات
بفرست بر محمد و آلش و رحم بکن بر من وانت الذی سمیت
نفسک بالعفو بسکون فا و در نسخه بضم فا و تشدید واو و این
اظهر است و مجاز نیست فاعف عنی و تویی که بعفو نام خود
کرده پس مرا ببخش قد تری یا الهی فیض دمعی من خیفتک

بتحقیق می بینی ای خدای من جریان اشک مرا از ترس تو و
وَجِیبَ قَلبی مِن خَشیَتِکَ و اضطراب دل مرا از ترس تو و
انتِعاضَ جَوارِحی مِن هَیبَتِکَ و لرزیدن اعضای من از ترس
تو و از عجایب است آنکه گفته اند انتقاض بقاف و ضاد معجمه است
از نقضتُ الارضَ عَنِ الکَماةِ ای تفطّرت کُلُّ ذلِکَ حَیاءً
برفع خبر کل است و در نسخه بنصب مفعول له است یا تمیز و جر مخدوش نیست
یعنی کاین حَیاءً مِنّی بِسوءِ عَمَلی همه این فیض و وجیب و انتقاض
بجهت شرمندگی من است از کارهای بد من وَلِذاکَ خَمِدَ
از باب نصر و علم صَوتی عَنِ الجَأرِ بوزن فلس و در نسخه الجؤار
بوزن غلام بسر دو بمعنی فریاد و تضرع بدعا اِلَیکَ و بسبب شرمندگی
بلند نمی شود آواز من و ساکن است از فریاد و تضرع بدرگاه تو که
روی دعا و فریاد و ابتهال ندارم بسبب تقصیرات خود وَ کَلَّ
لِسانی عَن مُناجاتِکَ و بسبب حیا کلال و سستی گرفته زبان
من از راز گفتن و عرض اسرار خود نمودن یا الهی فَلَکَ الحَمدُ فَکَم
فا تعلیل است مِن مَعایِبٍ من مزیده است بجهت استغراق

و مروی بیا است نه بهمزه و در نسخه شهید کلمه من نیست سَتَرتَها
عَلَیَّ فَلَم تَفضَحنی ای معبود من چون وی فریاد و مناجات
ندارم پس حمد تو میکنم و تراست سپاس چرا که چندین عیب مرا
پوشیدی و تفضیح من نکردی وَکَم مِن ذَنبٍ غَطَّیتَهُ
عَلَیَّ فَلَم تُشَهِّرنی و چندین گناه مرا پوشیدی از خلق و تشهیر
من نکردی وَکَم مِن شائبةٍ بابا موحده چرکنت و در نسخه
نبوت خلاف زینته اَلمَمتُ بِها لَم تَهتِک عَنّی سِترَها و چندین
چرکنت که من نزول بآن کردم و وارد بران شدم و بفعل آوردم
پس تو پرده آنرا پاره نکردی و مخفی داشتی وَلَم تُقَلِّدنی
تقلد لبس القلادة و هی ما یجعل فی العنق و منه تقلید البدنة
شیا یعلم به انه هدی مَکروهَ شَنارِها عیب و عار و اضافه صفت
بموصوفست یعنی و نپوشاندی و در گردن من بمنزله قلاده نکردی
عیب و عار مکروه آن چرکنت را که مردم بآن قلاده چرکینی مرا ابدانند
بلکه آن را از خلق پوشیدی بفضل خود وَلَم تُبدِ سَوءاتِها
لِمَن یَلتَمِسُ مَعایِبی و ظاهر نکردی بدیها و شناعتها آن

جز گنهها و معاصی مرا نزد کسی که تفحص معایب من میکرد و از همه
کس التماس تحقیق آن مینمود مِنْ جِیرَتی از همسایهها من یا
از همسوگندان من که خلاف مقتضی همسایگی و عهد نموده در مقام
عیبجویی من شدند و در نسخه جیرانی وَحَسَدَةِ نِعْمَتِكَ عِنْدِی
و از حاسدان بر نعمت تو که نزد من هست و بمن عطیه نموده ثُمَّ لَمْ
يَنْهَنِی ذٰلِكَ عَنْ أَنْ جَرَيْتُ إِلَىٰ سُوءٍ مَا و در نسخه أَسْوَءِ مَا
عَهِدْتَ مِنِّی عهد بمعنی معرفه آمده یعنی پس آن عنایات مرا
مانع نشد از عمل بدی که دانسته یعنی از مثل آنچه قبل ازین عنایات
از من صادر شده بود و تو آن را میدانی یا بعد ازین از من صادر
خواهد شد بدتر از آن چه سابق شده بود فَمَنْ أَجْهَلُ مِنِّی
یا إِلٰهِی بِرُشْدِهِ پس کیست جاهلتر از من ای پروردگار من
برشد خود و رشد بمعنی استقامه است بر طریق حق با تصلب
در آن و بمعنی هدایت نیز آمده وَمَنْ أَغْفَلُ مِنِّی عَنْ حَظِّهِ
و کیست غافلتر از من از نصیب خود از خیر و فضل وَمَنْ أَبْعَدُ
مِنِّی مِنْ و در نسخه عن اِسْتِصْلَاحِ نَفْسِهِ و کیست دورتر

از طلب صلاح کار خود از من یعنی من از همه دورترم حِینَ
أُنْفِقُ مَا أَجْرَيْتَ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِكَ فِیمَا نَهَيْتَنِی عَنْهُ
مِنْ مَعْصِيَتِكَ در هنگامی که صرف میکنم رزقی را که بمن
عطیه نموده در معاصی تو که از آن نهی کرده وَمَنْ أَبْعَدُ غَوْرًا فِی
الْبَاطِلِ و کیست که بیشتر غور در باطل کرده باشد و بیشتر بجانب
باطل رفته باشد از من گویند غار یعنی اتی الغور فهو غایر وَأَشَدُّ
إِقْدَامًا عَلَى السُّوءِ مِنِّی و بیشتر اقدام بر بدی کرده باشد
از من یعنی من از همه در بیشم و عاصیترم حِینَ أَقِفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ
وَدَعْوَةِ الشَّيْطَانِ در هنگامی که بایستم و مخیر باشم میان
اجابت دعوت تو بخیر و صلاح و میان دعوت شیطان بشر و معاصی
فَأَتَّبِعُ متکلم از افتعال است و در نسخه از باب علم دَعْوَتَهُ پس
تابع دعوت شیطان شوم و اختیار شر و عصیان کنم عَلَىٰ غَيْرِ
عَمًى مِنِّی فِی مَعْرِفَةٍ بِهِ با وجود آنکه کور نباشم در معرفت
شیطان وَلَا نِسْيَانٍ مِنْ حِفْظِی لَهُ و با وجود آنکه فراموش نکرده
باشم آنچه محفوظ من بود در باب آن ملعون یعنی با وجود آنکه میدانم

که او بدوزخ میخواند و دشمن است هر کاه تابع او شوم پس من اجهل
والعد و بدکارترم از غیر خود وَاَنَا حِیْنَئِذٍ مُوقِنٌ بِاَنَّ مُنْتَهیٰ
دَعْوَتِكَ اِلَی الْجَنَّةِ منتهی مصدر میمی است و در نسخه منتهی دعوتک
الجنه پس منتهی ظرف مکانست و همچنین وَمُنْتَهیٰ دَعْوَتِهِ اِلَی
النَّارِ و در نسخه شرک الی یعنی من در ین هنکام که از من این چنین
بی سعادتی صادر شده یقین میدانم که انتها طلب تو بسوی بهشت
است و انتها طلب او بسوی دوزخ است سُبْحَانَكَ مَا اَعْجَبَ
مَا اَشْهَدُ بِهِ عَلیٰ نَفْسِی پاکا چه عجیبست آنچه من کواهی میدهم
بآن بر نفس خود از قبایح وَاُعَدِّدُهُ مِنْ مَکْتُومِ اَمْرِی و می شمرم
آنرا از کارها پوشیده خود وَاَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ اَنَاتُكَ عَنِّی
و عجیب تر از شهادت و تعداد من است حلم و وقار تو در تعذیب من
وَاِبْطَاؤُكَ عَنْ مُعَاجَلَتِی و درنک کردن تو از شتاب در جزا
عصیان من وَلَیْسَ ذٰلِكَ مِنْ کَرَمِی عَلَیْكَ و نیست این
حلم و درنک بسبب آنکه مرا در درکاه تو عزتی و بزرکی هست یا للترا
و رب الارباب بَلْ تَاَنِّیًا مِنْكَ لِی وَتَفَضُّلًا مِنْكَ عَلَیَّ

بلکه بسبب مهلت دادن تو است مرا و محض فضل تست بر من
لِاَنْ اَنْ تَدَعَ عَنْ مَعْصِیَتِكَ الْمُسْخِطَةِ و این تانی و تفضل را
آنست که باز آیم و توبه کنم از کناه تو که باعث غضب تست وَاُقْلِعَ
عَنْ سَیِّئَاتِیَ الْمُخْلِقَةِ و رجوع کنم از کناهانی که کهنه و ضایع می سازند
و آبروی می برند پس مخلقه بمعنی جاعله کالثوب الخلق البالی باشد
وَلِاَنَّ عَفْوَكَ عَنِّی اَحَبُّ اِلَیْكَ مِنْ عُقُوبَتِی و برای آنست
که عفو من نزد تو بهتر است از عقوبت من بَلْ اَنَا یَا اِلٰهِی اَکْثَرُ
من تفضیلی بعد از ین است که کفته مَنْ اِنْ اَحْصیٰ ذُنُوبًا وَاَقْبَحُ
آثَارًا وَاَشْنَعُ اَفْعَالًا بلکه من ای پروردکار من این چنینم که
کناهان من بیشتر است و آثار و افعال من قبیح تر است و اعمال
من شنیع تر است وَاَضْعَفُ عِنْدَ طَاعَتِكَ تَیَقُّظًا
و بیداری و هشیاری من نزد طاعت تو ضعیف تر است وَاَقَلُّ
لِوَعِیْدِكَ انْتِبَاهًا وَارْتِقَابًا و متنبه شدن من و منتظر
بودن من عقابی را که بآن وعید کرده کمتر است مِنْ اَنْ اُحْصِیَ لَكَ
عُیُوبِی اَوْ اَقْدِرَ عَلیٰ ذِکْرِ ذُنُوبِی یعنی کثرت ذنوب و شناعت

[illegible]

افعال و شدت تهور و ضعف تیقظ و قلت انتباه من زیاده
از انست که تو آنم تمام عیوب خود نزد تو شمرد و حفظ کردیا قادر
باشم بر ذکر تمام گناهان خود وَاِنَّمَا اُوَجِّحُ بِهٰذَا نَفْسِی طَمَعاً
فِی رَأْفَتِكَ الَّتِی بِهَا صَلَاحُ اَمْرِ الْمُذْنِبِینَ و هرگاه عیوب
و ذنوب من بی شمار باشد بس فایده ذکر بعض آنها اینست
که بذکر آن تهدید و سرزنش کنم خود را نزد تو بجهة طمع کردن در
رحمت نامه تو که بآن صلاح کار گناهکارانست وَرَجَاءً
لِرَحْمَتِكَ الَّتِی بِهَا فَكَاكُ رِقَابِ الْخَاطِئِینَ و بجهة امید
رحمت تو که بآنست گشودن بند کردن خطا کنندگان و آزادی
آنها از بندگی گناهان اَللّٰهُمَّ وَهٰذِهِ رَقَبَتِی قَدْ اَرَقَّتْهَا
الذُّنُوبُ خدایا اینک گردن من که بتحقیق گناهان آنرا در قید
بندگی خود آورده اند فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعْتِقْهَا بِعَفْوِكَ
بس درود بفرست بر محمد و آلش و آزاد بکن گردن مرا بعفو خود
وَهٰذَا ظَهْرِی قَدْ اَثْقَلَتْهُ الْخَطَایَا و اینک پشت من به تحقیق
سنگین ساخته آنرا بار گناهان و این کنایت از کثرت گناهاست

فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ بس رحمت بکن
بر محمد و آلش و سبک بکن پشت مرا باحسان تو بر من یَا اِلٰهِی لَوْ
بَكَیْتُ اِلَیْكَ تعلق الی به بکیت بتضمین معنی التجاست حَتّٰی
تَسْقُطَ اَشْفَارُ جمع شفراست یعنی موضع روییدن موی چشم
عَیْنِی ای معبود من اگر گریه کنم در حالی که ملتجی بدرگاه تو باشم
وآن قدر بگریم که اطراف چشم من بریزد وَانْتَحَبْتُ حَتّٰی یَنْقَطِعَ
صَوْتِی وآنقدر فریاد کنم در گریه که آواز من منقطع شود و نتوانم
آواز بر آورد وَقُمْتُ لَكَ حَتّٰی تَنْتَشِرَ از باب افتعال و در نسخه
از باب تفعل است قَدَمَایَ وآنقدر بایستم در بندگی تو که ورم
کنند پاهای من وَرَكَعْتُ لَكَ حَتّٰی یَنْخَلِعَ صُلْبِی وآنقدر
رکوع کنم که مهرهای پشت من از جای خود کنده شوند وَسَجَدْتُ
لَكَ حَتّٰی تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَایَ وآن قدر سجده کنم برای تو
که بر آید سیاهی هر دو چشم من وَاَكَلْتُ تُرَابَ الْاَرْضِ
طُولَ عُمْرِی و بخورم خاک در تمام عمر خود وَشَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ
آخِرَ منصوبست بنزع خافض اصلش الی آخر دَهْرِی و بنوشم

آب خاکستر که شور می باشد تا آخر زمان عمر خود وَذِکرُکَ
فِی خِلالِ ذٰلِکَ حَتّیٰ یَکِلَّ لِسانِی و ذکر تو کنم در اثنا این
بکا در نحیب و قیام و رکوع و سجود و اکل و شرب آن قدر که زبان
من از تکلم بماند ثُمَّ لَمْ اَرْفَعْ طَرْفِی اِلیٰ آفاقِ السَّماءِ
اِسْتِحْیاءً مِنْکَ پس با وجود این بنده کی چشم از زمین بلند کنم
و بجانب آسمان نه بینم بجهة شرمندگی که از تو دارم بسبب عصیانی
که سابق شده یا بسبب نقصان طاعت من نسبت با آنچه لایق
جلال عزتست و اول مناسب است بقولش مَا اسْتَوْجَبْتُ
جزا او بکیست است بِذٰلِکَ مَحْوَ سَیِّئَةٍ وٰاحِدَةٍ مِنْ سَیِّاٰتِی
یعنی اگر این همه خاکساری کنم با وجود آن مستحق نمی شوم که از من محو
کنی یک گناه از گناهان من که کرده ام یعنی نظر بر عظمت آلهی
مطلق عصیان ممکن المحو نیست هر چند حسنات کنند و اگر چه نظر بر
درجات عاصین مختلفند در استحقاق عفو بتوبه و لهذا احضرت
امیر علیه السلام فرموده که لا تَنْظُرْ اِلیٰ مٰا عَصَیْتَ وَانْظُرْ
اِلیٰ مَنْ عَصَیْتَ وَاِنْ کُنْتَ تَغْفِرُ لِی حِیْنَ اَسْتَوْجِبُ

مغفرتک

مَغْفِرَتَکَ و اگر چنانچه ببخشی در وقتی که لایق مغفرت تو شوم که توبه
خالص کنم وَتَعْفُو عَنِّی حِیْنَ اَسْتَحِقُّ عَفْوَکَ و عفو کنی
گناهان مرا وقتی که مستحق عفو شوم و انابت بدرگاه تو کنیم و پشیمان
باشم از کرده های خود فَاِنَّ جزا و ان کنت هست ذٰلِکَ غَیْرُ
وٰاجِبٍ بِاسْتِحْقٰاقٍ یعنی با وجود آن واجب نیست که ببخشی
از روی استحقاق من یعنی آن استحقاق نیز از جانب من نیست
بمحض فضل خود بسبب طاعتی عفو کرده وَلاٰ اَنَا اَهْلٌ
لَهُ بِاسْتِیْجٰابٍ و نه من لایق آن عفوم بطریق واجب ساختن عفو
اِذْ کٰانَ جَزٰائِی مِنْکَ فِی اَوَّلِ مٰا عَصَیْتُکَ النّٰارُ
چرا که جزا من از درگاه تو در اول گناهی که کردم آتش دوزخ
بود پس تاخیر و تحلم و توفیق توبه نیز بفضل خود کردی پس کو استحقاق
حقیقی از جانب من برای عفو و لفظ نار منصوبست که خبر کان
ناقصه باشد و در نسخه مرفوعست که خبر مبتدا هست یعنی جزای و کان
تامه هست و ضمیر شان مستتر فاعل اوست فَاِنْ تُعَذِّبْنِی
فَاَنْتَ غَیْرُ ظٰالِمٍ لِی هر گاه من مستحق نار بودم پس اگر مرا عذاب

و محض فضل است که مرا توفیق توبه دادی و تو [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
علت موجبه عفو [illegible]

کنی تو ظلم نکرده باشی الهی فاذ قد تغمدتنی بسترک فلم
تفضحنی خدای من پس چون پوشیدی گناهان مرا از خلق
بستر رحمت خود و دفعة معذب ناختی و تفضیح من نکردی وتانّیتنی
بکرمک فلم تعاجلنی وتانی و درنگ کردی بمحض کرم
خود و شتاب نکردی در تعذیب و تفضیح من وحلمت بضم لام
و در نسخه شهید وحملت عنی بتفضلک فلم تغیر نعمتک
علی و حلم و رزیدی در کار من یا بر داشت این تقصیر من کردی
بمحض فضل خود و تغیر نکردی از من نعمتی را که عطیه نموده بودی ولکدر
تکدر معروفک عندی و چرکین نکردی انعام خود را
نزد من یعنی تبدیل آن نکردی بعذاب یا بنقص در آن نعمت
فارحم جزا فاذ قد تغمدتنی ارحم طول تضرعی و شدة
مسکنتی و سوء موقفی یعنی چون ستر و تانی و حلم نمودی
پس تمام آن بهمین نهج بکن و رحم بکن بر کثرت تضرع و جزع
من در طلب عفو و بر شدت مسکین و عاجزی من و بر بدی ایستادن
من در مقام گناهکاری و رسوائی اللهم صل علی محمد

والِهِ وَقِنی مِنَ الْمَعاصی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نگهدار
مرا از گناهان تا بعد ازین گناهی نکنم به حفظ آن بعنایت تو شود واستعملنی
بِالطّاعَة و مرا توفیق طاعت بده وَارْزُقْنی حُسْنَ الْاِنابَة
و نصیب من بکن رجوع نیک از معاصی که بعد ازین بهیچ وجه عصیان
نکنم وَطَهِّرْنی بِالتَّوْبَة و پاک بکن مرا از گناهان گذشته بتوبه
وَاَیِّدْنی بِالْعِصْمَة و تقویت من بکن بر ترک تقصیرات بعصمت
و حفظ تو وَاسْتَصْلِحْنی بِالْعافِیَة و بصلاح آر حال مرا بدفع
کردن تو از من بلیات و علل را وَاَذِقْنی حَلاوَةَ الْمَغْفِرَة
و بچشان مرا شیرینی بخشیدن وَاجْعَلْنی طَلیقَ عَفْوِکَ
وَعَتیقَ رَحْمَتِکَ و بگردان مرا گذاشته عفو تو و آزاد کرده رحمت تو
وَاکْتُبْ لی اَماناً مِنْ سَخَطِکَ بوزن فرس و در نسخه شهید بوزن
قفل و بنویس یعنی بفرما تا ملایکه بنویسند برای من خطا امان از بی رضایی
تو یعنی از من راضی شو بفضل خود وَبَشِّرْنی بِذلِکَ فِی الْعاجِلِ
دُونَ الْآجِلِ و بشارت ده مرا باین بخشش و رضا در دنیا تا
خاطر جمع شود و این بشارت را موقوف بر آخرت مدار بُشْری

بقصر بلاتنوين اعرفها انجنان بشارتی که من در دنیا بدانم آنرا
وبآن خوشدل شوم وعرفنی فیه علامة اتبینها وبدان
مراد دنیا علامت بخشش ورضا که یقین من شود ان ذلک
لا یضیق علیک فی وسعک بدرستی که این بخشش وبشارت
ودوا ماندن تنگ ومشکل نیست در قدرت واسعه کامله تو ولا
یتکادک از باب تفاعل ودر نسخه از باب تفعل است فی قدرتک
وشاق ومشکل نیست در پیش قدرت تو ودر نسخه این عبادت
زیاده است ولا یتصعدک فی اناتک ولا یؤدک فی جزیل
هباتک التی دلت علیها آیاتک انک تفعل ما تشاء
وتحکم ما ترید یعنی شاق نیست بر تو در آنی تو وبر تو گران
نیست در بسیاری بخششهای تو که آیات قرآنی بر آن دلالت
کند بدرستی که تو میکنی آنچه میخواهی وحکم کنی بآنچه مراد تست
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز قدرت
داری ودر نسخه آمین رب العلمین وصلی الله علی محمد
وآله الطاهرین **دعا در وقت ذکر شیطان وطلب پناه از و**

واز عداوت ومکر او اللهم انا نعوذ بک من نزغات
الشیطان الرجیم خدایا بتو پناه میگیریم از فسادهای شیطانی
که ملعون ورانده شده از رحمت تو ودر قرآن مجید من بعد ان
نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ای افسد وکیده
واز مکر وحیله وخبث او واین لفظ در نسخه شهید نیست ومکائده
جمیع مکیدت بمعنی کید ومن الثقة بامانیه جمع امنیة
ومواعیده واز اعتماد بر سخنان بدروغ ساخته او وبابر آرزو
های باطل که در دل القا نماید وبر وعدهای کاذب او وبس امانی
بیاء مشدد ات احادیث مختلفه واکاذیب مفتعله باشد
از تمنای ای ختلقه اخترعه واصل از منیی بوزن فلس بمعنی
تقدیر واندازه در دل است چه کاذب اندازه میکند در دل
الفاظ را چنانچه متمنی تقریر وتحریر میکند در نفس خود آنچه آرزو
آن دارد وغروره بضم غین معجمه آنچه کسی بآن مغرور شود از متاع
دنیوی ومصایده جمع مصیدت آنچه بآن صید بگیرند مثل دام
یعنی پناه میگیریم از امتعه که او بآن ها را مغرور سازد و آن دامهای

که با آنها را در قید خود آورد وَاَنْ یُطْمِعَ نَفْسَهُ فِی اِضْلالِنا
عَنْ طاعَتِكَ و ازین که شیطان بطمع انداز دخود را در گمراه
کردن ما از طاعت تو وَاَمْتِهانِنا بِمَعْصِیَتِكَ عطفست بر اضلالنا
گویند امتهنه فامتهن از مهنه بمعنی خدمت یعنی خدمت فرمود پس
خدمت کرد لازم و متعدی هردو آمده یعنی در خدمت فرمودن
او ما را بمعصیت تو چه خدمت او همین است اَوْ در نسخه بواو است
و این بهتر است و همچنین بعد ازین اَنْ یُحَسِّنَ عِنْدَنا ما
حَسَّنَ لَنا اول از مجرد ثانی از تفعیل و در نسخه برعکس یعنی و نیکو
میگیریم بتو ازین که خوش آید ما را آنچه او تحسین کند برای ما اَوْ و در نسخه
بواو اَنْ یُثْقِلَ عَلَیْنا ما کَرَّهَ اِلَیْنا و ازین که بر ما گران
آید آنچه او مکروه ما میسازد از عبادات اَللّٰهُمَّ اخْسَأْهُ عَنّا
بِعِبادَتِكَ خدایا دور دار شیطان را از ما و بران از پیش ما و خوار
کن او را بعبادت کردن ما ترا چه هرگاه توفیق عبادات یابیم
او خوار و مطرود میشود گویند خسأت الکلب ای طردته وَاکْبِتْهُ
و ذلیل کن و بر روی انداز شیطان را بِدُؤُوبِنا فِی مَحَبَّتِكَ

بلی

بسبب جد و تعب کردن ما در لوازم محبت تو از عبادات وَاجْعَلْ
بَیْنَنا وَبَیْنَهُ سِتْراً لا یَهْتِکُهُ بصیغه غایب و در نسخه
بخطاب همچنین لا یفتقه و بگردان میان ما و میان شیطان
پرده که نتواند شیطان آن پرده را درید وَرَدْماً مُصْمَتاً لا
یَفْتُقُهُ و بکن میان ما و او سدی محکمی بی تجویف که نتواند آنرا
شکست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاشْغَلْهُ عَنّا
بِبَعْضِ اَعْدائِكَ خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آلش و مشغول
کن شیطان را از ما ببعضی از دشمنان دین تو که از ما غافل شود و بدشمنان
تو پردازد وَاعْصِمْنا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعایَتِكَ و محفوظ دار ما را از
شر او برعایت نیک خود و در نسخه ابن ادریس است و شیخ شهید
نیز برکنار خود نوشته است این عبارت آینده وَاکْفِنا خَتْرَهُ
کفایت کن و دفع کن از ما غدر و حیله او را و در نسخه خطره او وَوَلِّنا
ظَهْرَهُ و پشت او را بجانب ما بکن وَاقْطَعْ عَنّا اَثَرَهُ بوزن جر
و ببر از ما دربی بودن او ما را یعنی آنچنان کن که پی ما بگذارد و در
پی ما نیفتد یا آنکه قطع کن از ما تیزی تیغ او را که ضرب تیغ او با ما نرسد

اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآلهِ تا اینجاست دران نسخه وبعد ازین
شترک است ومتّعنا ودر نسخه امتعنا من الهدی بمثلِ
ضلالته ومتمتع وبهرمند ساز مارا از هدایت بآن قدر که
شیطان گمراه هست وزوّدنا من التقوی ضدّ غوایته
وتقوی را توشه ما کن برخلاف آنکه توشه او گمراهیست وسلک
بنا من التقی خلاف سبیله من الردی وببر مارا براه تقوی
برخلاف راه شیطان که راه هلاک وافتادن در چاه وبلاست
اللّهمّ لا تجعل له فی قلوبنا مدخلاً مصدر میمی هست
یا ظرف مکان یعنی خدایا مگردان او را در دلهاء ما در آمدنی ونزولی
یا منزلی ودر نسخه شهید اسم فاعل است از افعال یعنی
ایجاد مکن امری که باعث دخول ونزول او باشد در دلها و برین
قیاس منزلا ولا توطننّ ودر نسخه شهید ولا توطنّ از باب
تفعیل بی نون ثقیله له فیما لدینا منزلاً وجای مده او را در
پهلوی ما هیچ منزلی اللّهمّ وما سوّل لنا من باطلٍ
فعرّفناه خدایا هر باطلی را که او زینت داده پیش ما وبصورت

حق نموده حقیقه امر در باب آن باطل معلوم ما کن تا ازو بازی نخوریم
واذا عرّفتناه فقناه وچون بدانانی مارا که این باطلست پس ما را نگاه
دار از ان باطل که عمل بآن کنیم وبصّرنا ما نکایده به بیاشناسات
اصح از بهر آنست وبنما ومعلوم ما کن آنچه باو حیله وتدبیر
مخالفت او کنیم والهمنا ما نعدّه له ودر دل ما القا کن آنچه
آماده کنیم از برای جنگ او وایقظنا عن سنة الغفلة
بالرکون متعلق است بالکنایه مقدر الیه وبیدار کن ما را از خواب
غفلت که حاصل می شود بسبب میل بجانب آن ملعون واحسن
بتوفیقک عوننا علیه وبتوفیق تو نیک مدد ما کن تا غالب
آیم براو اللّهمّ واشرب امر است از افعال یا خود از شراب
یا از اشراب بمعنی تلوین پس بیان مکان اشراب کرده فرموده
فی قلوبنا انکار عمله خدایا مخلوط ساز بدل ما انکار کار او را
مثل مخالطه آب ومداخله آن با عماق بدن یا مثل مخالطه لون بثوب
همچون واشربوا فی قلوبهم العجل یعنی محبت وحرص عبادت
آن مدخله کرده همچو آب بالون والطف لنا فی نقض حیله

وتوفیق وعصمت بده ما را در شکستن وباطل کردن حیل ومکرها

وتدبیرات او اللهم صل علی محمد وآله وحول سلطانه

عنا خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وسلطنت شیطان را از ما

بگردان که او را بر ما قدرتی نماند واقطع رجاه منا وقطع امید

او بکن از ما وادراه عن الولوع بنا در جمیع نسخ بضم واوست

ودر صحاح گفته که مصدر واسم هر دو بفتح است ودفع کن او را

از مولع بودن بما اللهم صل علی محمد وآله واجعل

اباءنا وامهاتنا واولادنا واهالینا وذوی ارحامنا

وقراباتنا وجیراننا من المؤمنین والمؤمنات

فی حرز حارز وحصن حافظ وکهف مانع خدایا رحمت

بکن بر محمد وآلش وپدران ومادران وفرزندان وعیال وکسانی

که از جانب مادر وپدر بما نسبت دارند وخویشان دیگر وهمسایهها

ما را که مؤمنند از مرد وزن همه را بدار در جای محکم محفوظ که بسیار

محکم باشد ودر قلعه که حفظ آنها کند از شر شیطان ودر غاری

از کوه که مانع باشد از تصرف آن لعین ومراد حفظ در رحمت

وعصمت الهیست والبسهم منه متعلق است بواقیه جننا

واقیة وبپوشان آن جماعه را سپرهای که نگاه دارند ومحافظت

کنند آن سپرها آن جماعت را از شر آن ملعون واعطهم علیه

اسلحة ماضیة وبده آنها را بجهة غلبه بر آن لعین سلاحهای

برنده وقطع کننده اند اللهم واعمم بذلک من شهد

لک بالربوبیة خدایا این حرز واسلحه وسپرها را عام وشامل

کن هر کسی را شهادت بخدایی وپروردگاری تو داده با لوازم

شهادت واخلص لک بالوحدانیة واخلاص کرده بتو

بوحدانیه تو شده از روی اخلاص وعاداه لک بحقیقة

العبودیة ودشمنی کرده بشیطان بانچه حق عبودیت است

واستظهر بک علیه فی معرفة العلوم الربانیة

واستعانت جسته بتو در غلبه بر شیطان در دانستن آنچه تعلق

بمعرفت الله دارد چه او مانع است ازین علوم وچون حق تعالی

کسی را اعانت کند وتعلیم این علوم نماید آنکس غلبه نماید بر شیطان

وهیچ امری بر شیطان سخت تر از علم حق نیست اللهم احلل

مَا عَقَدَ وَافْتُقْ مَا رَتَقَ خدایا بگشا آنچه او گره زده و پاره کن
آنچه او درست و محکم کرده وَافْسَخْ در نسخ بفتح سین است و ضابط
قاموس تقاضا ضم میکند و فسخ بمعنی افساد رای و بمعنی نقض
می آید مَا دَبَّرَ و فاسد کن یا بشکن و برهم زن آنچه او تدبیر کرده
وَثَبِّطْهُ اِذَا عَزَمَ و چون عزم اضلال نماید مشغول ساز او را
ازان عزم و مانع شو ازان وَانْقُضْ مَا اَبْرَمَ و بشکن آنچه او محکم
کرده اَللّٰهُمَّ وَاهْزِمْ جُنْدَهُ خدایا لشکر او را بگریزان و مغلوب
ساز وَاَبْطِلْ کَیْدَهُ و باطل کن مکر حیله او را وَاهْدِمْ کَهْفَهُ
و پناه از غار محکم او را وَاَرْغِمْ از باب افعال و در نسخه از باب منع
اَنْفَهُ و بینی او را بخاک آغشته کن یعنی خوار و ذلیل بکن او را
بس ما خود از رغامست بمعنی خاک و بعضی گفته اند که اشتقاق
از رغم بوزن قفل است بمعنی ذل و خضوع و ملایم او نیست انفه
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا و در نسخه وَجَعَلْنَا فِی نَظْمِ اَعْدَائِهِ خدایا
بگردان ما را در جمع اعدا او که ما و سایر اعدا او بمنزله دانهای
باشیم که در یک رشته کشیده باشند وَاعْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ

اولیائه

اَوْلِیَائِهِ و دور دار ما را از شمار دوستان او لَا نُطِیعُ لَهُ اِذَا
اسْتَهْوَانَا حال آنکه اطاعت نکنیم او را وقتی که ما را حیران سازد
یا تزیین مطالب خود پیش ما کند و استماله و خدعه نموده خواهد
که بحبایل خود گمراه سازد وَلَا نَسْتَجِیبُ لَهُ اِذَا دَعَانَا
و اجابت دعوت او نکنیم وقتی که ما را بخود بخواند وَنَاْمُرُ بِمُنَاوَاتِهِ
و در نسخه بهمزه است و اصل الف همزه است که ما و او ما را الیک
چه هر دو دشمن نهوض نمایند بجهت ضرر یکدیگر مَنْ اَطَاعَ اَمْرَنَا
و امر کنیم بعداوت او و برخواستن بجنگ او کسی که سخن ما بشنود
و اطاعت امر ما نماید وَنَعِظُ عَنْ بتضمین منع مُتَابَعَتِهِ مَنِ اتَّبَعَ
زَجْرَنَا و نصیحت کنیم در حالتی که منع کننده ایم از متابعت او
هر کسی را که تابع زجر و منع ما شود اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
خَاتَمِ بکسر تا بمعنی آخر و بفتح تا نیز روایت است بمعنی زینت دهنده
چه انگشتری زینت دهد پوشنده را النَّبِیِّینَ خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش که آخر انبیا یا زینت دهنده ایشانست وَسَیِّدِ
الْمُرْسَلِینَ و بزرگترین رسولانست که از جمله انبیا مبعوث اند

یعنی بعض البلیات م

بکتابی ؛ دینی وَعَلیٰ اَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
و بر اهل بیت او که همه نیک اند و پاکند بحکم آیة تطهیر و آنچه گویند
که فضل بعلی خوب نیست محض تهمت است و حدیث من فضل
بلینی و بین الی بعلی لم ینل شفاعتی ثابت و مروی نیست وَاَعِذْنَا
و پناه ده ما را وَاَهَالِیْنَا و اهل و عیال ما را وَاِخْوَانَنَا وَجَمِیْعَ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و برادران ما را و جمیع مومنان را از
مرد و زن مِمَّا متعلق است باَعِذْنَا اسْتَعَذْنَا مِنْهُ از آنچه
ما از ان پناه طلبیدیم وَاَجِرْنَا مِمَّا اسْتَجَرْنَا بِکَ مِنْ خَوْفِهٖ
بدل اشتمالست از ما استجرنا یعنی خلاص کن همه ما را از خوف
آنچه از تو طلب خلاصی کرده ایم وَاسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهٖ
و بشنو از ما آنچه با آن دعا کرده ایم یعنی اجابت آن بکن و در نسخه
شهید از باب فعال یعنی بگردان مدعو به ما را مسموع و مستحق
اجابت وَاَعْطِنَا مَا اَغْفَلْنَاهُ و بده ما را آنچه ما از طلب آن
غافل شدیم و ما را ضرورست در دین و دنیا وَاحْفَظْ لَنَا
مَا اَنْسَیْنَاهُ و محفوظ بدار برای ما آنچه ما آنرا فراموش کرده ایم

و طلب نکردیم وَصَیِّرْنَا بِذٰلِکَ فِیْ دَرَجَاتِ الصَّالِحِیْنَ و باین
اعاذت و اجاره و سماع و اعطاء و حفظ مندرج بکن ما را در درجات
نیکوکاران وَمَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِیْنَ و داخل مراتب مومنان
بکن آمین رَبَّ الْعَالَمِیْنَ اجابت دعا بکن ای پروردگار عالمیان

دعا وقتی که دفع شود آنچه از وحذر بود یا وقتی که مطلب بزودی حاصل شود

اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ
عَلیٰ حُسْنِ قَضَآئِکَ خدایا مر ترا است سپاس بسبب نیکی حکم
تو در حق من وَبِمَا بسببیه است و مدخول ما محمود علیه و صله حمد است
تا مدخول او محموده باشد صَرَفْتَ عَنِّیْ مِنْ بَلَآئِکَ و بسبب
آنچه دور کردی تو از من از جنس بلای تو فَلَا تَجْعَلْ حَظِّیْ
مِنْ رَحْمَتِکَ مَا عَجَّلْتَ لِیْ مِنْ عَافِیَتِکَ چون خوبی کردی
و دفع بلا هم کردی پس بکن نصیب من از رحمت تو مجرد آنچه در
دنیا دادی از عافیت و دفع بلیه بلکه عافیت اخروی نیز
بده فَاَکُوْنَ جواب نهی است قَدْ شَقِیْتُ بِمَا اَحْبَبْتُ
وَسَعِدَ غَیْرِیْ بِمَا کَرِهْتُ چون نصیب بعضی غنایت اخروی

هست واگر نصیب من رحمت مجرد عافیت دنیوی باشد وهمان
طلب کنم نه نعیم اخروی را بس من شقی شوم ودر عسرت وشدت
افتم بسبب آنچه دوست داشتم وطلب کردم از عافیت دنیوی
فانی وسعادتمند شود غیر من بآنچه من نخواستم وطلب نکردم
از نعیم اخروی باقی وَاِنْ یَكُنْ مَا ظَلِلْتُ فِیهِ واگر باشد آنچه
روز دران گذرانده ام مِنْ هٰذِهِ الْعَافِیَةِ بیان ما است بَیْنَ
یَدَیْ بَلَاءٍ لَا یَنْقَطِعُ یعنی اگر این عافیه مقدم باشد بر بلا
اخروی که منقطع نشود لابدی باشد که عفو نشود نه آنکه غیر متناهی
باشد چه عذاب مومنین انتها دارد یعنی اگر بلای آخروی در پی
این عافیه دنیوی باشد وَوِزْرٍ لَا یَرْتَفِعُ واین عافیه را ثقل
واثم وجزا گناهی در پی باشد که مرتفع ومعفو نشود فَقَدِّمْ
لِی مَا اَخَّرْتَ وَاَخِّرْ عَنِّی مَا قَدَّمْتَ بس مقدم بکن برای
من آنچه موخر کرده وموخر بکن آنچه مقدم کرده یعنی بلا را در دنیا
بده وعافیت را در آخرت بده چه بلای دنیوی فانی ومنتهی است
وعافیت آخروی باقی وغیر متناهی حاصل آنکه اگر عافیت دنیوی

او بقیت فیه علیه روزان گذرانده ام

در عقب شود ونجات وعافیت اخروی داشتم بس نعما وکرما واگر در
عقب خود عذاب وارد بس امیدوارم عکسم فَغَیْرُ كَثِیرٍ مَا
عَاقِبَتُهُ الْفَنَاءُ بس بسیار نیست آنچه عاقبت او فنا است یعنی
عذاب دنیوی گذران است وَغَیْرُ قَلِیلٍ مَا عَاقِبَتُهُ الْبَقَاءُ
وکم نیست آنچه عاقبت او بقا باشد یعنی عافیت آخروی باقی است
بس اگر در دنیا عذاب شود ودر آخرت عافیت آنهم فضل الهی است
واگر برعکس شود دخل شقاوت است چه یک لحظه عذاب اخر
وی زیاده بر هزار ساله عافیت دنیویست واگر هر دو جا عافیت
باشد زهی سعادت وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ورحمت بکن بر محمد
وآلش اینجا ختم بصلوت کرد چنانچه سابق ابتدا بصلوات میکرد
بطریق تفنن ومطلب همه جا نیست که صلوت با طلب حاجت
ضم شود که بطفیل آن دعا قبول شود دعا استسقا نزد عدم
باران وقحطی اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا الْغَیْثَ خدایا نازل کن
برای ما باران وَانْشُرْ عَلَیْنَا رَحْمَتَكَ وپراکنده بکن بر ما
رحمت خود را که شامل همه شود بِغَیْثِكَ الْمُغْدِقِ بباران

توکه قطرها کلان دارد و در نهایت است الغدق کفرس المطر الکبیر
القطر و المغدق مفعل منه تاکید المغداء مِنَ السَّحَابِ الْمُنْسَاقِ
لِنَبَاتِ أَرْضِكَ از برای که رانده آورده شده برای رستن
اقسام گیاه الْمُونِقِ فِي جَمِيعِ الْآفَاقِ و رویانده سبزه
و موجب ونق است در جمیع اطراف عالم مجملا انق بمعنی گیاه
و فرح است و مونق سبب آنها مونق بمعنی انیق است بمعنی
حَسَنٌ مُعْجِبٌ گویند آنقنی حسنه ای اَعجبنی وَامْنُنْ
عَلَى عِبَادِكَ بِإِيْنَاعِ الثَّمَرَةِ و منت گذار بر بنده‌ها تو به پختن
میوه‌ها و رسیدن آنها بمرتبه که توان چید و بآن منتفع شد
وَأَحْيِ بِلَادَكَ بِبُلُوغِ الزَّهَرَةِ و زنده کن شهرهای
خود را برسیدن نبات و شکوفه آن بکمال وَاشْهِدْ مَلَائِكَتَكَ
الْكِرَامَ السَّفَرَةَ جمع سافر بمعنی کاتب یعنی و حاضر ساز
فرشتگانی را که در درگاه تو معزز و مکرم اند و احصا اعمال عباد کنند
و در اسفار نویسند که بحضور آنها رحمت نازل شود و اولی آنست
که گوییم وقت استسقا خلقی جمع شوند و دعا و تضرع و گریه کنند

وکرام

و کرام کاتبین انها را در نامه اعمال نویسند و بآن گواهی دهند
و این معنی باعث رحمت الهی شود بِسَقْيٍ مِنْكَ نَافِعٍ بسبب انزال
باران نفع کننده دَائِمٍ غُزْرُهُ که همیشه باشد کثرت او و مراد
بدوام طول مدت است وَاسِعٍ دِرَرُهُ اکثر در نسخه بکسر دال ضبط
شده و در بعضی بفتح چنانچه از قاموس ظاهر میشود جمع دره بکسر
بمعنی دفع و ریزش و در نسخه دَرّه و این اظهر است یعنی همه جا را فرو گیرد
ریزش او و در بمعنی لبن است استعاره شده برای مطر وَابِلٍ باران
بسیار سَرِيعٍ عَاجِلٍ زود آینده بشتاب تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ
که زنده کنی بآن باران نباتاتی را که مرده اند وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ
و برگردانی بآن هرچه بتحقیق فوت شده و از دست رفته وَتُخْرِجُ
بِهِ مَا هُوَ آتٍ و برآری بآن از زمین آنچه آینده و رونده است وَتُوَسِّعُ
بِهِ فِي الْأَقْوَاتِ القوة المسکة من الرزق والمسکة کقدره
ما یمسک الابدان من الغذا والشراب یعنی توسعه کنی بآن در رزقی
که حفظ بدن کند سَحَابًا گویا مفعول فعل محذوف است بتقدیر نطلب
سحابا یا ارسل سحابا مُتَرَاكِمًا بالای همدیگر هَنِيئًا خوش آینده

مَرِیْئاً محمود العاقبه مروی گفته الهنیئ ما لا تعب ولا اثم
فیه والمریٔ ما لا داء فیه طبقاً که پر کند و بپوشد روی زمین
را مُجَلِّلاً رعد دار غَیْرَ مُلِثٍّ وَدْقُهٗ ضعیف الجری نباشد
باران او وَلَا خُلَّبٍ بَرْقُهٗ و برق آن خالی از باران نباشد که
بطمع آرد و خلاف آن کند اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا غَیْثاً مُغِیْثاً
خدایا نازل کن برما بارانی را که فریاد رس ما باشد یا غیث بمعنی
مطر است و مغیث ماخوذ از غیث بمعنی گیاه است مجاز ای مطرا
مُوْجِباً لِلنَّبَاتِ مَرِیْعاً بفتح میم دیده شده ای صاحب الریع
وهو النما والزیادت و گویند بضم میم نسخه است بمعنی موجب ریع
و بهر تقدیر معنی اینست که سبب خصب و فراوانی کننده غلات
و نافع باشد مُمْرِعاً اسم فاعل از افعال گویند مرع الوادی بضم
رای صار ذا الکلاء ای ممرع ارزانی و فراوانی کننده عَرِیْضاً بسیاً
و در نسخه عریضا بمعجمتین یعنی طریا وَاسِعاً بهمه جا رسنده غَزِیْراً
بسیار تَرُدُّ بِهِ النَّهِیْضَ که بگردانی بآن از خشکی بطراوت نبات
را وَتَجْبُرُ بِهِ الْحَیْضَ و درست کنی بآن استخوان شکسته را واین

استعاره است و مراد بحال آمدن نبات است اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا
سُقْیاً خدایا نازل کن برما بارانی را که تُسِیْلُ از باب افعال
مِنْهُ الظِّرَابَ روان سازی بآن باران تلها را واین مجاز است
یعنی از ان باران سیلها روان سازی بر روی پشتها و تلها
و ذکر خصوص تل بجهت ظهور روانی سیل بر آنست یا مراد آنست
که آنچنان باران بسیار شود که پشتهای کوچک کده اخته شوند
و با آن سیل روان شوند و گویا در بعضی نسخ خراب بضاد است
لهذا گفته اند که جمع ضرب است بوزن کتف بمعنی سنگهای تیز
از زمین بر آمده و در روایت کفعمی فتح تا تسیل و رفع ظراب و ضم
تا تملأ و رفع جباب درین قیاس فیما بعد وَتَمْلَأُ مِنْهُ الْجِبَابَ
و پر کنی بان باران جاهها و کوهها و مواضع عمیقه را وَتُفَجِّرُ
بِهِ الْاَنْهَارَ و روان کنی بآن باران جویها را وَتُنْبِتُ بِهِ
الْاَشْجَارَ و برویانی بآن درختان را وَتُرْخِصُ بِهِ الْاَسْعَارَ
و ارزان سازی بآن نرخها را فِیْ جَمِیْعِ الْاَمْصَارِ در همه شهرها
وَتَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَالْخَلْقَ بفتح تا تنعش و نصب بهائم

وخلق وازجای برخیزانی وخوش وقت ودفع فاقه کنی بآن جارپایان
وآدمیان را درقاموس است نعشه رفعه کانعشه ودرصحاح گفته لا
یقال انعشه ومروی نیز مجرد است ومتعدی است وتکمل
لنا به طیبات الرزق وبکمال رسانی بآن باران رزقهای
نیک را وتنبت لنا به الزرع وبرویانی برای ما بآن زراعت را
وتدر لنا به الضرع برای ما روان کنی بآن باران بستانهای
حیوانات را که شیر بسیار بدهند وتزید نا به قوة الی قوتنا
وزیاده کنی بآن قوت بدنها را وبیفزائی قوت را بر قوتی که داریم
ولا تجعل ظله علینا سموما وبمگردان سایه آن سحاب را
که سابق مذکور شد برما سموم که بآن متضرر شویم ولا تجعل
برده علینا حسوما ومکن سرمای آن ابر را برما شوم ونحس
ولا تجعل صوبه علینا رجوما ومکن ریختن باران را از آن
ابر برما بمنزله سنگ زدن که ضرر کند وزراعت را ضایع کند ولا
تجعل ماءه علینا اجاجا ومکن آب آن ابر را برما بمنزله
آب شور که بهیچ کار نیاید وضرر کند اللهم صل علی محمد

وآله وارزقنا من برکات السموات والارض
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وروزی ما بده از برکتهای آسمانها
وزمین انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز قدرت
داری

دعا در طلب اخلاق نیک و افعال مرضیه

اللهم صل علی محمد وآله وبلغ بایمانی اکمل الایمان
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبرسان ایمان مرا بمرتبه که اکمل مراتب
ایمانست واجعل یقینی افضل الیقین وبگردان یقین مرا
در معارف الهیه بهترین یقینها وانته بنیتی الی احسن النیات
ومنتهی کن وبرسان نیت مرا به بهترین نیتها وبعملی الی
احسن الاعمال وبرسان عمل مرا به بهترین کارها که آخر کارهای
من بهترین کارها باشد اللهم وفر ودر نسخه شهید وفره است
ومرجع ضمیر نیت است بتأویل مذکور پس نیتی بدل از ضمیر وفره باشد
بلطفک نیتی خدایا وافر بکن بلطف تو نیت مرا یعنی بکمال برسان
وخالص لوجه الله بکن وصحح بما عندک یقینی بما تعلق است
بیقینی یعنی یقین واعتقاد مرا بآنچه نزد تست از صفات ربوبیه

صحیح کن ما متعلق است بتصحیح و مراد بما عندک تفضل و کرم
الهی است یعنی بفضل خود تصحیح یقین من بکن وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ
مَا فَسَدَ مِنِّي و بصلاح بیار بقدرت تو آنچه از من فاسد شده
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْاِهْتِمَامُ
بِهِ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و کفایت بکن و تو متکفل شو بیان
آن چیز را که مرا ضرور باشد و اهتمام من در تحصیل او و مرا از بندگی تو
مشغول سازد و چون تو بفضل خود کارسازی من کنی تو انم
فارغ البال شده بعبادت مشغول شد وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْئَلُنِي
غَدًا عَنْهُ و بدار مرا بر کاری که فردای قیامت از آن پرسش نمای
وَاسْتَفْرِغْ اَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ و بذل جهد من بکن و صرف
کن روز کار مرا در کاری که برای آن مرا خلق کردی وَاَغْنِنِي
بی نیاز کن مرا از خلق وَاَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ و توسیع کن
بر من در رزقی که بدهی وَلَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ وَاَعِزَّنِي و مفتون
و مهان مکن مرا بانتظار غنی که مبتلا بفتنه فقر شوم و منتظر
مرحمت باشم بلکه عزت بده بسرعت در توسعه یا مفتون مکن

بمهلت دادن که جزاء اعمال در آخرت دهی که این نهایت اهانت است
بلکه در دنیا تلافی تقصیرات بکن تا روز قیامت پیش انبیا و ملایکه
و غیرهما مغرز باشم وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِالْكِبْرِ از عوایب آنکه گفته اند
و اوحبالیه است ولا مافیه وَعَبِّدْنِي لَكَ و مبتلا مکن مرا بکبر بلکه
مرا بر بندگی خود بدار و ذلیل درگاه خوار مکن بر عبادت خود بدار
وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ و فاسد مکن عبادت مرا بکبر
و فخر بآن عبادت وَاَجْرِ لِلنَّاسِ عَلٰى يَدَيَّ الْخَيْرَ و در نسخه
بتشدید یا بصیغه تثنیه و جاری کن برای مردم بر دست من خیر
که بمردم خیر رسانم وَلَا تَمْحَقْهُ بِالْمَنِّ و محو مکن آن چیز را بمنت
نهادن من بر مردم وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْاَخْلَاقِ و بده مرا خلقها
نیک و ملکات حسنه وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ و محفوظ دار مرا از افتخار
بر غیر اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش
وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً اِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ
نَفْسِي مِثْلَهَا و بلند بکن در میان مردم هیچ درجه مرا مگر آنکه
پیش نفس من مثل آن درجه مرا منحط سازی وَلَا تُحْدِثْ

لی عزاً ظاهراً الا احدثت لی ذلةً باطنةً عند
نفسی بقدرها و احداث مکن برای من عزت ظاهری
میان خلق مگر آنکه احداث کنی برای من خواری باطنی پیش نفس
من بقدر همان عزت ظاهری و در اکثر نسخ قدر بوزن فلس است
و در بعضی بوزن فرس و از قاموس معلوم می شود که هر دو بمعنی
مقدار و مبلغ آمده اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ خدایا رحمت
بکن بر محمد و آل محمد و متّعنی بهدًی صالحٍ لا استبدل به
و تمتع بده مرا بهدایت راه حق و نصیب من کن که راه نیک بگیرم
و هرگز آن را براه دیگر تبدیل نکنم و طریقة حقٍّ لا ازیغ عنها
و بروش حقی که هرگز میل و انحراف ازان نکنم و نیّة رشدٍ لا اشکّ
فیها و بنیت استقامة و تطلب بر طریق حق آنچنان نیتی که
منسوب بشک در ان منوی نباشد و ظاهر عبارت مشعر است
باین معنی که آن نیت مشکوک بها نباشد و این مراد نیست و عمّرنی
ما کان عمری بذلةً فی طاعتک و زنده بدار مرا مادامی
که عمر من مبذول و مصروف باشد در طاعت تو مانند ثبات

بذله باشد که آن را محافظت نکنند و همیشه بپوشند در خانه و در وقت
خدمت و آن را ثیاب المهنه نیز گویند چه مهنه بمعنی خدمت است
فاذا کان عمری مرتعاً للشّیطان فاقبضنی الیک
پس هرگاه عمر من چراگاه شیطان شود که حاصل عمر را او فانی کند
و هر تصرفی که داند بکند چنانچه حیوانات در چراگاه کنند و تخریب
مرغزار نمایند و ملوث بروث و بول سازند و درین کلام تلمیح است
بآنکه اگرچه از تصرف فی الجمله شیطان خلاص نیست مگر معصومان را
اما هرگاه بمرتبه رسد که مشرف بر آن باشد که بمنزله چراگاه شود
آن زمان قبض روح من بکن و بجانب درگاه خود ببر قبل ان یسبق
مقتک الیّ پیش از آنکه سبقت کند و برسد بغض و غضب تو بمن
یعنی پیش از آنکه از من صادر شوند افعالی که موجب غضب تو شوند
او یستحکم غضبک علیّ یا قبض روح من بکن پیش از آنکه
غضب تو بر من مستحکم شود یعنی قوی و ثابت و لازم شود و گویند
احکمت فاستحکم ای صار محکما قویا پس مفعول احکم مستحکم بکسر است
و نصب غلط عامه شایع فصیح است مطرزی گفته احکمت

الشيئ فهو مستحكم بالكسر لا غير الهي لا تدع خصلة
تعاب منى صفت بعد صفت است مر خصلت را و منى متعلق بتعاب
نيست چه عاب متعدى بنفسه است و گاهى لازم باشد مثل عاب
اى صار ذا عيب و نگويند عاب منى بلكه عابنى بها او عليها و تعلق
بلا تدع نيز بد نيست الا اصلحتها خداى من مگذار هيچ خصلت مرا
كه بد باشد و مردم عيب كنند مگر آن خصلت را اصلاح كنى و تبديل
نمائى بصفت جميله يعنى هيچ خصلت بد مرا بى اصلاح مگذار
ولا عايبة بيا منقولست نه بهمزه و اين لفظ در قاموس نيست
و ظاهر است كه مراد امريست كه باعث عيب شود اونب بها
اتبه تانيبا بمعنى عنفه و لامه ابن اثير گفته التانيب المبالغة
فى التعنيف و التوبيخ و اعتبار مبالغه مشهور نيست و اونب
مروى بواو است كه بدل از همزه است الا حسنتها و مگذار در
من عيبى كه بسبب آن مردم مرا ملامت كنند مگر آنكه او را به نيكى
تبديل كنى يعنى بى تحسين مگذار و لا اكرومة فى ناقصة
الا اتممتها و مگذار در من هيچ صفت نيكى كه ناقص باشد

بعنى

يعنى مشوب باشد برذيله كه آن اكرومه را از مرتبه تماميت منحط سازد
مگر آنكه تمام كنى آنرا و از ملابست آن رذيله منزه سازى و اين
حل مبنى است برين كه فى بتشديد يا باشد و ناقصه منصوب
و بزرگى گفته فى بتحقيق يا حرف جر است و ناقصه مجرور و صفت
موصوف محذوفست اى فى مرتبة ناقصة او فى ملابسة
رذيلة ناقصة للاكرومة و مراد جه نقص متعدى آمده بل اكرومه
منقوصه باشد يا ناقصه مصدر است مثل كاذبه و عافيه و جميع
تقديرات و تاويلات از مذاق بلاغت خارج است خصوصا جيدة
ناقصه چه اين قياس در لغت است و ايضا ان بزرگ گفته من
القاصرين فى عصرنا من لم يستطع الا ادراك الغامضات
نحرف فى الى التشديد فنصب ناقصة على انها صفة
اكرومة فنشا التحريف فى النسخ الجديدة و لم يتفطن لكن
فيه من وجهين الاول ان مقتضى العطف على خصلة
ان يكون التقدير و لا تدع منى اكرومة فى فيجتمع
منى و فى و هو وخيم الثانى ان الفصل بين الموصوف

والصفت بالی والمجرور اعنی فی ممّا یعد تمجیناً انتهی جوا
از اول آنکه مقتضای عطف بر خصلت آنست که چنین تقدیر کنند
ولا تدع اکرومةٍ فی ناقصةٍ پس جمع نشد و از ثانی آنکه فی
نیز صفت اکرومة است بتقدیر کائنة فی پس فصل باجنبی نیست و اگر
ثابت شود که مروی تخفیف فی و جر ناقصه است مضطر شویم باین
تکلفات مذکوره والله اعلم اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و آل
محمّدٍ وأبدلنی من بغضة بکسر با اهل الشنآن بوزن خفقان
و در بعضی نسخ بوزن سکران سرد و بمعنی بغض و عداوت است
و اول شاذ است بحسب معنی چرا که حرکت عین فعلان در کلمه ایست
که در معنی آن حرکت و اضطراب باشد مثل ضربان و خفقان و ثانی
شاذ است بحسب لفظ چه مصدر باین وزن کم آمده است مثل لیان
المحبة مفعول ثانی ابدل است یعنی رحمت بکن بر آن سرور و آتش
و بغض داشتن و دشمنی کردن مرا با اهل بغض یعنی با جمعی که بمن
عداوت دارند بدل کن بمحبت من آنها را و این لازم دارد که دشمنی
آنها را با من بدل کن بمحبت آنها با من نیز یا مراد اینست که برای من

این کار بکن که بعضی که اهل عداوت من نسبت بمن دارند
آنرا بدل کن بمحبت ایشان مرا یعنی دشمنان مرا دوست من بکن
و این معنی اظهر است و بعضی از فقرات آتیه مناسب معنی ثانی اند
و بعضی مناسب اول ومن حسد اهل البغی المودّة
یعنی اهل بغی که خارج شده از اطاعت امام حق حسدی که آنها بمن
دارند آن حسد را بدل کن بدوست داشتن آنها مرا ومن ظنّة
بکسر ظاء معجمه بمعنی تهمت اهل الصلاح الثقة وتهمت اهل
صلاح و گمان بد آنها را بدل کن باعتماد بر آنها که مرا گمان بد
با آنها نکنم یا گمان بد که اهل صلاح بمن داشته باشند آنرا بدل کن
باعتماد کردن آنها بر من تا گمان بد بمن نکنند و متهم ندارند ومن
عداوة الادنین بفتح میم و نون اصل او ادنیین یا اول بدل
بالف شد و با التقاء ساکنین افتاد بوزن افعین یعنی نزدیک
تران که خویشان باشند الولایة متولی در نسب و نصرت
مشتق است از ولایت بفتح واو و متولی در امور ملک مشتق است
از ولایت بکسر مثل امارت و اینجا بفتح است یعنی عداوت

اقربا را بسیار کن نصرت آنها مرا و من عقوق ذوی الارحام
البررة و عاق شدن خویشان نزدیک را بسیار کن بمواصلت
و احسان ایشان بمن تا عقوق بمن نکنند یا عکس و من
خذلان الاقربین النصرة و آنکه نزدیکان و خویشان مرا
خوار دارند آنرا بدل کن بنصرت کردن ایشان مرا یا بعکس
و من حب المدارین تصحیح المقة و جمعی که بطریق مدارات
اظهار محبت نمایند بمن بدل کن آن محبت ظاهر را بدوستی صحیح
واقعی یا بعکس و شاید که مراد این باشد که چنین که شان و طریقه
اهل مدارات است و من رد الملابسین کرم العشرة
و جمعی که تلبیس نموده در زی دوستی تخطیه و رد من کنند
آن تلبیس و تخطیه آنها را بدل کن بخوبی اختلاط که تلبیس نکنند
و دوست حقیقی شوند و در نسخه العشیرت بمعنی قبیله یعنی خانه
قبیله تلبیس نکنند آنها نیز تلبیس نکنند و من مرارة خوف
الظالمین حلاوة الامنة کغلبته یعنی و تلخی ترس ظالمان
بدل کن بشیرینی امن از ضرر آنها اللهم صل علی محمد

واله

و آله و اجعل لی یدا علی من ظلمنی خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش و بده مرا قدرت بر کسی که بر من ظلم کرده و لسانا علی من
خاصمنی و بده بمن زبانی که بیان آنچه حق است بکنم و غالب
آیم بر کسی که با من خصومت کند و ظفرا بمن و در نسخه علی من عاندنی
و بده مرا ظفر و غلبه بر هر که بمن عناد کند و هب لی مکرا علی
من کایدنی و بده مرا قدرت بر جزا کید هر کسی که بمن کند
یعنی هر کس بمن خدعه و خیانت کند من توانم تلافی آن نمود و رد مکر
او کرد چنانچه در قرآن است و الله خیر الماکرین و قدرة
علی من اضطهدنی و بده مرا قدرت بر کسی که خواهد مرا مقهور
کند اصلا و اضطهد است از باب افتعال گویند ضهدته فهو
مضهود و مضطهد یعنی مقهور و تکذیبا لمن قصبنی و قدرت
بده مرا بر دروغ گو کردن کسی را که عیب من کند و سلامة
ممن توعدنی و سلامتی از کسی که بمن وعید کرده و تهدید
نموده و گفته که ترا آزار میرسانم و وفقنی لطاعة من سددنی
و توفیق ده مرا با طاعت و موافقت کسی که مرا براه مستقیم بیارد

وآنچه صواب ومیانه روی در قول وفعل باشد بران بدارد
ومُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي وبمتابعت کسی که ارشاد من
کند وخوبی من خواهد اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَدِّدْنِي
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وتوفیق صواب واقتصاد در قول
وفعل بده لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنُّصْحِ تا آنکه در مقابل
کسی که آنچه نفس الامر وحق نصیحت بود بمن نکرد وبلکه آنچه در دل او
مضمر بود خلاف آن اظهار کرد من در مقابله ومعارضه او نصیحت
خالص بکنم وآنچه حق است باو بگویم واین نتیجه سداد است
در قول وَأَجْزِيَ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ وتا جزا دهم کسی را که ترک
من کرد واز من دوری گرفت باحسان که در مقابلت بدی
او نیکی کنم واین نتیجه سداد در فعل است وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي
بِالْبَذْلِ متعلق است باثیب وکسی که مرا محروم ساخت
از احسان خود او را عطا کنم وثواب دهم باحسان وانعام وَأُكَافِيَ
مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ وکسی که از من قطع کرد مکافات او کنم
بالطاف واتصال ودوستی وَأُخَالِفَ مَنِ اغْتَابَنِي إِلَى تضمین

میل حُسْنِ الذِّكْرِ وکسی که غیبت من کند وغایبانه بد من گوید
من مخالفت باو کنم واو را بخوبی یاد کنم وَأَنْ أَشْكُرَ عطفست بر
أَنْ أُعَارِضَ الْحَسَنَةَ وَأُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ وتا آنکه شکر
احسان مردم بکنم وچشم بپوشم از بدی که مردم بمن بکنند گویند
اغضی اللیل ای اظلم وستر واین هم نتیجه سداد است اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّنِي امر است از تحلیه بِحِلْيَةِ
الصَّالِحِينَ خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وزیب بده مرا بزیور
صالحان که اطاعه او امر واجتناب مناهی است وَأَلْبِسْنِي
زِينَةَ الْمُتَّقِينَ وبپوشان مرا زینت متقیان ودر نسخه
وزینی بزینة الْمُتَّقِينَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ در کشودن وجاری
ساختن عدالت با خلق متعلق است بحلنی والبسنی وَكَظْمِ
الْغَيْظِ ودر فرو بودن غضب وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ ودر تسکین
فتنه وفرونشاندن آتش آن فتنه یا مراد نایره عداوت وحقد
مردم بایکدیگر وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ ودر التیام دادن وصلح
دادن میان جمعی که از همدیگر جدائی نمایند وجنگ کنند وَإِصْلَاحِ

ذاتِ ٱلبَیْنِ و اصلاح دادن حالی که میان مسلمانان باشد از
مخالفات و منازعات وَاِفْشَآءِ ٱلعارِفَةِ وَسَتْرِ ٱلعائِبَةِ
و در ظاهر و مشهور ساختن نیکیهای مردم پوشیدن معایب
ایشان وَلِیْنِ ٱلعَرِیْکَةِ و درزمی طبیعت و سلوک بملایمت
وَخَفْضِ ٱلجَنَاحِ و پست کردن بازو یعنی نرمی و همواری
با مردم وَحُسْنِ ٱلسِّیرَةِ و نیکوی طریقت و هیئة وَسُکُوْنِ
ٱلرِّیْحِ و ساکن شدن باد یعنی تندی و شدت چه تعبیر از آن بباد
کنند وَطِیْبِ ٱلمُخالَقَةِ و خوبی معاشرت با مردم که حسن خلق
نیز گویند و بزرگی بجا مهمله و فا تصحیح کرده و تفسیر بحسن مواخات نمود
و تایید باین کرده که آن سرور صلی الله علیه وسلم و آله در میان اصحاب
مواخات کرده و ضعف این ظاهر است وَٱلسَّبْقِ اِلَی ٱلفَضِیْلَةِ
و پیشی گرفتن بتحصیل صفات نیک و رسیدن بدرجه رفیعه
در فضل وَاِیْثَارِ ٱلتَّفَضُّلِ و اختیار احسان وَتَرْکِ ٱلتَّعْیِیْرِ
و ترک سرزنش خلق و الحاق عار بمردم و سرچه از نسبتی آن عیبی
لازم آید آنرا عار گویند و عامه گویند عیره بکذا و صواب عیره

کذا و در نسخه التَّقْتِیْرِ یعنی تنگ گیری در معیشت ضد اسراف وَٱلاِفْضَالِ
عطفست بر تعییر عَلَی غَیْرِ ٱلمُسْتَحِقِّ و دادن انعام بکسی که مستحق آن
نباشد و این مناسب نسخه تقتیر است چرا که بغیر مستحق دادن داخل
اسرافست وَٱلقَوْلِ بِٱلحَقِّ وَاِنْ عَزَّ و در نسخه وان ضر و گفتن بغیر آنچه
حق است و اگرچه سخت باشد بر غیر یا ضرر کند و در نسخه والصمت
من الباطل وان نفع وَاسْتِقْلَالِ ٱلخَیْرِ وَاِنْ کَثُرَ مِنْ قَوْلِی
وَفِعْلِی بیان ضمیر کثر است یا بیان خیر یعنی هر چند از قول
و فعل من خیر بسیار شده باشد آنرا کم دانم و عجب از کثرت آن
خیر بهم نرسد و برین قیاس وَاسْتِکْثَارِ ٱلشَّرِّ وَاِنْ قَلَّ
مِنْ فِعْلِی و در نسخه من قولی و فعلی و این بهتر است و بسیار
دانستن شری که فعل اینکس باشد هر چند آن شر در نفس الامر کم
باشد وَکَمِّلْ عطفست بر البسنی یا بر حلنی ذٰلِکَ لِی و کامل ساز
و بمرتبه عالیه برسان آنچه مذکور شد از صفات حسنه برای من
بِدَوَامِ ٱلطَّاعَةِ وَلُزُوْمِ ٱلجَمَاعَةِ یعنی تکمیل آن بکن بدوام
طاعت تو و ملازم شدن من نماز بجماعت را یا مراد التزام صحبت

موتسان واتفاق نمودن با ایشانست در احکام دین
وملایم اینست قولش وَرَفْضِ اَهْلِ الْبِدَعِ وترک صحبت مبتدعان
ومخالفان دین وَمُسْتَعْمِلِ الرَّاْيِ الْمُخْتَرَعِ وبکار برندهای رای
خود که اختراع کرده اند وبهوای نفس خود معانی قرآن وحدیث
کویند وبدعتها پیدا کنند دردین پس این عطف تفسیری اهل
البدع است اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ اَوْسَعَ
رِزْقِكَ عَلَيَّ اِذَا كَبِرْتُ بکبر با خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
ورزق مرا وقتی که پیر شوم زیاده بکن از رزقی که در جوانی بدهی
وَاَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ اِذَا نَصِبْتُ بکسر صاد وقتی که تعب ومحنت
بکشم وتردد بکنم آن زمان قوت مرا زیاده بکن بر قوتی که در وقت
آسودکی است تا توانم تحمل آن تعب کرد ورنجه نشوم وَلَا
تَبْتَلِيَنِّي بنون ثقیله ودر نسخه وَلَا تَبْتَلِنِي بی نون ثقیله
بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ ومبتلا مکن مرا بکسل در عبادت
تو وَلَا الْعَمَى ودر نسخه ولا بالعمی واین اظهر است عَنْ سَبِيلِكَ
ومبتلا مکن بکوری از شناختن راه تو وَلَا بِالتَّعَرُّضِ

لخلاف

لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ ومبتلا مکن مرا بتعرض والتفات بخلاف
دوستی تو وَلَا مُجَامَعَةِ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ ونه باجتماع والتیام
باکسی که از تو جدائی کرفته از کفار وفساق وَلَا مُفَارَقَةِ مَنِ اجْتَمَعَ
اِلَيْكَ ونه بجدائی از کسی که بتو متوسل است وبتو الفت دارد ومطیع
تست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي ودر نسخه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَاجْعَلْنِي اَصُولُ بِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ خدایا آنچنان کن که بعون
تو حمله کنم بر دشمن نزد ضرورت که او در مقام ضرر من باشد وَاَسْاَلُكَ
عِنْدَ الْحَاجَةِ واز تو طلبم نزد احتیاج که بدیکری التجا نبرم وَ
اَتَضَرَّعُ اِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْكَنَةِ وتضرع بدرکاه تو کنم نزد مسکینی
وفقر وفاقه وَلَا تَفْتِنِّي بِالْاِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ اِذَا اضْطُرِرْتُ
بصیغه مجهول ومفتون ومبتلا مکن مرا البته بطلب مدد از غیر تو وقتی
که مضطر شوم از عدو وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ اِذَا افْتَقَرْتُ
ونه مفتون ساز بتذلل از برای طلب نمودن از غیر تو وقتی که فقیر
شوم وَلَا بِالتَّضَرُّعِ اِلٰى مَنْ دُونَكَ اِذَا رَهِبْتُ ونه بتضرع
پیش کسی که از تو کم وزبون است وقتی که بترسم از عدو وچون

همه عالم نسبت بحق تعالی زبون وکم است بس کویا کفته ای غیرک
فاستحق بذلك خذلانك ومنعك واعراضك یا ارحم
الراحمین هرکاه استغاثه بغیر تو کنم وسوال وتضرع نزد غیر تو
نمایم بس مستحق شوم باین عمل خوار کردن تو مرا ومنع کردن تو اعانه
وامداد مرا وبی التفاتی ترا بمن ای رحیم ترین رحم کنندها یعنی مقتضا
رحم خود مرا مفتون باین بلیه مساز اللهم اجعل ما یلقی
الشیطان فی روعی بوزن قفل من التمنی والتظنی
اصلش تظنن است یعنی اعمال ظن وارخاء عنان والحسد ذکرا
لعظمتك خدایا آنچه شیطان القا میکند در دل من از جنس
آرزوها باطل وکمانهای بد وحسد بر خلق تبدیل کن همه آنها را
بذکر بزرکی تو است ان روح القدس نفث فی روعی ای فی بالی
در حدیث وتفکرا فی قدرتك وتدبیرا علی عدوك
وبدل کن بتفکر در قدرت تو وتدبیر غالب آمدن بر دشمن تو که شیطان است
وما اجری علی لسانی عطفست بمالیقی وآنچه جاری کند
شیطان بر زبان من من لفظة فحشٍ از کلمه فحش او هجرٍ

بضم

بضم یعنی فحش وبفتح بمعنی هذیان وسرد ور وایت لیکن فتح
ظاهر است ودر اکثر نسخ فتح است او شتم عرضٍ او شهادة
باطلٍ یا دشنام کسی وهتك عرض او یا کواهی دروغ او اغتیاب
مؤمنٍ یا غیبت کردن مومنی غائبٍ تاکید است وبیان
واقع والاغتیاب درحضور نمی باشد مکر آنکه کوییم درحضور نیز بد کسی
کفتن بنهجی که او غافل باشد ومطلع نشود داخل غیبت است
اما برین تقدیر قید غایب خوب نیست چه قسم ثانی غیبت نیز بد است
مکر آنکه کوییم این قید احترازی نیست وجاری مجری غالب است مثل
وربائبکم اللاتی فی حجورکم ومثل فقرة تالیه یعنی او سب
حاضرٍ چه دشنام بغایب نیز بد است وتواند بود که اینها داخل
باشند در وما اشبه ذلك وآنچه شبیه باین افعال واقوال باشد
نطقا بالحمد لك یعنی وبکردان این اقوال قبیحه را وتبدیل آنها
بکن بتکلم بحمد تو یعنی آنچنان مشغول بحمد خود بکن که فرصت تکلم چیز
دیکر نماند واغراقا فی الثناء علیك وتبدیل کن آنرا باستیفاء
ثنای تو کویند اغرق فی نزع القوس وقتی که استیفاء کشیدن

چله کنند وَذهاباً في تمجيدِكَ ورفتن در سبيل ذكر عظمت تو

وَشُكراً لِنِعْمَتِكَ وبشكر نعمت تو واعْتِرافاً بِاِحْسانِكَ

وباعتراف احسان تو وَاِحْصاءً لِمِنَنِكَ وبتعداد نعمتها واحسان تو ودر نسخه لمِنّتك بصيغه مفرد اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَلا اُظْلَمَنَّ بصيغه مجهول وَاَنْتَ مُطيقٌ لِلدَّفْعِ عَنّي

خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ومن البته مظلوم نشوم وکسی بر من ظلم نتواند کرد حال آنکه تو طاقت وقوت وقدرت بر دفع آن

داری وَلا اَظْلِمَنَّ بصيغه معلوم وَاَنْتَ الْقادِرُ ودر نسخه قادر

عَلَى الْقَبْضِ مِنّي ومن بر کسی ظلم نتوانم کرد حال آنکه تو قادری

بر قبض روح من وَلا اَضِلَّنَّ وَقَدْ اَمْكَنَتْكَ هِدايَتي

والبته گمراه نشوم حال آنکه ممکن است ترا هدایت من وَلا اَفْتَقِرَنَّ

وبروایت کفعمی ولا اُفْتَرَنَّ بزرگی فرمود افتقر الرجل افتقر والهمزة

للصیرورة والدخول انتهی حال آنکه این همزه متکلم است ومعنی

دخول در کتب نیست وَمِنْ عِنْدِكَ وُسْعي والبته فقیر نشوم حال

آنکه از پیش تست بی نیازی من در قاموس است الوسع الجدة

والجدة الغنی وَلا اَطْغَيَنَّ وطغیان وتجاوز از حد نکنم

یعنی کفر نورزم واسراف در معاصی نکنم وَمِنْ عِنْدِكَ وُجْدي

بوزن قفل بمعنی وسع است حال آنکه از پیش تست غنی وبی نیازی

من پس چون بتو کافر شوم واسراف در معاصی کنم ودر نسخه شهید

ولا اضیق بفتح همزه از ضاق الرجل ای بخل وبضم همزه

از اضاق الرجل ای ذهب ماله اَللّهُمَّ اِلى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ

خدایا وارد شدم بر مغفرت تو یعنی مهمان بخشش تو شدم وَاِلى

عَفْوِكَ قَصَدْتُ وقصد عفو تو کردم ورجوع بآن نمودم وَاِلى

تَجاوُزِكَ اشْتَقْتُ وبسوی گذشتن تو از تقصیرات مشتاق

شدم وَبِفَضْلِكَ وَثِقْتُ واعتماد بر فضل تو کردم وَلَيْسَ

عِنْدي ما يُوجِبُ لي مَغْفِرَتَكَ ونیست نزد من چیزی که

برای من واجب سازد بخشیدن تو مرا وَلا في عَمَلي ما اَسْتَحِقُّ

بِهِ عَفْوَكَ ونیست در اعمال من عملی که بسبب آن مستحق عفو تو شوم

وَما لي بَعْدَ اَنْ حَكَمْتُ عَلى نَفْسي اِلّا فَضْلُكَ ونیست

برای من بعد از آنکه حکم کردم بر نفس خود بآنچه گذشت مگر فضل تو

که او دست بگیرد و از ورطهٔ هلاک بر آورد فصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ پس رحمت کن بر محمد و آلش و بر من تفضل کن
و بی استحقاق مغفرت بهشت نصیب من کن اَللّٰهُمَّ وَاَنْطِقْنِي
بِالْهُدَی خدایا گویا ساز مرا بآنچه راه راست باشد وَاَلْهِمْنِي
التَّقْوَی و در دل من انداز ترس خود را وَوَفِّقْنِي لِلَّتِي هِيَ
اَزْکَی و توفیق بده مرا برای ملت و عقیده که پاکتر است
وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ اَرْضَی و بکار دار و کار فرما مرا بکاری که مرضی
تر است نزد تو اَللّٰهُمَّ اسْلُكْ بِيَ بفتح یا منقولست اَلطَّرِيقَةَ
الْمُثْلَی مونث امثل بمعنی اقرب بخیر خدایا ببر مرا براهی که اشبه است
بحق و اقوم و افضل است و در نسخه اسالك الطریقه وَاجْعَلْنِي
عَلَی مِلَّتِكَ اَمُوتُ وَاَحْيَى و مرا بر شریعت و دین خود بمیران
و برانگیزان نده دار اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَمَتِّعْنِي
بِالْاِقْتِصَادِ خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و مرا متمتع کن بمیانه
روی و از افراط و تفریط نگاه دار وَاجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ السَّدَادِ
و بگردان مرا از اهل صواب در قول و فعل وَمِنْ اَدِلَّةِ الرَّشَادِ

و از دلیلهای هدایت که مردم را راه مستقیم حق بنمایم وَمِنْ
صَالِحِي الْعِبَادِ و از جمله بندهای صالح تو وَارْزُقْنِي فَوْزَ
الْمَعَادِ و نصیب من کن که در قیامت فایز شوم بفضل تو و از اهل
بهشت و رضوان باشم وَسَلَامَةَ الْمِرْصَادِ و نصیب من کن
سلامتی مکانی که در انجا منتظر عدو باشم یعنی در انجا مرا بر شیطان
غالب کن اَللّٰهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا خدایا
بگیر برای خود از من آنچه باعث خلاصی من باشد یعنی در هر امری که
موجب نجاهٔ من باشد مرا بر آن بدار پس اگر در محنت و فقر و بیماری و موت
و گرفتن سلامتی و غنی و صحه و حیوة نجات باشد آنهم مطلوب است
و در نسخه لنفسی من نفسك یعنی صفات ذمیمه و افعال قبیحه مرا دور کن
وَاَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصْلِحُهَا و بگذار از برای من از صفات
و اعمال من آنچه موجب صلاح نفس من باشد یعنی بر افعال صالحه
و صفات حسنه بدار و توفیق آن بده فَاِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ
اَوْ تَعْصِمَهَا بنصب و او بمعنی الا است پس بدرستی که نفس
من اماره بسوء و هلاک شونده است مگر آنکه تو او را حفظ کنی از

تبابع اللهم انت عدتي ان حزنت ظاهر ضم حا است بصیغه
مجهول چراکه بفتح حا از حزونته ضد سهولت است از باب علم گویند
حزن فهو حزین وحزن وبضم حا از حزن خلاف سرور گویند احزن
الامر زیدا فهو محزون خدایا توئی عده من اگر محزون شوم وعده
بضم وتشدید آنچه آنرا آماده کنند که وقتی بکار آید مثل سلاح
ومال یعنی از تو امید دارم مدام روز محزونی از آفات یا فقر
وانت منتجعي ان حرمت گویند انتجع زید عمرا یعنی امد زید نزد
عمرو بجهة طلب امداد واحسان توئی آنکه از و طلب احسان کنم اگر محروم
شوم از احسان خلق ودر نسخه شهید حربت بمهملتین وبا موحدت
بصیغه مجهول گویند حربه یعنی گرفت مال او را بی خبر کرد وبك
استغاثتي ان كرثت وبتست بازگشت وفریاد و دادخواهی
من اگر مبتلا شوم بمشقت وشدت شوم وعندك مما فات
خلف ونزد تو هست عوض آنچه از ما برود ولما فسد صلاح
وصلاح هرچه فاسد شود وفيما انكرت تغيير وتبدیل
وتغیر آنچه نخواهی فامنن علي قبل البلاء بالعافية

پس منت بنه بر من پیش از رسیدن بلا بعافیت دادن که بلا نتواند
رسید وقبل الطلب بالجدة وپیش از طلبیدن یعنی ساختن
وقبل الضلال بالرشاد وپیش از گمراهی بهدایت که گمراه نشویم
واكفني مؤونة معرة العباد وکفایت کن یعنی دفع کن
از مؤونه ومشقت دفع مکروهاتی که از بندها تو بمن رسد یعنی تو
بفضل خود متکفل دفع شو تا من از دفع آن فارغ باشم وهب
لي امن يوم المعاد وبده بمن خلاصی از محنت روز قیامت
وامنحني حسن الارشاد وبه بخش بمن خوب راهنمایی کردن
خلق را یا خوب راه نمودن تو مرا اللهم صل على محمد وآله
وادرأ عني بلطفك خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش ودفع
کن از من هر بلیه ومحنت وعذاب را یا بگذران از من وگرفت مکن
بر تقصیرات من چه آنهم بمنزله دفع هست واغذني بنعمتك
وغذا امن بکن بنعمت ترا واصلحني بكرمك واصلاح حال
من بکن بکرم تو وداوني بصنعك وعلاج من بکن به نیکی خود
یا بدانش خود واظلني في ذراك ودر سایه بلندترین جاهای

خود مرا ابدا یعنی در سایه عرش جائی بده که آفتاب روز قیامت
ضرر نکند و در قاموس لفظ ذری نیست و در اکثر نسخه بفتح ذال
معجمه است و در نسخه وحللنی فی دارک یعنی در بهشت در آر وحللنی
رضاک و رضا خود را پوشش من بکن و وفقنی اذا اشتکلت
و در نسخه اشکلت علی الامور لاهدیها و چون کارها بر من
مشکل شود مرا توفیق بده بآنچه اقرب بصواب و رشد باشد
واذا تشابهت الاعمال لازکیها و نزد و شبه شدن اعمال
که ندانم کدام را باید اختیار کرد توفیق بده بعملی که پاکیزه تر باشد
واذا تناقضت الملل لارضاها و نزد تناقض ادیان و اختلاف
آنها توفیق بده مرا باختیار دینی که مرضی تر باشد ترا اللهم
صل علی محمد وآله وتوجنی بالکفایة و بپوشان مرا تاج
کفایت کردن تو کارهای مرا یعنی مرا سرافراز کن باین که تو مهمات مرا
بسازی و سُمنی بضم سین از سومت جه سیما بمعنی علامت است
وبکسر سین نیز مروی است از وسمه سمة اذا اثرت فیه بمیسم ای بکوی
همچنین لا تسمنا در دعاء استخاره و لاتسمنی در دعاء عافیه یعنی ضم

سین وکسر سین هر دو جایز است و در روایت فتح وکسر اینجا جایز است
حسن و در نسخه بحسن الولایة ومتولی امور بکن مرا به نیکوئی در تدبیر
آن کارها یا متولی کار من شو بخوبی و این حسن تدبیر کار مرا علاقه
من بکن که مردم بآن مرا بشناسند و نشانه امتیاز من باشد بفضل
تو و در نسخه شهید وستی است گویند ساهم وسوهیم یعنی متولی
امور ایشان شد چنانچه والیان امر با رعیت کنند و در نسخه کفنی
وادلنی بهمزه وصل وضم دال از دلوت الرجل اذا رفقت به یا از باب
افعال من ارسال گویند ادلیت الدلو ارسلته فی البیر و چون
برآرند گویند دلوته وهب لی صدق الهدایة و ببخش مرا
هدایت صادقه که خللی در آن نباشد با هدایت کردن من خلق را
بی خللی وغشی ولا تفتنی بالسعة و مرا مفتون مکن بفراخی
یعنی سعه رزق و تمول را باعث ابتلا و طغیان و گناهکاری
من مکن وامنحنی بکسر نون و فتح هر دو نسخه است حسن الدعة
وبده مرا آسودگی خوب و راحت و در نسخه الرعة برای یعنی رعایت
خوب بکن ولا تجعل عیشی کدا کدا ومکن زندگانی مرا

مشقت وطلب که در تحصیل ضروریات محتاج بشقه وطلب از
کسی شوم وکد ثانی تاکید هست ومراد تاکید نهی هست نه تاکید منهی
تا عدم تاکید لازم آید وَلَا تَرُدَّ دُعَائِی بسکون یا ونفتح سرد و
نسخه هست عَلَیَّ رَدًّا ورد مکن دعا مرا بر من رد کردنی بلکه اجابت
آن بکن فَانِّی لَا اَجْعَلُ لَکَ ضِدًّا جرا که من برای تو ضدی
وشریکی در الوهیت ثابت نکرده ام وبآن قایل نیستم وَلَا اَدْعُوا
مَعَکَ نِدًّا ونمیخوانم وقایل نیستم بوجود مثل تو با تو که مقابله
وعداوت کند بتو ودر نسخه شهید لَا اَدْعُوهُ پس ضمیر راجع بضد است
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْنَعْنِی مِنَ السَّرَفِ خدایا
رحمت بکن بر محمد وآلش ومنع کن مرا از اسراف وَحَصِّنْ رِزْقِی
مِنَ التَّلَفِ ومحافظت کن رزق مرا از تلف شدن بنوایب دهر
یا باسراف وَوَفِّرْ مَلَکَتِی بِالْبَرَکَةِ فِیهِ وبسیار بکن مال
ومملوکات مرا ببرکت کردن در ان ملک ودر نسخه مالی وَاَصِبْ بِی
سَبِیلَ الْهِدَایَةِ لِلْبِرِّ فِیمَا اُنْفِقُ مِنْهُ بضم همزه هست از نفقه
وبرسان مرا براه بردن بنیکی در آنچه از جمله آن ملک صرف کنم در نفقه

جه یعنی توفیق ده که بمصرف صرف کنم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَاکْفِنِی مَؤُونَةَ الْاِکْتِسَابِ خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
وکفایت بکن برای من مؤونت مشقت کسب را یعنی بده بی محنت کسب
یا انقدر قوت بده که محنت کسب نماید ورنجه ندارد ومؤونت هر
چیز ماده وعلل حصول آنچیز است ومؤونت عیال آنچه قایم بکفایت
حال ایشان وبنده باشد وَارْزُقْنِی مِنْ غَیْرِ احْتِسَابٍ
وروزی من بده از جای که اماده نکرده باشم وندانم فَلَا اَشْتَغِلَ
عَنْ عِبَادَتِکَ بِالطَّلَبِ تا مشغول نشوم بطلب رزق وباز نمانم
از عبادت تو وَلَا اَحْتَمِلَ اِصْرَ بار وثقل تَبِعَاتِ بفتح تا وکسر
با جمع تبعه در قاموس هست وَهُوَ الشَّیْءُ الَّذِی لَکَ فِیهِ بُغْیَةٌ
شبه ظلامة کتمامه مما تظلمه الرجل ای استکی فالظلامة
ما اُخِذَ مِنْکَ وظاهر این معنی مناسب نیست وجون ظلامه
مستلزم آزار ومشقت است شاید مراد همین باشد الْمَکْسَبِ
وبار بر ندارم بار محنت کسب یا در وقت کسب کسی بر من ظلم نکند
وبر ندارم بار آن ظلامه را فَاطْلُبْنِی امر از باب افعال است بمعنی

استغنی واطلبه بمعنی احوجه الی الطلب نیز آمده پس از اضداد
باشد فما اطلبه پس قضا حاجت من بکن وبده مرا آنچه از تو
طلبم واجرنی بعزتک مما ارهب وخلاص کن مرا بعزت
وغلبه وبزرگی تو از آنچه می‌ترسم اللهم صل علی محمد وآله
وصن وجهی بالیسار خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ومحافظت
بکن روی مرا از ذل سوال بدادن غنی ویسر ولا تبتذل
جاهی بالاقتار ومبتذل وخوار مکن منزلت ورتبه مرا بفقر
فاسترزق اهل رزقک بیان طریق ابتذال است یعنی
چون فقیر شوم طلب رزق کنم از جمعی که رزق آنها را واسع کرده
وپیش آنها ابرو بریزم پس منزلهٔ من ساقط شود ومن خوار شوم
واستعطی شرار خلقک وطلب عطیه کنم از مردم بد چه اکثر
متمولین بد اند فافتتن بحمد من اعطانی پس مفتون ومبتلا
شوم بسپاس کسی که مرا عطیه نمود از اشرار چه حمد منعم واجب
است وآدمی بر مدحش مجبول وابتلی بصیغه مجهول بذم من
منعنی ومبتلا شوم بمذمت کسی که مرا محروم ساخت ونداد

واین شیوه شنیعه است که اکثر مردم دارند وانت من دونهم
ولی الاعطاء والمنع وحال آنکه والی دادن وندادن توئی
نه آنها اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی صحة فی
عبادة خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبده مرا صحت بدنی با
عبادت وفراغا فی زهادة وعافیت وفراغت از محنتها با زهد
ورغبت بدین وعلما فی استعمال وعلم با عمل وورعا
فی اجمال وتقوی وصلاح با آمانی واعتدال در طلب اللهم
اختم بعفوک اجلی خدایا ختم کن بعفو تو عمر مرا که در وقت
رسیدن اجل عفو گناهان کرده باشی واز دنیا مغفور بروم
وحقق فی رجاء رحمتک املی ومحقق وثابت کن در امید
رحمت تو آرزوی مرا که بدانم که مرحومم وسهل الی بلوغ رضاک
سبلی وآسان کن برسیدن رضای تو راهها مرا که با آسانی
عمل بمرضیات تو کنم وحسن فی جمیع احوالی عملی ونیکو کن
در جمیع احوال من عمل مرا اللهم صل علی محمد وآله
ونبهنی لذکرک فی اوقات الغفلة خدایا رحمت

بکن بر محمد و آلش و متنبه ساز برای ذکر تو در اوقاتی که غافل شوم
ازان واستعملنی بطاعتک فی ایام المهلة و مرا بر طاعت
خود بدار و توفیق طاعت بده در ایام مهلکه ایام زندگی است چه بعد
ازان مهلت عبادت نیست وانهج لی الی محبتک سبیلاً
سهلة و بدار مرا براه واضح مستقیم آسان بسوی محبت تو و چون
سبیل مونث سماعی نیز آمده در صفت او تا داخل شده اکمل لی
عطفست بر انهج بحذف حرف عطف و در نسخه واجمع لی بها
خیر الدنیا والآخرة کامل بکن برای من بآن راه نرم آسان
خیر دنیا و آخرت را چه همه خیرات تابع محبت الهی است اللهم صل
علی محمد وآله کافضل ما صلیت علی احد من خلقک
قبله خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش همچو بهترین رحمتهای که بر کسی
از مخلوقات خود کرده پیش ازان سرور وانت مصل علی احد
بعده همچو افضل رحمتهای که کننده بر کسی بعد ازان سرور واتنا
فی الدنیا حسنة و بده ما را در دنیا نیکوئی یعنی سعة رزق و حسن
خلق و زن صالحه و غیر آن وفی الآخرة حسنة و در آخرت

نیز بده نیکوئی یعنی رضا الهی و جنت وقنی و در نسخه وقنا و این
انسب بما قبلست برحمتک عذاب النار و محفوظ دار مرا
برحمت تو از عذاب دوزخ و در نسخه کنعم آمین آمین انک علی
کل شیء قدیر وهو علیک یسیر یا اوسع الواهبین
واکرم الاجودین فصل علی محمد وآله الطاهرین
وعلی جمیع المرسلین وعبادک المؤمنین انک ذو رحمة
قریبة من المحسنین دعا در وقتی که محزون سازد و امری
یا گناهان در هم و غم آرند و این ترجمه بنا برین است
که در اکثر نسخ حزنه بزای نون است و بروایت شهید با موحده است
بدل نون گویند حزبه الامر اصابه والم به اللهم یا کافی
الفرد الضعیف خدایا ای کفایت کننده کار کسی که تنها و ضعیف
است وواقی الامر المخوف و محافظت کننده عباد از آنچه بترس
بس حذف و ایصال باشد یعنی عن الامر پس از وقیته بمعنی صنته
عن الاذی باشد و یحتمل که اضافت بمفعول ثانی باشد از وقیته الشر
بمعنی کفیته ایاه افردتنی الخطایا فلا صاحب معی مرا تنها ساخت

کناهان وجدا کرد از مکان تبس هیچ یار ندارم جه مطلوب مصاحب
نیکست نه مطلق مصاحب وَضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلا
مُؤَيِّدَ لِي وضعیف شدم از برداشت غضب تو پس هیچ کس نیست
که تقویت من کند وَأَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلا مُسَكِّنَ
لِرَوْعَتِي و مشرف شدم بر ترس ملاقات تو یعنی بر موت پس نیست
کسی که تسکین خوف من کند یا آنکه بشومی کناهان مشرف شدم
بر خوف لقا تو با آنکه لذت لقا تو اتم و سعادت آن ابهج است
وَمَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَأَنْتَ أَخَفْتَنِي و کیست که مرا در امن
آرد از غضب تو حال آنکه تو مرا ترسانیده بوعیدی که در قرآن مجید
برای عاصیان فرموده وَمَنْ يُسَاعِدُنِي وَأَنْتَ أَفْرَدْتَنِي
و کیست که مساعدت و یاری و مدد کند حال آنکه تو مرا تنها کردی و کسی را
بی حکم تو قدرت شفاعت نیست وَمَنْ يُقَوِّينِي وَأَنْتَ أَضْعَفْتَنِي
و که مرا قوت دهد حال آنکه تو مرا ضعیف خلق کردی لَا يُجِيرُ يَا إِلٰهِي
إِلَّا رَبٌّ عَلَى مَرْبُوبٍ متعلق است بقادر مقدر و نحو آن جه تعدیه
اجار بعلی مذکور نیست در کتب لغت خلاص نمیکند از بلیات

یا در جوار و ذمه خود منع کرده ای که من مکر مربی که قادر باشد بر تربیت
کرده او یعنی مکر خدا بر بنده و مثل اینست وَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ
عَلَى مَغْلُوبٍ و در امان خود نمی آرد از بلیات مکر غالبی که قادر است
بر مغلوبی وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ این متعلق است
بیعین و اعانت نمی کند بر مطلبی مکر کسی که طالب آن مطلب باشد
و چون عبادت مطلوب آلهی است بران اعانه کند در بیان این سه
فقره بعضی اکابر گفته اند یعنی چون خدا بنده را در جوار خود گیرد نتوانند
هیچکس نقض ذمه او کرد در حدیث است یجیر علیهم ادناهم یعنی چون
ادنی مسلمی ذمه دهد کافری را بمنزله ذمت کل است و هیچکس نتوانند
نقض عهد او کرد پس چون غالبی امان دهد کسی را چگونه مغلوبی نقض
آن تواند کرد و طلب سبب تسلط بر مطلوب است چرا که دعا سبب حصول
بغیه است انتهی و این معنی فایده لطیفه است لیکن مدلول کلام
نیست وَبِيَدِكَ يَا إِلٰهِي جَمِيعُ ذٰلِكَ السَّبَبِ و بدست قدرت
تست ای خدای من جمیع این اسباب وَإِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَالْمَهْرَبُ
و بسوی تست گریختن که بتو پناه برند و المهرب عطف تفسیری فرموده است

وسرد و مصدر میمی اند والیک متعلق بآنست فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ

وَ آلِهِ وَ اَجِرْنِی بفتح را و سکون غلط است بس رحمت بکن بر محمد

و آلش و خلاص کن یا در ذمه خود بگیر مرا که فرار نموده بتو التجا آورده ام

و حرف مفعول اجر کرده مجاز است یا جور متکلم است لیکن بسبب تخلیص

سر است وَ اَنْجِحْ مَطْلَبِی و بر آر مطلوب مرا اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ

و در نسخه آنکه نیست اِنْ صَرَفْتَ عَنِّی وَجْهَكَ الْكَرِیْمَ

خدایا بدرستی که تو اگر بگردانی از من روی مکرم خود را یعنی از من

اعراض کنی و در نسخه شهیدان بفتح همزه بزرگی فرموده ای من

حیث ان صرفت و من خفی علیه ذلک قال توجیهه غیر ظاهر

انتهی و این تقدیر مدلول کلام نیست و معنی حسنی ندارد اَوْ مَنَعْتَنِی

فَضْلَكَ الْجَسِیْمَ یا منع کنی از من فضل ترا که عظیم است اَوْ حَظَرْتَ

عَلَیَّ رِزْقَكَ یا منع کنی از من رزق خود را گفته اند خطر بمعنی منع

بسکون ظا است و بمعنی تحریم بفتح ظا والله اعلم اَوْ قَطَعْتَ

عَنِّی سَبَبَكَ یا ببری از من رشته امید مرا و در نسخه سیبك

یعنی عطیه خود را لَمْ اَجِدْ جز آنست السَّبِیْلَ اِلَی شَیْءٍ مِنْ اَمَلِی

غَیْرَكَ نیابم راهی بهیچ آرزوی خود غیر ترا وَ لَمْ اَقْدِرْ عَلَی مَا

عِنْدَكَ بِمَعُوْنَةِ سِوَاكَ و نتوانم گرفت آنچه در قبضه قدرت تست

بمدد کسی که غیر تست فَاِنِّی عَبْدُكَ وَ فِی قَبْضَتِكَ چراکه من بنده

توام و در قبضه قدرت توام پس چون بمطلب خود برسم بی عنایت تو

نَاصِیَتِی بِیَدِكَ موی پیشانی من بدست قدرت تست و این

کنایت است از نهایت عجز و بندگی از سری گفته ناصیه منبت شعر

مقدم سر است و مردم موی آنجا را ناصیه گویند مجازا لَا اَمْرَ لِی

مَعَ اَمْرِكَ نیست مرا حکمی با حکم تو یعنی حکم حکم تست مرا چه قدرت

مَاضٍ فِیَّ حُكْمُكَ جاریست در من حکم تو و من محکوم حکم توام

عَدْلٌ فِیَّ قَضَاؤُكَ هر حکمی که در باب من کنی از تعذیب و ثواب همه

موافق عدالت است و گاهی ثواب بمحض فضل نیز هست و مطلب

آنکه در احکام تو کسی نتواند گفت که موافق عدالت نیست وَ لَا قُوَّةَ

لِی عَلَی الْخُرُوْجِ مِنْ سُلْطَانِكَ و مرا قدرت نیست که از ملک

و سلطنت تو برآیم چراکه همه چیز مملوک تست و همه جا پادشاهی تست

وَ لَا اَسْتَطِیْعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ و نتوانم تجاوز نمود از قدرت تو

وَلَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ ونتوانم استماله ارادت تو كرد كه ارادت
تو تدبير من موافق آيد و عدول كند از راه عدالت وَلَا أَبْلُغُ رِضَاكَ
و نرسم برضا تو كه از من راضى شوى وَلَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ
و نيابم آنچه نزد تست از جنت و نعيمش إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَبِفَضْلِ
رَحْمَتِكَ مگر بطاعت تو و بزيادتى رحمت تو و استثنا متعلق است
باستميل و ابلغ و انال نزد ما قبلش إِلَهِي أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ عَبْدًا
خبر اصبح است دَاخِرًا لَكَ خداى من هر صبح و شام يعنى هميشه هستم
بنده ذليل تو و خوار تو لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا
بِكَ مالك نفع و ضر خود نيستم يعنى قادر بر هيچكدام نيستم
مگر بتو كه اگر تو قدرت بدهى قادر شوم أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي
گواهى ميدهم بخوارى و عدم قدرت بر نفس خود و شهادتى كه بر بدى
باشد تعديه بعلى كنند وَأَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي و اعتراف
ميكنم بعجز خود وَقِلَّةِ حِيلَتِي و كمى تدبير من فَأَنْجِزْ لِي مَا
وَعَدْتَنِي پس روا كن براى من آنچه وعده كرده بمن از اجابت
دعوت مضطر وَتَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي و تمام كن براى من آنچه

داده

داده مثلا فرزند داده او را عمر دراز بده و زر داده بركت در ان بده
زن داده او را عفت و اولاد بده و قس عليه فَإِنِّي عَبْدُكَ
الْمِسْكِينُ پس بدرستى كه من بنده توام كه هيچ ندارم جز آنچه
دارم ملك تست الْمُسْتَكِينُ خاضع و ذليل الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ
الْحَقِيرُ الْمَهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ ضعيف و كورم
در كار خود يا مخذولم و حقيرم و مهين بفتح ميم تاكيد حقير است
و محتاج و ترسنده و طالب خلاصى ام يا طالب ذمه و پيمان الهى آرام
و در نسخه الضرير الذليل الحقير اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا
تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي خدايا رحمت بكن
بر محمد و آلش و مكن مرا فراموش كننده ذكر تو در آنچه مرا متولى و قادر
بران ساخته از امور دنيا يعنى آنچنان كن كه در وقت اشتغال
بآن امور بياد تو باشم وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ و در نسخه عن شكر
احسانك فِيمَا أَبْلَيْتَنِي و در نسخه ابتليتنى و غافل مكن مرا از
شكر احسان تو در وقت انتفاع من بانعامات تو كه بآن امتحان
من كرده تا خلق بدانند كه شكر نعم كردم يا نه و عايد مخذوفست يعنى

ولا ایسا من اجابتک لی وان ابطات عنی ومکن
مرا مایوس از قبول کردن دعا من واگرچه آن اجابت درنگ
کند از من و دیر برسد فی سراء کنت او ضراء یعنی سرو و موذت
اند و مذکر ندارند و همچنین باسار یعنی ناسی و غافل و مایوس مکن
مرا هرگز خواه در وقتی که خوشحال باشم یا در وقت غم که ببلیات
بدنی و بیماریها مبتلا باشم او شدة او رخاء یا در وقت تنگی
معیشت یا در فراوانی او عافیة او بلاء یا در وقت دفع بلیات
یا در وقت ابتلا ببلا او بؤس او نعماء یا در وقت رفتن اموال
وفقر یا در وقت تنعم بنعم الهیه او جدة او لاواء یا در وقت استغنا
یا شدت بستگی کارها و در نسخه بدل جدت غنا بفتح غین معجمه است
بمعنی نفع و مراد انتفاع بنعم است او فقر او غنی یا در وقت
فقیری یا بی نیازی اللهم صل علی محمد وآله واجعل
ثنائی علیک خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان ثنا
مرا بر تو یعنی وصف کردن من ترا به نیکی ومدحی ایاک ومدح کردن
من ترا او حمدی لک وسپاس گفتن من ترا فی کل حالاتی

مفعول ثانی اجعل است و در نسخه سواء بس سواء مفعول ثانی باشد
یعنی آنچنان کن که در سراء و ضراء از تو راضی باشم ومدح وحمد تو در همه
احوال بگویم بیت عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد ای عجب من عاشق
این هر دو ضد حتی لا افرح بما اتیتنی من الدنیا تا آنکه خوشحال
نشوم آنچه عطیه نموده بمن از نعم دنیوی ولا احزن علی ما منعتنی
فیها و در نسخه شهید منها و این اظهر است و محزون نشوم بر فوت
آنچه مرا ندهی از دنیا بلکه راضی و شاکر باشم بر عطیه و منع واشعر
قلبی تقواک و در دل من انداز تقوی و خوف ترا بزرگی فرموده
شعار جامه است که متصل ببدن باشد و دثار جامه که فوق شعار
باشد گویند اشعرته وادثرته ای البسته الشعار والدثار پس مراد آنست
که دل مرا بپوشان شعار تقوی که تقوی دل را بمنزله شعار باشد
جسد را انتهی و این دقیقه لطیفه است لیکن بعید است از فهم
واستعمل بدنی فیما تقبله منی و بدن مرا بر کاری بدار که آنرا
از من قبول کنی واشغل از باب علم متعدی است و در قاموس است
که اشغله از باب افعال لغة ردیست بطاعتک نفسی عن کل

مَا یَرِدُ عَلَیَّ و مشغول کن بطاعت تو مرا و باز دار از هرچه وارد
شود بر من از منافیات طاعت تو تا آنکه هرچه کنم در انجانب
آلهی مرعی دارم تا همه طاعت باشد حَتّی لَا اُحِبَّ شَیئاً
مِن سُخطِکَ بوزن قفل و در نسخه بوزن فرس تا آنکه دوست
ندارم هیچ قدری از نارضائی ترا وَ لَا اَسخَطَ شَیئاً مِن
رِضَاکَ و ناراضی نباشم بهیچ قدر از رضا تو و یحتمل که مراد از سخط
و رضا مسخوط و مرضی باشد تجوزا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَ آلِهِ وَ فَرِّغ قَلبِی لِمَحَبَّتِکَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش
و خالی کن دل مرا برای محبت تو که در و گنجایش چیز دیگر نماند وَ اشغَلهُ
بِذِکرِکَ و مشغول دار دل مرا بذکر تو وَ انعَشهُ بِخَوفِکَ
در قاموس است نعشه الله رفعه والنعش البقاء و ثانی مناسب است
یعنی باقی دار دل مرا بخوف تو که همیشه متلبس بخوف باشد یا رتبه او را
بلند کن بخوف تو چه هرچند خوف بیشتر تقوی و صلاح بیشتر
و رتبه بلندتر وَ بِالوَجَلِ مِنکَ عطف تفسیری خوفک است وَ قَوِّهِ
بِالرَّغبَةِ اِلَیکَ و تقویت دل من کن برغبت بسوی تو با آنکه

رغبت او را بتو محکم کن وَ اَمِلهُ اِلَی طَاعَتِکَ و مایل ساز او را
بطاعت تو وَ اَجرِ بِهِ فِی اَحَبِّ السُّبُلِ اِلَیکَ و جاری کن او را
در محبوب ترین راهها بسوی تو وَ ذَلِّلهُ بِالرَّغبَةِ فِیمَا عِندَکَ
ذل هان و ذل والرحمة والذلولی الحسن الخلق و خوار کن دل
مرا برغبت در تحصیل آنچه نزد تست از رضوان و بهشت و درجات
عرفان چه هرچند رغبت بدرگاه آلهی بیشتر باشد تعبد و بندگی و خاکساری
بیشتر یا رحمت بکن بر من بوسیله رغبت من بامور مذکوره یا نیکو کن
خلق مرا بوسیله رغبت بآن امور اَیَّامَ حَیَوتِی در ایام زندگی من کُلَّهَا
نصب تاکید ایام است وَ اجعَل تَقوَیکَ مِنَ الدُّنیَا زَادِی
و بگردان تقوی و خوف ترا از دنیا توشه آخرت من و در نسخه
فی الدنیا وَ اِلَی رَحمَتِکَ رِحلَتِی و بکن بسوی رحمت تو ارتحال
من ازین سفر دنیا وَ فِی مَرضَاتِکَ مَدخَلِی و در رضامندی
تو دخول من که بعد از فوت رضا آلهی نصیب شود وَ اجعَل فِی
جَنَّتِکَ مَثوَایَ و بگردان در بهشت تو جائی اقامت من وَ هَب لِی
قُوَّةً اَحتَمِلُ بِهَا جَمِیعَ مَرضَاتِکَ مصدر است و مراد مرضیات

مجاز انقدر قوت بده که توانم برداشت و بجا آورد جمیع اموری
که مرضی تو اند واجعل فراری الیک ورغبتی فیما عندک
و بگردان گریختن مرا از شر شیطان بسوی تو و رغبت مرا به نعمی که نزد
تست والبس قلبی الوحشة من شرار خلقک و بپوشان
دل مرا بوحشت از مردم بد که دل من بآنها انس نگیرد وهب لی
الانس بک و بده مرا انس بتو و باولیاءک واهل طاعتک
و با دوستان و مطیعان تو ولا تجعل لفاجر ولا کافر
علی منة و مرا ممنون فاسق و کافر مکن ولا له عندی یدا
و مکن فاجر و کافر را بر من نعمتی یا بر من قدرتی ولا بی الیهم حاجة
و ممکن مرا بانها احتیاجی بل اجعل سکون قلبی وانس نفسی
واشتغالی و در نسخه واستغنائی وکفایتی بک مفعول ثانی
اجعل است ای متلبسا او حاصلا بک وبخیار خلقک بلکه
ساکن شدن دل مرا از اضطراب و انس نفس مرا و مشغولی آن را و کفایت
کارم را حاصل کن بذات تو و به نیکان از مخلوقات تو که در تحصیل
این مراتب محتاج باشم ازیشان اللهم صل علی محمد و آله

واجعلنی لهم قرینا واجعلنی لهم نصیرا خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و بگردان مرا قرین نیکان که داخل آنها باشم و بگردان
مرا یاری دهنده نیکان وامنن علی بشوق و در نسخه بالشوق
الیک وبالعمل لک بما تحب وترضی و منت نه بر من یعنی مرا
ممنون خود بکن بایجاد شوق معرفت تو در من و بتوفیق کردن عملی
که دوست داری و بآن راضی باشی انک علی کل شیء
قدیر وذلک علیک یسیر بدرستی که تو بر همه چیز قادری و آنچه
از تو طلبیدم بر تو آسانست **دعا نزد عروض شدن مشقت**
و دشواری کارها اللهم انک کلفتنی من
نفسی ما انت املک به منی خدایا تو بر من وارد کرده
تحصیل چیزی را که تو قادرتری بر آن از من و مرا قوت برداشت
آن کم است وقدرتک علیه وعلی اغلب من قدرتی
و قدرت تو بر آن و بر من هم غالب تر است از قدرت من بر آن
فاعطنی من نفسی ما یرضیک عنی پس بده بمن از نفس من
یعنی مرا توفیق کاری بده که باعث رضا تو از من باشد وخذ

لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي وبگیر رای خود رضا دران
کار ازمن یعنی ازمن راضی شو بآن کار و مرا توفیق آن کار بده
فِي عَافِيَةٍ در حالت عافیت من و دفع بلیه ازمن اَللّٰهُمَّ لَا طَاقَةَ
لِي بِالْجَهْدِ جهد بفتح جیم بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت
و اینجا بفتح است و نسخه که بضم است معنی آن واضح نیست خدایا
مرا طاقت مشقت نیست وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ و مرا صبر نیست بر بلا
وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ و مرا قوت بر فقر نیست فَلَا تَحْظُرْ
عَلَيَّ رِزْقِي پس منع مکن و تنگ مساز بر من رزق مرا و در نسخه
رِزْقَكَ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ و مرا حواله بخلق خود مکن بلکه
تَفَرَّدْ بِحَاجَتِي بلکه تو متفرد شو بحاجت من و کارسازی من بکن
وَتَوَلَّ كِفَايَتِي و متولی کفایت کار من شو وَانْظُرْ إِلَيَّ و نظر رحمت
بر من انداز وَانْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي و رحم و اعانت بکن مرا
در جمیع کارهای من فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي بتحقیق کاف و در نسخه
بتشدید پس مبالغه در وکالت باشد و معنی خوشی ندارد إِلَى نَفْسِي
عَجَزْتُ عَنْهَا پس بدرستی که تو اگر در تحصیل کارهای من حواله کنی

مرا بنفس من عاجز میشوم از نفس خود و از عهده نفس خود بر نمی آیم
یا عاجز میشوم از تحصیل آن کارها و تحصیل آن نمیتوانم کرد وَلَمْ أُقِمْ
مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا و اقامت نمی توانم کرد چیزی را که در آنست
مصلحت نفس من از عهده تحصیل مصالح نفس یا مصالح آن کارها
بر نمی آیم و معنی اول اظهر است وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي
و اگر حواله کنی مرا بخلق تو با من ترش روی کنند و بکراهت با من در آمد
نمایند و شدت کنند وَإِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي و در نسخه قراباتی
حَرَمُونِي بتحقیق را و اگر مرا ملجی سازی بخویشان من و تکفل
احوال مرا حواله بایشان کنی محروم سازند مرا و تعدی کنند بر من وَإِنْ
أَعْطَوْا أَعْطَوْا قَلِيلًا و اگر بدهند و بالمره محروم نسازند بدهند
اندکی نَكِدًا بوزن کتف مبالغه است در قلت یعنی بسیار کم وَمَنُّوا
عَلَيَّ طَوِيلًا وَذَمُّوا كَثِيرًا و منت نهند بر من زمان دراز و مذمت
من کنند بسیار فَبِفَضْلِكَ اللّٰهُمَّ فَأَغْنِنِي و چون حال چنین است
پس مرا محتاج بغیر خود مکن و بفضل خود خدایا مرا غنی ساز و فاء ثانی
تاکید فاء اول است بجهت مبالغه در تفرع طلب غنی بر ما سبق

وَبِعَظَمَتِكَ فَانْعَشْنِي وبعظمت تو رتبه مرا رفیع کن وَبِسَعَتِكَ
فَابْسُطْ يَدِي از اسما آلهی واسع است بمعنی کثیر العطا که برجز
ازو سوال کنند آزاد ر عطا او کنجایش هست یا بمعنی محیط بهمه
چیز یا مراد انکه واسع است رزق ورحمت او بهمه خلق را یعنی بکثرت
عطا وبسعه رزق ورحمت تو بسط ید من بکن یعنی غنی ساز که قدرت
بر عطا وبخشش داشته باشم وَبِمَا عِنْدَكَ فَاكْفِنِي وبآنچه
نزد تست از نعمت ورحمت کفایت کار من بکن که بغیر تو محتاج
نشوم اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ
خدایا رحمت کن بر محمد وآلش وخلاص کن مرا از حسد کردن مردم
بر من یا حسد کردن من بر مردم ودر نسخه شهید من الحساب که روز
قیامت حساب با آسانی بگذرد یعنی در مصارف خیر صرف کنم
وَاحْصُرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ ومنع کن ودر حصار عصمت خود بدار مرا
از گناهان وَوَرِّعْنِي مِنَ الْمَحَارِمِ ومتقی وپرهیزکار بکن مرا
از محرمات وَلَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي ومانع شوم از جرات
بر گناهان وَاجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ ودر نسخه فیما عندک

والی

واین اظهر است یعنی وبگردان خواهش دل مرا نزد تو یا در آنچه
نزد تست از رضا وجنت ومعرفت وَرِضَايَ فِيمَا يَرِدُ عَلَيَّ
مِنْكَ وبکن رضا مرا در آنچه وارد شود از تو بر من خواه شر از خواه
ضرا وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وبرکت بکن برای من در آنچه
رزق من کرده وَفِيمَا خَوَّلْتَنِي ودر آن مالی که بمن داده بطریق
تفضیل وَفِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ ودر آنچه انعام کرده بآن بر من
وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَاتِي مَحْفُوظاً ومرا بگردان در جمیع
احوال محفوظ وَمَكْلُوءاً یعنی محروس پس عطف تفسیری محفوظا
باشد مَسْتُوراً پوشیده از اعدا مَمْنُوعاً بحذف وایصال
ای ممنوعا عنه که دست کسی بمن نرسد گویا مودی را منع کرده از
وصول بمن مُعَاذاً پناه داده شده مُجَاراً جوار ونعمه داده شده
یعنی عهد وپیمان آلهی بخشیدن اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَاقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وهرچه بر من لازم
کرده وبر ذمه من قرض تست آنرا بده یعنی بفضل خود توفیق ادا
آن بده یا ببخش وبهر نهج از ذمه من ساقط کن که در آخرت

مواخذه با آن نشوم وَ فَرَضْتَ عَلَيَّ و فرض کرده بر من و این
عطف تفسیری الزمتنیه است لَکَ فِی وَجْهٍ مِنْ وُجُوهِ طَاعَتِکَ
اَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِکَ عطفست بر لک و این تفصیل ما الزمتنیه است
یعنی آنچه بر من لازم و فرض کرده خواه برای خود کرده باشی بوجهی
از وجوه بندگی تو و خواه برای مخلوقی از مخلوقات تو مثل ادای
حقوق آنها از هر قسم که باشد وَ اِنْ خبر ان شرط فاده است ضَعُفَ
عَنْ ذٰلِکَ بَدَنِی وَ وَهَنَتْ عَنْهُ قُوَّتِی و اگر ضعیف و عاجز
باشد بدن من از ادای حق تو یا از ادای حق خلق و قوت من سست
باشد از توفیه آن واجب وَ لَمْ تَنَلْهُ مَقْدُرَتِی بضم دال
و در نسخه بفتح و نرسد بادای آن حق قدرت من وَ لَمْ تَسَعْهُ
مَالِی وَ لَا ذَاتُ یَدِی و مال من و آنچه در دست من است
آن قدر نباشد که در وگنجایش ادای آن حق باشد ذَکَرْتُهُ
اَوْ نَسِیتُهُ خواه آن حق بیاد من باشد یا آنرا فراموش کرده
باشم وَ هُوَ یَا رَبِّ مِمَّا قَدْ اَحْصَیْتَهُ عَلَیَّ حال آنکه آن
حق ای مربی من از جمله امورست که به تحقیق تو آنرا شمرده و حفظ

حفظ کرده من وَ اَغْفَلْتُهُ اَنَا مِنْ نَفْسِی و غافل شدم من
از آن حق و این غفلت از قبل نفس من بود نه از جانب تو فَاَدِّهِ
عَنِّی جزا ان ضعف است بس بده تو بدل من مِنْ جَزِیلِ
عَطِیَّتِکَ وَ کَثِیرِ مَا عِنْدَکَ از عطیه وافر تو و از نعم بسیاری
که نزد تست فَاِنَّکَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ چرا که عطیه تو شامل تمام
عالم است و کریمی حَتّٰی لَا یَبْقَی عَلَیَّ شَیْءٌ مِنْهُ تُرِیدُ اَنْ
تُقَاصَّنِی بِهِ مِنْ حَسَنَاتِی تقاص آنکه بدل حق خود از غیر بگیرد
هر جا باید تا آنکه باقی نماند بر من هیچ حقی که خواهی بدل آن از
حسنات من کم کنی اَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَیِّئَاتِی یا بسبب
آن حق ثبت کنی در جریده گناهان من زیاده از آنچه کرده ام و آنچه
زیاده شود در عوض آن حق باشد یَوْمَ اَلْقَاکَ یَا رَبِّ و این تقاص
در روزی باشد که ملاقات تو کنم ای پروردگار من یعنی در آخرت
که وقت حسابست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِی
لِعَمَلِ لَکَ لِاَخِرَتِی رحمت بکن بر محمد و آلش و نصیب من بکن
عمل برای تقرب بدرگاه تو برای آخرت من حَتّٰی اَعْرِفَ صِدْقَ

ذٰلِكَ مِنْ قَلْبِي تا بدانم صدق این عمل را از دل خود یعنی بدانم
که محض برای تست و نفع آن در آخرت بمن رسد وَحَتّىٰ يَكُونَ
الْغَالِبُ بر مع عَلَى الزُّهْدِ نصب و در نسخه بعکس فِي دُنْيَايَ
و تا آنکه بر من غلبه کند ترک رغبت با مور دنیوی من وَحَتّىٰ
أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا و در نسخه جا و تا آنکه عملهای نیک را
بشوق کنم وَآمَنَ بوزن اعلم و در نسخه شهید وَأَفِرَّ مِنَ السَّيِّئَاتِ
فَرَقًا بوزن ترس بمعنی خوف لیس وَخَوْفًا عطف تفسیری باشد
یعنی تا در امن باشم یا بگریزم از گناهان بجهة ترس تو وَهَبْ لِي
نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ کفته اندای فی مشاهم و تقوینی
فی سفرهم و لاستکمال الملکوتی الی جناب الحق او امشی به فی
غرضهم دلیلا بهم الی دار اقامتهم و منتهی منازلهم فی سیرهم
الی الله انتهی کلمات سبا و طریقه فقها بیرونست وَأَهْتَدِي
بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ و بده بمن نوری که با آن نور در میان مردم
بگردم و دانم که چه طور بهر کس سلوک باید کرد و راه حق بیابم
با آن نور در ظلمات که اختلاف آرای مبتدعین است مراد

بنور علم و عقل است وَأَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشَّكِّ وَالشُّبُهَاتِ
و طلب روشنی کنم با آن نور شک و شبهات مخالفین را اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ
خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و نصیب من کن ترس از غم وعید تو
بعقاب وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ و نصیب من کن شوق ثوابی
که وعده کرده پس اضافه بیانیه است حَتّىٰ أَجِدَ لَذَّةَ مَا
أَدْعُوكَ لَهُ وَكَآبَةَ بوزن رحمت و در نسخه بوزن ملامت کفته اند
که در نسخه اصل بفتحات ثلاث است و از لغت معلوم نمیشود مَا
أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ تا بدانم و محسوس شود لذت ثوابی که از تو
میطلبم و حزن و بدحالی عقابی که از تو طلب خلاصی از آن میکنم
یا از ترس آن طلب ذمه میکنم از تو و پناه میبرم بتو اللَّهُمَّ قَدْ
تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي خدایا
بتحقیق میدانی آنچه موجب صلاح کار دنیا و آخرت منست
فَكُنْ بِحَوَائِجِي مستعمل بهمزه است علی الاصل حَفِيًّا پس باش
بضروریات من کرم و شفقت کننده بزرگی فرموده ای مستقصیا

مبالغة فی قضایها من اخفی شاربه او ابالغ فی حزه فتامل فیه
واظهر آنکه بمعنی اکرام باشد لیکن تعلق بحوایجی بلفظ خفیا مجاز
عقلی است واکرام بمضاف الیه است و توسیط مضاف بجهة تعیین
ما فیه الحفاوت است گویا گفته کتابی حفیا من جهة الحوائج ویحتمل که با
بمعنی فی باشد ای کن فی حوایجی حفیا بی اللهم صل علی محمد
وآل محمد وارزقنی الحق عند تقصیری فی الشکر لک
بما انعمت علی خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ونصیب من کن
نزد تقصیر کردن من در شکر نعمتهای تو اصابت حق را که تلافی
آن تقصیر کنم فی الیسر متعلق بارزقنی والعسر والصحة والسقم
در وقت فراخی معیشت وتنگی آن ودر وقت صحت وبیماری یعنی
در جمیع حالات مرا برحق بدار حتی تعرف من نفسی روح
الرضا تا بدانم از نفس خود فرحی که ناشی است از رضا یا خوبی رضا
بجمیع آنچه برسد از خیر وشر وطمانینة النفس اضافه بحال است
ودر روایة کفعمی طمانینة الیقین پس اضافت بسبب است مثل
روح الرضا بروجه اول منی بما یجب لک فیما یحدث

ازباب نصر فی حال الخوف والامن والرضا والسخط بوزن
قفل ودر نسخه بوزن فرس والضر بوزن فلس ودر نسخه بوزن
قفل والنفع وتا بدانم که نفس من مطمئن است بهرچه واجبست برای تو
در آنچه حادث شود در وقت خوف وامن از بلیات ودر حال رضا
وغضب الهی مثلا وقت خوف وسخط وضر حادث شود بلیه وواجب
دران بلیه توبه وصبر ومثل آنست ودر حال امن ورضا ونفع حادث
شود نعم وسلامتی وواجب دران شکر وخیرات وقس علیه
اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی سلامة الصدر من
الحسد خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وسینه مرا از حسد سالم دار
وحسد طلب زوال نعمت از غیر است حتی لا احسد احدا
من خلقک علی شیء من فضلک تا آنکه حسد نکنم هیچ کس را
از خلق تو بر هیچ چیز از فضل تو که بآنکس رسیده باشد وحتی
لا اری نعمة من نعمک علی احد من خلقک فی دین
او دنیا در کتب بتنوین است لیکن مشهور عدم تنوین است
در قاموس است وقد ینون لیکن الف مقصوره باعث منع صرف است

بس وجه تنوین ظاهر نیست و وجه تسمیهٔ این حیوت بدنیا دنوانیست
وبیا باید نوشت مثل حبلی ومشهور کتابت بالف است أوْ
عَافِيَةٍ ظاهر عطفت بردین بس تقدیر کلام فی عافیه شود و عافیت
وتقوی نفس نعمتست نه آنکه نعمت در عافیه و تقویست باید رجوع
بسیار نسخ این کتاب نمود أوْ تَقْوًى به تنوین و در نسخه بخط یاقوت
بلوی بتصریح تنوین أوْ سَعَةٍ أوْ رَخَاءٍ وتا آنکه نه بینم هیچ
نعمتی از نعم تو که فایض باشد بر هیچکس از خلق تو در دین یا دنیا
یا عافیه یا تقوی یا کثرت مال یا ارزانی إلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي
أفْضَلَ ذَلِكَ مگر آنکه امیدوار باشم برای خود افضل افراد آن
نعم را و این رجا زیاده بر غبطه است و مستحسن است و در نسخه من
ذلک بِكَ وَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ و این امید بکرم تست و از
تست در حالی که تو یگانه و شریک نیست ترا در الوهیت اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نصیب من بکن حفظ کردن من خود را
از گناهان وَالِاحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

وحفظ

ومحافظه خود از لغزش در امور دنیوی و آخروی فِي حَالِ الرِّضَا
وَالْغَضَبِ در حالی که راضی باشم از خلق و در حالی که غضب بر کسی
کنم حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ
تا باشم با آنچه بر من وارد شود از رضا و غضب بیک حالت
یعنی غضب باعث ذل و گناه نشود و رضا باعث فتنه و طغیان
نشود عَامِلًا بِطَاعَتِكَ مُؤْثِرًا لِرِضَاكَ عَلَى مَا سِوَاهُمَا
در حالی که عمل کننده باشم بطاعت تو و اختیار کننده باشم
رضا ترا بر آنچه غیر طاعت و رضاست و ضمیر تثنیه سواهما محتمل
است فِي الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ در باب دوستان و دشمنان
نه آنکه در باب دشمنان اختیار رضا آلهی نکنم و بنا حق آزار رسانم و در باب
دوستان زیاده از حد اسراف کنم و در غیر حق اعانت کنم حَتَّى
يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي تا در امن باشد دشمن
من از ظلم و جور من وَيَأْيَسَ مقلوب ییأس چه ایس یایس
قلیل الاستعمال است و مصدر ایس نیز یاس است و ایس
و یئس بیک معنی است وَلِيِّي مِنْ مَيْلِي و دوست من از

مایل شدن و تجاوز نمودن من از حق و مأیوس شود که بواسطه
او از حق نکذرم وَانْحِطَاطِ هَوَایَ و مأیوس شود از کم شدن خواهش
من حق را وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یَدْعُوکَ مُخْلِصًا فِی الرَّخَاءِ
بفتح را و خا معجمه و بگردان مرا از جماعه که بدرگاه تو دعا کنند
و از تو طلبند در حالتی که مخلصند و در سعهٔ عیش اند پس فی الرخاء
حال ثانی است بحذف حرف عطف و محتمل که بجیم باشد یعنی مخلصند
در امیدواری که بدیگری امیدوار نباشند و کفعمی بجیم روایت
کرده لیکن اکثر نسخ کتاب مساعدت جیم نکند دُعَاءَ الْمُخْلِصِینَ
الْمُضْطَرِّینَ لَکَ فِی الدُّعَاءِ همچون دعای کسانی که باخلاص
مضطر اند در دعا بدرگاه تو اِنَّکَ حَمِیدٌ بدرستی که تو جزا
دهنده و قضا حقوق کننده و محتمل که بمعنی محمود باشد مَجِیدٌ
بزرگی و صاحب مجد و کبریایی **دعا نزد طلب عافیت و طلب**
شکر بر عافیت اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَلْبِسْنِی
عَافِیَتَکَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بپوشان مرا لباس
عافیت تو یعنی بلیات را از من دفع کنی وَجَلِّلْنِی عَافِیَتَکَ

و عام و شامل جمیع بدن من کن عافیت ترا وَحَصِّنِّی بِعَافِیَتِکَ
و محافظت من بکن بعافیت تو که عافیت بمنزله قلعه باشد برای من
وَاَکْرِمْنِی بِعَافِیَتِکَ و مرا غنی کن بعافیت یعنی عافیت
بسیار بده وَتَصَدَّقْ عَلَیَّ بِعَافِیَتِکَ و تصدق بکن بر من
بعافیت تو وَهَبْ لِی عَافِیَتَکَ و ببخش بمن عافیت ترا
چه همه خیر ملک و حق تست وَاَفْرِشْنِی عَافِیَتَکَ از باب افعال
گویند افرشت زیدا بساطا یعنی گستردم بساط برای زید و در نسخه
شهید بهمزه وصل از باب نصر گویند فرشته امرا ای اوسع له
یعنی عافیت را فراوش من کن یا عافیه را بر من وسیع و بسیار
کن وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَاَصْلِحْ لِی عَافِیَتَکَ و عافیه نیک بده مرا
وَلَا تُفَرِّقْ بَیْنِی وَبَیْنَ عَافِیَتِکَ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ
میان من و عافیت جدایی مکن یعنی همیشه بعافیت بدار در دنیا
از محن دنیوی و در آخرت از عقاب اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَعَافِنِی عَافِیَةً کَافِیَةً شَافِیَةً عَالِیَةً
نَامِیَةً خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بده بمن عافیتی

کرسنده وشفا کننده وبمرتبه عالیه رسنده وزیاده شونده باشد
عافیة تولد فی بدنی العافیة آنچنان عافیتی که تولید کند
وسبب شود برای حدوث عافیة دیگر در بدن من از امراض وغمها
ومحن عافیة الدنیا والآخرة بدل است ان العافیه یعنی
عافیه دنیا وآخرت را تولید کند اللهم صل علی محمد وآله
در نسخه شهید نیست وامنن علی بالصحة والامن
والسلامة فی دینی وبدنی ومنت بنه بر من بدادن
بصرت در دل من وروایتی در کارهای من والخشیة بك
والخوف منك وبدادن ترس تو وخوف از تو والقوة علی
ما امرتنی به من طاعتك والاجتناب لما نهیتنی
عنه من معصیتك وبدادن قوت بر عمل کردن بطاعتی
که بآن امر کرده وبدادن اجتناب از معصیت تو که نهی از آن کرده
پس لام بمعنی عن است یا بجهة تقویت عمل است بجز اجتناب متعدی
بنفسه است نظرش غرضه امر وعرض له امر اللهم وامنن علی
بالحج والعمرة وزیارة قبر رسولك خدایا ومنت بنه بر من

[illegible]

بتوفیق

بتوفیق حج کردن وعمره آوردن وزیارت قبر رسول تو کردن
صلواتك علیه ورحمتك وبركاتك علیه رحمتها
تو بر آن رسول تو ودر نسخه ابن ادریس لفظ علیه در اول نیست چه ذکر
او ثانیا کافی است وعلی آل رسولك ودر نسخه وعلی آله ودر بسیاری
از نسخ وعلی آله وآل رسولك پس آل رسولك قولش صلواتك تا علی
آله جمله معترضه است میان معطوفین علیهم السلام بر ایشان
باد سلامتی ورحمت الهی ابدا ما ابقیتنی فی عامی هذا
وفی کل عام واین منت نهادن بحج وعمره وزیارت همیشه باشد
مادامی که مرا در دنیا زنده داری درین سال ودر هر سال واجعل
ذلك مقبولا مشكورا مذكورا لدیك مذخورا عندك
وبگردان آن حج وعمره وزیارت را مقبول درگاه تو وجزا داده
شده ودر خزانه تو برای نفع ما در قیامت وانطق بحمدك
وشكرك وذكرك وحسن الثناء علیك لسانی
وگویا کن زبان مرا بحمد وشکر وذکر تو وثنا نیک کردن بر تو
واشرح لمراشد دینك قلبی وبشکاف دل مرا وجای کن

[illegible]

[illegible]

دران راهمای دین تو که مستقیمند و هر کدام از انها راه اقتصاد
و میانه روی است در حدیث است که هر مولودی را شیطانی
مس میکند بطمع اغوا مگر مریم و عیسی علیهما السلام بسبب دعای
پدر مریم که گفت وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ و مثل آنست قول امام وَأَعِذْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و پناه ده مرا و ذریه مرا از شر شیطان سنگسار
کرده شده و از رحمت الهی رانده شده یا مرجوم بشهب ثاقبه
از خاصیت انوار کواکب یا بران انوار کواکب ارجوما للشیاطین
در قرآن حق تعالی فرموده وَمِنْ شَرِّ السَّامَّةِ بتشدید میم
و از شر هر زهرداری که بر سر آزار او مهر و نکشد و سامه بمعنی خاصه
نیز آمده و بس بمعنی اقارب باشد یا مراد جمعی که تجسس معایب
کنند و ظاهر معنی اول است وَالْهَامَّةِ بتشدید میم و هر زهر
داری که بکشد و گاهی استعاره از بد برای هر موذی مثل شپش
چنانچه در حدیث کعب ابن عجزه اتوذیک هوامک راس
وَالْعَامَّةِ و از شر عوام وَاللَّامَّةِ و هر چه باعث لم باشد

کو فزل

که قدری از جنونست و تفسیر باصابت جن و چشم زخم نیز کرده اند
ابن اثیر گفته که لمت باید گفت لیکن بجهت مزاوجه سامة ولامه
گفته اند وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ و از شر شیطان
متمردی که از حد خود تجاوز نموده و تکبر کرده وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ
عَنِيدٍ و از شر پادشاهی که عناد کند یعنی دیده و دانسته مخالفت
حق نماید وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ بصیغه مفعول و از شر هر که
کثرت مال و دولت سبب طغیان و زیادتی عصیان او شده
باشد حَفِيدٍ شتاب کننده در کارها خصوصا در شر دراز
حفد بمعنی سرعة گویند سیف محتفد ای سریع القطع و از این باب است
الیک نسعی و نحفد ای نسرع فی الطاعة و اگر فعیل بمعنی مفعول باشد
پس مترف محفود آنست که اصحاب او سرعت در اطاعت او کنند
و در نسخه شهید قافست یعنی کینه دار وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ
وَشَدِيدٍ و از شر هر ضعیفی و قوی و این کنایت از عموم خلق است
و همچنین است قولش وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيفٍ وَوَضِيعٍ و از شر
هر کسی که بزرگ و نجیب و رفیع الشانست و آنکه لئیم و خسیس و پست

قدراست و من شر کل صغیر و کبیر و از شر هر خورد و کلان
و من شر کل قریب و بعید و از شر هر که نزدیک و دور است
و من شر کل من نصب لرسولك و لاهل بیته حربا
من الجن و الانس و از شر هر که بعداوت نصب جنگ کرد با
پیغمبر و اهل بیت او از جن یا آدمی و در عرف لغت ناصبی کسی را
گویند که عداوت حضرت امیر را داخل دین خود داند و من شر
کل دابة انت آخذ بناصیتها و از شر آنچه بر زمین
رونده است که تو گیرنده موی پیش سر او و این کنایتست از
تصرف و غلبه بر همه انك علی صراط مستقیم بدرستی که تو
بر راه راستی یعنی راهی که بتو رساند مستقیم است اللهم صل
علی محمد و آله و من ارادنی بسوء و در نسخه ارادنی سوء
فاصرفه عنی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و هر که قصد
بدی بمن کند بازگردان او را از من و ادحر عنی مکره و بران
و دور کن از من مکر او را و ادرأ عنی شره و دفع کن از من شر او را
و رد کیده فی نحره و بازگردان مکر و حیله و خدعه او را در گردن

او که اسیب آنها باو برسد و اجعل بین یدیه سدا بضم سین
و در نسخه بفتح و بکن در پیش او سدی که مانع او باشد از رسیدن بمن
حتی تعمی عنی بصره و تصم عن ذکری سمعه
تا آنکه کور سازی از دیدن من باصره او را و کر سازی از شنیدن
نام و سخن من سامعه او را و تقفل دون اخطاری قلبه
و تخرس عنی لسانه و قفل کنی دل او را از و بخاطر آوردن او
مرا که من بخاطر او هم نگذرم و گنگ کنی زبان او را از ذکر من و تقمع
رأسه و بزنی بر سر او کچکی که بر سر فیل زنند که نتواند زیادتی کرد
یعنی سر او را کوفته داری و تذل عزه و خوار سازی عزت او را
و تکسر جبروته و بشکنی بزرگی او را و تذل رقبته و گردن
او را ذلیل و پست کنی و تفسخ کبره و لباس کبر او را از بدنش
بر آری و در نسخه و تضع کبره و تؤمننی من جمیع ضره و شره
و در امان خود داری مرا از همه ضررها و بدیهای او و غمزه و از چشمک
زدن او و سخنی که غایبانه من گوید و همزه و از خطراتی که در
دل من اندازد و لمزه و از عیبی که بر روی من گوید یا از اشاره

که بچشم کند وَحَسَدِهِ وَعَدَاوَتِهِ وازحسد و عداوت او وَحَبَائِلِهِ
وَمَصَائِدِهِ وازدامها او و آلات صید او وَرَجْلِهِ وَخَیْلِهِ
واز پیادها و سواران او اِنَّکَ عَزِیزٌ قَدِیرٌ بدرستی که تو غالبی
و قادری دعا برای پدر و مادر اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الطَّاهِرِینَ خدایا رحمت
کن بر بنده و رسول تو و بر اهل بیت او که پاکند وَاخْصُصْهُمْ
بِاَفْضَلِ صَلَوٰاتِکَ وَرَحْمَتِکَ وَبَرَکَاتِکَ وَسَلَامِکَ
و ممتاز کن رسول و اهل بیت او را از جمیع خلایق به بهترین درودها
تو و رحمت تو و برکتهای تو و سلام تو وَاخْصُصِ اللّٰهُمَّ
وَالِدَیَّ بِالْکَرَامَةِ لَدَیْکَ و ممتاز کن خدایا پدر و مادر
مرا بکرم و معزز بودن آنها نزد تو وَالصَّلٰوةِ مِنْکَ یَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِینَ و برحمت از جانب تو ای رحیم ترین رحم کنندها اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَلْهِمْنِی عِلْمَ مَا یَجِبُ لَهُمَا
عَلَیَّ اِلْهَامًا خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و در دل من انداز
و بفهمان مرا آنچه واجبست بر من برای پدر و مادر در دل انداختن

که لای

که لایق دانی تا از عهده حق والدین برآیم وَاجْمَعْ لِی عِلْمَ ذٰلِکَ
کُلِّهِ تَمَامًا و جمع بکن برای من دانستن جمیع آنچه بر من واجبست
در حق والدین ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِی بِمَا تُلْهِمُنِی مِنْهُ ضمیر راجعست
بما یا بعلم یعنی پس از جمله حقوق والدین آنچه در دل من اندازی مرا
برین دار که عمل بآن بکنم وَوَفِّقْنِی لِلنُّفُوذِ فِیمَا تُبَصِّرُنِی
مِنْ عِلْمِهِ و توفیق بده مرا بعمل نمودن بزودی و نفوذ کردن در آنچه
در دیده بصیرت من در آری در علم بما یجب حَتّٰی لَا یَفُوتَنِی
اسْتِعْمَالُ شَیْءٍ عَلَّمْتَنِیهِ تا آنکه از من فوت نشود عمل کردن
بهیچ چیز از آنچه تو تعلیم من کرده وَلَا تَثْقُلَ اَرْکَانِی و در نسخه
شیخ زین الدین لفظ عَنِ الْحُفُوفِ نیست و در نسخه ابن ادریس بود
لیکن قلم زده بود و در نسخه شهید عن الخفوف بخا معجمه و بدو فا
بمعنی استقصا و مبالغه در سعی و اتمام کار گویند حف القوم
ای قلوا او ذهبوا العجلة ای لا تثقل ارکانی عن التقصیر فی اداء حقهما
و عن حمل الوزر المسبب عن التقصیر و در نسخه بمهمله و دو فا از حفت
الارض یبس نباتها و معنی مثل سابق چنانکه گویند ما رای علیه حفف

ولاصفف ای اثرهما یا ازحفر احوال اطافوه و معنی آنکه لاتقعل
عن الاحاطة بما الهمتنیه و همه نسخ خلاف ظاهر است فیما
الهمتنیه یعنی سنگین و کاهل مکن اعضا مرا در کردن اعمالی
که مرا الهام و اعلام نموده اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله کما شرّفتنا
به خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش چنانچه ما را مشرف ساختی باو
یعنی بشرف دین او و بمحبت او مشرف کردی وصلّ علی محمّد
وآله کما اوجبت لنا الحقّ علی الخلق بسببه و رحمت
بکن بر محمد و آلش چنانچه حق ما را بر ذمه خلق واجب کرده بسبب محمد
چه وجوب محبت اهل بیت بسبب بزرگی پیغمبر است که فرموده
قل لا اسألکم علیه اجرا الّا المودّة فی القربی
اللّهمّ اجعلنی اهابهما هیبة السّلطان العسوف
خدایا مرا چنان کن که بترسم از مخالفت پدر و مادر چنانچه بترسد از بادشاهی
که بسیار ظالم باشد و مراد کثرت هیبت اجلال است از والدین
و در سلطان هیبت از ظلم است و تشبیه در مقدار هیبت است
نه در جنس هیبت وابرّهما برّ الامّ الرّؤوف و نیکوئی کنم

بوالدین خود مثل نیکوئی مادر مهربان بفرزندش واجعل
طاعتی لوالدیّ وبرّی بهما اقرّ لعینی یعنی احب
واسرّ از قرّ بمعنی سردی چه اشک سرور بارد است و اشک حزن
گرم لهذا وقت دعا گویند اقرّ الله عینیک و نزد نفرین گویند
اسخن الله عینیک و بعضی گفته اند اقرّ مشتق از قرار است
یعنی حق تعالی مطلب ترا حاصل کند تا چشم تو در انتظار آن بجوانب
حرکت نکند و قرار گیرد و این معنی مقتضی آنست که اسخن بمعنی حرکت
و استشراف بجوانب در انتظار مطلوب باشد لیکن سخونت بمعنی
حرکت نیامده من رقدة الوسنان اینجا بمعنی شدید النعاس
مثل ظمآن و بگردان اطاعت من والدین مرا و نیکی مرا با آنها بیشتر
باعث سردی چشم من از خوابیدن کسی که خواب آلود باشد
یعنی این خواب باعث قرة عین آنکس است و طاعت آنها را زیادت
بر آن باعث قرة عین من کن واثلج لصدری من شربة
الظمآن و بکن این اطاعت را سرد کننده تر حرارت سینه
مرا از آب سردی که تشنه خورد حتّی اوثر علی هوای هواهما

واقدم علی رضای رضاهما تا آنکه اختیار کنم و ترجیح دهم خواهش
آنها را بر خواهش خود و مقدم دارم رضا انها را بر رضا خود و
استکثر برهما بی وان قل واستقل بری بهما
وان کثر و بسیار شمرم نیکی که آنها بمن کنند واگرچه فی الواقع
کم باشد و کم شمرم نیکی را که من با آنها بکنم واگرچه آن نیکی در نفس الامر
بسیار باشد اللهم خفض لهما صوتی واطب لهما
کلامی خدایا توفیق ده که با آواز بلند با آنها سخن نکنم و همیشه آواز
من نزد آنها پست باشد و سخنی که با آنها گویم خوش آینده آنها
باشد والن لهما عریکتی و نرم کن برای آنها طبیعت مرا که
سلس القیاد و قلیل الخلاف و مطواع باشم واعطف
علیهما قلبی و مایل و مهربان بکن بر آنها دل مرا وصیرنی بهما
رفیقا و علیهما شفیقا و بگردان مرا رفق و ملایمت کننده
با آنها و شفقت کننده بر آنها اللهم اشکر لهما تربیتی
خدایا جزا خیر ده آنها را در مقابل محنتی که در تربیت من کشیده اند
و سبب شکر بحق تعالی باعتبار عامه است مثل رحمه و حق تعالی

شکور گویند چه بر قلیل از عمل در ایام معدوده نعمت عظیمه
دایمه جنت بدهد واثبهما علی تکرمتی و ثواب بده آنها را
بر تکریم و اعزازی که مرا کرده اند واحفظ لهما ما حفظاه
منی فی صغری بکسر صاد به فتح بمعنی خواری است و در بعضی
نسخ بفتح است و معنی آن ظاهر نیست و محافظت بکن برای ایشان
آنچه ایشان محافظت کرده اند برای من در صغر سن من که متکفل
حفظ جمیع امور من شده اند تو نیز کارسازی آنها بکن و از بلیات
محافظت بکن اللهم و ما مسهما منی من اذی
خدایا آنچه رسیده باشد از من با ایشان از جنس آزار رسیده
باشد از جنس نجاسات او خلص الیهما عنی من مکروه
او ضاع قبلی بوزن عنب لهما من حق یا رسیده باشد
از من با ایشان مکروهی یا ضایع شده باشد بوسیله من حق ایشان
که نزد من بود یا نزد دیگری فاجعله حطة لذنوبهما
پس بکن آن ایصال مکروه یا تضیع حق را باعث کمی گناهان آنها
بسبب تحمل ایشان آن و اگرچه اهل بیت محفوظ‌اند از معاصی ظاهره

متعارفه لیکن حسنات الابرار سیئات المقربین و مراد بخشیدن
گناهانی هست که از ابرار شود چه خلاف اولی نسبت بایشان
گناهست و حط بمعنی ریختن است و چون نزد عمل بطاعت یا صبر
بر بلیه گناهان ریخته شوند از احط گویند وَعُلُوًّا فِي دَرَجَاتِهِمَا
وَزِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا و باعث بلندی درجهای آنها و سبب
زیادتی حسنات آنها یَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا
و در نسخه بامثالها مِنَ الْحَسَنَاتِ ای بدل کننده بدیها
مارا بچندین برابر آنها از نیکیها یعنی پس اگر ملتمس سابق قبول
کنی از تو بعید نیست اَللّٰهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مرجع
ضمیر کلمه ما است و این عاید موصول است و همچنین در ضمایر
آینده مِنْ قَوْلٍ خدایا و هر سخنی درشتی که بر من در ان تعدی
کرده باشند أَوْ أَسْرَفَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ و هر فعلی که در ان
فعل بر من اسراف و تجاوز از اقتصاد و میانه روی کرده باشند
أَوْ ضَيَّعَاهُ لِي مِنْ حَقٍّ و هر حق من که آنرا ضایع کرده باشند
أَوْ قَصَّرَا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ و هر چیز که بر آنها واجب بود

لهم

که در تربیت من بکنند و تقصیر کردند در باب من از ان چیز فَقَدْ
وَهَبْتُهُ لَهُمَا جزا تعدیاست پس بتحقیق بخشیدم بمادر و پدر
جمیع آنچه مذکور شد وَجُدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وجود کردم بآنچه مذکور شد
بر آنها وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ و بتضرع و ابتهال از تو سوال میکنم فِي
وَضْعِ تَبِعَتِهِ بوزن سرقه و بالی که تابع گناهست عَنْهُمَا
در باب گذاشتن و بخشیدن جزا آنچه مذکور شد از پدر و مادر فَإِنِّي
لَا أَتَّهِمُهُمَا عَلَى نَفْسِي پس بدرستی که آن پدر و مادر را متهم
نمیدانم بر من یعنی گمان آن ندارم که در حق من دیده و دانسته تقصیر
کنند چه شفقت آنها بمرتبه بود که گنجایش تقصیر نبود وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بِرِّي و آنها را در نیکی با من درنگ کننده نمی شمارم یعنی
همیشه در خوبی من بشتاب سعی میکردند وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ
مِنْ أَمْرِي يَا رَبِّ و مکروه من نیست آنچه متولی و متصدی آن شده
اند در کار من ای پروردگار من فَهُمَا أَوْجَبُ حَقًّا عَلَيَّ
پس حق پدر و مادر بر من واجب تر است از احسان من بر ایشان
یا از احسان سایر مخلوقات بر من وَأَعْظَمُ مِنَّةً لَدَيَّ

از حق من بر ایشان یا از حق دیگران بر من
وَأَقْدَمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ و احسان ایشان بمن مقدم ترست

مِنْ آنْ متعلقست باعظم اُقَاصُّهُمَا بِعَدْلٍ و منت نعمت
ایشان بر من اعظم از انست که تقاص کنم آنها را بعدالت یعنی
تقصیری که در حق من کرده باشند عوض آن بگیرم از حسنات
ایشان زیرا که تقصیر ایشان در جنب انعام ایشان لاشیء محض است
بس کسی که آن همه احسان داشته باشد چه لایق که بر تقصیر غیر
محسوس او مواخذه نمایند اَوْ اُجَازِیْهِمَا عَلٰی مِثْلٍ یا جزا دهم
بر مساوات یعنی مثل آن تقصیری که در حق من کرده اند من در حق آنها
کنیم با روز قیامت بسبب آن تقصیر عقاب کنند اَیْنَ اِذاً یَا اِلٰهِیْ
طُوْلُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِیَتِیْ ای خدای من درین هنگام که
من تقاص و مکافات تقصیر ایشان کنم کو کثرت مشغولی ایشان
بتربیت من یعنی بس تلافی آن محنت ایشان کجا شد وَاَیْنَ
شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِیْ حِرَاسَتِیْ و چه شد و کجا رفت آنهمه تعب شدید
که در محافظت من کشیدند وَاَیْنَ اِقْتَارُهُمَا عَلٰی اَنْفُسِهِمَا
لِلتَّوْسِعَةِ عَلَیَّ و کجا رفت اختیار کردن ایشان تنگی را در معیشت
خود بجهت توسعه بر من و ترجیح دادن توسعه معیشت مرا بر توسعه

خو

خود هَیْهَاتَ مَا مصدریه است و فاعل هیهات است یَسْتَوْ
فِیَانِ مِنِّیْ حَقَّهُمَا دور است استیفا ایشان و گرفتن تمام حق
خود از من یعنی این استیفا بعید الحصول است یا فاعل هیهات
ضمیر شان است و ما نافیه است و مراد بشان استیفا حق بقرینه مابعد
و موید این معنی است قولش وَلَا اُدْرِکُ مَا یَجِبُ عَلَیَّ لَهُمَا
چگونه نزدیک باشد استیفا یا چون استیفا توانم کرد حال آنکه من
ندانم یا نتوانم رسید بانچه واجبست بر من برای آنها وَلَا و در نسخه
شهید وَمَا اَنَا بِقَاضٍ وَظِیْفَةَ خِدْمَتِهِمَا و نیستم من بفعل
آرنده لازمه خدمت ایشان یعنی از من حق خدمت نشده فَصَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِنِّیْ یَا خَیْرَ مَنِ اسْتُعِیْنَ بِهِ پس رحمت
بکن بر محمد و آلش و مدد من بکن ای بهترین کسانی که از انها طلب
مدد کرده شده وَوَفِّقْنِیْ یَا اَهْدٰی مَنْ رُغِبَ اِلَیْهِ
و توفیق عمل نیک بده ای راه نماینده ترین کسانی که رغبت کرده
شده بسوی آنها برای طلب هدایت از انها وَلَا تَجْعَلْنِیْ فِیْ
اَهْلِ الْعُقُوْقِ لِلْآبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ یَوْمَ تُجْزٰی کُلُّ

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وجمعی که نیکی به والدین
نکرده‌اند و عاق اند یعنی پدران یا مادران آنهارا از آنها بیزارند مرا داخل
آنها مکن در روز قیامت که جزا داده شود هر کس آنچه کس کرده
در دنیا وظلم کرده نشود بر هیچکس اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَذُرِّيَّتِهِ وَاخْصُصْ أَبَوَيَّ بِأَفْضَلِ مَا خَصَصْتَ و در نسخه
به تشدید صاد اول بِهِ آبَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَأُمَّهَاتِهِمْ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و ذریت
او و ممتاز کن پدر و مادر مرا با فضل افراد آن رحمتی که ممتاز ساخته
با آن پدران و مادران بندهای تو که مومن‌اند ای رحیم ترین رحم
کنندها اَللّٰهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِكَ
خدایا مرا آنچنان توفیق ده که هرگز فراموش نکنم پدر و مادر خود را
تا ذکر آنها بکنم عقب نمازها که برای تو کنم و دعا خیر برای آنها بکنم
وَفِي إِنًى بکسر همزه و بقصر و تنوین مِنْ آنَاءِ لَيْلِي و فراموش
نکنم در هیچ آنی از آنات شب من که در آن عبادت تو کنم وَفِي
سَاعَةٍ و در نسخه او ساعة مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي و فراموش نکنم

آنهارا

آنهارا در هیچ ساعتی از ساعات روز من یعنی همیشه بدعا ایشان
مشغول باشم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِي
بِدُعَائِي لَهُمَا خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بخش گناهان
مرا بسبب دعا کردن من برای پدر و مادر یعنی در اجرای این عمل مرا
بخش وَاغْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْماً و ببخش
پدر و مادر مرا بسبب نیکی ایشان بمن بخششی که لازم باشد و البته
بشود و تخلف نکند وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضًا بقصر
و تنوین عَزْماً و در نسخه جزماً و راضی شو از آنها بسبب شفاعت
من برای آنها راضی شدنی که البته بفعل آید وَبَلِّغْهُمَا
بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ و برسان آنها را بعزت و
خوبی بجاهای سلامتی که بهشت است اَللّٰهُمَّ وَإِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ
لَهُمَا فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ خدایا اگر مغفرت آنها پیش از بخشیدن
تو مرا شود یا در ازل مقدر کرده باشی که آنها را بخشی پس آنها را
شفیع بکن در حق من که شفاعت من بکنند چه هیچکس بی اذن
الهی شفاعتی دیگری نتواند کرد و شفاعت آنها را در حق من

قبول کن چه هر کاه باذن حق باشد پس مقتضا فضل قبولست
وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا واکر مغفرت
تو مرا پیش از مغفرت والدین من باشد پس مرا اذن ده که
شفاعت آنها بکنم وقبول شفاعت من بکن حَتَّى يَجْتَمِعَ
بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ تا من وپدر ومادر همه یکجا باشیم
برحمت تو در خانه کرامت تو که مدار آنجا بر کرم محضست وعذاب نیست
وَمَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ ودر جای بخشش ورحمت تو
یعنی در بهشت یکجا باشیم اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالْمَنِّ
الْقَدِيمِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بدرستی که تو صاحب
فضل واحسان بزرگی وصاحب منت ونعمت قدیمی که مراد قدم
غرضی است یا چون تقدیر امور در ازلست پس نعم در ازل باشد
وتو رحم کننده تری از همه رحم کنندها **دعا از برای فرزندان**
اَللّٰهُمَّ وَمُنَّ عَلَيَّ بِبَقَاءِ وُلْدِي بوزن فرس مفرد وجمع
هردو آمده ومراد جمع است ودر نسخه بوزن قفل که صیغه جمع است
خدایا منت نه بر من وانعام بکن بر من بباقی داشتن فرزندان

من که عمر طویل یابند تا آنکه نسل منقطع نشود وَبِاِصْلَاحِهِمْ
لِي وبنیکو کار ساختن آنها برای انتفاع من چه لام برای انتفاع
آمده مثل جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَبِاِمْتَاعِي بِهِمْ
امتعت بالشی یعنی تمتعت به والتمتع کل ما ینتفع به وبمتمتع
شدن من بآنها که بوجود آنها منتفع شوم اِلٰهِي اُمْدُدْ لِي فِي
اَعْمَارِهِمْ وَزِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ خدایا دراز بکن برای من عمرها
فرزندان مرا وزیاده کن اوقات حیوة ایشان وَرَبِّ لِي
صَغِيرَهُمْ وبپرور برای من آنکه خرد باشد از آنها وَقَوِّ لِي
ضَعِيفَهُمْ وقوت بده آنرا که ضعیف باشد وَاَصِحَّ ودر نسخه
تهیه وَاَصْلِحْ لِي اَبْدَانَهُمْ ومناسب اصلحت توش
وَاَدْيَانَهُمْ وَاَخْلَاقَهُمْ وباصلاح وصحت بیاریه تنها ودینها
وخلقهای ایشان وَعَافِهِمْ فِي اَنْفُسِهِمْ وَفِي جَوَارِحِهِمْ
وعافیت بده ودفع بلیه بکن از نفوس ایشان واز اعضای ایشان
وَفِي كُلِّ مَا عُنِيتُ بِهِ متکلم مجهول مِنْ اَمْرِهِمْ ودر هر چیز
که من اهتمام نشان آن داشتم یا در تحصیل آن رنج کشیدم بآن ها

از کارها متعلق باولاد و اکرمنی بلغه فکت او عام از باب افعال
ودر نسخه شهید از باب ضرب بهمزه وصل لی و علی یدی
ودر نسخه شهید بصیغه تثنیه آذراقهم و فزا وان کن بروست
من رزقهای ایشان را و اجعلهم ابرارا اتقیاء و بکردان
ایشانرا نیکوکاران و متقیان بصراء اصحاب بصیرت قلبیه
که اعتراف بدین حق کنند سامعین مطیعین لک
ولاولیائک شنونده نصیحت و اطاعت کننده مر ترا و دوستان
ترا محبین مناصحین و دوستداران تو و اولیا تو و نصیحت
کننده کان یکدیگر براه حق و لجمیع اعدائک معاندین
ودر نسخه معادین و مبغضین و مر جمیع دشمنان ترا مخالفت
کننده یا عداوت کننده و بغض کننده آمین مستجاب
کن خدایا و عام او و در نسخه بدل آمین قالین است پس تاکید
مبغضین باشد گویند قلاه و انمی ابغضه و ترکه و از امثال است
وجدت الناس اخبر تقله و در حدیث است یا علی یهلک
فیک اثنان محب غال و مبغض قال اللهم اشدد بهم

عضدی

عضدی خدایا قوی کن باین اولاد بازوی مرا و اقم او در نسخه
اقم به پس ضمیر راجع است بشد عضد و در نسخه شهید و اقسم بهم
واین اظهر است اودی و راست بکن با ایشان کجی مرا یعنی اگر از من
زلتی در دین شود ایشان هدایت کنند یا اگر در دنیا ضرری شود
آنها اصلاح آن کنند و کثر بهم عددی و بسیار کن با ایشان
عدد مرا چه عدد فرزندان بمنزله عدد پدر است و زین بهم
محضری و زینت بده بوجود ایشان جای حاضر شدن مراکه
مجمع مردمست و این دعا بخوبی آنهاست چه بحضور مردم بد
محضر زینت نیاید و احی بهم ذکری و زنده بدار بوجود
ایشان ذکر مرا و اکفنی بهم فی غیبتی و کفایت کار
من بکن بآنها وقتی که من غایب باشم که قایم مقام من باشد
و اعنی بهم علی حاجتی و مدد من بکن با ایشان بر مطلب
من یعنی ایشانرا معین من بکن و اجعلهم لی محبین و محبت
مرا در دل ایشان انداز و علی حدبین حدب بروزن کتف
بمعنی مشفق است و بکن آنهارا شفقت کننده بر من مقبلین

مُسْتَقِیمِینَ صاحبان اقبال در کارها و براه راست روندلی
مُطِیعِینَ اطاعت کننده مرا غیرَاعاصِینَ وَلَاعاقِّینَ
وَلَامُخَالِفِینَ وعصیان من نکنند وعقوق من نورزند یعنی
نیکی بمن کنند تا ازانها بیزار نشوم ومخالفت من نکنند وَلَا
خَاطِئِینَ وخطا درکارها نکنند وَاَعِنِّی عَلٰی تَرْبِیَتِهِمْ
وَتَأدِیبِهِمْ وَبِرِّهِمْ واعانت من بکن بر تربیت آنها وبر
تعلیم آداب نیک بآنها وبر نیکی کردن بآنها وَهَبْ لِی مِنْ
لَدُنْکَ مَعَهُمْ اَوْلَادًا ذُکُورًا وببخش مرا از درگاه تو با این
فرزند آن پسران دیگر وَاجْعَلْ ذٰلِکَ خَیْرًا لِی وبگردان وجود
آنها را باعث خیریت من که بآنها نام من نیک شود و دین و دنیا
من معمور شود وَاجْعَلْهُمْ لِی و در نسخه عونا لی و در اکثر نسخ مصححه
لفظ عونا نیست لیکن مراد است چه لام برای نفع است چنانچه
علی برای ضرر است عَلٰی مَا سَألْتُکَ وبکن ایشانرا مددکار
من در انچه از درگاه تو طلب کردم وَاَعِذْنِی وَذُرِّیَّتِی مِنَ
الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ وپناه ده مرا و ذریته مرا از شیطان مردود

فالک

فَاِنَّکَ خَلَقْتَنَا وَاَمَرْتَنَا وَنَهَیْتَنَا پس هرستی که تو خلق
کرده ما را و امر کردی بطاعات ونهی کردی از معاصی وَرَغَّبْتَنَا
فِی ثَوَابِ مَا اَمَرْتَنَا وترغیب ما کردی در تحصیل ثواب آنچه
امر کردی مرا بان پس عاید مخذوفست یعنی به وَرَهَّبْتَنَا عِقَابَهُ
وترسانیدی ما را از عقاب آنچه امر کردی که مترتب است آن
عقاب بر مخالفت امر پس امر ثواب هم دارد وعقاب نیز دارد
یکی مترتب بر ایتمار دوم بر مخالفت امر یا ضمیر عقابه راجعست بمنهی
عنه که از نهیتنا معلوم شود وعقاب منهی عنه مترتب است
برفعل آن چنانچه ثواب مأمور به مترتب است بر فعل آن پس هردو
از یک سیاقت باشند لیکن تفکیک ضمیر لازم آید وَجَعَلْتَ
لَنَا عَدُوًّا یَکِیدُنَا وبرای ما دشمنی ساختی که مکر وحیله بما میکند
وَسَلَّطْتَهُ مِنَّا عَلٰی مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَیْهِ مِنْهُ و مسلط
کردی او را از ما بر انچه ما را مسلط نکردی بر آن از او یعنی او مسلط
بر باطن ما است و ما مسلط بر باطن وظاهر او نیستیم وتفصیل اینست
فقرآیه وَاَسْکَنْتَهُ صُدُورَنَا وَاَجْرَیْتَهُ مَجَارِی دِمَاۤئِنَا

وساکن کردی اورا در سینه ما و جاری ساختی اورا در رگهای
ما در جائی که خونهای ما جاریست لا یغفل ان غفلنا و لا
ینسی ان نسینا غافل نمی شود اگر ما غافل شویم و فراموش
نمیکند او اگر ما فراموش کنیم یؤمننا عقابک و یخوفنا
بغیرک و بحیله و مکر ما را برین میدارد که در امن باشیم از عقاب
تو و می ترساند ما را از غیر تو ان هممنا بفاحشة شجعنا
علیها و ان هممنا بعمل صالح ثبطنا عنه و اگر قصد کار بد
کنیم ما را شجاع کند بر آن یعنی مرغبات آن در دل القا کند و اگر قصد
کار نیک کنیم مانع میشود و باعث بر توقف و درنگ در آن میشود
یتعرض لنا بالشهوات و شبهه در امور دینی در دل ما می اندازد
ان وعدنا کذبنا بتخفیف ذال اگر وعده بما کند خلف آن
نماید و ان منانا گویند تمنیت الشیء و منیت غیری ایاه ای جعلته
بحیث یرجوه و یتمناه اخلفنا و اگر آرزوی امری در دل ما اندازد
و امیدوار آن سازد خلاف آن کند والا اصلش وان لا
تصرف عنا کیده یضلنا و در نسخه بفتح لام و این غیر ظاهر است

والا اصلش وان لا تقنا خباله یعنی فساد و در نسخه حبائله
یستزلنا و در نسخه بفتح لام و این غیر ظاهر است و اگر محافظت
ما نکنی از فساد او یا از دامهای او میلغزاند ما را و از راه می برد
اللهم فاقهر سلطانه عنا بسلطانک خدایا چون
آن ملعون این همه غلبه دارد پس تو مغلوب و مقهور ساز و دور کن
از ما غلبه و سلطنت او را بقدرت و سلطنة تامه قاهره عالیه تو حتی
تحبسه عنا بکثرة الدعاء لک تا آنکه حبس کنی آن ملعون
را از ما بکثرت دعا کردن ما ترا فنصبح من کیده فی المعصومین
بک پس چون روز شود داخل شویم در جرگه جمعی که در پناه عصمة
و حفظ تو اند از مکر و حیله او اللهم اعطنی کل سؤلی واقض
لی حوائجی خدایا بده مرا جمیع آنچه از تو سوال کنم و بطلبم و بر آن
کارهای مرا و لا تمنعنی الاجابة و منع مکن از من قبول ملتمس و دعا
من وقد ضمنتها لی و حال آنکه ضامن شده اجابت را برای
من یعنی وعده اجابت کرده بقول خود ادعونی استجب لکم
و لا تحجب دعائی عنک و قد امرتنی به و در حجاب مکن

دعا مرا از خود که ملایک رد کنند و نگذارند که بدرگاه عزت برسد
حال آنکه بتحقیق امر کردی مرا بدعا کردن وَامْنُنْ عَلَیَّ بِکُلِّ
مَا یُصْلِحُنِیْ فِیْ دُنْیَایَ وَآخِرَتِیْ و منت بنه بر من بانعام هر
موجب اصلاح کار دنیا و آخرت من باشد مَا ذَکَرْتُ
مِنْهُ وَمَا نَسِیْتُ اَوْ اَظْهَرْتُ اَوْ اَخْفَیْتُ اَوْ اَعْلَنْتُ
اَوْ اَسْرَرْتُ خواه بیاد من باشد آن امری که موجب صلاح کار من است
یا فراموش کرده باشم یا ظاهر کنم یا مخفی دارم یا بلند گویم یا نهانی
گویم وَاجْعَلْنِیْ فِیْ جَمِیْعِ ذٰلِکَ مِنَ الْمُصْلِحِیْنَ و در نسخه شهید
المفلحین بِسُؤَالِیْ اِیَّاکَ الْمُنْجِحِیْنَ بِالطَّلَبِ اِلَیْکَ و بگردان
مرا تمام این حالات بسبب سؤال کردن از تو داخل کسانی که
اصلاح کار خود کنند و از جمله جمعی که بمطلب خود رسیده اند
بوسیله طلب از درگاه تو غیر بکسر را صفت منجحین و مخلصین است
مثل غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ چه غیر اضافه بسوی آنچه او را ضد
واحد باشد معرفه شود و در نسخه شهید بفتح غیر پس مفعول اعنی
مقدر باشد الْمَمْنُوْعِیْنَ بِالتَّوَکُّلِ عَلَیْکَ الخ ان مخلصین

که ممنوع نیستند از وصول برحمت برسند بسبب توکل کردن
ایشان بر تو پس با سببیه باشد مثل دو فقره سابقه و یحتمل که
بمعنی من باشد مثل شرب بها عِبَادُ اللّٰهِ الْمُعَوَّدِیْنَ بدال مهمله
و در نسخه شهید بذال معجمه بِالتَّعَوُّذِ بِکَ الخ ان مخلصین که متعادند
بپناه بردن بتو الرَّابِحِیْنَ فِی التِّجَارَةِ عَلَیْکَ تعدیت بعلی
بتضمین معنی اعتماد است یعنی سود کننده اند در تجارتی که کنند
در حالتی که اعتماد بر تو کنند که هر کس متاعی بدرگاه تو بیارد البته
بنفع تام بتو بفروشد و درین درگاه نقصان نکند و خایب
برنگردد الْمُجَارِیْنَ بِعِزِّکَ و در جوار و ذمه عز تو در آمده اند پس
صیغه مفعول بکسر را باشد از اجاره بجیره ای آمنه و ادخله
فی جواره و خفارته یا بفتح را مثل مصطفین از جار اه ای جری معه
و ماشاه و ماشات للعنایت و الکلایمة و مداراه معه و ترفقا
و تلطفا لضعفه الْمُوَسَّعِ اسم مفعول از باب تفعیل و در نسخه
از باب افعال عَلَیْهِمْ بکسر میم و در نسخه بضم الرِّزْقُ الْحَلَالُ
مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ فراخ کرده شده بر ایشان و بسیار داده

شده بایشان رزق حلال از فضل و انعام تو که واسعست
وشاملست عالم را بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ واین توسعه رزق
حلال بجود و کرم تست اَلْمُعَزِّیْنَ مِنَ الذُّلِ بِكَ تعدیه بمن بتضمین
اخراج یا تجاوز است یعنی عزت داده شده اند بتو در حالتی که مخرجند
یا متجاوزند از خواری وَالْمُجَارِیْنَ اسم مفعول بکسر را مِنَ الظُّلْمِ
بِعَدْلِكَ و در ذمه و جوار در آورده و پناه داده شده اند بعدل تو
از ظلم مردم و در نسخه شهید بفتح رای معجمه بصیغه مفعول یعنی مکافات
کرده شده اند و عدل تو انصاف کرده از ظالم و تلافی ظلم او کرده
یا بصیغه فاعل یعنی آنها جزا داده اند و تلافی کرده اند کسی را که
برایشان ظلم کرده وَالْمُعَافَیْنَ بفتح فا مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ
و دفع کرده شده بلا از آنها برحمت تو وَالْمُغْنَیْنَ مِنَ الْفَقْرِ
بِغِنَاكَ بتغیر و بی نیاز و غنی گردانیده شده اند از فقر به بی
نیازی تو وَالْمَعْصُومِیْنَ مِنَ الذُّنُوْبِ وَالزَّلَلِ وَالْخَطَاءِ
بِتَقْوَاكَ و محفوظند از گناهان و لغزشها و خطاها بسبب
وقایت و نگاهداشتن تو آنها را از گناه وَالْمُوَفَّقِیْنَ لِلْخَیْرِ

والرشد

وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ و توفیق یافته اند بخوبی
واستقامت بر طریق حق و خطا نکردن بسبب بندگی و اطاعت تو
وَالْمُحَالِ بضم میم و در نسخه شهید المحول بوزن مقول بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ
الذُّنُوْبِ بِقُدْرَتِكَ حایل کرده شده میان آنها و میان
گناهان بقدرت تو اَلتَّارِكِیْنَ لِكُلِّ مَعْصِیَتِكَ ترک کنندها
مر هر گناه ترا اَلسَّاكِنِیْنَ فِیْ جِوَارِكَ بکسر جیم و در نسخه بفتح ساکنشده
در پناه و ذمه و عهد و پیمان تو با سا کنند در همسایگی تو بسبب تقرب
معنوی بدرگاه تو اَللّٰهُمَّ اَعْطِنَا جَمِیْعَ ذٰلِكَ بِتَوْفِیْقِكَ
وَرَحْمَتِكَ خدایا بده بما جمیع آنچه مذکور شد بتوفیق تو و رحمت
تو وَاَعِذْنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِیْرِ و در پناه خود بدار ما را از عذاب
جهنم که تفسنده و سوزنده است وَاَعْطِ جَمِیْعَ الْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بده جمیع مسلمانان
و مؤمنان از مرد و زن اِمِثْلَ الَّذِیْ سَاَلْتُكَ لِنَفْسِیْ
وَلِوَالِدَیَّ فِیْ عَاجِلِ الدُّنْیَا وَاٰجِلِ الْاٰخِرَةِ مثل آنچه
از تو طلبیدم برای خود و برای فرزندان خود در دنیا که حاضر است

و در آخرت که آینده است و اجل دارد یعنی وقتی مقرر دارد
إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ عَفُوٌّ غَفُورٌ رَؤُفٌ
رَحِيمٌ بدرستی که تو نزدیکی به بندها از حبل ورید و اجابت کننده
دعائی و شنوائی و دانائی و عفو کننده و بخشنده و رافته
و رحم کننده و بعضی نظر باصل لغت کرده گویند عفو که بمعنی
طمس است ابلغ است از غفران که بمعنی ستر است و بعضی گویند
عفو ترک عقابست و غفران ستر معصیت برحمت و تفضل
بر عاصی بثواب پس مغفرت خاصه آلهی است و معامله برحمت است
که گویا گناه نکرده و ستر از چشم مردم ابلغ باشد و لهذا نگویند
غَفَرَهُ السلطان و استغفر السلطان و گویند عفا عنه
پس مغفرت خاصه آلهی است و معامله برحمتست که گویا گناه نکرده
و ستر از چشم مردم ابلغ از تفضیح بخشیدن باشد دعا برای
همسایها و دوستان خود هر کدام از آنها میفرمودند اللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَلَّنِي فِي جِيرَانِي وَمَوَالِيَّ بتشدید یا
الْعَارِفِينَ بِحَقِّنَا وَالْمُنَابِذِينَ لِأَعْدَآئِنَا خبرا

رحمت بکن بر محمد و آلش و متولی کار من شو در باب همسایها من
و دوستان من که دانایند بحق ما که اهل بیتیم و ترک کننده اند اعدا
ما را بافضل متعلق است بتولنی وَلَایَتِکَ بهترین اقسام تولیت
تو بکار بندها وَوَفِّقْهُمْ و در نسخه وفقنی و این اولی است لِاِقَامَةِ
سُنَّتِكَ و در نسخه سننک بدون نون و توفیق بده آن همسایها
و دوستان مرا یا توفیق بده مرا از برای برپا داشتن طریقه مرضیه تو
وَالْاَخْذِ بِمَحَاسِنِ اَدَبِكَ و بکر دان آنچه نیک است از آدابی
که تو مقرر نموده و ما بعد تفصیل آداب است فِي اِرْفَاقِ ضَعِيفِهِمْ
در رفق و مدارا کردن با جمعی که ضعیف باشد که با آنها شدت نکنند
و آنچه تحمل آن نتوانند کرد بفرمایند ابن اثیر گفته ای ایصال الرفق
الیهم وَسَدِّ خَلَّتِهِمْ سد بستن رخنه است و خلت شکاف
و رخنه و این کنایت است از تدارک پریشانی حال ایشان که هر خللی
که در کار ایشان شده باشد آنرا اصلاح نمایند چه خله و قله
و عسره و فاقه و حاجة و عدم و فقر امور متساویة اند وَعِيَادَةِ
مَرِيضِهِمْ و پرسش بیمار ایشان وَهِدَايَةِ مُسْتَرْشِدِهِمْ

ومناصحة مستشيرهم وراهنمائی کسی که طالب حق باشد
وگفتن آنچه حق است باکسی که مشورت بکند وتعهد قادمهم
وتفقد حال کسی که تازه بشهری آمده باشد باستقبال رفتن
ومهمانی کردن وخبر از حال او گرفتن وبروایت تشدید وتفقد
غایبهم وکتمان اسرارهم ومخفی داشتن آنچه نخواهند که ظاهر
شود وستر عوراتهم وپوشیدن آنچه پوشیدنی باشد از اعضا
ومعایب ونصرة مظلومهم ویاری دادن هر که از انها
بر وظلم شده باشد وحسن مواساتهم مواسات غیر را بخود
برابر کردن بدادن مال بالماعون اصلش معونت است والف
بدل از واو است پس ماعون آلات وضروریاتی است که بآن معونت
شود یعنی وخوب مواساة کردن بدادن ضروریات واعانه نمودن
والعود علیهم یعنی تعطف ومهربانی کردن چه عایده بمعنی صله
وعطف آمده یا رجوع کردن وتکرار نمودن بالجدة والافضال
بانعام وفضل کردن واعطاء ما یجب لهم قبل السؤال
ودادن آنچه ضروری ایشانست پیش از طلب واجعلنی

اللهم اجزی بالاحسان مسیئهم وبکن مرا خدایا
آنچنان که در مقابل بدی ایشان نیکی کنم واعرض بالتجاوز
عن ظالمهم وروی بگردانم از ظلم کننده آنها بدین نگذشتن
از تقصیر وظلم او واستعمل حسن الظن فی کافتهم
وبکار برم گمان نیک در باب همه آنها واغض بصری عنهم
عفة وچشم خود بپوشانم از ایشان از روی عفاف که نظر
بر بدیهای ایشان نکنم والین جانبی لهم تواضعا ونرمی
سلوک کنم با ایشان از روی تواضع وارق علی اهل
البلاء منهم رحمة ونرمی کنم بر کسی که مبتلا ببلیه شده انها
باشد از روی رحمت واسر لهم بالغیب مودة وغایبانه
وآنها را در دل دوست دارم گفته اند اسرار از جمله اضداد است ومراد اینجا
اعلانست یا همزه برای سلبیت واین تکلف ضرور نیست
واحب بقاء النعمة عندهم نصحا ودوست دارم بقا
نعمه را نزد آنها از روی خلوص مودت واوجب لهم ما
اوجب لحامتی یعنی بتشدید وخامه بتشدید خواص ومختصان باو

واجب دانم برای آنها آنچه واجب دانم برای مختصان بخود
وَأَرْعَىٰ لَهُمْ مَا أَرْعَىٰ لِخَاصَّتِي و رعایت کنم با آنها آنچه
رعایت کنم مختصان خود و چون خاصه و خاصیه بیک معنی است
و ایجاب و رعایت نیز قریب بهم است پس تکرار در مضمون
بجهت تاکید است و عطف بملاحظه اختلاف الفاظ اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي مِثْلَ ذَٰلِكَ مِنْهُمْ خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش و نصیب من بکن از قبیل آنها مثل آنچه گذشت
یعنی آنچنان که من در حق ایشان میخواهم آنها نیز در حق من
بخواهند وَاجْعَلْ لِي أَوْفَىٰ و در نسخه اوفر الْحُظُوظِ فِيمَا
و در نسخه مما عِنْدَهُمْ و بگردان برای من تمام ترین نصیبها نی
که در پیش آنها است یعنی بهره من وافر و کامل تر بکن چه هر کس
برای خود بهتر میخواهد وَزِدْهُمْ بَصِيرَةً فِي حَقِّي و زیاده بکن
دانش آنها را بحق من وَمَعْرِفَةً بِفَضْلِي و زیاده کن معرفت
ایشان را بفضل من در درگاه الٰهی حَتَّىٰ يَسْعَدُوا بِي وَأَسْعَدَ
بِهِمْ تا ایشان سعادتمند شوند بسبب من و من با ایشان آمین

رَبَّ الْعَالَمِينَ قبول کن دعا مرا ای پروردگار عالمیان
حضرت امیر علیه السلام فرمودند که امین خاتم الٰهیست یعنی مهریست
که دفع آفات کند و محافظت دعا از حبیت نماید چنانچه مهر کتابت
را از نظرها محافظت کند دعا برای اهل ثغور یعنی جمعی که در سرحد
کفار و در جاهای مخوف باشند بجهة محافظت مسلمانان
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ
بِعِزَّتِكَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و محکم بکن سرحدهای
مسلمانان را بغلبه تو بر همه وَأَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِكَ و تقویت
بکن حامیان آن سرحدها را بقوت تو وَأَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ
مِنْ جِدَتِكَ و کامل ساز آنچه باهل ثغور دهند از عطیه و انعام
تو یعنی حاصل مسلمانان بسیار شود تا باهل ثغور بسیار برسد
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بسیار کن عدد اهل ثغور را
وَاشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ و تیز کن سلاحهای آنها را یعنی کارگر ساز
که غلبه بر کفار داشته باشند وَاحْرُسْ حَوْزَتَهُمْ و محافظت

در

ناحیه یا پیشگاه آنها بکن یا مراد بحوزه بیضة الاسلام است
وشتقست از حاز الشیٔ جمعه وضمه الی نفسه وَامنَع
حَوزَتَهُم ومنع کن معظم آنهارا با ناحیه آنهارا از رسیدن
آسیب آن یا آنکه منیع ورفیع کن ناحیه آنهارا وَاَلِّف جَمعَهُم
والفت بکن میان ایشان وَکَثِّر اَمرَهُم وتدبیر کار ایشان بکن
وَوَاتِر بَینَ مِیَرِهِم مواتره مقتضی توسط فتراتست واگر فتره
نباشد مدارکه ومواصله گویند ومیر جمع میرت است بمعنی طعام
وعلیه که بلشکر رسانند نه بمعنی رسانیدن طعام وچون رسیدن
غله متعارف نیست که بلا فصل باشد واتر گفته یعنی میان العیمه
وغلاتی که بلشکر ایشان برسد مواتره کن که از عقب یکدیگر بفاصله
متعارفه برسد مثلا صد شتر غله امروز برسد وصد دیگر بعد از دو روز
وبرین قیاس ومنافی این نیست قول جوهری المتواترت المتابعه العز
المتصرمة یقال تواترت الکتب ای جاء بعضها فی اثر بعض وترا
وترا من غیر ان ینقطع ودر نسخه کفعمی واوتر بمثلثه بمعنی کاثر گویند
استوثرت من الشیٔ ای استکثرت منه وَتَوَحَّد بِکِفَایَةِ

مؤونتهم

مُؤُونَتِهِم وخود تنها کفایت مؤونة وکارسازی ایشان
بکن وحواله بدیگری مکن وَاعضُدهُم بِالنَّصرِ وَاَعِنهُم
بِالصَّبرِ وتقویت ایشان بکن بنصرت دادن واعانت ایشان
بکن بصبر دادن در مقاومت کفار ومبتدعین وَالطُف
لَهُم فِی المَکرِ وچون عدو با ایشان مکر وخدعه کند تو لطف
بکن که از فریب آنها بازی نخورند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَعَرِّفهُم مَا یَجهَلُونَ وَعَلِّمهُم مَا لَا یَعلَمُونَ
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبفهمان اهل ثغور را آنچه جاهل
آن باشند وتعلیم کن آنچه ندانند وتکرار مضمون بجهة تاکید در
خطابیان مستحسن است بتبدیل عبارت وتفنن دادن ودر نسخه
ما یعلمون پس تاسیس باشد وَبَصِّرهُم مَا لَا یُبصِرُونَ
وبنما ایشان را آنچه نه بینند از تبصیر بمعنی تعریف وایضاح اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَنسِهِم عِندَ لِقَائِهِمُ العَدُوَّ
ذِکرَ دُنیَاهُمُ الخَدَّاعَةِ الغَرُورِ بفتح نام دنیاست چه او مغرور
سازد خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وفراموش کن نزد ملاقات اهل ثغور

با اعداد کرد دنیا را از دل ایشان فراموش ساز و محو کن که مبادا
دنیا خدعه کند و مغرور سازد و در جنگ تکاهل کنند و دنیا را
بر آخرت ترجیح دهند وَامْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ
اَلْفَتُونِ و محو کن از دل آنها خطرهای که مال فتنه انگیز در دلها
می اندازد تا بسبب آن خطرها محبت مال غلبه نموده از جهاد تقاعد
کنند پس فتون مبالغه فاتن است که از حق گمراه سازد وَاجْعَلِ
اَلْجَنَّةَ نَصْبَ اَعْيُنِهِمْ و بگردان جنت را حاضر پیش چشم
ایشان که از پیش چشم ایشان دور نشود و مروی بفتح نون نصبست
و گویند ضم افصح است وَلَوِّحْ مِنْهَا لِاَبْصَارِهِمْ مَا اَعْدَدْتَ
فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَمَنَازِلِ الْكَرَامَةِ و ظاهر ساز
بر چشمها آنها چیزی که اماده کرده در جنت برای مطیعان از مسکنهای
که دایمی است و منزلهایی که در آنجا اعزاز و انعام و اکرام الهی است
وَالْحُورِ جمع حورا مشتق از حور بر وزن فرس بمعنی شده
سواد و بیاض چشم و باریکی پلک و سفیدی بدن و در عرف
عجم هرکدام را حور گویند الْحِسَانِ و از حورها خوب وَالْاَنْهَارِ

اَلْمُطَّرِدَةِ اطرد الماء ای جری نه از اطرد الامر ای تبع بعضه
بعضا چه هیچ نهری تابع نهری دیگر نیست بِاَنْوَاعِ الْاَشْرِبَةِ
و از جویهای که جاری اند بانواع اشربه از عسل
و لبن و خمر وَالْاَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ
تدلی بمعنی تعلق است که صفت ثمر است اما تدلی ثمر وصف
بحال متعلق اشجار است یعنی از درختهای که بر آنها آویخته اند
اقسام میوها حَتَّى لَا يَهُمَّ اَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْاِدْبَارِ یعنی
این نسیان و محو و تلویح برای آنست که تا اصحاب ثغور محو آخرت
شده حیوة و لذات فانیه را منظور ندارند و هیچ یک از انها
قصد گریختن و پشت دادن بعدو نکند وَلَا يُحَدِّثَ از باب
تفعیل نَفْسَهُ عَنْ قِرْنِهِ بوزن حبر و متعلقست بما بعد
بِفِرَارٍ یعنی با خود سخن گریختن از مثل خود در شجاعت نکند و گریختن
را بخاطر نیارد اَللّٰهُمَّ افْلُلْ بِذٰلِكَ عَدُوَّهُمْ خدایا بگریزان
باین قرار و ادا اهل ثغور دشمن ایشان را وَاقْلِمْ عَنْهُمْ اَظْفَارَهُمْ
قلم ظفر بمعنی ناخن گرفتن کنایت است از ضعف چه ناخن شیر

وسایر سباع که آلت تهور است بکیرند یعنی ضعیف و مقهور
سازپیش اهل ثغور دشمنان ایشان را وَفَرِّقْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ
أَسْلِحَتِهِمْ وجدایی انداز میان آن دشمنان و سلاحها
ایشان تا در وقت جنک بدست ایشان آن نرسد وَاخْلَعْ
وَثَائِقَ أَفْئِدَتِهِمْ وخلع کن و دور کن آنچه دل ایشان باعتماد
آن جنک کنند از شجاعت که در دل ایشان جبن انداز وَبَاعِدْ
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَزْوِدَتِهِمْ و دوری کن میان ایشان و میان
توشهای ایشان که بقحط ضعیف و هلاک شوند وَحَيِّرْهُمْ
فِي سُبُلِهِمْ و حیران بکن آنها را در راههای ایشان که راه کم
کنند و ندانند که بکدام راه باید رفت وَضَلِّلْهُمْ عَنْ وَجْهِهِمْ
و مقصدی که پیش روی خود دارند از آن کمراه کن که بمطلب خود
نتوانند رسید و در نسخه وجوههم و در نسخه وِجْهَتِهِمْ وَاقْطَعْ
عَنْهُمُ الْمَدَدَ و ببر از ایشان مدد را که کسی مدد آنها کند
وَانْقُصْ مِنْهُمُ الْعَدَدَ و ناقص بکن از انها عدد آنها را که
بعضی هلاک شوند و بعضی متفرق وَامْلَأْ أَفْئِدَتَهُمُ الرُّعْبَ

و پر کن

و پر کن دلهای ایشان را بترس و در نسخه من الرعب وَاقْبِضْ أَيْدِيَهُمْ
عَنِ الْبَسْطِ و ببند دستهای ایشان را از کشودکی که لازمه شجاعت
است تا بسبب قبض نتوانند جرات کرد وَاخْزِمْ بمعجمتین بمعنی اقطع و در نسخه
وَاخْرِسْ أَلْسِنَتَهُمْ عَنِ النُّطْقِ تعدیه بعن بتضمین منع است
یعنی ببر زبانها آنها را در حالی که منع کنی از تکلم تا با یکدیگر مشورت
و تدبیر جنک نتوانند کرد و بریدن کنایتست از عدم قصد تکلم در تدبیر
وَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ بکریزان بوسیله اینها کسانی را
که از جمله اینها پس مانده اند چه هرگاه آنها نیز بمنت اینها بینند آنها
نیز بیدل شده بکریزند وَنَكِّلْ بِهِمْ مَنْ وَرَاءَهُمْ
کویند نکل بزید عمرا یعنی کاری کرد بزید که باعث ترس عمر شد
یعنی بکن باین محاربین که در پیش اند کاری که بسبب ترس جمعی
شود که در عقب اند پس این فقره بمنزله تاکید فقره سابقه است
یا مراد اینست که در نکال و قید اسیری انداز بوسیله این جماعه کسانی
را که در عقب اند چه هرگاه شجاعان پیش فرار نمایند قلیلی که در عقب اند
مقهور و اسیر کردند وَاقْطَعْ بِخِزْيِهِمْ و در نسخه بخزیهم أَطْمَاعَ

مِن بَعدِکَ نَسلَهُم و بسبب خوار شدن پیشینیان قطع بکن طمعهای
جمعی که بعد از ایشان اند چه هرگاه خواری اینهارا بدانند جرات
حرب نمیمانند و آرزوی غلبه بر طرف میشود اَللّهُمَّ عَقِّم اَرحَامَ
نِسَائِهِم خدایا عقیم و سترون کن رحمهای زنان ایشانرا
تا عدد آنها کم شود وَ یَبِّس اَصلَابَ رِجَالِهِم و خشک کن
صلبهای مردان ایشانرا تا منی که باعث تولید است نماند وَ اقطَع
نَسلَ دَوَابِّهِم و دابه آنچه بر زمین رود و در عرف حیوانی را گویند
که بر آن سوار شوند وَ اَنعَامِهِم نعم شتر و گوسفند است یعنی
قطع بکن نسل حیواناتی که بر آن سوار شوند و حیواناتی که بخورند
لَا تَأذَن لِسَمَائِهِم فِی قَطرٍ اذن مده مر آسمانی را که محاذی
ایشانست در باریدن وَ لَا لِاَرضِهِم فِی نَبَاتٍ و اذن مده
زمین ایشانرا در رویدن سبزه رستنی است وَ قَوِّ بِذَلِکَ
مِحَالَ اَهلِ الاِسلَامِ و تقویت بکن بحصول قطر و نبات
در بلاد اسلام یا تقویت بلاد اسلام بکن بوسیله ابتلا بلاد
کفار ببلاهایی که مذکور شد چه بلیات آنها باعث تقویت

بلاد اسلام است و لفظ محال در نسخه شیخ شهید بتشدید لام است
و در نسخه شیخ زین الدین بکسر میم و تخفیف لام است بمعنی قوت یعنی
قوت ایشانرا قوی تر و زیاده بکن وَ حَصِّن بِهِ دِیَارَهُم
و محکم کن با آنچه مذکور شد خانهای اهل اسلام را وَ ثَمِّر بِهِ اَموَالَهُم
و پر بها ساز با آن چیزها اموال ایشانرا چه خوبی حال باعث زیادتی بهای اجناس است
وَ فَرِّغهُم عَن مُحَارَبَتِهِم لِعِبَادَتِکَ و فارغ کن اهل
اسلام را از جنگ کفار برای عبادت تو چه هرگاه اعدا ضعیف
و خوار شوند بعبادت سر بر دارند وَ عَن مُنَابَذَتِهِم نابذ بالحرب
کاشفه و ظاهره لِلخَلوَةِ بِکَ و از مظاهره و رو برو جنگ و مقاتله
نمودن فارغ کن تا تنها شده بعبادت تو قیام نمایند حَتَّی لَا
یُعبَدَ فِی بِقَاعِ الاَرضِ غَیرُکَ یعنی کفار را استیصال کن
تا عبادت کرده نشود در تمام بقعهای زمین غیر ترا وَ لَا تُعَفَّرَ
لِاَحَدٍ مِنهُم جَبهَةٌ دُونَکَ و بخاک آلوده کرده نشود
پیشانی هیچکس بسجده و کسی که سوای تست و در بعضی عبارات
تجوزی هست و در نسخه لا تعفر بصیغه نهی مخاطب و نصب جبهه است

[illegible]

اَللّٰهُمَّ اغْزُ بِهِمْ كُلَّ نَاحِيَةٍ امر از غزا یغزو و در نسخه با اهل
کل ناحیه و در نسخه اعز کل بعین مهمله از باب افعال مِنَ الْمُسْلِمِينَ
علی تعدیه بعلی بتضمین غلبه است مَنْ بِاِزَائِهِمْ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ خدایا بر غزا بر مسلمانان هر جانبی از بلاد را
در حالی که غالب شوند بر کفاری که در مقابل آنها باشند یا عزت
و غلبه بده وَاَمْدِدْهُمْ بِمَلٰئِكَةٍ مِنْ عِنْدِكَ مُرْدِفِينَ
بکسر دال و بفتح نیز مروی است و اعانت کن مسلمانان و غزاة را
بفرستادن ملایکه که از نزد تو اند یعنی بعبادت تو مشغول اند آنچنان
ملایکه که یکی پی دیگری باشند و متوالی و متتالی ایشان باشند که منفق
شوند حَتّٰى يَكْشِفُوهُمْ اِلٰى مُنْقَطَعِ التُّرَابِ تا آنکه مفتضح
کنند کفار را بسبب هزیمت ایشان تا جائی که منتهی خاک است و
این کنایه است از نهایت خواری و بر آمدن از ملک خود گویا
از روی زمین بر آمدند یا آنکه در جنگ گاه خاک بسیار بهوا
رود و کفار از جنگ گاه بگریزند و بناحیه روند که اثر این غبار
آنجا نباشد قَتْلًا فِي اَرْضِكَ و در نسخه شهید فی رضاک

وَاَسْرًا و این کشف و تفضیح از روی کشتن آنها باشد در زمین
تو یا برضای تو و از روی اسیر کردن و بنده ساختن اَوْ يُقِرُّوا
عطف بر یکشفوا یا او بمعنی الا آن است بِاَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ
الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ یا اقرار
کنند یا معنی اینست که مگر آنکه با قرار کنند بآن که توئی آنچنان
خدائی که نیست معبودی بحق مگر تو در حالی که تو تنها معبودی
بحق و ترا شریک در عبادت نیست و وحدک حال مؤکده است
اَللّٰهُمَّ وَاعْمُمْ بِذٰلِكَ اَعْدَاءَكَ فِي اَقْطَارِ الْبِلَادِ
خدایا و عام و شامل کن این بلیه مر جمیع اعدا ترا که در اطراف
عالم اند پس تفصیل اعدا نمود و تقولش مِنَ الْهِنْدِ وَالرُّومِ
وَالتُّرْكِ وَالْخَزَرِ بخای معجمه و تقدیم زای بر رای بوزن فرس
و ایضا بوزن قفل چنانچه در نسخه شهید نام طایفه از ترکان تنگ
چشم است چه خزر بمعنی تنگی چشم نیز آمده وَالْحَبَشِ وَالزَّنْجِ
معرب زنگ است وَالسَّقَالِبَةِ و در نسخه بصاد است کفعم گفته
بسین و بصاد هر دو نام جماعه است سرخ رنگ نزدیک خزر

والدیالمة جمع دیلم نام طایفه ایست وسایر بجر عطف بر منهم
وبنصب عطف بر اعدا رک اُمَمِ الشِّرْكِ الَّذِينَ يَخْفَى اَسْمَاؤُهُمْ
وَصِفَاتُهُمْ و باقی طوایف مشرکین که نامها و صفات ایشان
مخفی است و نمیدانم وَقَدْ اَحْصَيْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَاَشْرَفْتَ
عَلَيْهِمْ بِقُدْرَتِكَ حال آنکه بتحقیق تو شمرده همه را بعلم تام تو
و مشرف شده بر همه بقدرت تو اَللّٰهُمَّ اَشْغِلِ الْمُشْرِكِينَ
بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ اَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ خدایا مشغول
کن کفار را بجنگ یکدیگر تا باز مانند از گرفتن اطراف و بلاد
مسلمانان وَخُذْهُمْ بِالنَّقْصِ عَنْ تَنَقُّصِهِمْ متعلق ببدل
مقدر یعنی و بگیر آنهارا بکم کردن آنها در بدل مبالغه ایشان در کم
ساختن و تنقص متعدی نیز آمده و اضافه بسوی مفعول است
یا بسوی فاعل و یحتمل که مراد این باشد که اگرچه آدمی خود بخود
کم میشود باجل طبیعی لیکن تو باین اکتفا مکن بلکه بگیر و مبتلا
بکن بکم کردن آنها باجال اخترامیه والله اعلم و یحتمل که عن متعلق
باشد بشاغلا یعنی مبتلا کن بنقصان نفس و اموال و عدد جنگ

تاگرفتار

تا گرفتاری بآن مانع آید و تنقیص ایشان مومنانرا و گفته اند که
تنقیص بمعنی عیب کردن گویند زید یتنقص عمرا نفع فیه و ثلبه
و این معنی مناسب مقام نیست وَثَبِّطْهُمْ بِالْفُرْقَةِ
عَنِ الْاِحْتِشَادِ عَلَيْهِمْ یعنی آنهارا متفرق ساز و بسبب این
افتراق عایق و مانع شو کفار را از اجتماع مردم بر ایشان یا از
اجتماع ایشان بر مسلمانان بجهة جنگ اَللّٰهُمَّ اَخْلِ
قُلُوبَهُمْ مِنَ الْاَمَنَةِ بوزن غلبه و در نسخه شهید بوزن
رحمة و خالی کن دلهای ایشانرا از امن که همیشه در خوف باشند
وَاَبْدَانَهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ و خالی کن بدنها ایشانرا از قوت
وَاَذْهِلْ از باب افعال و در نسخه از باب فتح قُلُوبَهُمْ عَنِ
الْاِحْتِيَالِ و غافل کن دلها ایشانرا از حیله کردن وَاَوْهِنْ
اَرْكَانَهُمْ عَنْ مُنَازَلَةِ الرِّجَالِ و سست بکن اعضای
آنهارا از منازله با مردان و منازله آنست که از شتر فرود
آمده بر اسبها سوار شده بجنگ مشغول شوند وَجَبِّنْهُمْ عَنْ
مُقَارَعَةِ الْاَبْطَالِ و در دل ایشان بیند از جبن و خوف

ازکوفتن دلیران بریکدیگر و بعضی گفته اند جَبِّنهُ نَسَبَهُ الی
الجبن والمعنی ههنا اجعلهم بحیث یکونون عند الخلایق
منسوبین الی الجبن عن قرع الابطال بعضهم بعضاً
بایّ آلة کانت واین ضرور نیست چه جَبِّنهُ بمعنی ترسانیدن
نیز مستعمل است و ترسانیدن آگهی کسی را عبارت است از القا
جبن در دل او وَابعَث عَلَیهِم جُنداً مِن مَلائِکَتِکَ بِبَاْس
مِن بَاْسِکَ و بفرست برایشان لشکری از فرشتهای تو با شدتی
در جنگ از شدتهای که تو کنی بر کسی کَفِعلِکَ یَومَ بَدرٍ همچنانکه
بروز جنگ بدر کردی که فرشتها فرستادی تَقطَعُ بِهِ دابِرَهُم
در حالتی که ببری باین فرستادن ملایکه بیخ آنها را وَتَحصُدُ
بِهِ شَوکَتَهُم شوکه تیزی سلاح و شدت است و ماده آن
شوکت بمعنی خار بنابران گفته بدروی باین فرستادن تیزی
سلاح و شدت آنها را و مراد کثرشان و عظمت آنها است
و در نسخه بخا و ضاد معجمتین بمعنی تکسر و تُفَرِّقُ بِهِ عَدَدَهُم
و متفرق سازی باین عدد آنها را و در نسخه وتعزبه عددهم

والمزج

وَامزُج مِیاهَهُم و در نسخه میاههم بِالوَباءِ بمد و در نسخه
بقصر یعنی طاعون و امراض عامه و مراد سبب وباست یعنی
مخلوط کن آبهای ایشان را بسموی که سبب وبا شوند وَاَطعِمَتَهُم
بِالاَدوَاءِ و مزج کن طعامهای آنها را بانچه سبب بیماری باشد
وَارمِ بِلادَهُم بِالخُسُوفِ خسف فرو رفتن زمین است
تشبیه داده خسف را به تیر و فرموده که بزن شهرهای آنها را به تیر خسف
وَاَلِحَّ و در نسخه والح عَلَیهَا بِالقُذُوفِ بضم قاف یعنی الحاح
بکن در انداختن سنگها غیبی بر آن بلاد تا ساکنه آن سنگسار شوند
یا مبالغه بکن در طرح آن بلا و در انداختن آن بخلافها و تحتمل
کون الح بمعنی ضیق باشد چه بمکان الح بمعنی ضیق آمده وَافرَع عَنهَا
بهمزه وصل و فا و را و عین مهمله و در قاموس است فرع راسه
بالعصا علاه بها و فرع الفرس باللجام کبحه و جذب لجامه و در نسخه
بغین معجمه از باب افعال یعنی خالی کن از نعم خود بِالمُحُولِ یعنی
بر سر آن بلاد بزن بعصا قحط و این مجاز است یا لجام آن بلاد
را کشیده دار و بر دهن بلاد بزن یعنی بر دهن اهل آن بلاد سبب

قحط یا خالی کن آن بلاد را بسبب قحطی و خشکی و بی بارانی
واجعل میرتهم فی احص بقاع ارضک و بگردان قوت
آنها را در شوم ترین و بی خیرترین زمینها که خشک و خالی از علف
و نباتات باشد ولا تبعدها عنهم و دورترین اراضی از ایشان
وامنع حصونها منهم و منع کن قلعها آن زمینها از ایشان
که نتوانند در آن قلعها متحصن شد اصبهم و در نسخه واصبهم بالجوع
المقیم والسقم بوزن قفل و در نسخه بوزن فرس الالیم
و برسان بآنها آسیب گرسنگی دایمی و بیماری که الم دهنده است
اللهم وایما غاز غزاهم من اهل ملتک او مجاهد
جاهدهم من اتباع سنتک خدایا هر غازی از اهل
دین تو که غزا نماید با کفار یا مجاهدی از تابعان طریقه تو که جهاد کند
با کفار لیکون دینک الاعلی وحزبک الاقوی وحظک
الاوفی تا باشد دین تو اعلی و جماعه تابعان تو قوی تر و حصه
تو وافی تر یعنی باعث او بر غزا و جهاد و علت غائی آن همین امور
باشد نه منفعت دنیوی فلقه الیسر خدایا است و چون

بسته است متضمن معنی شرط است در خبر فا آمده پس برسان او را آسانی
در جهاد یعنی جهاد را بر او آسان کن وهیئ له الامر
و آماده بکن برای او کار او را وتولّه بالنجح و متولی کار او شو
بتحصیل مطلب او و غالب ساختن او بر خصم وتخیّر له الاصحاب
و اختیار یاران گزیده برای او بکن واستقو له الظهر
و قوت پشت او بخواه یعنی ظهیر و مقوی او باش واسبغ
علیه فی النفقة و اتمام بکن بر و نفقه او را ومتّعه
بالنشاط و بهره مند ساز او را بخوشحالی واطف و در نسخه
واطفا عنه حرارة الشوق گویند طفا الزبد بودن الماء ای لم
یرسب پس اصل اطفی است بیای منقلبه از واو و امر است از افعال
و چون معتل است جزم و وقف ای بحذف لام است بنابرین
یا در کتابت و تلفظ نمی آید و معنی اینست که آنچنان کن که حرارت
شوق بمطلب سوخت در دل او نکند و جای نگیرد یعنی کارسازی
او بکن و در نسخه واطفا بهمزه است از اطفا النار اخمده یعنی بنشان
گرمی شوق او را بمطلب و کارسازی او بکن و یحتمل که اطف

مخفف اطفا باشد و تخفیف میان فصحا باب واسع است
و موید اینست اطف المصباح بعد طلع الصباح وَاَجِرْهُ مِنْ
غَمِّ الوَحْشَةِ و خلاصی ده او را از غم تنهائی و خوف
تا بسبب وحشت برآید بجماعه خود ملحق شود و مناسب اولست
فقره آینه وَاَنْسِهِ ذِکْرَ الاَهْلِ وَالوَلَدِ و یاد متعلقان و
فرزندان را از دل او فراموش گردان تا در جهاد سستی نکند وَاَثْرِ
و در نسخه وَاَدِمْ لَهُ حُسْنَ النِّیَّةِ اثر خیریست که بسبب آن ذکر
صاحبش کنند و لهذا خوبیها را ماثر گویند یعنی نیت نیک را
اثر او بکن که ذکر خیر او بآن کنند وَتَوَلَّهُ بِالعَافِیَةِ و متولی
کار او شو بدفع بلیه از و وَاَصْحِبْهُ السَّلاَمَةَ و سلامتی را
مصاحب او کن وَاَعْفِهِ مِنَ الجُبْنِ و بری ساز او را از ترس
وَاَلْهِمْهُ الجُرْاَةَ و در دل او انداز جرات بر جنگ وَاَرْزُقْهُ
الشِّدَّةَ و نصیب او کن استحکام در کار خود و در مقاومت خصم
وَاَیِّدْهُ بِالنُّصْرَةِ و تقویت او بکن بنصرت دادن بر خصم و در نسخه
بالنصر وَعَلِّمْهُ السِّیَرَ وَالسُّنَنَ و تعلیم او بکن آداب و سنن

از جها و از نفاذ که بر کفار غالب بر عدو ظفر تا از وحشت م

بیغم

بیغمبر را صلی الله علیه و آله وَسَدِّدْهُ فِی الحُکْمِ و براه سداد و استقامت
بدار او را در حکمی که بکند تا بخلاف شرع حکم نکند وَاَعْزِلْ عَنْهُ
الرِّیَاءَ و دور کن از و ریا را که در امر دینی رعایت غیر خدا کند
وَخَلِّصْهُ مِنَ السُّمْعَةِ هر چه ذکر او بلند کند تا همه کس شنود
و شهرت گیرد او را سمعه گویند یعنی خلاص کن او را از ین که اعمال
خیر را بجهة سمعه و شهرت بکند وَاجْعَلْ فِکْرَهُ وَذِکْرَهُ
وَظَعْنَهُ وَاِقَامَتَهُ فِیکَ وَلَکَ و بگردان فکر و سخن گردن
و سفر و اقامت او را منحصر در تحصیل مرضیات تو و از برای
رضای تو یعنی هر چه بکند برای تو کند فَاِذَا صَافَّ بِه تَشْدِیدِ فا
عَدُوَّکَ وَعَدُوَّهُ فَقَلِّلْهُمْ فِی عَیْنِهِ و در نسخه وذللهم
فی نفسه وَصَغِّرْ شَاْنَهُمْ فِی قَلْبِهِ وقتی که او صف بسته باشند
در مقابل صف عدوی تو و عدوی او که کفار اند پس در چشم
او کم نما عدد کفار را و شان آنها را حقیر کن در نظر او تا بجرات
تمام جهاد کند وَاَدِلْ لَهُ مِنْهُمْ و در قاموس است الدولة
انقلاب الزمان و اداالنا الله من عدونا من الدولة

بن

والاه دالة الغالبة پس لام لبجهة تقویت عمل باشد
ونحلبه متعدی بعلی است واو البه پس لیکن بمعنی واحدات یعنی
منقلب ساز عزت ونعمت آنها را برای او یعنی از انها گرفته
باو بده ولا تمد لهم منه واین مستعملست بر اصل یعنی
نعمت او را منقلب مکن واز وگرفته بآنها مده فان ختمت
بخا معجمه ودر نسخه بمهمله له بالسعادة وقضیت له بالشهادة
عطف تفسیری فقره سابقه است پس اگر مقدر چنین باشد که خاتمه
او بسعادت باشد که شهید شود وقضا وحکم تو باین باشد
فبعد ان یجتاح بتقدیم جیم بر حاء مهمله گویند اجتاح الامور
ای استاصلها وجایحه مصیبت وآفت عظیمی است که مستاصل
سازد واز بیخ برکند عدوک بالقتل یعنی اگر مقدر شهادت
او باشد این چنین نشود که دفعة کشته شود بلکه اول دشمن ترا
یعنی بعضی کفار را از بیخ برکند وبکشد وبعد ازان بدست کافر
دیگر در معرکه شهید شود وبعد ان یجهد بهم الاسر و
وبعد ازان که آن دشمن ترا اسیری بمحنت اندازد وبروایت

شهید

شهید ید یجهم الاسر بمعنی یذلهم ازداخ لنا فلان ای ذل
وخضع وکفعم تفسیر بقهر هم کرده ازداخ البلاد قهرها واستولی
علی اهلها وبعد ان تامن اطراف المسلمین وبعد
ازانکه جمیع اطراف مسلمانان از شر آنها در امن آید وبعد
ان یولی عدوک مدبرین عدو بمعنی واحد وبمعنی
جمع نیز آمده وبعد ازانی که دشمنان تو روگردان شوند
در حالتی که پشت داده باشند واین حال مؤکده است اللهم وکما
کلمه ما زایده است مثلم خلف گویند خلف یعنی خلیفه وقایم
مقام او شد ودر نسخه بتشدید لام غازیا خدایا مسلمانی که
خلیفه غازی شود که در غیبت او بامر او محافظت توابع وخانه
او کند او مرابطا مرابطه ملازمه ثغر است که دران سرحد
اسپها خود ببندند وآنجا باشند که هرگاه دشمن خواهد بملک
اسلام دخل کند آنها مانع شوند وبمجرد ماندن آنجا قبل از غزا
وجنگ نیز مرابط گویند یعنی مسلمی که خلیفه مرابطی شود وچون
مرابط در ثغر باشد وعیال او جای دیگر آن مسلم خبردار

عیال او باشد فِی دَارِهِ متعلقست بخلق یعنی این مسلم در خانه
آن غازی یا مرابط خلیفه شده باشد اَوْ تَعَهَّدَ خَالِفِیْهِ
یا خبردار حال بازماندها و عیال غازی یا مرابطی شده جسته بود
بی آنکه او را خلیفه کرده باشند فِی غَیْبَتِهِ متعلق بتعهد
یعنی غایبانه او وقتی که بغزا یا بمرابطه رفته باشد اَوْ اَعَانَهُ
بِطَائِفَةٍ مِنْ مَالِهِ یا اعانت غازی یا مرابطی کند بقدری
از مال خود اَوْ اَمَدَّهُ بِعَتَادٍ بوزن سحاب یا امداد او کرده باشد
. تحصیل استعداد مثل سلاح و دواب و عتاد هر کاری آلات
و اُهبه و ضروریات آن کار است اَوْ شَحَذَهُ عَلَی جِهَادٍ یا تیز
کرده و ترغیب او نموده باشد بر جهاد اَوْ اَتْبَعَهُ در قاموس است
که اتبعتهم اذا سبقوک فلحقتهم و مثله و اتبعتهم غیری فی
وَجْهِهِ الوجه الناحیة دَعْوَةً یا فرستادن باشد در پی
او و رسانیده باشد بناحیه و طرف او دعوت و طلب را یعنی او را
بغزا و مرابطه دعوت کرده و طلب نموده باشد اَوْ دَعَی لَهُ
مِنْ وَرَاءِ حُرْمَةٍ یا کسی که غایبانه او رعایت ذمت و عهد

و پیمان او کرده باشد چیزی که هتک او حلال نباشد رعایت
آن کرد یعنی هتک ناموس او نکرد و حفظ آن نمود فَاَجِرْ
بمدّ امر از باب افعال و در نسخه فاجر از باب نصر لَهُ مِثْلَ
اَجْرِهِ وَزْناً وَ مِثْلاً بِمِثْلٍ بوزن پس اجر بده آن مسلم را مثل
اجر آن غازی یا مرابط برابر بی تفاوت در اجر وَ عَوِّضْهُ
مِنْ فِعْلِهِ عِوَضاً حَاضِراً و در مقابل کاری که آن مسلم کرده
عوض آن بالفعل بده و موقوف بر وقت دیگر مدار یَتَعَجَّلُ
بِهِ نَفْعَ مَا قَدَّمَ وَ سُرُورَ مَا اَتَی الجنان عوضی که شتاب
دارد آن مسلم که بوسیله آن عوض برسد با نفع آنچه پیش کرده
و سرور آنچه آتیان آن نموده از امداد غازی یا مرابط اِلَی اَنْ
یَنْتَهِیَ بِهِ و در نسخه شهید بنیت اَلْوَقْتُ اِلَی مَا اَجْرَیْتَ
لَهُ مِنْ فَضْلِكَ وَ اَعْدَدْتَ لَهُ مِنْ كَرَامَتِكَ تا آنکه
با آخر رسد و منتهی شود زمان و برساند او را بآنچه جاری کرده
و مقدر ساخته برای او از فضل تو و آماده و مهیا کرده برای
او از نعمت تو در آخرت یعنی پیش از نعم آخروی و سوای

آن در دنیا نیز عوض بده بزودی اللّهمّ و ایّما مسلمٍ اهمّه
امر الاسلام خدایا و هر مسلمی که کار اسلام او را در هم انداخته
باشد و پیش او غلبهٔ مسلمانان بر کفار امر عظیم مهم ضروری باشد
و احزنه تحزّب اهل الشرک علیهم و غمگین ساخته باشد
آن مسلم را گروه گروه شدن مشرکین و اجتماع ایشان بجمعیتها
متعدده بجهت غلبه بر مسلمانان یا اجتماع اهل شرک بر شرکین که
فوج فوج کفار بر یکدیگر جمع شوند فنوی غزواً او همّ
بجهادٍ پس آن مسلم نیت غزا کرد یا قصد جهاد نمود فقعد
به ضعفٌ پس نشاند و مانع شد او را از غزا ضعفی و بیماری
او ابطأت به فاقةٌ یا درنگ فرمود او را فقر و احتیاج
وعدم استعداد لوازم جهاد او اخّره عنه حادثٌ
یا حادثه شد که باعث تاخیر او شد او عرض له دون
ارادته مانعٌ یا نزد اراده او جهاد را عارض شد مانعی
و این فقره بمنزله تاکید فقره سابقه است فاکتب اسمه
فی العابدین و در نسخه فی الغازین و این اظهر است پس بنویس

نام او را در جرگه غازیان یا عابدان و اوجب له ثواب
المجاهدین و لازم کن برای او دادن ثواب جهاد کنندها
و اجعل فی نظام الشهداء و الصالحین و در سلک شهیدان
و نیکوکاران منتظم ساز اللّهمّ صلّ علی محمدٍ عبدک
و رسولک و آل محمدٍ صلوةً عالیةً علی الصلوات
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش که بنده تو و رسول تست و بر آل
محمد الجنان رحمتی که رتبه آن بلند باشد بر همه رحمتها مشرفة
و در نسخه شهید تعاف فوق التحیات و مشرف و عالی باشد
یا درخشنده باشد بالا سلامها صلوةً لا ینتهی امدها
و در نسخه شهید مددها الجنان رحمتی که منتهی نشود مدت او یا مدد
او و لا ینقطع عددها و منقطع نشود عدد او کاتمّ
ما مضی من صلواتک علی احدٍ من اولیائک همچو تمامترین
رحمتهای تو که گذشته و فایض شده بر یکی از دوستان تو
انک المنان الحمید المبدئ المعید الفعّال لما
یرید بدرستی که توئی آنکه نعمت بسیار دهنده است و ستوده

شده و بید اکننده و اعاده کننده است در آخرت و بسیار
کننده است هر چه خواهد و در نسخه قریب مجیب دعا در باب التجا
بدرگاه بی آلهی اللهم انی اخلصت بانقطاعی الیک
خدایا من در التجا بدرگاه تو اخلاص ورزیدم که بدیگری اصلا
التجا نبردم واقبلت بکلی علیک بتو روی آورده ام و اقبال
نمودم بتمام اعضا خود وصرفت و در نسخه تشدید را وجهی
عمن یحتاج الی رفدک و روی گردانیدم از کسی که محتاج
بعطا تست یعنی از غیر تو چه همه عالم محتاج عطیه آلهیست وقلبت و
و در نسخه وقلت مسئلتی عمن لم یستغن عن فضلک
و بر گردانیدم سوال کردن خود را از کسی که او مستغنی نیست از فضل تو
ورأیت ان طلب المحتاج الی المحتاج بتضمین التجا سفه
من رأیه و دانستم که طلب کردن محتاجی از محتاجی و التجا
بردن بسوی محتاج سفاهت و بی عقلی است از رای او وضلة
من عقله و گمراهیست از عقل او وکم قد رأیت یا الهی
من اناس طلبوا العز بغیرک فذلوا بس از ناس تمیز کم خبر است

وقد رایت یا آلهی جمله معترضه است یعنی ای خدای من چندین
مردم را بتحقیق دیدم که عزت را بوسیله غیر تو طلب کردند پس
خوار شدند ورامو الثروة من سواک فافتقروا و خواستند
بزرگی و غنی را از غیر تو پس فقیر شدند وحاولوا الارتفاع
بغیرک فاتضعوا و قصد بلندی و عزت بغیر تو کردند پس
پست و خوار شدند فصح بمعاینة امثالهم حازم
وفقه اعتباره حازم فاعل صح است یعنی بسبب مشاهده
حال امثال آن مردم خوب شد کار حازم یعنی عاقل ضابط امور
خود آنچنان حازمی که عبرت گرفتن او از مشاهده آنها باعث توفیق
او شد که بدیگری التجا نبرد لیکن صح جازم بمعنی خوب شد
کار او متعارف نیست و در بعضی نسخ بمعاینة ذلک من حازم
اعتباره پس لفظ اعتباره فاعل صح باشد و من حازم متعلق
بصح یعنی پس بسبب مشاهده حازم این مردم را صحیح شد عبرت
گرفتن او که التجا بغیر خدای تعالی نبود وارشده عطف بر صح الی
طریق صوابه اختیاره واختیار آن حازم ارشاد کرد او را

براهی که او را بصواب رساند یعنی چون عازم عبرت گرفت البته
التجا بغیر خدای تعالی نخواهد بود و اختیار التجا بدرگاه الهی خواهد
نمود پس این اختیار او را براه صواب ارشاد خواهد نمود و در نسخه
اختباره بباء موحده یعنی خبرداری و دانش فانت یا الهی دون
کل مسئول موضع مسئلتی پس توی ای خدای من جای
سوال من نه هر کسی دیگر که ازو سوال کنند و دون کل مطلوب
الیه ولی حاجتی و توی متولی حاجت و کار من نه هر که طلب
کنند ازو مردم انت المخصوص قبل کل مدعو بدعوتی
و قبل از هر که دعا کند توی ممتاز بدعا کردن من که دعا من مخصوص
بتست از تو طلبم نه از غیر تو لا یشرکک احد فی رجائی
شریک نیست ترا هیچکس در امید من یعنی بتست نه بدیگری و لا
یتفق و در نسخه یفق در اساس است وفق الامر یفق کان
صوابا موافقا للمراد در قاموس است وفقت امرک
صادفته موافقا للمراد احد معک فی دعائی و متفق
نیست هیچکس با تو در دعا کردن من او را چه هر گاه من طلب از غیر تو

کنم پس شریک تو در دعا من کجا باشد و لا ینظمه و ایاک
ندائی و ندا من ترا و دیگری را در یک رشته نمی کشد لک یا
الهی وحدانیة العدد مر ترا است ای خدای من از جنس
عدد صفت وحدت که شریک در معبودی بحق نداری و ترکیب
مقابل متقاوم نیز نداری گفته اند مراد بوحدت حصر واجب
بالذات است در حق تعالی نه وحدت متقیه باعداد موجودات چه
نتوان گفت واجب تعالی با زید دو باشد و با زید و عمرو سه و هکذا
یا مراد آنست که وحدت عددیه ظل وحدت حقه صرفه است پس
لک مثل لها فی السموات باشد و با جمله در اخبار اهل بیت
علیه السلام مندرج است تنزیه وحدانیه الهیه از وحدت عددیه
که از تکرار آن عدد بهم رسیده و معروض آن احاد عالم است
و هیچ ممکن موصوف بوحدت حقیقیه نیست و وحدت امکانی
راجع است بوحدت ما خدا ان که وحدت حقیقیه الهیه است فهمیدن
این مراتب مشکل است و در کتب علم الهی نیز این معنی هست والله اعلم
و ملکة القدرة و صفت ذاتیه راسخه قدرت الصمد

بکمر صفت قدرت است یعنی آنچنان قدرتی که رجوع خلق بانست
در مطالب و فضیلة الحول والقوة وصفه نیک قدرت
بر تصرف در امور بروجه تام و قوت بر کارها و درجة
العلو والرفعة و مرتبه علو و رفعت ومن سواک مرحوم
فی عمره مغلوب علی امره و هر که غیر تست مرحوم است در تمام
عمر خود که قدرت تصرف و قوت ندارد مگر بحول و قوت تو و مغلوبست
بر کار خود که غلبه تر است مقهور علی شأنه مغلوبست بر کار
خود بس تاکید ما قبل باشد مختلف الحالات مختلفست
حالهای او که بر یک حال نتواند بود منتقل فی الصفات
از صفتی بصفت دیگر انتقال کرده است و تویی که بر یک حالی
فتعالیت عن الاشباه والاضداد بس تو متعالی
و بلند رتبه از آنکه شبیه و ضد داشته باشی و تکبرت
عن الامثال والانداد و بزرگ مرتبه تری از آن که امثال
و مقابل مخالف داشته باشی فسبحانک بس تنزیه تو میکنم
تنزیه کردنی از جمیع نقایص لا اله الا انت نیست معبود

بحق بکر تو دعا در وقتی که رزق تنگی کند اللهم انک ابتلیتنا
فی ارزاقنا بسوء الظن وفی آجالنا بطول الامل
خدایا بدرستی که تو مبتلا ساختی و امتحان کردی در باب رزقها
ما ببدی گمان که شاید رزق بما نرسد و مطمئن القلب نشدیم
بوصول آن و در باب اجلها ما امتحان کردی بآرزوی دراز
که شاید عمر بسیار شود پس باید جمع مال کرد که وقتی بکار رزق
ما باید حتی التمسنا ارزاقک و در نسخه شهید ارزاقنا
من عند المرزوقین تا آنکه نتیجه آن سوء ظن این شد که
طلب کردیم رزقی را که تو با ما میدهی از جمعی که آنها مرزوقند
و مثل ما طلب رزق دارند و همه ما و آنها رزق تو می یابند
وطمعنا بآمالنا فی اعمار المعمرین و بوسیله طول املها
خود طمع کردیم در عمرهای جمعی که بسیار عمر یافته اند و آرزو کردیم
که مثل آنها ما نیز عمر بسیار بیابیم فصل علی محمد وآله وهب
لنا یقینا صادقا تکفینا به من مؤنة الطلب
و چون بسوء ظن و طول امل مبتلاییم پس رحمت بکن بر محمد و آلش

وبده مارا یقین تمام بوصول رزق معین مقدر بی کم وبیش
که آن یقین مشوب بظن نباشد وکفایت ما کنی بآن یقین از
برداشتن بار طلب رزق از غیر تو وَأَلْهِمْنَا ثِقَةً خَالِصَةً
تُعْفِينَا بِهَا مِنْ شِدَّةِ النَّصَبِ ودر دل ما انداز اعتماد تمام
بر وصول رزق که بآن الهام خلاص کنی ما را از بلیه شدت
تعب در تحصیل رزق وَاجْعَلْ مَا صَرَّحْتَ بِهِ مِنْ عِدَتِكَ
بتخفیف دال فِي وَحْيِكَ وبگردان آنچه با وتصریح کرده از وعده
که در وحی تو کرده یعنی در قرآن مجید چنانچه بعد ازین ذکر کند
وَأَتْبَعْتَهُ مِنْ قَسَمِكَ فِي كِتَابِكَ وآنچه او را تابع آن
وعده کرده از سوگند خوردن تو در کتاب تو چنانچه عنقریب
بیاید قَاطِعًا مفعول اجعل ودر نسخه قطعا موافق حسابطریق مبالغه
لِاهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ یعنی بکن آن وعده وقسم را باعث
بر قطع اهتمام ما برزق که اعتماد بر آن وعده وقسم نموده طلب
رزق از غیر نکنیم واهتمام بشان رزق نداشته باشیم وبدانیم
بیقین که آنچه وعده شده البته میرسد الَّذِي تَكَفَّلْتَ بِهِ

ودرنسخه

ودر نسخه تُكُفِّلَ بِهِ بصیغه مجهول آنچنان رزقی که تو متکفل دادن
آن شده وَحَسْمًا لِلِاشْتِغَالِ ودر نسخه للاستعمال واین
غیر ظاهر است بِمَا ضَمِنْتَ الْكِفَايَةَ لَهُ وبگردان آن وعده
وقسم را سبب قطع مشغولی ما بتحصیل آنچه تو ضامن کفایت ورسانیدن
آن شده فَقُلْتَ چرا که گفته تو واین تعلیل ما سبق است ودر نسخه
فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ وحال آنکه هرچه گویی حق است
الْأَصْدَقُ که از همه اقوال راست تر است وَأَقْسَمْتَ وَ
قَسَمُكَ الْأَبَرُّ الْأَوْفَى وسوگند خورده حال آنکه سوگند تو
راست تر ووافی تر است از قسم دیگران بهرچه از قسم بر آن خورند
که خلاف آن بر تو محالست وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا
تُوعَدُونَ این مقوله قول است یعنی در آسمان رزق شماست
وآنچه بآن موعود شده واین کنایت است از مقدر بودن رزق ثُمَّ
قُلْتَ واین بیان وقسمت است پس گفتی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ پس قسم بخالق آسمان وزمین که إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ
مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ بدرستی آنکه گفتیم که در آسمان رزق

شماست البته حق است شل شحنان است شما **دعا در طلب اعانت الهی در ادای قرض** اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لِیَ الْعَافِیَةَ مِنْ دَیْنٍ تُخْلِقُ بِهِ وَجْهِی گویند اخلقه یعنی پوشانید او را جامهٔ کهنه خداوندا رحمت کن بر محمد و آلش و بده مرا خلاصی از بلا قرضی که بپوشانی روی مرا بسبب آن قرض جامهٔ کهنه و این کنایتست از خواری و بی غرتی و بی آبروی که لازمه قرض است وَیَحَارُ و در نسخه بصیغه مجهول فِیهِ ذِهْنِی و متحیر و حیران شود در علاج آن ذهن من وَیَتَشَعَّبُ لَهُ فِکْرِی و پراکنده شود برای خلاصی از آن قرض فکر من وَیَطُولُ بِمُمَارَسَتِهِ شُغُلِی و دراز شود بتدبیر اداء آن کار من وَأَعُوذُ بِکَ یَا رَبِّ مِنْ هَمِّ الدَّیْنِ وَفِکْرِهِ و پناه می برم بتو ای پروردگار من از اهتمام قرض و فکر آن وَشُغُلِ الدَّیْنِ وَسَهَرِهِ و از مشغولی دل و بیخوابی که بسبب قرض شود فصل علی محمد وآله وَأَعِذْنِی مِنْهُ پس رحمت کن بر محمد و آلش و پناه ده مرا از قرض وَأَسْتَجِیرُ بِکَ یَا رَبِّ مِنْ ذِلَّتِهِ ظاهر روایت بشهید زای مفتوح است

فِی الْحَیَاةِ وَمِنْ تَبِعَتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ و طلب زنهار تو میکنم یا طلب میکنم از تو خلاصی ای پروردگار من از خواری قرض در زندگی و از گرفتی که بسبب گناه قرض شود بعد از مردن و پیغمبر بر شخصی که قرض دار بود نماز نکردند تا حضرت امیر متعهد قرض او شدند فصل علی محمد وآله وَأَجِرْنِی مِنْهُ بِوُسْعٍ فَاضِلٍ و در نسخه بیسر کامل وسع فاضل أَوْ کَفَافٍ وَاصِلٍ پس رحمت کن بر محمد و آلش و خلاصی ده مرا از قرض بوسیلهٔ فراخی در مال که زاید بر ضروریات معیشت تا از آن مقدار فاضل ادا قرض کنم یا بوسیلهٔ دادن آنچه کفاف و ضروری معیشت من باشد که همیشه بمن رسیده باشد بلا فصل تا محتاج بقرض نشوم گفته اند الکفاف ما کف عن الناس ای اغنی عنهم فلا یطلب منهم اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنِی عَنِ السَّرَفِ وَالِازْدِیَادِ وَقَوِّمْنِی بِالْبَذْلِ وَالِاقْتِصَادِ خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و محجوب ساز مرا از اسراف و زیادتی خرجی و مرا قایم بدار بر صرف و انعام و میانه روی که افراط

وتفریط نکنم وعلّمنی حسن التقدیر وتعلیم من بکن اندازهٔ
نیک تا معرفت آن از اقتار وتبذیر واجتناب توانم کرد
واقبضنی بلطفک عن التبذیر ومانع شوم ابلطف تو
از پراکنده کردن مال باسراف واجر من اسباب
الحلال ارزاقی وجاری کن از اسباب حلال روزیهای
مرا ووجّه فی ابواب البرّ انفاقی وصرف کن در نیکیها
نفقه کردن مرا وازو عنّی من المال ما یحدث لی مخیلة
دور کن از من مالی را که موجب تکبر وعجب شود او تأدّیا
الی بغی یا موجب رساندن به بغی باشد یعنی ظلم وعدول از حق
ومخالفت امر او ما اتعقّب منه طغیانا یا موجب
امری شود که گمان آن باشد که در عقب آن امر از من صادر
شود وزیادتی از قدر خود وغلو در معاصی وظلم وکفر اللّهمّ
حبّب الیّ صحبة الفقراء دوست دار یا صحبت فقرا محبوب
من کن واعنّی علی صحبتهم بحسن الصبر واعانت
من کن بر صحبت ایشان بخوبی صبر وما زویت عنّی

من متاع الدنیا الفانیة فاذخره امر از باب فتح
ودر نسخه از باب افتعال وبدال مشدده لی فی خزائنک
الباقیة وآنچه از من دور کردی از متاع دنیای فانی پس آنرا
ذخیره کن برای من در خزینهای باقیهٔ تو که روز قیامت نتیجهٔ آن بمن
بدهی واجعل ما خوّلتنی من حطامها وبکن چیزی را
که تملیک من کردی از متاع دنیا وعجّلت لی من متاعها
وشتاب دادی بمن از متاع دنیوی بُلغة آنچه سبب
بلوغ ووصول من بعیش وخوبی شود الی جوارک بکسر جیم
بمعنی ذمه وپیمان یعنی بگردان آن چیز را وسیله وصول بذمه
تو یعنی متعهد خیرت من شو از بلاها نجات ده ودر نسخه بضم جیم
بمعنی همسایگی چنانچه بفتح لیکن بفتح مروی نیست ووصلة
الی قربک وسبب وصول بقرب تو وذریعة الی جنّتک
ووسیله وصول بجنت تو انّک ذو الفضل العظیم
وانت الجواد الکریم بدرستی که تو صاحب فضل
عظیمی وتویی صاحب جود وکرم دعا در ذکر توبه وطلب توبه

اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین خدایا
ای آنکسی که نتواند وصف او کرد و وصف کردن وصف کنندها
یعنی کسی قادر بر وصف او نیست و آنچه عباد دانند و گویند
در جنب کبریای ذات او هیچست و یا من لا یجاوزه
رجاء الراجین وای آنکه تجاوز نکند از و امید امیدواران
یعنی امید از غیر او نیست و جمیع امیدها بالآخره راجع بدرگاه
اوست و یا من لا یضیع لدیه اجر المحسنین وای آنکه
ضایع نشود در درگاه او مزد نیکوکاران و یا من هو منتهی
خوف العابدین وای کسی که انتها ترس عبادت کنندها
باوست و یا من هو غایة خشیة المتقین وای
آنکه ترس پرهیزکاران باو منتهی شود که بالآخره از و ترسند
هذا مقام من تداولته ایدی الذنوب این جای
که من ایستاده ام جای ایستادن کسی است که گناهان دست
بدست در وی تصرف کرده اند که اگر یک گناه از و دست باز داشت
گناه دیگر در او دست انداخت و همیشه بدست گناهان مبتلا

و گرفتار است و قادته ازمة الخطایا و گناهان مهارها در بینی
او انداخته بجانب خود می کشند و استحوذ علیه الشیطان
و غالب آمده بر و شیطان فقصر عما او در نسخه فیما امرت به
تفریطا پس تقصیر کرده در آنچه امر کرده با و از روی تفریط و کمی در انجام
ضروریست و تعاطی ما نهیت عنه تغریرا و بفعل آورده
آنچه نهی کرده از آن از روی حمل نفس خود بر غرر یعنی خطر کالجاهل
بقدرتک علیه و کالمنکر فضل احسانک الیه
حال او مثل حال کسی است که نداند که تو بر و قادری و مثل حال
کسی است که منکر زیادتی احسان تو بر و باشد یعنی هر چند میداند
قدرت و احسان ترا اما چون عمل بآن نکرد و شکر احسان بجا نیاورد
بلکه خلاف حکم تو کرد پس او بمنزله جاهل بقدرت و بمنزله منکر
احسان تست حتی اذا انفتح له بصر الهدی تا چون گشوده
شد چشم هدایت برای او و تقشعت عنه سحائب العمی
و پراکنده شد از و ابرهای کوری احصی جزاء اذا ما ظلم
به نفسه و شمرد و دانست گناهانی که بآن ظلم بر نفس خود کرده

بود وَفَکَّرَ فِیمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ و فکر کرد در اعمالی که با آنها
مخالفت پروردگار خود نموده بود فَرَاٰی کَبِیْرَ عِصْیَانِهِ
کَبِیْرًا وَجَلِیْلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِیْلًا یعنی در وقت تقصیر گناه
بزرگ را سهل توهم کرده جرات نموده بود الحال که بفضل تو
بصر هدایت او روشن شد و توفیق راه برگشت گناهی که در واقع
کبیر و عظیم بود در نظر او هم کبیر آمد و مخالفتی که در نفس الامر بزرگ
بود در نظر او هم بزرگ آمد و دانست که خطا عظیم کرده فَاَقْبَلَ
نَحْوَکَ مُؤَمِّلًا لَکَ مُسْتَحْیِیًا مِنْکَ بس روی بدرگاه
تو آورد در حالتی که شرمنده بود از تو و در نسخه مستجیرا منک
یعنی در حالتی که طالب زینهار و خلاصی از تو بود وَوَجَّهَ
رَغْبَتَهُ اِلَیْکَ ثِقَةً بِکَ و رغبت و خواهش دل خود را
متوجه تو کرد با اعتماد بفضل تو فَاَمَّکَ بِطَمَعِهِ یَقِیْنًا
وَقَصَدَکَ بِخَوْفِهِ اِخْلَاصًا بس قصد درگاه تو کرد بطمع
عفو تو بیقین و قصد تو کرد بخوف خود از روی اخلاص قَدْ
خَلَا طَمَعُهُ مِنْ کُلِّ مَطْمُوعٍ فِیهِ غَیْرَکَ به تحقیق خالی

شده طمع او از هر که از و طمع توان کرد غیر تو وَاَفْرَخَ رَوْعُهُ
مِنْ کُلِّ مَحْذُوْرٍ مِنْهُ سِوَاکَ افرخ لازم است بمعنی
ذهب گویند افرخت البیضه بچه از ان بر آید یعنی رفته ترس
او از هر چه از ان بترسد غیر تو فَمَثَّلَ بمعنی قام منتصبا و بمعنی
لطا بالارض و ثانی انسب است بمقام و مثل از باب نصر و کرم
و در نسخه بصیغه مجهول است و این غیر ظاهر است بَیْنَ یَدَیْکَ
مُتَضَرِّعًا بس ایستاد راست پیش تو یا بر خاک غلطید پیش تو
در حالی که تضرع میکرد وَغَمَّضَ بَصَرَهُ اِلَی الْاَرْضِ بتضمین
توجه مُتَخَشِّعًا خشوع در بدن و دیدن و آواز است و خضوع مخصوص
بدن است یعنی چشم پوشید در حالی که خشوع کننده بود و متوجه
بود بزمین وَطَاْطَاَ رَاْسَهُ لِعِزَّتِکَ مُتَذَلِّلًا و سر پایین
انداخته برای بزرگی تو در حالی که خوار شونده است وَاَبَثَّکَ
مِنْ سِرِّهِ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوْعًا و پراکنده
و فاش کرد و اظهار نمود پیش تو از اسرار خود چیزی را که تو دانا
تری بآن سر از و و این اظهار از روی خضوع است وَعَدَّدَ

مِن ذُنُوبِهِ مَا أَنتَ أَحصَى لَهَا خُشُوعًا وشمرد از روی
خشوع از کناهان خود پیش تو آنچه تو بهتر شماره آن کرده
ودانی وَاستَغَاثَ بِكَ مِن عَظِيمِ مَا وَقَعَ بِهِ فِي عِلمِكَ
وپیش تو داد خواه شد از کناه عظیمی که صادر شد از وبدانستکی
تو یا آنکه فی متعلقست بعظیم یعنی استغاثه نمود از وقوع
کناهی که عظیمت در علم تو وَقَبِيحِ مَا فَضَحَهُ فِي حُكمِكَ
وآن امر قبیحی که اورا فضیحت کرد در حکم تو یا از آنچه اورا
فضیحت کرده وقبیحت در حکم تو مِن ذُنُوبٍ تفسیر عظیم وقبیح است
أَدبَرَت لَذَّاتُهَا فَذَهَبَت وَأَقَامَت تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَت
از کناهانی که پشت بما دادند یعنی باقی نماند پس رفتند وهیچ
چیز از انها باقی نماند واقامت کردند بیها وعقابهای که
نتیجه آنست پس لازم ما شدند لَا يُنكِرُ ضمیر راجعست بلفظ
من در قولش وهذا مقام من چنانچه ضمایر سابقه یا إِلَهِي
عَدلُكَ إِن عَاقَبتَهُ انکار نکند ای خدای من عدل
ترا اکر عقاب وکنی ودر نسخه لا ینکر بصیغه مجهولست ووعدک

برفع وهمچنین در قولش وَلَا يَستَعظِمُ عَفوَكَ إِن عَفَوتَ
عَنهُ وَرَحِمتَهُ وعظیم نداند عفو ترا اکر اورا عفو کنی ورحمت
کنی لِأَنَّكَ الرَّبُّ الكَرِيمُ الَّذِي لَا يَتَعَاظَمُهُ
ودر نسخه لا یتعاظمک مثل انا الذی سمتنی امی حیدره غُفرَانُ
الذَّنبِ العَظِيمِ چراکه تو آنچنان پروردکاری عظیمی که نزد تو
عظیم نمینماید بخشیدن کناه عظیم اللَّهُمَّ فَهَا أَنَا ذَا قَد
جِئتُكَ مُطِيعًا لِأَمرِكَ فِيمَا أَمَرتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ
پس من اینک بتحقیق آمده ام بدرکاه تو در حالتی که مطیع
امر توام در انچه امر کرده از دعا کردن مُتَنَجِّزًا وَعدَكَ
فِيمَا وَعَدتَ بِهِ مِنَ الإِجَابَةِ در حالی که سوال
کننده ام از تو وفا کردن تو بوعده تو در انچه وعده کرده
بآن از اجابت دعا إِذ تَقُولُ بیان وعده است وحکایت
حال ماضیه است ادعُونِي در نظم ترکیبی همزه ادعونی در درج
ساقط شود وادب در فصل کلام خالق از کلام مخلوقست
پس وقف باید کرد بر تقول یا با وصل همزه مضمومه باید خواند

برسبیل حکایت یا بطریق وصل به نیت وقف استجب لکم
وقتی که گفتی دعا کنید وطلب حاجت از من بکنید تا قبول کنم
ودعا شمارا استجاب کنم اللهم صل علی محمد وآله والقنی
بمغفرتک کما لقیتک باقراری خدایا رحمت کن بر محمد
وآلش وملاقات با من کن بمغفرت تو چنانچه من ملاقات تو
کردم باقرار گناه وارفعنی عن مصارع الذنوب کما
وضعت لک نفسی وبلند مرتبه کن وبر دار مرا از جایی که گناهان
با مردم کشتی گرفته بر زمین زنند ومغلوب گناهان شوند چنانچه
من پست مرتبه کردم وانداختم خود را آنجا که مذلت واسترنی
بسترک کما تانیتنی عن الانتقام منی وبپوشان
مرا بستر تو یعنی بخش که در محشر گناهان پوشیده شوند
ونفضح من نشود چنانچه در دنیا صبر وتانی کردی وانتقام نکشیدی
اللهم وثبت فی طاعتک نیتی خدایا ثابت گردان
نیت مرا در بندگی تو واحکم فی عبادتک بصیرتی محکم کن
در عبادت تو دیده دل مرا یعنی عقل مرا در باب عبادت ثابت

دار که خلاف عقل از من نشود ووفقنی من الاعمال لما
تغسل به دنس الخطایا عنی وتوفیق بده مرا از اعمال
بعملی که بشویی ودور کنی آن عمل از من چرک گناهان مرا وتوفنی
علی ملتک وملة نبیک محمد علیه السلام ودر نسخه
صلی الله علیه وآله اذا توفیتنی وچون بمیرانی مرا بمیران
بر دین تو ودین نبی تو که بر وباد سلامتی اللهم انی اتوب
الیک فی مقامی هذا من کبائر ذنوبی وصغائرها
خدایا بدرستی که من توبه میکنم بدرگاه تو درین جایی که ایستاده ام
از گناهان کبیره وصغیره خود وبواطن سیئاتی وظواهرها
اضافت صفت بموصوفست یعنی واز گناهان باطنه من مثل
حقد وحسد واز گناهان ظاهره من مثل ضرب وستم یا از ظاهر
گناه وباطن گناه وسوالف زلاتی وحوادثها واز لغزشها
گذشته وآنچه الحال شود توبة من لا یحدث نفسه
بمعصیة همچو توبه کسی که در دل نگذراند گناه را ولا یضمر
ان یعود فی خطیئة ودر خاطر نیارد عود بگناهی وقد

قُلْتَ یا اِلٰهی فی مُحْکَمِ کِتابِكَ اِنَّكَ تَقْبَلُ التَّوبَةَ
عَنْ عِبادِكَ وَتَعْفُو عَنِ السَّیِّئاتِ وَتُحِبُّ التَّوّابِینَ
وبه تحقیق تو ای خدای من در آیات محکمه کتاب تو که غیر منسوخند
گفته که تو قبول توبه میکنی از بندها تو و عفو میکنی گناهان و دوست
میداری کسانی را که بسیار توبه کنند و این نقل بالمعنی است عبارت
قرآن فَاقْبَلْ تَوْبَتی کَما وَعَدْتَ پس قبول توبه من بکن
چنانچه وعده کرده وَاعْفُ عَنْ سَیِّئاتی کَما ضَمِنْتَ وعفو بکن
گناهان مرا چنانچه ضامن شده وَاَوْجِبْ لی مَحَبَّتَكَ
کَما شَرَطْتَ و واجب کن برای من محبت ترا من چنانچه شرط
کردی و مراد بمحبت الهی بکسی غایت و انعام و عفو و درجات
جنت و رضا الهی است وَلَكَ یا رَبِّ شَرْطی اَنْ لا اَعُودَ
فی مَکْرُوهِكَ و مر تراست ای پروردگار من شرط کردن من آنکه
برنگردم و نکنم آنچه مکروه تست وَضَمانی اَنْ لا اَرْجِعَ فی
مَذْمُومِكَ و مر تراست ضامن شدن من درین که رجوع
نکنم بآنچه تو مذمت آن کنی وَعَهْدی اَنْ اَهْجُرَ جَمیعَ

مَعاصِیكَ و مر تراست عهد کردن من که ترک کنم همه گناهان ترا
اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَعْلَمُ بِما عَمِلْتُ فَاغْفِرْ لی ما عَلِمْتَ خدایا
بدرستی که تو داناتری از من بآنچه کرده‌ام پس بخش بمن آنچه
دانستی وَاصْرِفْنی بِقُدْرَتِكَ اِلی ما اَحْبَبْتَ و صرف کن
دل مرا بقدرت تو بسوی آنچه دوست داری یعنی مرا بران بدار
که آن کار کنم و در نسخه شهید واصرف بقدرتك الی بتشدید یا
اَللّٰهُمَّ وَعَلَیَّ تَبِعاتٌ قَدْ حَفِظْتُهُنَّ وَتَبِعاتٌ قَدْ
نَسیتُهُنَّ خدایا در ذمت من گناهها هست که بیاد دارم
و گناهان دیگر هست که فراموش کرده‌ام وَکُلُّهُنَّ
بِعَیْنِكَ الَّتی لا تَنامُ و همه پیش چشم تست که خواب نکند
و این مجاز است و مراد آنکه همه را تو میدانی و غافل نشوی
وَعِلْمِكَ الَّذی لا یَنْسی و همه بدانستگی تست بعلمی که فراموش
نکند و نسبت عدم فراموشی بعلم مجاز است و این فقره سابقه است
فَعَوِّضْ مِنْها اَهْلَها یعنی آن تبعاتی که حقوق عباد است
عوض آنها بده بصاحبان آن تا ابرا ذمه من کنند وَاحْطُطْ

عَنّی وِزرَ هَا وببند ازاز من باران کناها زاکه بفضل تو خلاص
شوم وخَفِّف عَنّی ثِقلَهَا وتخفیف بده از من ثقل آنها را
واعْصِمْنی مِنْ اَنْ اُقَارِفَ مِثْلَهَا ونکهدار مرا ازانکه نزدیک
بشل آن کناه روم اَللّٰهُمَّ وَاِنَّهُ لَا وَفَاءَ بِالتَّوْبَةِ
اِلَّا بِعِصْمَتِكَ خدایا بدرستی که شان انیست که کمالیت توبه
یعنی که استقامت بر آن نیست مکر بحفظ تو از عود بآن وَلَا
اسْتِمْسَاكَ بِی عَنِ الْخَطَایَا اِلَّا عَنْ قُوَّتِكَ واحتباس
وباز ماندن من از کناهان نیست مکر از قوتی که تو بدهی فَقَوِّنی
بِقُوَّةٍ کَافِیَةٍ پس تقویت من بکن بقوتی که کافی باشد
در حفظ از معاصی وَتَوَلَّنی بِعِصْمَةٍ مَانِعَةٍ ومتولی کار من شو
بمحافظتی که مانع من باشد از کناه اَللّٰهُمَّ اَیُّمَا عَبْدٍ
تَابَ اِلَیْكَ وَهُوَ فی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَكَ فَاسِخٌ لِتَوْبَتِهِ
وَعَائِدٌ فی ذَنْبِهِ وَخَطِیئَتِهِ خدایا هر بنده که توبه
کند و تو بعلم غیب خود بدانی که او فسخ توبه نموده عود بکناه
خواهد نمود فَاِنّی اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَکُونَ کَذٰلِكَ پس

بدرستی که من پناه بتو میبرم ازین که مثل آن بنده باشم
یعنی تو محافظت من بکن از عود بکناه فَاجْعَلْ تَوْبَتی
هٰذِهِ ودر نسخه شهید توبة لا احتاج بعدها الی توبة تَوْبَةً
مُوجِبَةً لِمَحْوِ مَا سَبَقَ وَالسَّلَامَةِ فِیمَا بَقِیَ پس
بکردان این توبه مرا چنان توبه که موجب محو کناهانی باشد
که در زمان سابق از من صادر شده وموجب سلامتی من باشد
از کناهان آینده در مدت عمری که باقی مانده که دیگر بعصمت تو
کناه ویاک وثابت بروم اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعْتَذِرُ ودر نسخه
اِلَیْكَ مِنْ جَهْلی وَاَسْتَوْهِبُكَ سُوءَ فِعْلی خدایا بدرستی که
من عذر میکویم بدرکاه تو از جهل من وطلب بخشش میکنم کار بدی
را که کرده ام فَاضْمُمْنی اِلیٰ کَنَفِ رَحْمَتِكَ تَطَوُّلًا پس ضم
کن ودرآر مرا در کنار رحمت تو از روی فضل واحسان که مشمول
رحمت شوم وَاسْتُرْنی بِسِتْرِ ودر نسخه بفتح سین عَافِیَتِكَ
تَفَضُّلًا وبپوش مرا بپوشش عافیت یعنی دفع بلیات دنیوی
واخروی بکن از روی تفضل یعنی عافیت ترا لباس من کن

[illegible]

ومرا شمول عافیت خود بکن اللهم وانی اتوب الیک من کل
ما خالف ارادتک او زال عن محبتک خدایا بدرستی
که من توبه میکنم و رجوع بتو میکنم از هرچه مخالف اراده تو باشد
یا از محبت تو دور باشد من خطرات قلبی و لحظات
عینی و حکایات لسانی از خلاف مرضیات تو که در دل
خطور کند و چشم آنها را ببیند و زبان بآنها تکلم نماید توبة
تسلم بها کل جارحة علی حیالها و در نسخه بفتح حا من
تبعاتک الجنان توبه که بسبب آن توبه هر عضو من بانفراد
سلامت ماند از گناهان تو و تا من مما یخاف المعتدون
من الیم سطواتک و در امن شوند هر عضو من بسبب آن
توبه از آنچه می ترسند از آن گناهکارانی که تجاوز میکنند
از خود و نجات یابند اعضا من از صولتها و قهرها و بطشهای تو
یعنی از عذابهای تو که الم رسنده اند اللهم فارحم وحدتی
بین یدیک خدایا چون من توبه کردم پس رحم کن بر تنهایی
من در پیش تو که هیچکس غیر تو نجات دهنده من نیست و وجیب

قلبی من خشیتک و رحم بکن بر خفقان دل من از ترس تو
واضطراب ارکانی من هیبتک و مضطرب شدن
و لرزیدن اعضای من از هیبت تو فقد اقامتنی یا رب
ذنوبی مقام و بضم میم اول مصدر است و در نسخه بفتح
میم اسم مکانست الخزی بفنائک پس بتحقیق ایستاده
کرده اند مرا گناهان من ایستاده کردن بخواری یا در جای
خواری در پیشگاه درگاه تو و این فنا از آنجهة که پیش درگاه تست
اگرچه نهایت عزت دارد ولیکن از این جهة که مثل من گناهکاری
در آن ایستاده مقام خواریست و بالجمله کنایت از خواری خود است
فان سکت بتشدید تا صیغه متکلمست لم ینطق عنی احد
پس اگر ساکت شوم از جانب من کسی هیچ نگوید و ان شفعت
از باب منع و در نسخه تشفعت و این اظهر است فلست باهل
الشفاعة و اگر کسی را بشفاعت طلبم شفاعت نکند چرا که لایق
آن نیستم که شفاعت من کنند اللهم صل علی محمد و آله
و شفع و در نسخه لی فی خطایای کرمک خدایا رحمت

کن بر محمد و آلش و در کناهان من شفیع ساز کرم ترا و در نسخه
واشفع بکرمک فی خطایای یعنی خود شفیع شو و عُد علی سیّاتی
بعفوک و بمهربانی و لطف نظر عفو بر کناهان من بکن و لا
تجزنی جزائی من عقوبتک و جزا مده مرا جزائی که
مستحق آنم از عقوبت تو بلکه بفضل خود عمل کن وابسط علیّ
طولک بفتح طا و بکشا و پهن کن بر من سعهٔ رحمت و فضل ترا
وجللنی بسترک و بپوشان مرا بپوششی که از رحمت تست
وافعل بی فعل عزیزٍ تضرع الیه عبدٌ ذلیلٌ فرحمه
و بکن با من کار صاحب عزتی که بدرگاه او تضرع و زاری کرد بنده
خواری پس آن عزیز رحم بر آن ذلیل کرد او غنیّ عطفت بر عزیز
تعرّض له عبدٌ فقیرٌ فنعشه از باب منع یا بکن با من
مثل فعل مالداری که نزد او التجا برد بنده فقیری پس جبر فقر او کرد
اللهم لا خفیر لی منک خدایا کسی که مرا خلاص کند از عذاب
تو نیست فلیخفرنی از باب افعال و در نسخه از باب نصر و در نسخه
از باب ضرب عزک پس باید یعنی امید دارم که بزرگی ذات

تو خلاص کند و لا شفیع لی الیک فلیشفع لی فضلک
و شفاعت کننده مرا بدرگاه تو نیست پس شفاعت من کند
فضل تو و قد اوجلتنی خطایای تحقیق مرا ترسانده اند
کناهان من فلیؤمنی عفوک پس مرا در امان خود بدارد
عفو تو فما کل ما نطقت به پس هرچه کفتم از قبایح خود
از اول دعا تا اینجا عن جهلٍ خبر کل است منّی بسوء اثری
نیست ذکر آن ناشی از جهل من بقبح افعال من که از بی عقلی آنها را
حسن دانسته ذکر کرده باشم لکن لتسمع سماؤک ومن
فیها وارضک ومن علیها بلکه قبیح مذکورات را دیده
و دانسته ذکر کردم تا آسمان تو و هر که در اوست و زمین تو و هر که
بر روی آن ساکن است بشنوند ما اظهرت لک من الندم
ولجأت الیک فیه من التوبة ندامتی را که پیش تو
اظهار کردم و توبه را که در حصول آن بتو التجا بردم فلعل
بعضهم برحمتک یرحمنی رحمت رقت قلبست و رحمت
الهی مجاز است از اثر رقت قلب یعنی انعام و رحمت عباد

اگرچه وقت قلیلست اما بشاکله بارحمت الهی مراد سمان انعامست
بس تدرکه الرقة تاسیس باشد نه تاکید یعنی بس ذکر آنها
از ینجهة کردم که شاید بعضی از اهل سما و ارض بوسیله انعام
و رافت تو بر من انعام کنند او تدرکه الرقة
علی لسوء حالی یا دل و نرم شود و ترحم کند بر من بسبب بد
حالی من فینالنی منه بنصب لام در جواب ترجی بعد فا
واین بیان انعامست نسبت بیرحمتی و متفرعست بر تدرکه
الرقة بدعوة هی اسمع لدیک من دعائی تا برسانند
بمن دعا را یعنی تا در حق من آنجنان دعایی بکند که آن دعا
مسموع تر و مقبول تر باشد نزد تو از دعا من او شفاعة
او کد بضم دال خبر مبتدا محذوفست بتقدیر هی او کد و در نسخه
بفتح دال صفت شفاعتست چرا که غیر منصرفست عندک
من شفاعتی یا در حق من شفاعتی کنند و موکدتر و موثر
تر باشد از شفاعت من در حق من تکون بها نجاتی
من غضبک آنجنان شفاعتی که بوسیله آن نجات من

شود از غضب تو و فوزتی و در نسخه شهید و فوزی برضاک
و باشد آن شفاعت سبب رسیدن من برضای تو اللهم
ان یکن الندم توبة الیک فانا اندم النادمین
خدایا اگر ندامت و پشیمانی توبه است نزد تو پس من پشیمان
ترین پشیمانانم از آنچه کرده ام وان یکن الترک
لمعصیتک انابة فانا اول المنیبین و اگر ترک کنا
تو رجوع باشد بدرگاه تو پس من اول رجوع کنندگانم
یعنی ترک کردم و اولیت بر سبیل مبالغه است در سرعت
ترک وان یکن الاستغفار حطة للذنوب فانی
لک من المستغفرین و اگر باشد طلب بخشایش باعث
اسقاط گناهان پس بدرستی که من از جمله طالبان بخششم
از تو اللهم فکما امرت بالتوبة وضمنت القبول
خدایا پس چنانچه فرمودی که توبه کنیم و ضامن قبول آن شدی
یعنی وعده قبول کردی بمقتضای کریمه ادعونی استجب لکم
فصل علی محمد واله واقبل توبتی پس رحمت بکن

بر محمد و آلش و قبول کن توبه مرا وَلَا تَرْجِعْنِي رجع متعدی
آمده مثل رجع مصدر سمی است الْخَيْبَةَ مِنْ رَحْمَتِكَ و مرا
باز مگردان همچو بازگشتن کسی که خایب از رحمت تو باشد که نرسیم
برحمتی که خواهیم إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بدرستی
که توئی که بسیار قبول کننده توبه را از گناهکاران وَالرَّحِيمُ
لِلْخَاطِئِينَ الْمُنِيبِينَ و توئی رحم کننده بر خطا کنندگانی
که بدرگاه تو رجوع آرند و بتو بازگشت نمایند اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ خدایا رحمت کن بر محمد
و آلش چنانچه ما را بوسیله او راه راست بدین حق نموده وَصَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ و رحمت بکن بر محمد
و آلش چنانچه ما را نجات دادی از کفر و ضلالت بوسیله آن سرور
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وَيَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ و رحمت بکن بر محمد و آلش آنچنان رحمتی
که شفاعت کند آن رحمت یعنی سبب شفاعت ما شود روز قیامت
و روز احتیاج و فقر بسوی تو که هیچکس دیگر دفع احتیاج

نتواند

نتواند کرد مگر با مر تو و چون صلوات رحمت و انعام است
و از جمله نعم رحمت شفاعتست پس صلوات سبب شفاعت
شود إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ
بدرستی که تو بر همه چیز قادری و همه چیز بر تو آسان است

دعا بعد نماز تهجد در اعتراف بگناهان

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَأَبِّدِ بِالْخُلُودِ وَالسُّلْطَانِ
ای خدای من ای صاحب ملک ابدی بدوام و سلطنت
و در حین فنا عالم نیز قدرت بر اعاده است که آنهم سلطنتی است
یا مراد از ملک ابدی ملک آخرویست که فنا ندارد و بهتر اینست
که متأبد بیا مثنات تحتیه باشد یعنی ملک او تقویت داده شده
و تائید کرده شده بدوام و بسلطنت و در نسخه بباء موحده
و بفتح دال پس صفت اسم اشارت باشد و برین تقدیر لفظ
الْمُمْتَنِعِ نیز بفتح عین باید خواند و هر کدام ازین دو فقره دو سجع
دارد بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ و ای آنکه عزیز است فی نفسه بی
لشکر و مددکاران که در هیچ کاری محتاج بمدد نیست بلکه اسباب

هر شئی نیز با ایجاد اوست و مخفی نماند که در همه نسخ الممتنع بکسر عین آمده است
پس صفت ملک باشد حال آنکه او صفت خداست و محتمل که مراد
این باشد که ملک و عزیز و غالبست بی لشکر و بی اعوان والله اعلم
والعز عطفست بر الملک الباقی علی مر الدهور و خوالی
الاعوام و ای صاحب عزتی که آن عزت باقی است تا مرور ازمنه
و تا سالها گذران و مواضی الازمان و الایام و تا زمانها
و روزها گذران و این عطف تفسیری فقره سابقه است عز
سلطانک غالبست پادشاهی تو عزا لا حد له باولیة
این چنین غلبه که طرفی ندارد و آن غلبه در جانب مبدا یعنی اول
و ابتدائی نیست ولا منتهی له باخریة و در جانب
انتها نیز طرفی ندارد یعنی آخر و منتهی ندارد و استعلی ملکک
علوا سقطت الاشیاء دون بلوغ امده و عالیست
ملک تو آنچنان علوی که اشیا افتادند پیش از رسیدن بنهایت
آن چرا که ملک او نهایت ندارد ولا یبلغ ادنی ما استاثرت به
من ذلک اقصی نعت الناعتین یعنی هرچند کسی در مدا

و تعریف و بیان صفات باکمل مراتب رسیده باشد نتواند
از قرار واقع بیان صفت ادنی مرتبه ملکی کند که تو برای خود
اختیار کرده ضلت فیک الصفات جمع صفت است بمعنی
وصف که مصدر نوعی است یعنی راه گم کرد در توصیف تو انواع
تعریف کردن یعنی هیچکس پی بکنه ذات و صفات تو نتوان
برد و تفسخت دونک النعوت و سست شدند نزد
توصیف تو انواع تعریفات و توصیفات و در نسخه اللغات
وحارت فی کبریائک لطائف الاوهام و حیران شد
در تصور بزرگی تو اوهام لطیفه دقیق بین کذلک انت
الله الاول فی اولیتک این چنینی تو که گفتم ای خدای
که در اولیه خود اولی یعنی بر همه چیز مقدمی و مرتبه کامله تقدم
داری و تواند بود که فی متعلق باشد بکذلک یعنی تو این چنینی
و متصف بصفات مذکوره در اولیت تو آن خدائی که اولی
و مقدمی بر همه و ملایم اینست فقره تالیه و علی ذلک انت
دائم لا تزول و برهمین صفاتی تو همیشه و تغیر نمی شوی

وَاَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ اَمَلًا و من بنده
ضعیفم از روی عمل و بزرگم از روی آرزو یعنی عمل من کمست
و آرزوی من بسیار خَرَجَتْ مِنْ یَدِی در نسخه بتشدید یا
ثانی اَسْبَابُ الْوُصَلَاتِ بضمتین در نسخهاست لیکن در
قاموس است که الوصلت بالضم الاتصال وکل ما اتصل بشی فما
بینهما وصله جمعه کصرد پس ظاهر فتح صاد است اِلَّا مَا وَصَلَهُ
رَحْمَتُكَ و در نسخه بتشدید الا ما وصلت رحمتک بوزن قدره
یعنی برآمده از دست من علل اموری که میان من و تو در آیند
و وصل سازند مرا بدرگاه تو مگر وصله رحمت تو یعنی مگر آنکه
رحمت تو میان ما و تو آمد و بدرگاه تو برساند وَتَقَطَّعَتْ
عَنِّی عِصَمُ بوزن عنب الْآمَالِ اِلَّا مَا اَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ
مِنْ عَفْوِكَ و بریده شد از من چیزی که بآن تمسک نموده
بآرزوها خود برسم مگر عفو تو که من تمسک بآن نموده ام قَلَّ
عِنْدِی مَا اَعْتَدُّ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ کمست نزد من آنچنان
طاعت تو که آنرا معتدبه دانم وَكَثُرَ عَلَیَّ و در نسخه بتشدید

عند

عِنْدِی مَا اَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ و بسیار است بر من
یا نزد من از جنس گناهان تو که اقرار بآن میکنم وَلَنْ يَضِيقَ
عَلَيْكَ عَفْوُكَ عَنْ عَبْدِكَ وَاِنْ اَسَاءَ فَاعْفُ عَنِّی
و هرگز بر تو تنگ و مشکل نیست عفو کردن تو از بنده تو و اگرچه
گناه بسیار داشته باشد پس عفو کن از من اَللّٰهُمَّ وَقَدْ
اَشْرَفَ عَلَی خَفَايَا الْاَعْمَالِ عِلْمُكَ خدایا بتحقیق
مشرف و مطلعست علم تو بر اعمال خفیه تمام عالم وَانْكَشَفَ
كُلُّ مَسْتُورٍ دُونَ خُبْرِكَ بوزن قفل و منکشف و ظاهرست
نزد دانش تو هرچه مستور و مخفی است بر عالم وَلَا تَنْطَوِی عَنْكَ
دَقَائِقُ الْاُمُورِ و پیچیده نمیشود از تو امور دقیقه بلکه همه
نزد تو گشوده و واضحست وَلَا تَعْزُبُ عَنْكَ غَيِّبَاتُ
السَّرَائِرِ و در نسخه غایبات و در نسخه خبیات و غایب نمی شود از تو
اسراری که غایب اند از علم مردم وَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیَّ عَدُوُّكَ
الَّذِی اسْتَنْظَرَكَ لِغَوَايَتِی و در نسخه لاغوائی فَاَنْظَرْتَهُ
و بتحقیق غالبست بر من دشمن تو که طلب مهلت تا قیامت

از تو کرد بجهة گمراه کردن من پس تو او را مهلت دادی
وَاَمْهَلَكَ اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ لِاِضْلَالِيْ فَاَمْهَلْتَهُ
و از تو مهلت طلبیده تا روز جزا برای گمراه کردن من
پس تو او را مهلت دادی و این عطف تفسیری فقره سابقه است
فَاَوْقَعَنِيْ در قاموس متعدی نمی گوید نیست اما گفته اوقع
بینهم بالغ فی قتالهم و شاید به تضمین محاربه باشد یعنی
پس او محاربه کرد با من در حالتی که مبالغه نمود در جنگ من
وَقَدْ هَرَبْتُ اِلَيْكَ مِنْ صَغَائِرِ ذُنُوْبٍ مُوْبِقَةٍ
وَكَبَائِرِ اَعْمَالٍ مُرْدِيَةٍ و به تحقیق گریخته پناه بدرگاه تو آورده ام
از گناهان صغیره که دور کنند اینکس را از درگاه تو و از گناه
کبیره که موجب هلاک و عذاب اخروی باشد حَتّٰى اِذَا
قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ تا آنکه چون کرده ام گناه ترا وَاسْتَوْجَبْتُ
بِسُوْءِ سَعْيِيْ و در نسخه بسوء فعلی سَخْطَتَكَ و در نسخه مصححه
سَخَطَكَ و مستحق غضب تو شدم بسبب سعی من در کار بد
فَتَلَ عَنِّيْ عِذَارَ و در نسخه عنان غَدْرِهِ بپیچید شیطان

ازمن

ازمن روی غدر و حیله خود را و خود را دور گرفت که مرا دخلی
نیست تو خود کرده وَتَلَقَّانِيْ بِكَلِمَةِ كُفْرِهِ و بسخن کفر خود
با من ملاقات کرد یعنی انکار او از ایقاع من در معاصی
نیز از توابع کفر اوست و باعث او بر آن انکار کفر اوست
وَتَوَلَّى الْبَرَاءَةَ مِنِّيْ و در نسخه بالبراءة منی و استیلا در
اظهار بیزاری از من نمود وَاَدْبَرَ مُوَلِّيًا عَنِّيْ و پشت داد
بمن در حالتی که روی گردانده بود از من و این حال مؤکده است
فَاَصْحَرَنِيْ لِغَضَبِكَ فَرِيْدًا پس بر آورد و ظاهر کرد مرا در صحرا
برای غضب تو بر من در حالی که من تنهایم و معینی در آن صحرا
ندارم وَاَخْرَجَنِيْ اِلَى فِنَاءِ نَقِمَتِكَ طَرِيْدًا و بر آورد مرا
بسوی پیشگاه عقوبت تو در حالی که من رانده شده ام از
درگاه تو لَا شَفِيْعٌ بضم و تنوین و در نسخه بفتح و همچنین
در خفیر و حصن و ملاذ يَشْفَعُ لِيْ اِلَيْكَ در حالی که نیست مرا
در آن صحرا و فنا شفیعی که شفاعت من نزد تو کند وَلَا
خَفِيْرٌ يُؤْمِنُنِيْ عَلَيْكَ و نیست خلاص کننده که مرا در

امن دارد از عقاب تو و در تعدیه بعلی تامل باید کرد وَلَاحِصْنٌ

یَحْجُبُنِی عَنْکَ ونیست قلعه که حاجب شود مرا از تو وَلَامَلَاذٌ

ملاذ نیز بمعنی قلعه است پس عطف تفسیری فقره سابقه باشد

اَلْجَاُ اِلَیْهِ مِنْکَ ونیست قلعه که التجا بآن برم و بپوشد مرا

از تو فَهٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ وَمَحَلُّ الْمُعْتَرِفِ لَکَ

وهرگاه حال من اینست پس این جایی که من ایستاده ام جای

ایستادن کسی است که پناه بتو برد و جای بودن کسی است که

پیش تو اعتراف بتقصیر خود نماید فَلَا یَضِیقَنَّ عَنِّی فَضْلُکَ

وَلَا یَقْصُرَنَّ و در نسخه بی نون ثقیله دُونِی عَفْوُکَ پس البته

تنگ نیست از من فضل تو و قاصر نیست نزد من عفو تو بلکه

سعه فضل تو و کمال عفو تو بمرتبه ایست که شامل من هم شود

وَلَا اَکُنْ و در نسخه وَلَا اَکُونَنَّ اَخْیَبَ عِبَادِکَ التَّائِبِینَ

ونباشم من محروم ترین بندها تو که توبه کنندگانند که من

بمطلب نرسم و توبه من قبول نشود و از آنها قبول شود وَلَا اَقْنَطَ

وُفُودِکَ الْاٰمِلِینَ ونباشم ناامیدترین جمعی که بدرگاه تو آیند

بامیدها وَاغْفِرْ لِی اِنَّکَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ وببخش مرا بدرستی

که تو بهترین بخشندگانی اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ اَمَرْتَنِی فَتَرَکْتُ

وَنَهَیْتَنِی فَرَکِبْتُ خدایا بدرستی که تو مرا امر بعبادت

کردی پس من نکردم و منع از معاصی کردی پس من کردم وَسَوَّلَ

لِیَ الْخَطَاَ خَاطِرُ السُّوءِ فَفَرَّطْتُ وخطرات بد که در دل

من آمدند آنها زینت دادند پیش من امری را که خطا بود پس

من تقصیر کردم و عمل بخطا کردم وَلَا اَسْتَشْهِدُ عَلٰی صِیَامِی

نَهَارًا و گواه نمیگیرم هیچ روزی را بر روزه داشتن

من یعنی روزه نگرفتم در روزی تا آن روز گواهی بدهد و این از قبیل

کسر نفس و مبالغه است یعنی صومی که لایق کبریای الهی باشد

از من نشد و همچنین وَلَا اَسْتَجِیرُ بِتَهَجُّدِی لَیْلًا و طلب

اعانت و خلاصی نمیکنم از هیچ شبی بسبب بی خوابی و عبادت

و نماز شب یعنی تهجد لایق درگاه الهی در شبی نکردم تا آن

شب مرا اخلاص کند و پناه دهد از عذاب که روز قیامت گواهی

دهد وَلَا تُثْنِی عَلَیَّ بِاِحْیَائِهَا سُنَّةٌ و به نیکی یاد نکند

مرا سنتی از سنن مصطفویه بسبب احیا من آن سنت را
یعنی هیچ سنتی را ترویج نداده ام تا آن سنت روز قیامت
مدح من کند حاشا فروضک کہ اصل است و فی نسخه نسبت
یعنی منزه است فرضهای تو ازانکه کسی احیا آن کند التی من
ضیّعها هلك الجنان فروضی که هرکس تضیع آنها کند
و بعمل نیارد در روز قیامت هلاک شود یعنی بعذاب مبتلا شود
و لست اتوصّل الیك بفضل نافلةٍ مع کثیر ما اغفلت
من وظائف فروضك و بسیاری از نوافل که بجا آوردم
آنهارا وسیله بدرگاه تو نمی آرم با آنکه بسیاری از فرضهای ترا
که وظیفه ما کرده من ترک آن کرده ام یعنی هرگاه ترک واجبات
از من شده باشد پس چگونه توسل نمایم بنوافلی که کرده ام و چون
اولیا محفوظند خصوصا ایمه هدی خصوصا بعد ذکر حاشا فروضک
و حسنات ابرار سیات مقربین است مراد بفرض متروک
فرض ابرار باشد که سوای فروض عام است یا مراد بوظایف
فروض آداب مکمله آنست مثل طمانینه و تعهد اول وقت
والله

والله اعلم و همچنین و تعدیت عن مقامات حدودك
الی حرمات انتهکتها و گذشتم من از جاهایی که منتهای
احکام تست یعنی مقرر نموده که ازان تجاوز نباید کرد و رسیدم
بامور ی که واجب بود قیام بآن و حرام بود تقصیر دران
و خوار داشتم آنرا و زبون و ضایع کردم آنرا یعنی تقصیر دران
کردم و قیام بآنچه واجب بود دران نکردم و کبائر ذنوبٍ
اجترحتها کانت عافیتك لی من فضائحها سترًا و اگر
در رسیدم بگناهان کبیره که ارتکاب آنها نمودم آنچنان
گناهانی که بوده است حفظ تو مرا از رسوائیها آنها پوشش و اگر
حفظ نمیکردی و بحفظ خود مرا نمی پوشیدی فضیحت می شدم
و هذا مقام من استحیی لنفسه منك و سخط علیها
و رضی عنك و این جایی که من ایستاده ام جای ایستادن
کسی است که بشومی نفس خود از تو شرمنده است و غضب دارد
بر نفس خود و راضی است از تو یعنی من آن کسم که چنین باشد
فتلقاك و در نسخه شهید و تلقاك بنفسٍ خاشعةٍ و رقبةٍ

خاضعة وظهر مثقل اسم مفعول از باب افعال من
الخطایا وبتو روی آورد بانفسی ساکن و متذلل و متواضع
وباگردن ساکن متطامن که زیر افکنده هست و با پشتی گران
بار از گناهان و در قاموس است که خشوع در بدن و دیدن
و آواز است وخضوع مخصوص بدنست واقفا بین الرغبة
الیک والرهبة منک در حالی که آنکس ایستاده است
میان رغبت تو بامید رحمت ومیان ترس از تو بخوف از عقابت
جه مقتضای ایمان اینست که میان خوف ورجا باشند وأ
أولی من رجاه واحق من خشیه واتقاه و از جمله جمعی
که او با آنها امیدوار است تو بی امید ولایق تری بانکه
از تو امیدوار باشند و از جمله جماعه که او از آنها می ترسد
تو سزاوارتری بترسیدن که از تو باید ترسید مجملا رحمت تو اتم
وعقاب تو اعظم است فاعطنی یارب ما رجوت و بس
بده بمن ای پروردگار من آنچه از تو امید میدارم از عفو
وانعام وآمنی مما و در نسخه مما حذرت و در امن دار مرا از آنچه

دائم

می ترسم وعد علی بعایدة رحمتک وانعام مرا بده بنعمة
رحمة تو انک اکرم المسئولین بدرستی که تو کریم ترین
جمعی که از آنها سوال و طلب کنند اللهم واذ سترتنی
بعفوک وتغمدتنی و در نسخه وغمرتنی بفضلک فی دار
الفناء بحضرة الاکفاء خدایا چون پوشیدی مرا بعفو
خود و در نیام فضل خود محافظت نمودی و تفضیح نکردی در خانه
فنا یعنی در دنیا و حضور همسران فاجلنی من فضیحات
دار البقاء عند مواقف الاشهاد من الملائکة المقربین
والرسل المکرمین از باب تفعیل و در نسخه از باب افعال
والشهداء والصالحین بس خلاص داده مرا از فضایح خانه بقا
یعنی در آخرت در جای ایستادن حاضرات از ملایکه مقربت
و پیغمبران معزز و شهیدان و نیکوکاران یعنی در حضور اینجماعه
مرا فضیحت مکن من جار کنت اکاتمه سیآتی
بیان صالحین است و در نسخه وکم من جار و این اظهر است
یعنی و چندین همسایه بودند که گناهان خود از آنها می پوشیدم

ومن ذي رحم كنت احتشم منه في سريراتي
و در نسخه خفياتي و جنبيدن خويشان نزديك بود زند كه شرم ميكردم
از اظهار اسرار خود نزد آنها لم اثق بهم رب في الستر
بفتح سين و در نسخه بكسر على و وثقت بك رب في المغفرة
لي اعتماد نكردم بر آن همسايها و خويشان اي پروردگار
من در ين كه گناه مرا بپوشند بنا بر آن از آنها پوشيدم
اما از تو پوشيدن محالست و اعتماد بر تو داشتم اي پروردگا
من در بخشيدن گناه من بنا بر آن جرعت كردم و انت
اولى من وثق به و تو بهترين كساني كه اعتماد بر آنها كرده شده
واعطى من رغب اليه و دهنده ترين كساني كه رغبت
بآنها و طلب از انها كرده شده و ارءوف و در نسخه و ارأف
و در نسخه ارق من استرحم و مهربان ترين كساني كه طلب
رحمة از آنها كرده شده فارحمني چون چنين پس
بر من رحمت كن اللهم وانت حدرتني و در نسخه احدرتني
ماء مهينا من صلب متضائق العظام حرج

بوزن كتف المسالك خدايا و تو مرا منحدر ساختي در حالي كه
آب خوار چركين بودم يعني مني را فرود آوردي از ميان مهره هاي پشت
كه استخوانها آن با هم متصل است و فرجه ميان آنها تنگ است
و راههاي ميان آن نيز تنگ الى رحم متعلقت بجد رتني
ضيقة سترتها و در نسخه بباء موحده و معني ظاهري ندارد
بالحجب يعني منحدر ساختي بسوي زهدان تنگي كه پوشيده او را
بپردها تصرفني و در نسخه فيها حالا منصوبست بنزع خافض
يعني الى حال عن حال در حالي كه ميگردانيدي مرا از صفتي بصفتي
ديگر و تغير مضارع حكايت حال ماضيه است حتى انتهيت بي
الى تمام الصورة تا آنكه رسانيدي مرا در آخر با تمام صورت من
واثبت في الجوارح و ايجاد كردي در من اعضا را كما نعت
في كتابك چنانچه وصف كرده و ترتيبي كه ذكر كرده در قرآن
مجيد نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظما و در نسخه
عظاما ثم كسوت العظام لحما در حالي كه بودم من نطفه
يعني مني پس خوني بسته شدم پس پاره گوشتي شدم پس

ایجاد استخوانها کردی پس استخوانها را بگوشت پوشانیدی ثم
أنشأتني خلقاً آخر پس ایجاد کردی ایجادی دیگر که نفس
ناطقه را ببدن متعلق ساختی واینها تفصیل ما نعت فی کتابک
است کما شئت هر کس را چنانچه خواستی خلق کردی خوش روی
وخوش خلق وسعید یا برعکس آنها حتی إذا احتجت وبصیغه
متکلم إلی رزقک ولم أستغن عن غیاث فضلک تا آنکه
چون بعد از نفخ روح وتعلق نفس ببدن محتاج شد برزق تو
ومستغنی نشدم از فریادرسی فضل تو جعلت لي قوتاً من فضل
طعام وشراب أجریته لأمتک التي أسکنتني جوفها
وأودعتني قرار رحمها گردانیدی مقرر برای من قوتی
که بآن غذا بگیرم از فضل طعام وآبی که رزق کنیز خود با آن وان
کردی آنچنان کنیزی که مرا درمیان شکم او ساکن کردی
ودامانت گذاشتی در رحمش که جای قرار جنین است یعنی بمادر من
زیاده بر قوت ضروری او دادی تا قدر زاید بر آن قوت من
شود در رحم ولو تکلني ودر بعضی نسخ بسکون لام واین

غیر ظاهر است چه لو جزم نکند یا رب فی تلک الحالات
إلی حولي أو تضطرني إلی قوتي ودر نسخه ولو وکلتني
فی تلک الحالات إلی نفسي واضطرتني إلی قوتي
واگر حواله میکردی مرا ای پروردگار من دران حالات سابقه
بسوی شدت وقوت من ومضطر می ساختی مرا بسوی قوت
من لکان الحول عني معتزلاً ولکانت القوة مني
بعیدة هر آینه دران حالات می بود شدت از من دوری
گزیننده ومی بود قوت از من دور شونده چه دران حالات
اصلا شدتی وقوتی نبود فغذوتني بفضلک غذاء
البر اللطیف بفتح با ودر نسخه بکسر پس غذا من کردی دران
حالات بفضل تو آنچنان غذایی که نیکوکار صاحب لطف کسی
غذا دهد تفعل حکایت حال ماضیه است ذلک بي تطولاً
علی إلی غایتي هذه واین تغذیه وعنایت را کردی بمن
از روی احسان وکرم بر من تا این غایت که باین عمر رسیدم
لا أعدم از باب علم برک درحالی که هرگز خوبی واحسان تو

معدوم نشد از من یعنی آنچنان نشد که نیابم آنرا و احسان
تو بمن در پی رسید و لا یبطئ بی حسن صنیعک و در نسخه
صنعک و در حالی که درنگ نکرد در رسیدن بمن فعل جمیل
و احسان نیک تو بلکه بسرعت رسید و لا تتأکد مع
ذلک ثقتی و با وجود علم من بتحقیق این احسانها از ابتدا
خلقت در رحم تا حال اعتماد من بوصول رزق قوی نمی شود
و اوقات عبادت را نیز صرف در تحصیل آن میکنم فاتفرغ
بنصب بعد فا در جواب نفی لما هو لخطی لی عندک
تا آنکه فارغ شوم برای تحصیل آنچه از نصیب و رزق من رتبه
و مکانه آن بیشتر است نزد تو یعنی اگر اعتماد من بوصول رزق
قوی می بود صرف اوقات در عبادات میکردم و حظ وافر
ثواب آن می یافتم قد ملک الشیطان عنانی فی سوء
الظن وضعف الیقین بتحقیق شیطان مالک عنان
من شده و بطرف بدگمانی و ضعف یقین بحصول رزق
میکشد با آنکه اکتفا بقدر ضروری در طلب رزق نمیکنم

بلکه

بلکه صرف عمر در طلب آن میکنم و برای عبادات فارغ نمیشوم
فانا اشکو سوء مجاورته لی وطاعة نفسی له پس
من شکایت بدرگاه تو میکنم از بدی مجاورت شیطان
مر او را و از اطاعت کردن نفس من او را و استعصمک
من ملکته و از تو طلب عصمة و حفظ میکنم از مالک شدن
او مرا و اتضرع الیک فی ان تسهل و در نسخه الیک فی صرف
کیده عنی و اسالک ان تسهل الی رزقی سبیلا و در نسخه
بسبلی و زاری میکنم بدرگاه تو درین باب که آسان کنی بسوی
رزق من راه را که بسهولت بمن برسد فلک الحمد
و در نسخه فلک اللهم الحمد علی ابتدائک بالنعم الجسام
بکبر جسیم پس مر تراست سپاس بر ابتدا کردن تو بنعمتهای بلند
رتبه و الهامک الشکر علی الاحسان و الانعام
و بر انداختن تو در دل من شکر کردن بر احسان و انعام تو
فصل علی محمد و آله و سهل علی رزقی پس رحمت بکن
بر محمد و آلش و آسان بکن بر من رزق مرا و ان تقنعنی عطف است

برزقی یا مفعول فعل محذوفست تقدیرش و اسالک و در نسخه
واقنعنی پس عطفست بر اهل بتقدیرک لی و اسان بکن بر
من اینکه قانع کنی مرا برزقی که مقدر ساخته برای من یا سوال
میکنم از تو قانع کنی مرا یا قانع کن مرا بآن رزق و همچنین وان
ترضینی و در نسخه وارضینی بحصتی فیما قسمت لی و اسان
کن بر من اینکه راضی کنی مرا بحصه من در انچه قسمت من کرده یا
سوال میکنم از تو آنرا و همچنین وان تجعل و در نسخه واجعل
ما ذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتک
و اسان کن بر من اینکه آنچه رفته از جسم من و عمر من صرف
کنی آنرا در راه بندگی تو یا سوال میکنم آن صرف را یا صرف
بکن آنرا و مراد بذهب فعل مضارع است و تعبیر بماضی برای
تحقیق و توقعست یا برای استدعا آنست که سیات مرا
عفو کن و در عوض آن بفضل خود حسنات بده انک خیر
الرازقین بدرستی که بهترین رزق دهندها تویی و اگرچه
رزق دهنده منحصر در حق تعالی است لیکن اسباب رزق

را نیز تغلیبا رازق اعتبار نموده صیغه جمع استعمال کرده اللهم
انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک
خدایا بدرستی که من پناه میبرم بتو از آتشی که غلظت و درشتی
کنی بوسیله آن آتش بر کسی که گناه تو کرده یعنی آن آتش را
بر عاصی غلیظ و مشکل ساختی و در نسخه تعاقب بها من عصاک
و توعدت بها و در نسخه و تتوعد بها من صدف عن
رضاک و وعید نموده بآن آتش کسانی را که از رضای تو اعراض
نموده اند و من نار نورها ظلمة و هینها الیم
و بعیدها قریب و از آتشی که روشنی آن تاریکی است و ضعیف
تر و فسرده ترین آن بسیار الم کننده است و دور آن حکم
نزدیک دارد و من نار یاکل بعضها بعض و در نسخه
بعضها بعضا و یصول بعضها علی بعض و پناه می برم
بتو از آتشی که میخورد بعضی از آن بعضی دیگر را و حمله میکند
بعضی بر بعض و من نار تذر العظام رمیما و از آتشی
که استخوانها را می پوساند و خاک میکند و تسقی اهلها

حَمِیمًا و میخوراند اهل آن نار را یعنی دوزخیان را آب گرم
مثل زرد آبی که از قروح برآید و نسبت سقی بنار مجازیست
وَمِنْ نَارٍ لَا تُبْقِی عَلَی مَنْ تَضَرَّعَ إِلَیْهَا و از آتشی که رحم
نمیکند بر کسی که پیش او تضرع و زاری کند وَلَا تَرْحَمُ
مَنِ اسْتَعْطَفَهَا و رحم نمیکند بر کسی که طلب مهربانی از و کند
و این عطف تفسیری فقره سابقه است وَلَا تَقْدِرُ عَلَی التَّخْفِیفِ
عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَاسْتَسْلَمَ إِلَیْهَا و قادر نیست آن آتش
بر تخفیف در سوختن کسی که نزد او خشوع و تذلل و جزع کند
و منقاد او شود تَلْقَی سُکَّانَهَا بِأَحَرِّ مَا لَدَیْهَا مِنْ
أَلِیمِ النَّکَالِ وَشَدِیدِ الْوَبَالِ ملاقات میکند با ساکنان
او که اهل جهنم اند بگرم ترین آنچه دارد از عذاب قوی الم دهنده
که هر که ببیند بترسد و تغییر زنجیر آتشین هم کرده اند و از شدت
تام و ثقل شدید وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ
أَفْوَاهُهَا و پناه می برم بتو از کژدمهای آن نار که کشوده است
دهن آنها چه فغر لازم است و در نسخه بفتح ها چه فغر متعدی نیز

آمده

آمده و در نسخه بافواهها که متعدی بها شد وَحَیَّاتِهَا
الصَّالِقَةِ بِأَنْیَابِهَا و از مارهای آن نار که فریادهای شدید
کننده اند در حالی که متلبس اند بنیشهای خود یعنی نیش کشوده فریاد
شدید مهیب میکنند و در نسخه شهید بغین معجمه یعنی دندان
نیش او برآمده و نمودار شده وَشَرَابِهَا الَّذِی یُقَطِّعُ أَمْعَاءَ
وَأَفْئِدَةَ سُکَّانِهَا چون امعا نیز مضافست بسکان حذف
تنوین از و شده هر چند که فاصله بمضاف دیگر شده نظیرش
قول شاعر ما بین ذراعی و جبهة الاسد و اضافه آب بسوی
نار بر سبیل مجاز است یعنی و پناه میبرم بتو از آب جهنم که پاره
پاره میکند رودهای دوزخیان را و دلهای آنها را وَیَنْتَزِعُ
قُلُوبَهُمْ و از جای میکند دلهای ایشان را وَأَسْتَهْدِیکَ
لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَأَخَّرَ عَنْهَا و طلب میکنم از تو هدایت
بسوی چیزی که دور دارد کسی را از آن نار و موخر دارد
از آن نار تا باو نرسد چه تاخیر مستلزم دوریست از آن اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجِرْنِی مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِکَ

خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و خلاص کن مرا از آن آتش بفضل
رحمت تو وَاَقِلْنِی عَثَرَاتِی بِحُسْنِ اِقَالَتِکَ و فسخ بکن لغزش
مرا یعنی اعتبار آن مکن و به بخشش نیک تو وَلَا تَخْذُلْنِی
یَا خَیْرَ الْمُجِیْرِیْنَ و خوار مکن مرا ای بهترین خلاص کنندها
یا بهترین زنهار دهندها اِنَّکَ تَقِی الْکَرِیْهَةَ وَتُعْطِی الْحَسَنَةَ
بدرستی که تو محافظت میکنی از امر مکروه و میدهی نعمت خوب
و در نسخه الجمیلة وَتَفْعَلُ مَا تُرِیْدُ وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ و میکنی هر چه خواهی و تو بر همه چیز قادری اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اِذَا ذُکِرَ الْاَبْرَارُ خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش وقتی که ذکر نیکان شود و چون ذکر نیکان همیشه
هست پس صلوات نیز همیشه باشد چنانچه در فقره تالیه است
وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ
و رحمت بکن بر محمد و آلش مادامی که خلیفه شود هر کدام از شب
روز دیگری را که چون یکی برود دیگری بیاید یعنی همیشه صَلٰوةً
لَا یَنْقَطِعُ مَدَدُهَا وَلَا یُحْصٰی عَدَدُهَا آنچنان صلوتی

که منقطع

که منقطع نشود مدد او که متوالی و دائمی باشد و نتوان شمرد
عدد آن را بجهة عدم تناهی صَلٰوةً تَشْحَنُ الْهَوَاءَ وَتَمْلَاُ
الْاَرْضَ وَالسَّمَاءَ آنچنان صلواتی که پر کند هوا و زمین
و آسمان را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ حَتّٰی یَرْضٰی رحمت کند
خدای بر او و بر آلش تا آنکه او راضی شود وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ بَعْدَ الرِّضَا و رحمت بر محمد و آلش بعد از رضا نیز
صَلٰوةً لَا حَدَّ لَهَا وَلَا مُنْتَهٰی صلوتی که حد و نهایت
ندارد یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ای رحیم ترین رحم کنندها
دعا در وقت استخاره اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ
خدایا من درین کار طلب ارشاد بخیر از تو میکنم بسبب علم
تو بعاقبت امور و در بعضی نسخ و استخیرک بقدرتک فَصَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاقْضِ لِیْ بِالْخِیَرَةِ بکسر خا و سکون یا و در نسخه
بفتح هر دو وَاَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ الْاِخْتِیَارِ و در دلها القا کن
دانستن اختیار آنچه خیر است وَاجْعَلْ ذٰلِکَ ذَرِیْعَةً اِلَی
الرِّضَا بِمَا قَضَیْتَ لَنَا وَالتَّسْلِیْمِ لِمَا حَکَمْتَ و بکن آن

یعنی هرکاه عاجز باشیم از معرفة آنچه مختار تست وندانیم
بهبود خود را ناچار نخواهیم دانست قدرت ترا یا رتبه ومنزلة
ترا وظاهر امراد قدر نعمت باشد یا مقدار آنچه مقدر کرده
نصیب ما را لیکن در قاموس معنی اخیر رابفتح دال کفته مجملا
اکر بفتح است بس معنی تغمط این باشد که راضی نشویم آنچه مقدر
کرده وشکر آن بجا نیاریم واکر بسکونست بس معنی آنکه وفا
بحق اجلال وتعظیم او نکنیم بس کویا مخرد انسته ایم اَلْعِیاذ
بِاللهِ تَعَالَی مِنْهُ وَاللهُ اَعْلَمُ وَنَکْرَهُ مَوْضِعَ رِضَاکَ
ومکروه ما خواهد بود آنچه مرضی تو باشد العیاذ بالله منه یعنی
بس سوم ما بعجز معرفة مکن تا باین بلا مبتلا نشویم وَنَجْنَحُ
اِلَی الَّتِی هِیَ اَبْعَدُ مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَةِ ومیل خواهیم کرد
بسوی حالتی که دور تراست از خوبی عاقبت ما وَاَقْرَبُ
اِلَی ضِدِّ الْعَافِیَةِ ونزدیک تراست بضد عافیه یعنی دفع
بلیات بس ما را دانا کن بآنچه خیر ما است تا ازین بلیات نجات
باشد وَحَبِّبْ اِلَیْنَا مَا نَکْرَهُ مِنْ قَضَائِکَ ومحبوب

الهام او وسیله راضی شدن ما بآنچه حکم کردی واختیار آن
نمودی برای ما وسبب انقیاد حکمی که کردی فَاَزِحْ عَنَّا
رَیْبَ الْاِرْتِیَابِ بس دور کن از ما تهمت شک در خوبی
آنچه تو اختیار کنی وارشاد با آن نمائی که متهم بشک نیز نشویم
چه جای تحقق شک وَاَیِّدْنَا بِیَقِیْنِ الْمُخْلِصِیْنَ وتقویت
بکن ما را بیقینی که مخلصان تو دارند یعنی آنچنان یقینی بده
در جزم بخیریت آنچه اختیار نمائی که مخلصان تو دارند وَلَاتَسُمْنَا
عَجْزَ الْمَعْرِفَةِ عَمَّا تَخَیَّرْتَ در قاموس است سام فلانا
الامر کلفه ایاه واکثر ما یستعمل فی العذاب والشر وسوم الفرس
جعل علیه سمة ای علامة وکیا وتکلیف مکن ما را بعاجز بودن دانش
ما از ادراک آنچه تو اختیار کرده برای ما یعنی عاجز مکن ما را از معرفة
آن بلکه بفهمان ما را سر چه خیر ما در آنست یا آنکه داغ عدم معرفة
بر ما منه فَنَغْمِطَ از باب ضرب وعلم در قاموس است غمط
النّاس استحقرهم وغمط العافیة لم یشکرها
والنعمه بطرها وبطر طغیان نعمة است قَدْرَکَ بسکون دال

یعنی

ماکن آنچه مکروه ما باشد از جمله احکام تو تا راضی بقضا تو باشیم
وَسَهِّلْ عَلَيْنَا مَا نَسْتَصْعِبُ مِنْ حُكْمِكَ و آسان کردن
برما آنچه از احکام تو برما مشکل نماید تا بطیب خاطر با آن عمل نمائیم
و راضی باشیم وَأَلْهِمْنَا الْانْقِيَادَ لِمَا أَوْرَدْتَ عَلَيْنَا مِنْ
مَشِيَّتِكَ و در دل ما انداز که اطاعت کنیم چیزی را که برما وارد
کنی از مراد تو حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا تَعْجِيلَ
مَا أَخَّرْتَ تا آنکه دوست نداریم تاخیر آنچه تو تعجیل آن
نموده برما ایراد کنی و نه تعجیل آنچه تو تاخیر آن کنی بلکه محبوب ما شود
هرچه کنی از تعجیل و تاخیر وَلَا نَكْرَهَ مَا أَحْبَبْتَ وَلَا نَتَخَيَّرَ
مَا كَرِهْتَ و مکروه ما نشود آنچه محبوب و مرضی تست و نیک
ندانیم آنچه مکروه تست بلکه رضا ما منحصر در رضای تو باشد وَاخْتِمْ
لَنَا بِالَّتِي هِيَ أَحْمَدُ عَاقِبَةً وَأَكْرَمُ مَصِيرًا و ختم کن کار
ما را بآنچه عاقبت آن بهتر باشد و آنچه بازگشت آن بعزیزترین
احوال باشد إِنَّكَ تُفِيدُ الْكَرِيمَةَ وَتُعْطِي الْجَسِيمَةَ
بدرستی که تو افاده میکنی و انعام می کنی چیزی را که بکرم و خوبست

ومیدهی نعمتی را که بزرگست وَتَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَأَنْتَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و می کنی آنچه خواهی و تو بر همه چیز قدرت کامله
داری دعا وقتی که ببیند کسی را مبتلا ببلیه
بفضیحتی و در نسخه بکناهی اَللَّهُمَّ
لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سِتْرِكَ بکسر سین و در نسخه بفتح بَعْدَ عِلْمِكَ
خدایا مر تراست سپاس بر پوشانیدن تو معایب و گناهان
بندها بعد از علم تو بآن یعنی دیده و دانسته می پوشی وَمُعَافَاتِكَ
بَعْدَ خُبْرِكَ بوزن قفل و بر رفع کردن تو از ما علل و بلیات را
یا آنکه بر دفع کردن تو بلیات مردم را از ما و بلیات ما از مردم
بعد از دانش تو یعنی دانسته معافات می کنی و مراد بعدیت
ظاهری نیست که مستلزم تاخیر علم باشد چه علم او ازلی است
فَكُلُّنَا قَدِ اقْتَرَفَ الْعَائِبَةَ بیا و در نسخه بهمزه فَلَمْ
تُشْهِرْهُ پس هرکدام ما بتحقیق کرده است گناهی و فعلی را
که موجب عیب ماست پس تو آن را مشهور نساختی و بپوشیدی
وَارْتَكَبَ الْفَاحِشَةَ فَلَمْ تَفْضَحْهُ و مرتکب شد اموری

را که نهی کرده و بسیار قبیح است بس تو او را فضیحت و رسوا
نکردی و کَشَفْتَ بِالْمَسَاوِی و بدیهار البابس خود کرده
و خود را با آن پوشیده و مغمور گناهان شد یا آنکه گناهان را
مخفی داشت و نخواست که کسی بداند فَلَمْ تَدُلَّ عَلَيْهِ بفک
ادغام و اینهم لغت عرب است بس تو دلالت مردم بر آن
نکردی و مخفی داشتی که کسی پی بآن نبرد کَمْ نَهْيٍ و در نسخه
شهید کم نهیا و همچنین و امر او بیة و خطیئة بس کم استفهامی باشد
گویا آنقدر بسیار است که عدد آن نمیداند و استفسار و استفهام
از آن میکند و در اکثر نسخ بجر است بس کم خبریه باشد لَكَ
قَدْ أَتَيْنَاهُ چندین کار بد بود که تو منع از آن کرده بودی
و ما تحقیق کردیم آنرا وَأَمْرٍ قَدْ وَقَفْتَنَا و در نسخه شهید قد
اوقفتنا و هر دو بیک معنی است عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ
و چندین کار نیک که تو فرموده بودی و تحقیق دانا نمودی ما را
بوسیله شارع و مطلع ساختی ما را بر آن بس ما از آن کار گذشتیم
و بجا نیاوردیم وَسَيِّئَةٍ أَكْتَسَبْنَاهَا وَخَطِيئَةٍ ارْتَكَبْنَاهَا

و چندین بدیها کسب کردیم و خطاها ارتکاب نمودیم کُنْتَ
الْمُطَّلِعَ عَلَيْهَا دُونَ النَّاظِرِينَ بودی تو مطلع بر آن تقصیرات
نه بینندهای دیگر وَالْقَادِرَ عَلَى إِعْلَانِهَا فَوْقَ الْقَادِرِينَ
و بودی تو قادر بر علانیه کردن و شهرت دادن آن پیشتر از
همه قادران كَانَتْ عَافِيَتُكَ لَنَا حِجَابًا دُونَ أَبْصَارِهِمْ
که بوده است حجاب ما از اطلاع مردم بر فضایح ما حفظ تو یا آنکه
عافیت تو حجاب ما بود نزد دیدنهای آنها یعنی هرگاه آنها
قصد دیدن کردند تو محافظت کردی ما را از اطلاع آنها نه ابصار
آنها چه قوت باصره و دانش آنها بسیار بود لیکن تو بفضل
خود از نظر آنها پوشیدی وَرَدْمًا دُونَ أَسْمَاعِهِمْ
ردم محکم بستن سوراخ است و بود عافیت تو سبب بستن
راه شنیدن مردم فضایح ما را نه قوای سامعه آنها چه سامعه
آنها قوی بود یا آنکه نزد اراده کردن آنها شنیدن فضایح
ما سوراخ گوش آنها را انباشتی و این کنایت است از مخفی داشتن
فضایح بنهجی که مردم نشنوند یعنی کسی مطلع نشود تا نزد مردم

بگوید پس بشنوند فاجعل ما سترت من العورة پس گردان
آنچه پوشیده از عورات ما یعنی از اموری که اطلاع غیر بران
عیب است والخفیة من الخجلة وآنچه مخفی داشته از
خیانتها در نظر خلق چه دخلت الامر بضم بمعنی باطن امر است
واعظا لنا وزاجرا عن سوء الخلق بوزن عنق وقفل
بیک معنی است لیکن اینجا مروی اولست واقتراف
الخطیئة یعنی آن ستر واخفا را گردان واعظ ما و منع کننده
ما از بدخلقی واز ارتکاب گناهان ودر نسخه سوء الخلق [illegible] واسرار
الخبیئة یعنی توفیق بترک بدی تا محتاج باستر نشویم والاپنهان
داشتن معاصی مستحسن است ودر نسخه کفعمی انقیاد الخطیئة از
تاهت البهامة اذا رفعت رأسها وسعیا الی التوبة
الماحیة ودر نسخه شهید الناجیة پس مجاز است از نجات
دهنده چه او لازم است از بابت عذاب الیم وبجی الشجرت بمعنی
قطعها نیز آمده پس مجاز است از قطع وعفو گناهان والطریقة
المحمودة طریق مونث سماعی نیز آمده بنا بران صفت او

مونث

مونث مذکور شده ویعنی وبگردان آن ستر واخفا را باعث سعی
ما بسوی توبه که محو کننده است گناهان را وبسوی راه
حق که ستوده ونیک است وقرب الوقت فیه ضمیر
راجع بتوبه است تاویل مگو ونزدیک بکن وقت آن
بتوبه که درنگ در توبه نکنیم ولا تسمنا الغفلة عنك
ومدار ما را بر غفلت از خود وغافل از خود مکن یا داغ غفلت
بر ما منه انا الیك راغبون ومن الذنوب تائبون
بدرستی که ما بسوی تو رغبت کنندگانیم واز گناهان توبه کنندگانیم
وصل علی خیرتك بوزن غیبة اللهم من خلقك
محمد وعترته ورحمت بکن خدایا بر کسی که مختار تو است
واو را از خلق برگزیده محبوب خود کرده یعنی محمد وفرزندان
ونسل وعشیره نزدیکتر او الصفوة بتثلیث صاد وآنچه صافی
برآید از چیزی ومروی کسر صاد است ودر اکثر نسخ بفتح من
بریتك الطاهرین النجباء ان محمد وعترت او که خلاصه
خلق اند وپاکند از عیوب بمقتضای آیه تطهیر واجعلنا لهم

سامعین و مطیعین و در نسخه شهید و او نیست
کما امرت یا رب العالمین و بگردان ما را شنونده و طاعت
کننده آنچه محمد و عترت او بما گفته اند چنانچه تو امر کرده
باطاعت آنها ای پروردگار عالمیان و در نسخه انک
سمیع الدعاء غفور رحیم دعا میرضا مندی از حق تعالی
وقتی کرو با هل دنیا نظر نمیکرد و ند الحمد لله
رضی بحکم الله سپاس مر خدای را از روی رضا
بحکم خدا اشهد ان الله قسم معایش عباده
بالعدل شهادت میدهم بانکه حق تعالی قسمت کرده
معیشتهای بندها خود را بعدالت و اخذ علی جمیع خلقه
بالفضل میکویند اخذ تمسک الفضل و اضافه ید بفضل
بیانیه است یا اضافه مشبه بمشبه است و مفعول اخذ
محذوفست بقرینه مقام تقدیرش اخذ تم یدی یعنی دستگیر
من کردید بدستی که آن فضل است یا بفضلی که همچو دست است
یا استعاره بکنیه و تخییل است پس در ما نحن فیه بالفضل

متعلقست باخذ و مفعول اخذ محذوفست بقرینه جمیع خلقه
و تعلق علی باخذ بتضمین معنی استیلاء و غلبه است یعنی
و گرفت دست همه مخلوقات را و دستگیری همه کرد بفضل خود
که شبیه بدست است در حالی که مستولی و غالب بود بر همه مخلوقات
خود و محتمل که علی متعلق بفضل باشد و مفعول اخذ محذوف
یعنی گرفت دست همه مخلوقات را بفضل خود بر همه آنها و محتمل
که اخذ بمعنی شرع باشد یعنی شروع کرد بفضل بر همه مخلوقات
و در نسخه شهید بصاد مهمله است بمعنی جدا کردن حق از
باطل یعنی داد هر کس آنچه لایق آن بود و الله اعلم اللهم صل
علی محمد و آله و لا تفتنی بما اعطیتهم و لا تفتنهم
بما منعتنی خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و مرا مفتون
مکن بانچه داده بسایر مخلوقات که نظر من در ان باشد و طلب
آن کنم و مفتون مساز آنها را بانچه از من منع کردی و ندادی
که آنها بر من افتخار نمایند و مرا خوار دارند فاحسد خلقک
و اغمط بفتح میم بکسر میم برد و مرویست بحکمک این متعلقست

بلا تفتنی یعنی اگر مفتون شوم بنظر در نعمت خلق تو حسد خواهم
کرد بر ایشان و حقیر خواهم دانست آنچه داده بمن و راضی بحکم
تو در معیشت که محض عدلست نخواهم شد پس فتنه طمع زیادتی
از دل من دور کن و راضی دار مرا بآنچه داده تا حسد نکنم
و آنچه داده آنرا حقیر نشمرم و آنچه متعلق هست بلا تفتنهم
متروکست و از مقام معلوم یعنی تا آنها بکبر و عجب و فخر
گرفتار نشوند و مرا خوار ندانند اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ
وآلِهِ وطیّب بقضائک نفسی خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش و خوش کن بقضا تو نفس مرا که راضی و خوشحال باشم
بقضا و وسّع بمواقع حکمک صدری و فراخ کن
بجاهائی وقوع حکم تو سینه مرا یعنی در سینه من برای هر حکم
تو جائی باشد و بناچار سینه وسیع باشد و این کنایتست
از انقیاد دل بجمیع احکام الهی که آنچنان نباشد که بعضی را
دل نپذیرد وهب لی الثقة و ببخش مرا اعتماد بآنکه
هرچه قضا تست خیر محض است و متضمن حکم جلیله باخیرست

لِأُقِرّ معها تا آنکه با آن اعتماد یعنی بسبب آن اعتماد اقرار کنم
بِأَنّ قضاءک لم یجر الّا بالخیرة بآنکه حکم تو جاری
نشده مگر بآنچه خیر هست و خیرت بسکون یا و بفتح نیز مرویست
واجعل شکری لک علی ما زویت عنّی و بگردان
شکر کردن من ترا بر هرچه از من دور کردی خواه چیزی که
بحسب ظاهر موذی بود یا آنچه بحسب ظاهر نعمت بود که البته در
دور کردن آن نیز حکمت بالغه خواهد بود اوفر من شکری
ایّاک علی ما خوّلتنی زیاده بر شکر من ترا بر آنچه بمن دادی
چراکه آنچه دور کرده البته مخالف مصلحت کل بوده و دفع شر اهمّست
از جلب نفع پس شکر اول اتم باید واعصمنی من ان
اظنّ بذی عدمٍ خساسة و محافظت من بکن ازین
که بشخصی که چیزی نداشته باشد گمان خسته کنم یعنی او را در نظر
خوار دارم و بنظر اهانت بر بینم که فقیر هست او اظنّ بصاحب
ثروةٍ فضلاً یا گمان فضل کنم بمالداری و از جهة مالداری
او او را عزت کنم و زینت دهم بر فقیر فانّ الشریف من

شَرَّفْتَهُ طَاعَتُكَ چرا که بدرستی شرف و فضل کسی راست
که طاعت تو او را شرف دهد نه ثروت و جاه وَالْعَزِيزُ
مَنْ عَزَّزْتَهُ عِبَادَتُكَ و عزیز کسی است که عزت دهد او را عبادت
تو فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَمَتِّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنْفَدُ
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بهره مند ساز ما را بمالی که آخر
نشود یعنی توفیق ایمان و عبادت بده که نعیم اخروی ابدی
نصیب شود وَأَيِّدْنَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ و تقویت ما بکن
بعزتی که فانی نشود که آن رضاء الهی و حسن عاقبت است
والا جمیع امور دنیوی فانی است وَاسْرَحْنَا از باب فتح
و در نسخه از باب فعال فِي مُلْكِ الْأَبَدِ و بفرست و بگذار
ما را در ملکی که ابدیست یعنی در بهشت اگرچه دوزخ نیز ابدی است
اما مسلمان در ان ابدی نباشد پس مراد بهشت است إِنَّكَ
الْوَاحِدُ بدرستی که تو یکی و شریک نداری الْأَحَدُ که اجزا
نداری الصَّمَدُ مرجع خلایقی الَّذِي لَمْ تَلِدْ این هم خبر است
یعنی بدرستی که تو آنچنان کسی که فرزند نداری و خطاب

در صلهٔ الذی باعتبار خطاب در اسم ان وَلَمْ تُولَدْ
و پدر و مادر نداری وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ
و نیست برای تو هیچکس مثلی دعا وقت دیدن ابر و
برق و شنیدن آواز رعد اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذَيْنِ جَبَلَانِ
بدرستی که این مرئی و مسموع آيَتَانِ مِنْ آيَاتِكَ دو علامت
و دو دلیلند از علامات و دلایل تو وَهٰذَيْنِ عَوْنَانِ
مِنْ أَعْوَانِكَ و این هر دو اعانت کنندهٔ خلقند از
جمله چیزهایی که تو آنها را معین خلق کرده و این قضیهٔ مطلقه
عامه است یعنی فی الجمله بلکه اکثر اعانت کنند یا مراد بعون
خدمت تست بهر نهجی که خواهی از نفع و ضرر و بروایت کفعمی
آيَتَيْنِ وَعَوْنَيْنِ پس هر دو حالند از نه او خبر ان يَبْتَدِرَانِ
طَاعَتَكَ بِرَحْمَةٍ نَافِعَةٍ أَوْ نَقِمَةٍ بوزن سرقه
و نشده ضَارَّةٍ و شتاب میکنند در اطاعت تو برحمتی که
بندگان تو نفع کنند یا بعذابی که ضرر کند چه بارانی که
نتیجهٔ آنهاست گاهی نفع کند و گاهی ضرر بمقتضای مشیت

الٰهی فلا تمطرنا بهما مطر السوء بوزن فلس پس بارانی
که بسبب اینها بر ما ببارد مکن آن باران ابارانی که ضرر کند
در نهایت و غریب الحدیث گفته بارانی که از غضب باشد
آنجا امطرت مستعمل است و در باران رحمت مطرت
واکثر تعدیت اول بعلی است ولا تلبسنا بهما لباس
البلاء و مپوشان ما را بسبب این سر دو لباس بلا اللهم
صل علی محمد وآله وانزل علینا نفع هذه السحائب
وبرکتها سحائب جمع سحاب است و واحد آن سحابه است بنابر آن
تانیث اسم اشارت وضمایر شده خدایا رحمت بکن
بر محمد و آل او و نازل کن بر ما نفع این ابرها و برکت اینها را
واصرف عنا اذاها ومضرتها و دور کن از ما اذیت
وضرر آنرا ولا تصبنا فیها بآفة و مرسان بما درین ابرها
آفت را ولا ترسل علی معایشنا عاهة و مفرست
بسبب این ابرها بر وجه معیشت ما که اقسام غلات است بلا را
یعنی باعث ضایع شدن غلات نشوند فان و در نسخه

وان کنت بعثتها نقمة نقمه تمیز است یا مفعول له و همچنین
سخطه پس اگر برانگیخته باشی آن ابرها را از روی غضب
یا از جهت غضب کردن و محنت دادن تو ما را وان ارسلتها
سخطة و فرستاده باشی آنرا از روی غضب یا بجهه غضب
واین جمله عطف تفسیری جمله سابقه است فانا نستجیر بک
و در نسخه نستجیر بک من غضبک این جزا آنست پس بدرستی
که ما پناه بتو می بریم از غضب تو و نبتهل الیک فی سؤال
عفوک و تضرع میکنیم بدرگاه تو در طلب عفو تو فمل
بالغضب الی المشرکین پس مایل کن غضب خود را بسوی
مشرکان وادر رحی نقمتک بوزن سرقه یا نشده علی
الملحدین وبگردان آسیا عقوبت ترا بر ملحدان واین
کنایت از اضمحلال آنهاست اللهم اذهب محل
بوزن فلس بلادنا بسقیاک خدایا دور کن قحطی و بی
بارانی شهرهای ما را با آب دادن تو که باران رحمت فرستی
واخرج وحر بمهملتین بوزن فرس و فلس صدورنا

بن رزقك و دور کن غش وحقد وشدت غضب ووساوس
سینهائی ما را برزق توجه بر کاه همه در سعت رزق باشیم
این صفات کم شود و در بعضی بالمرة نباشد ولا تشغلنا
عنك بغیرك و مشغول مکن ما را از تو بغیر تو که محتاج غیر
نشویم ولا تقطع عن کافتنا مادة برك و منقطع
مکن از همه مایان ماده احسان ترا فان الغنی من اغنیت
پس توانگر بی نیاز کسی است که تو او را بی نیاز کنی وان السالم
من وقیت و تندرستی که سلامتی یابنده از بلیات کسی است
که تو محافظت او کنی ما عند احد دونك دفاع نیست
نزد هیچکس غیر از تو دفع بلیه از ما یعنی دیگری دفع نتواند
کرد و اگر بکند باعانت تست ولا باحد بك بلا بسه است با
بمعنی مع است عن سطوتك عن متعلق است بقوله
امتناع و نیست با هیچکس باز داشتن خود از سطوت تو
یعنی اگر تو حمله بر کسی کنی نتواند خود را از آن محافظت نمود
و یحتمل که امتناع مشتق باشد از منعه بمعنی جاه و عزت و غلبه

تحکم بما شئت علی من شئت حکم میکنی بهر چه
خواهی بر هر که خواهی وتقضی بما اردت فیمن اردت
و حکم میکنی بآنچه اراده نمائی در حق هر که خواهی و این عطف
تفسیری فقره سابقه است فلك الحمد علی ما وقیتنا
من البلاء پس مر تراست سپاس بر محافظت کردن
تو ما را از بلا ولك الشکر علی ما خولتنا من النعمة
و مر تراست شکر بنعمتی که بما داده حمدا یخلف حمد
الحامدین وراءه آنچنان حمدی که در پس خود افکند
حمد جمیع حمد کنندگان را حمدا یملأ ارضه وسماءه
آنچنان حمدی که پر کند زمین و آسمان او را انك المنان
بجسیم المنن الوهاب لعظیم النعم بدرستی که تو
منت نهنده بر خلق بمنتهای کلان یعنی نعم عظیمه میدهی
که موجب امتنان منعم علیه است و تو بخشنده نعمتهای عظیم
را این عطف تفسیری باشد القابل یسیر الحمد الشاکر
قلیل الشکر تو قبول کننده سپاس کم را و جزا دهنده

بر شکرم نیز المحسن المجمل ذو الطول و در نسخه ذو الفضل
لا اله الا انت الیک المصیر تویی احسان کننده
و فعل جمیل کننده که صاحب قدرتست و نیست معبود بحق
مگر تو و بسوی تست بازگشت همه دعا نزد اعتراف بتقصیر
در شکر اللهم ان احدا لا یبلغ من شکرک
غایة الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه
شکرا خدایا بدرستی که هیچ کس نرسد در باب شکر تو بنهایتی
مگر آنکه در ان مدت شکر نیز باو برسد از احسان تو آن قدری
که او را لازم سازد شکری دیگر چه نعم الهی شیئا فشیئا فایض است
پس هنوز از ادای شکر نعمتی فارغ نشده که نعمت دیگر برسد
که موجب شکر هست بلکه توفیق بر شکر نعمت نعمتی دیگر است
پس تسلسل لازم آید پس از عهده شکر بالتمام نتوان بر آمد چنانچه
شاعر گفته اذا کان شکری نعمت الله محدوث کیف
السبیل الی الشکر و در محل اول مراد بکلمه ما سایر نعم متوالیه
است و در ثانی مراد توفیق شکر هست و این بر تقدیری است

که یلزمه از باب افعال باشد و شکرا مفعول ثانی و مراد بالزام
ایجاب و اگر از باب علم باشد پس مراد بما عبادتی است که درین
مقام شکر کنند و مراد بلزوم وجوب و شکرا تمیز یا مفعول له
و لا یبلغ مبلغا من طاعتک و ان اجتهد الا
کان مقصرا دون استحقاقک و هیچکس نرسد بمرتبه
کامله از طاعت تو هر چند جهد کند مگر آنکه مقصر باشد نزد
استحقاق تو یعنی هیچکس بقدر استحقاق تو عبادت نتواند
کرد بفضلک یعنی آن مرتبه قلیلی که با وجود تقصیر بفعل ارد
نیز بفضل تست فاشکر عبادک عاجز عن شکرک
پس شاکرترین بندهای تو عاجز هست از شکر تو و اعبدهم
مقصر عن طاعتک و عابدترین بندگان تو مقصر است
از طاعت تو لا یجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه
واجب نیست از برای هیچکس اینکه بخشی او را بسبب استحقاق
او بخشش را چرا که همه عاجز اند از شکر و مقصر اند در طاعت چنانچه
گذشت و لا ان ترضی عنه باستیجابه و واجب نیست

برای هیچکس اینکه راضی شوی از و بسبب امری که از و صادر
شود که موجب رضا باشد فَمَنْ غَفَرْتَ لَهُ فَبِطَوْلِكَ
وَمَنْ رَضِيتَ عَنْهُ فَبِفَضْلِكَ پس هر کرا ببخشی بمحض
فضل و قدرت و غنی و سعه رحمت تست و هر که از و راضی
شوی بمحض فضل تست تَشْكُرُ يَسِيرَ مَا شُكِرْتَهُ قبول
میکنی اندک شکر تو که کنند و در نسخه شهید تشکر بصیغه مجهول
واین اظهر است از روی معنی و انسب است بما بعد وَتُثِيبُ
عَلَى قَلِيلِ مَا تُطَاعُ فِيهِ و ثواب میدهی بر عمل قلیلی که
دران عمل اطاعت تو کرده شود حتی بعضی از قدما عظام بر لفظ
حتی قلم زده اند كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أَوْجَبْتَ
عَلَيْهِ ثَوَابَهُمْ تا آنکه گویا شکر کردن بندهای تو که بمحض
فضل خود واجب ساخته بران شکر ثواب دادن را وَأَعْظَمْتَ
عَنْهُ جَزَاءَهُمْ و عظیم ساخته از ان شکر جزا ایشان را چه
نفع دنیوی در جنب ثواب اخروی قدر ندارد أَمْرٌ خبر کان است
مَلَكُوا اسْتِطَاعَةَ الِامْتِنَاعِ مِنْهُ دُونَكَ فَكَافَيْتَهُمْ

یعنی جزا دادن را آنچنان لازم ساخته که گویا شکر کردن آنها
امریست که آنها مالکند قدرت را بر نکردن آن شکر نه آنکه تو مالک
آنی پس ناچار مکافات فعل ایشان کردی و حال آنکه ایشان
مالک این قدرت نیستند بلکه قدرت بر شکر نیز تو داده پس
لزوم جزا نیز بمحض فضلست و باستیجاب و استحقاق نیست أَوْ لَمْ
يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ فَجَازَيْتَهُمْ یا آنچنان لازم ساخته جزا را
که گویا سبب آن شکر یعنی قدرت بران بدست تو نبود و مستقل
بودند در شکر تو جزا دادی حال آنکه همه اسباب بدست تست
واین عطف تفسیری سابق است و کلمه او بمنزله و بعبارت
اخری است و در نسخه یکن بتا خطاب و ضمیر اسم یکن و خبرش
جمله سببه بیدک یعنی گویا شکر امریست که تو باین صفت
نیستی که سبب آن بدست تو باشد یا یکن صیغه غیبه است
و در و ضمیر قصه است و سببه بیدک بیان آن ضمیر است
بَلْ مَلَكْتَ يَا إِلٰهِي أَمْرَهُمْ و نه چنانست که آنها مالک استطاعت
بودند و سبب تو نبود بلکه تو مالک همه کارهای ایشانی ای خدای

من قبل ان يملكوا عبادتك پيش از انکه ايشان مالک عبادت تو
شوند يعنی عبادت تو کنند واعددت ثوابهم قبل ان
يفيضوا فی طاعتك واماده ساخته ثواب ايشانرا پيش از انکه
طاعت تو کنند وذلك ان بتقدير لان سنتك الافضال
واين اماده کردن ثواب قبل از عمل بواسطه آنست که طريقه
تو تفضل وانعام است وعادتك الاحسان وعادت
تو احسانست وسبيلك العفو وراه وروش تو عفو
کردنست فکل ودر نسخه وکل البرية معترفة
ودر نسخه معترف باعتبار لفظ کل بانك غير ظالم لمن عاقبت
پس تمام خلق معترفند باين که تو هرکرا عقاب کنی ظالم نيستی
دران وشاهدة ودر نسخه بخط کفعمی واو پسرخی نوشته
ودر نسخه وشاهد بانك متفضل على من عافيت وهمه
گواهند برين که تو از هرکس دفع بليه کنی ونجات اخروی
دهی بمحض تفضل وکل مقر على نفسه بالتقصير عما استوجبت
وهرکس اقرار ميکند در حق خود بتقصير در آنچه تو مستحق آنی

فلولا ان الشيطان يختدعهم عن طاعتك ما عصاك
عاص وچون همه معترفند بتقصير پس اگر مخلی بالطبع می بودند
وشيطان مکر وحيله نميکرد وبندهارا از طاعت تو باز نمی
داشت هيچکس عصيان نميکرد ولولا انه صور ودر نسخه
يصور لهم الباطل فی مثال الحق ما ضل عن طريقك
ضال واگر شيطان باطل را بصورت حق در نظر ايشان
تصوير نميکرد هيچکس گمراه نميشد واز راه تو که حقست بدر
نميرفت فسبحانك پس منزه ميدانم ترا خدايا از جميع
معايب ما ابين اين صيغه تعجب است کرمك
فی معاملة من اطاعك او عصاك چه ظاهر است کرم تو
در معامله تو با هرکه اطاعت تو کرد چرا که طاعت موجب نعم
نيست ومع ذلك بکرم خود آنجنان نعيم ابدی ميدهی
وچه ظاهر است کرم تو در معامله تو با هرکه عصيان تو کرد چرا
که بفضل خود می بخشی وتوبه را قبول ميکنی تشکر وعجبت
در بيان وجه ظهور کرم للمطيع ما انت توليته له قبول

شکر میکنی از مطیع شاکر یا انعام میکنی مطیع را و ثنا جمیل
میکنی و جزا جزیل میدهی کسی را که اطاعت تو کند در مقابل
آنچه تو خود متولی فعل آن شده چه بنده بی اقدار و تمکین الهی
و بی تهیه اسباب من الله هیچ کاری نتواند کرد وَتُمْلِي
لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتَهُ فِيهِ و مهلت میدهی
گناهکار را در عقوبتی که مالک و قادری بر شتاب کردن
در عقاب او أَعْطَيْتَ كُلًّا مِنْهُمَا مَا لَمْ يَجِبْ لَهُ دادی
بهر کدام از مطیع و عاصی چیزیکه واجب نبود دادن آن
چیزها و یعنی نعیم جنت و عفو گناه وَتَفَضَّلْتَ عَلَى كُلٍّ مِنْهُمَا
بِمَا يَقْصُرُ عَمَلُهُ عَنْهُ و تفضل و احسان کردی بر هر کدام
از مطیع و عاصی بآنچه قاصر است عملش از ان چرا که عمل دنیوی
در جنت نعیم جنت قدری ندارد و توبه در مقابل عفو و خلاصی
از دوزخ رتبه ندارد پس تقصیر از باب نصر باشد و عمله فاعلش
و ضمیر عنه راجع بما و مراد بما اعطیت آنچه که بر سبیل تفضل است
و گفته اند که بروایت شهید از باب تفعیل است پس اگر

عمله مرفوع باشد فاعلست و عنه بمعنی فیه و اگر منصوب
بمفعولیت باشد معنی چنین است که بجعل عمله قاصرا عنه و مردو
معنی چرا لت ندارند وَلَوْ كَافَأْتَ الْمُطِيعَ عَلَى مَا أَنْتَ
تَوَلَّيْتَهُ لَأَوْشَكَ أَنْ يَفْقِدَ ثَوَابَكَ وَأَنْ تَزُولَ عَنْهُ
نِعْمَتُكَ و اگر مکافات مطیع میکردی یعنی مساوی عمل
او جزا میدادی در افعالی که تو متولی صدور آن شده هر آینه
نزدیک بود که آن مطیع ثواب ترا نیابد و نعمت تو از و
زایل شود چرا که آن قدری که مطیع را در ان دخلست بمنزله
معدوم است و بی اقدار و تمکین و تهیه اسباب از درگاه
الهی صدور فعل از عبد ممتنع است پس حقیقت ثواب تفضل است
و چون فی الجمله عبد را نیز مدخل است لَأَوْشَكَ گفت
و نگفت لفقد وَلَكِنَّكَ بِكَرَمِكَ جَازَيْتَهُ عَلَى
الْمُدَّةِ الْقَصِيرَةِ الْفَانِيَةِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ
و لیکن تو بکرم خود آن مطیع را بر عمل در مدت کوتاه فانی
دنیوی داده ثواب و نعمت در مدت دراز دایمی اخروی

وعلی الغایة القریبة الزائلة بالغایة المدیدة
الباقیة غایت بمعنی مسافتست تشبیه داده زمان را با آن و چون
منتهی زمان قریب نزدیکست کل آن زمان را قریب گفته مجازا
یعنی تو بفضل خود بر عمل در زمان قلیل زائل داده ثواب در زمان
دراز باقی پس این فقره عطف تفسیری سابق است ثم لم
تسمه القصاص فیما اکل من رزقک پس تر او را
تکلیف نکردی بقصاص بمعنی تقاص یعنی عوض گرفتن آنچه
او خورده است و یحتمل که این در شان جمعی باشد که صرف بعضی
رزق در غیر طاعت کند الذی یتقوی به علی طاعتک
آنچنان رزقی که شان آن رزق و لایق به آن رزق اینست
که قوت بگیرد با آن بر طاعت تو و تعبیر بمضارع بجهة حکایت حال
ماضیه است و در نسخه تقوی بصیغه ماضی از باب تفعل و این اظهر است
ولم تحمله علی المناقشات فی الآلات التی تسبب
باستعمالها الی مغفرتک و بار نکردی او را در مناقشات
یعنی او را برین نیاوردی که مناقشه کنی با او در آلات یعنی

بدنی او را آلاتی که استعمال آنها را سبب مغفرت تو کرده
مثل زبان و سایر الاعضا و توفیق توبه که اگر این آلات را
نمیدادی و در دادن آنها مناقشه میکردی بمغفرت تو نمیرسید
یا بعد از دادن آلات مناقشه در طلب عوض آنها نکردی
ولو فعلت ذلک به لذهب بجمیع ما کدح و جملة
ما سعی فیه و اگر میکردی با او آن حمل بر مناقشات یعنی
اگر با او در دادن الات مناقشه میکردی و نمیدادی هر آینه
می برد آن ندادن جمیع اعمالی را که سعی در تحصیل آن کرده و تمام
آنچه سعی در او کرده یعنی همه مشقت او هبا می شد چرا که هیچ عمل او
موافق مرضی الهی و سبب مغفرت نمی شد چه اوست مسبب
الاسباب یا اگر مناقشه میکردی و طلب عوض آلات میکردی
جزاء مفعول له است و عامل او کدح للصغری من ایادیک
و منتک یعنی آن کدح و سعی را کرده بود بجهة تلافی ادنی از نعم
تو و احسانهای تو یعنی آنچه در برابر ادنی فضل تو کرده بود آن هم
هدر میشد چه جای اعظم انعامات تو و لبقی رهینا بین

یکدیگرند بسابِغ نِعَمِک وبر آنکه می اندیشی تو در اکرام جمیع
نعم تو وا ولی اینست که جزا تیسیر باشد یا حال شمول والا آن زید
فیند ہب جفار یعنی اگر حمل مبیکردی تو مناقشه بر آنکه می برد
این حمل و مناقشه جمیع اعمال او را از روی جزا بودن یا در حالتی
که جمیع اعمال جزا ادنی نعم آلهی باشد و می بود در گرو باقی
نعم آلهی پس در حمل اول سایر بمعنی جمیع است و در ثانی
بمعنی باقی فَمَتَیٰ کَانَ یَسْتَحِقُّ شَیْئًا مِنْ ثَوَابِکَ پس
کی مستحق می بود چیزی از ثواب ترا یعنی مستحق هیچ قدر
از ثواب تو نمی بود و اگرچه متی استفهام انکاری است اما
چون ظاهر آن صورت استفهام دارد فرمود لَا مَتَیٰ یعنی
این جای گفتن متی نیست چه آنرا جائی گویند که احتمال حصول
آن شی در یک وقتی باشد و او خود هرگز استحقاق ندارد
و در حل دعا اول گذشت که این بر سبیل حکایتست و گفته اند
وقف بر ثوابک در کلمه لا و بر کلمه متی بر سه هر دو یست و کفعمی بر سر
علامت گذاشته و ازین معلوم می شود که هر کدام کلام

مستقلانه

مستقل اند پس معنی لا چنین باشد که مستحق ثواب نمی بود و معنی
متی این که کی می بود پس هر کدام تاکید متی کان یستحق است و این
از باب اکتفا است و این مراتب نیز در دعا اول از صحیفه کریمه
گذشته هٰذَا یَا اِلٰهی حَالُ مَنْ اَطَاعَکَ ای خدای من اینست
حال کسی که اطاعت تو کند وَسَبِیلُ مَنْ تَعَبَّدَ لَکَ
و اینست راه کسی که بندگی کند ترا فَاَمَّا الْعَاصِی اَمْرَکَ
وَالْمُوَاقِعُ نَهْیَکَ اما عصیان کننده امر تو واقع شونده
در نهی تو فَلَمْ تُعَاجِلْهُ بِنَقِمَتِکَ بوزن سرقه و در نسخه
بوزن نشده و در نسخه صحیحه بوزن رحمت و هر سه بیک معنی است
پس تو شتاب نکردی با و در رسانیدن عذاب با و لِکَیْ
یَسْتَبْدِلَ بِحَالِهِ فِی مَعْصِیَتِکَ حَالَ الْاِنَابَةِ اِلیٰ
طَاعَتِکَ و این تاخیر و عدم تعجیل بجهة آنست که تا حال بازگشت
بطاعت را بدل کند بحال معصیت یعنی معصیت را دور کند
و بدل آن انابت کند و محتمل که این عبارت محمول بر قلب باشد
وَلَقَدْ کَانَ یَسْتَحِقُّ و در نسخه یا آلهی فِی اَوَّلِ مَا هَمَّ

بِعِصْيانِكَ كُلَّ مَا اَعْدَدْتَ لِجَميعِ خَلْقِكَ مِنْ
عُقُوبَتِكَ و هر آینه بتحقیق بود در اول وقتی که قصد گناه تو کرد
بوده است مستحق هر جنس از عقوبت تو که اماده کرده برای
جمیع مخلوقات تو چه گناه بزرگان هر چند کوچک است لیکن
بزرگست فَجَميعُ مَا اَخَّرْتَ عَنْهُ مِنَ الْعَذابِ وَ اَبْطَأْتَ
بِهِ عَلَيْهِ مِنْ سَطَواتِ النِّقْمَةِ وَ الْعِقابِ تَرْكٌ
خبر جمیع است مِنْ حَقِّكَ وَ رِضًى بِدُونِ واجِبِكَ
پس عذابهائی که تاخیر کردی در ایصال آن بعاصی و حملهای
غضب و عقابی که درنگ کردی در رسانیدن آنها با و جمیع آن
ترک حق تست و راضی شدن تست بغیر آنچه واجبست یا کمتر
از آنچه واجب بود یعنی حق تو تعجیل در عذاب بود ترک آن
نمودی و راضی شدی بغیر آن یا کمتر از آن چه تاخیر قسمی از کمیت
و در نسخه شهید فترکت من حقک و رضیت بدون واجبک
فَمَنْ اَكْرَمُ مِنْكَ يا اِلٰهي پس کیست کریم تر از تو ای
خدای من وَ مَنْ اَشْقىٰ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْكَ تعلق علی

بهلک بتضمین بغی و طغیانست و الا در قاموس تعدیه بعلی
مذکور نیست یعنی و کیست شقی تر از کسی که هلاک شد ببلیه عصیان
در حالی که طاغی و باغی بود بر تو که مخالفت امر تو کرد یا تضمین
دخول یا وفود یا ورود است ای من اشقی ممن هلک دخیلا
علیک لانه نزیل بنابک و ملتجی الی حماک او حال کونه وافدا
او واردا علیک ای عند الموت یا کلمه علی بمعنی مع است
مثل اضله الله علی علم ای هلک معک مع ما انت علیه
مِنَ الْغايَةِ الْبالِغَةِ وَ الرَّحْمَةِ الْواسِعَةِ و یا علی بمعنی
فی است بمعنی در معرفت تو چرا که گمان برد که امید وار او
خایب و سایلی از در او مردود گردد و شاید گناه عظیم را
در سعه عفو تو گنجایش نباشد و در مطالب بندها مطلب عظیمی
باشد که جود تو قاصر از اعطاء آن باشد اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنْها
و این چنین کسی ناچار هالک است و شقی تر از وکسی نیست
و بعضی گفته اند که هلک بمعنی خاب است علی بمعنی من یعنی
کسی که از درگاه تو خایب برگردد و این معنی ابعد از همه است

لا مِنْ ارتیابٍ لامتی است یعنی اینجا گنجایش سخن گفتن
نیست چه آنرا جایی گویند که احتمال وجود آن باشد واینجا
احتمال وجود شقی ترنیست ووقف بر کلمتین محتملست یعنی
نیست کسی که اشقی از آن هالک باشد وکیست که ازو اشقی باشد
فتبارکتَ آن بتقدیرِ مِن أن تُوصَفَ إلّا بالإحسانِ
مقدسی ومنزهی ازانکه وصف تو کنند مگر باحسان وخوبی
وکَرُمتَ آن بتقدیرِ مِن أن یُخافَ مِنکَ إلّا العدلُ
وبکرم ومعززتری ازانکه از تو ترسند بهیچ وجهی مگر از عدل تو
که بشومی اعمال قبیحه با عدل جای ترس است لا یُخشیٰ جَورُکَ
علیٰ مَن عصاکَ ترسیده نشود از جور تو بر عاصیان تو چه نکنی
با آنها مگر عدل وچون جور نشود پس خوف از جور چرا باشد
ولا یُخافُ إغفالُکَ ثوابَ مَن أرضاکَ ترسیده نشود
از تغافل کردن تو در دادن ثواب کسی که ترا راضی کرده
باشد بعمل نیک یعنی بمقتضاء عدالت ووعده خود البته ثواب
مطیع بدهی وهرگاه تغافل نکنی پس چگونه از تغافل بترسند

فصل

فصلِّ علیٰ محمدٍ وآلهِ وهَب لی أملی پس رحمت بکن برمحمد
وآلش وببخش بمن آنچه آرزوی منست از مغفرت وجنت
ورضا وغیر آن وزِدنی مِن هُداکَ ما أصِلُ بهِ إلی
التوفیقِ فی عملی وزیاده بکن در حق من آن قدری از هدایت
تو که برسم بآن قدر بسوی توفیق در عمل صالح من إنَّکَ
منّانٌ کریمٌ بدرستی تو منت نهنده با نعام بسیار وکرم
کننده دعا در عذر گفتن از گناهی که در حق بندگان
آلهی کرده باشد واز تقصیر در حقوق آنها ودر
خلاصی وکشودن وبند کردن از عذاب آتش اللّهُمَّ
إنّی أعتذرُ إلیکَ مِن مظلومٍ ظُلِمَ بحضرتی فلم
أنصرهُ خدایا من عذرخواهی میکنم ازین که در حضور من
بر شخصی ظلم کردند ومن نصرت آن مظلوم نکردم ومِن معروفٍ
أُسدِیَ إلیَّ أی أعطی واوصل إلیّ ودر نسخه شهید أزِل
بمعنی سدی در حدیث است مَن أُزِلَّت إلیه نعمةٌ فلیش
کرها وگویند فلان ازل الی حقی یعنی حق مرا داد ودرین

بالسنت زلیه یعنی توشه که از پلیده بر داشته برای دوستی برد
در قاموس است که این لفظ عراقی یا عامی حال آنکه حجازیست
واصلش زلیل است ابن اثیر گفته زلیل انتقال جسم است
از مکانی بمکانی استعاره کردند برای انتقال نعمت از منعم
علیه گویند زلت منه الی نعمة و ازلها الی فلم اشکره
واز کار نیکی که شخصی بمن بطریق احسان کرده باشد و من شکر
آن نکرده باشم ومن مسیئ اعتذر الی فلم اعذره
وازین که شخصی بمن بدی کرده باشد و عذر خواهی کند و من
او را معذور ندارم ومن ذی فاقة سألنی فلم اوثره
وازین که فقیری صاحب فاقه از من سوال کرده باشد و من
ایثار او نکردم یعنی آنچه میسر بود او را دران ترجیح بر خود نکردم
ونداوم ومن حق ذی حق لزمنی لمؤمن فلم اوفره
وازین که مومنی حقی بر ذمه من داشت و من حق او را بتمام
نرسانیدم باو و در نسخه ومن حق لزمنی بدانکه حق دو معنی دارد
یکی امر ثابت بتحقیق در نفس الامر دوم آنچه مستحق باشد آنرا

درحق شرعا یا عقلا پس ذی حق احتراز از معنی اولست چه
معنی ثانی مراد است پس ذی حق بمنزله من حقوق الناس است
گویا گفته ومن حق من حقوق الناس لزمنی حال گونه لمؤمن پس
لمؤمن بدل نباشد از ذی حق حال آنکه لام ما نعست از بدلیت
وبروایت کفعمی ومن حق ذی حق لزمنی فلم اوفره بدانکه ضمیر
لم اوفره راجعست بحق اول وظرفی که صله فعل است و بمنزله
مفعول ثانی است معدد است ای لم اوفره علیه ای ها وفیه حقه
ودر مغربست وفر علی فلان حقه فاستوفره ای وفیه ایاه
فاستوفره ودر اساس البلاغت است وفر علیه حقه فاستوفره
مثل وفیه فاستوفاه پس قول جوهری وفر علیه حقه توفیرا
واستوفره ای استوفاه این معنی ندارد وفره واستوفره هر دو
بمعنی استوفاه است بلکه ای استوفاه تفسیر استوفره است
پس مرادش آنکه وفر علیه بمعنی دادن تمام حق است و استوفر
بمعنی گرفتن تمام حقست نهایتش تفسیر وفر نکرده و بظهور گذاشت
ونقلهاند کو شاهد عدلند برین اراده و صاحب قاموس

حمل کلام جوهری بر ظاهرش کرده که ای استوفاه تفسیر سرد و
باشد و توهم کرد که سرد و بیک معنی اند لهذا گفت استوفر
علیه حقه استوفاه کوفر چون معلوم شد که کلام قاموس غلط است
و مبنی است بر توهمی که از کلام جوهری کرده پس وارد نشود
که قلم اوفره که قانون لغت نیست چه معنی آن بمقتضای قاموس
این میشود که من حق خود بتمام نگرفتم و صریح مغرب و اساس و حقیقت
صحاح ناطق است باین که معنی لم اوفره یا تقدیر علیه انست که حق
او را بتمام ندادم و مراد همین است و حقست پس اعتراض باطلست
و در نسخه و من شیخ مومن عاشرته فلم أوفره و من عيب
مؤمن ظهر لي فلم أستره و ازین که عیب مومنی بر من
ظاهر شد و من آن را نپوشیدم و من كل إثم عرض
لي فلم أهجره و ازین که هر گناهی که ظاهر شد و پیش من آید
و من ترک آن نکردم و بعمل آوردم أعتذر إليك يا إلهي
منهن ومن نظائرهن عذر میخواهم پیش تو ای خدای
من از امور مذکوره و از انچه امثال آن امور باشد

اعتذار

اعتذار ندامة يكون واعظا لما بين يدي
من أشباههن آنچنان عذر خواهی کردنی که از روی
پشیمانی باشد و آن عذر خواهی باشد نصیحت کننده من در باب
سایر اموری که مثل آن تقصیرات پیش من باشد یعنی دیگر
نکنم مثل آن تقصیرات را فصل على محمد وآله واجعل
ندامتي على ما وقعت فيه من الزلات پس رحمت
بکن بر محمد و آلش و بگردان پشیمانی مرا بر لغزشهای که از من شد
وعزمي و در نسخه شهید وعزمتي على ترك ما يعرض لي
و در نسخه ولعواضي عما يعن لي من السيئات و عزم مرا بر ترک
آنچه پیش من آید از گناهان توبة مفعول ثانی اجعل توجب
لي محبتك اضافت مصدر بسوی فاعلست بقرینه يا محب
التوابين یعنی بگردان آن ندامت و عزم را آنچنان توبه
که موجب محبت تو شود بمن ای دوست دارنده کسانی که
بسیار کننده است دعا در طلب عفو و رحمت اللهم
صل على محمد وآله واكسر شهوتي عن كل محرم

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بشکن شهوت و خواهش
مرا از هرچه حرام کرده وَاَذْوِ حِرْصِی عَنْ کُلِّ مَاْثَمٍ
و دور کن حرص مرا از هر گناهی وَامْنَعْنِی عَنْ اَذَی کُلِّ
مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَمُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ و منع کن مرا
و باز دار از ایذا هر مومنی و مسلمی خواه مرد خواه زن اَللّٰهُمَّ و
وَاَیُّمَا عَبْدٍ نَالَ مِنِّی مَا حَظَرْتَ عَلَیْهِ وَانْتَهَكَ
مِنِّی مَا حَجَرْتَ عَلَیْهِ خدایا هر بنده که یافته باشد از من
یعنی کرده باشد بمن آنچه منع کرده او را از ان و ضایع کرده
باشد از من مالی را که او را منع کرده از تصرف در ان فَمَضَی
بِظُلَامَتِی بِضَمِّ ضَامِیَتًا پس برد با خود آن ظلمی که بر من کرده
بود در حالی که مرده است اَوْ حَصَلَتْ لِی قِبَلَهُ حَیًّا
یا حاصل شد برای من آن ظلامه از جانب آن عبد حال
آنکه او الحال زنده است فَاغْفِرْ لَهُ مَا اَلَمَّ بِهِ مِنِّی
پس ببخش او را هر خباثتی که بر من کرده و مقیم مانده بران خباثت
وَاعْفُ لَهُ مَا اَدْبَرَ بِهِ عَنِّی و ببخش برای او آن خباثتی

که بر من کرد و پشت گردانید از من یعنی مقیم بر آن نبود گرد
و گذشت وَلَا تَقِفْهُ عَلَی مَا ارْتَكَبَ فِیَّ و او را روز قیامت
واقف مکن بر آن تقصیری که در حق من کرده میان خلایق منفعل
نشود وَلَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اكْتَسَبَ بِی و رسوا مکن او را در آنچه
کرده بمن وَاجْعَلْ مَا سَمَحْتُ بِهِ مِنَ الْعَفْوِ عَنْهُمْ چون مراد
بکلمه ایما یک کس نیست بلکه بمعنی هر کس است پس در معنی آن
تکثر و تعدد هست باین اعتبار ضمیر جمع آورده و در نسخه عنه بملاحظه
لفظ ایما و بگردان عفو کردن مرا از یشان که بآن عفو مسامحه
بآنها کردم وَتَبَرَّعْتُ بِهِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَیْهِمْ و دادم
بطریق تفضل آنچه بر من واجب نبود و این بخشش تقصیرات
که بر آنها صدقه کردیم یعنی عطیه کردم و در راه خدا اَزْكَی مفعول
ثانی اجعل صَدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِینَ یعنی بگردان این عطیه
مرا نمو کننده ترین عطیاتی که مردم آن عطیه در راه خدا کنند
که نفع آن بمن بسیار رسد چنانچه نبات که نمو کند نفع آن
زیاده شود و در نسخه فی اَزْكَی یعنی داخل کن در جمله آنها وَاَعْلَی

صِلاةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وبگردان این عطیه مرا بلندترین اموری

که بآن وصول نمایند بدرگاه تو جمعی که تقرب بدرگاه تو نمایند

وَعَوِّضْنِي مِنْ عَفْوِي عَنْهُمْ عَفْوَكَ ودر عوض آنکه من عفو

کردم از انها تقصیری راکه در حق من کرده اند تو عفو کن تقصیرات

مرا وَمِنْ دُعَائِي لَهُمْ رَحْمَتَكَ وعوض دعا خیر که من آنهارا

کردم تو بر من رحمت کن حَتَّى يَسْعَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا

بِفَضْلِكَ تا آنکه کارها آسان شود وغنی وسعادتمند شویم بفضل

تو هر کدام از من وآنکه بمن بدی کرده که آواز تبعه من خلاص

شود وگناه من بخشیده شود وَيَنْجُو كُلٌّ مِنَّا بِمَنِّكَ

ونجات یابند هر کدام از من واو بعطا وانعام تو اَللّٰهُمَّ وَاَيُّمَا

عَبْدٍ مِنْ عَبِيْدِكَ خدایا هر بنده از بندهاء تو اَدْرَكَهُ

مِنِّي دَرَكٌ که رسیده است باو از جانب من تبعه یعنی اثمی

وتقصیری در حق او اَوْ مَسَّهُ مِنْ نَاحِيَتِي اَذًى یا رسیده

باو از جانب من آزاری اَوْ لَحِقَهُ بِي اَوْ بِسَبَبِي ظُلْمٌ

یا رسیده باو ظلمی از من بلا واسطه یا بواسطه فَفُتُّهُ بِحَقِّهِ

کوبند

گویند فاته الامر ای ذهب عنه وذهب لازمست بمعنی

رفت جون متعدی بباشود وکویی ذهب بحقه باین

معنی شود که برد حق او را همچنین فات زید عمرا که متعدی

بیک مفعولست بمعنی رفت زید از عمرو گذشت از وو جون

متعدی بمفعول ثانی بباشود باینمعنی شود که برد زید حق

عمرو را پس مراد اینست که پس بردم من حق آن بنده

ترا اَوْ سَبَقْتُهُ بِمَظْلِمَتِهِ بفتح لام جنانجه نقل کرده

جوهری وابن قتیبه ودر نسخه لمظلمته بلام وکسر لام ثانی جنانجه

در قاموس است ومشهور اینست واین عطف تفسیری فقره

سابقه است ومظلمه نام چیزیست که ظالم از کسی بگیرد

واین کس ازو طلب کند وسبقت بمعنی پیش رفتم ازو وجون

متعدی شد بمفعول ثانی بباو گفتی بمظلمته باین معنی شد

که پیش بردم حق او را بظلم وهر گاه آن شخص پس ماند وحقش

پیش رود ناچار بحق خود نرسد ویحتمل که مراد بسبق بردن

ظالم پیش از مظلوم باشد که بدرگاه آلهی پیشتر رفته ودر دنیا

میسر نشد که رد مظلمه کند و مظلوم را راضی سازد فصلّ
علی محمدٍ و آله وارضه عنّی این خبر ایماست و چون
ای متضمن معنی شرطست و در خبر او فا در آمده و اسناد این
خبر بآن مبتدا بملاحظه وارضه هست بس رحمت بکن بر محمد و آلش
و راضی کن آن عبد مظلوم را از من مِن وُجدِک
بوزن قفل گویند وجد المال وَجدًا بفتح و کسر و ضم و او بمعنی
مستغنی شد یعنی از غنی تو و از مالی که داری در خزانه استغنا
تو بآن مظلوم بده و از من راضی ساز وأوفِه حقّه
مِن عندِک و حق او را بتمام بده از پیش تو ثمّ قِنی ما یوجبُ
له و در نسخه ما یوجب حُکمُک پس حفظ من بکن از آنچه واجب
میکند بسبب آن ظلم حکم تو یعنی حکم تو اینست که بسبب ظلم
داخل نار شوند مرا از آن محفوظ دار چه ظلم خیانت حق غیر است بجهت
حق خدا نیز هست وخلّصنی مما یحکم به عدلُک و خلاص
کن مرا از آنچه حکم کند بآن عدل تو فإنّ قوّتی لا تستقلّ
بنقمتک بوزن سرقه و غلبه چرا که بدرستی قوت من نمیتواند

برداشت عقاب ترا وإنّ طاقتی لا تنهض بسُخطِک
بوزن سرفه و رحمت و نشده و بدرستی که طاقت من قیام
بغضب تو نمی تواند کرد یعنی تحمل غضب تو نمی تواند کرد
فإنّک إن تُکافِنی بالحقّ تُهلِکنی پس بدرستی که تو
اگر مکافات کنی مرا بآنچه حق و عدلست هلاک میکنی مرا
وإن لا تغمّدنی اصلش تتغمّدنی برحمتک توبقنی
واگر رحمت خود را غلاف من نکنی و مرا بآن احاطه نکنی محبوس
و گناهکار و هلاک کنی اللهمّ إنّی استوهبک یا الهی
ما لا ینقصک بذلُه خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
ای خدای من آنکه بخشی بمن چیزی را که نقصان نکند بتو
بخشیدن آن واستحمِلک ما لا یبهظک حملُه و از تو طلب
برداشت چیزی میکنم که برداشتن آن بر تو گران نیست
استوهبک و در نسخه و استوهبک یا الهی نفسی التی
لم تخلقها لتمتنع بها من سوءٍ از تو میطلبم ای خدای
من نفس مرا که آنرا بمن بخشی و گرفت بر و نکنی آنچنان

نفسی که آنرا برای این خلق نکرده که باز داری بآن نفس
خود را از بدی یعنی چنانچه دیگران در محافظت از رضا
محتاجند بمردم تو نیستی و در هیچ چیز بآن محتاج نیستی اَوْ
لِتَطَرَّقَ اصل آن لِتَتَطَرَّقَ بِهَا اِلَى نَفْعٍ یا برای این کار
خلق نکرده که بوسیلهٔ آن نفعی بتو برسد وَلَكِنْ اَنْشَأْتَهَا
لِاِثْبَاتِ قُدْرَتِكَ عَلَى مِثْلِهَا ولیکن ایجاد نفس من
کردی بجهة اثبات قدرت تو بر ایجاد مثل نفس من وَاحْتِجَاجًا
بِهَا عَلَى شَكْلِهَا و بجهة اقامت حجت برین که مثل این
خلق میتوانم کرد وَاسْتَحْمِلُكَ مِنْ ذُنُوبِي مَا قَدْ بَهَظَنِي
حَمْلُهُ و از تو می طلبم انکه برداری از من گناهانی را که در کثرت
بمرتبه اند که مرا تاب برداشت آن نیست و برداشتن الهی
کنایه از عفو است وَاسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا قَدْ فَدَحَنِي
ثِقْلُهُ و از تو مدد میطلبم بر تقصیراتی که بتحقیق مرا سنگین
ساخته است بارگران آنها فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَهَبْ لِنَفْسِي عَلَى ظُلْمِهَا نَفْسِي تعلق علی بهب بتضمین

استیلاست و نفسی مفعول به هب یعنی بخش بمن نفس مرا
در حالی که مستولی است آن نفس بر ظلم حاصل انکه ظلم آنرا ببخش
یا انکه نفسی مفعول به ظلم است یعنی ظلمی که نفس من بر من
کرده است با وجود کثرت ظلم آنرا به نفس من ببخش وَوَكِّلْ
رَحْمَتَكَ بِاحْتِمَالِ اِصْرِي و وکیل بکن رحمت خود را
ببرداشتن بار من یعنی عفو بکن برحمت خود فَكَمْ قَدْ لَحِقَتْ
رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ پس بسیار است انکه بتحقیق رسیده است
رحمت تو بگناهکاران وَكَمْ قَدْ شَمِلَ از باب فرح
مرویست و از باب نصر نیز آمده عَفْوُكَ الظَّالِمِينَ و بسیار است
انکه بتحقیق شامل شده عفو تو بظالمان فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي اُسْوَةً بضم همزه و بکسر نیز آمده و هر دو
بمعنی مقتدی است مَنْ قَدْ اَنْهَضْتَهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ
مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ پس رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان
مرا قدوه و پیش رو کسی که بفضل و گذشتن تو او را برخیزانده
از جاهای افتادن خطاکنندگان یعنی مرا پیشرو و دستگیری

بکن و مگذار که بر روی افتم و برپا کن مرا وَخَلِّصْهُ
بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتٍ جمع ورطه بمعنی کوی که در زمین
باشد مثل چاه وغیره و مضاف محذوفست تقدیرش من
وقوع ورطات الْمُجْرِمِينَ ومراد وه کسی کمن که بتوفیق تو
خلاص کرده او را از افتادن در چاههای که مجرمان می افتند
دران فَأَصْبَحَ طَلِيقَ عَفْوِكَ پس آنکس که برخاسته و خلاص
گشته ازاد کرده عفو تو شده مِنْ إِسَارِ سُخْطِكَ از بند
غضب تو وَعَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ بفتح واو و در نسخه
بکسر عَدْلِكَ وشده است آزاد کرده فعل جمیل و انعام
تو از بند و زندان عدل تو و چون من استدعا نمودم که
اسوه این طلیق و عتیق باشم پس بطریق اولی مرا طلیق
و عتیق کن إِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَا إِلٰهِي بدرستی که
اکرم اطلیق و عتیق کنی ای خدای من تَفْعَلْهُ بِمَنْ لَا
يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ کرده باشی این اطلاق
و عتیق را بکسی که منکر استحقاق عقوبت تو نیست یعنی من

خود را مستحق عقوبت تو میدانم و طاغی نیستم طالب عفوم
وَلَا يُبَرِّئُ نَفْسَهُ مِنِ اسْتِيجَابِ نَقِمَتِكَ و بکسی که
خود را بری نمیداند از مستوجب بودن عذاب تو و عفو
تو برای این چنین مردم است پس مرا عفو کن تَفْعَلُ ذَٰلِكَ
يَا إِلٰهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ
وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْكَدُ مِنْ رَجَائِهِ
لِلْخَلَاصِ یعنی اکرام اطلاق و عتق کنی کرده باشی آزا
ای خدای من بکسی که خوف او از تو بیش از طمع او در عفو تست
و بکسی که یاس او از نجات قوی تر است از امید خلاصی
یعنی جهة خوف و یاس من زیاده است از جهة طمع و رجا و چون
یاس و غره بودن خوب نیست دفع آن کرده فرمود لَا أَنْ
حرف جر مقدر است بقرینه بل تقدیرش لا لِأَنْ يَكُونَ
يَأْسُهُ قُنُوطًا أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَارًا
یعنی خوف او نه ازین جهة باشد که یاس او بمرتبه ناامیدی
رسیده بلکه شرمنده گناه خود باشد و آنرا موجب عقاب

داند و رجاء او نیز ازین جهت باشد که طمع او بمرتبه غرکی رسید
که تکیه بران کرده مغرور شود و بی باکانه گناه کند و آنرا
سهل داند بل لقلة حسناته بین سیئاته بلکه این
خوف او بجهة کمی نیکیهای او باشد میان بدیهای او
وضعف حجته فی جمیع تبعاته و بجهة سستی دلایل
و نقصان اعذار او وحت درجات بر همه گناهان او فاما
انت یا الهی فاهل ان لا یغتر بک الصدیقون
ولا ییأس منک المجرمون پس اما ای تو خدای
سزاواری که بتو غره نشوند صدیقان که مرتبه کامله از
ایمان دارند و مقربان الهی اند چه جای دیگران که بطریق
اولی باید که غره نشوند و نیز تو سزاواری که مایوس نشوند
از تو گناهکاران لانک الرب العظیم الذی لا
یمنع احدا فضله ولا یستقصی من احد حقه
غره و مایوس نشوند برای آنکه بدرستی تو پروردگار بزرگی
الخان مربی که از هیچکس فضل و احسان خود منع نکند و

واستیفاء حق خود از هیچکس نکند و بتمام از کسی باز نستاند
پس چرا مجرمان مایوس شوند تعالی ذکرک عن
المذکورین بلند مرتبه است ذکر تو از ذکر هر که مذکور
شود و تقدست اسماؤک عن المنسوبین و پاکست نامهای تو
از نامهای جمعی که نسبت نامی بآنها کرده شوند و فشت
نعمتک فی جمیع المخلوقین و منتشر شد نعمت تو
در جمیع عالم که مخلوق تواند فلک الحمد علی ذلک یا رب
العالمین پس مر تراست سپاس بر ذات و صفات
و نعم تو ای پروردگار اصناف عالم دعا وقتی که خبر موت
کسی داده شد یا ذکر موت کرده شد اللهم
صل علی محمد و آله واکفنا طول الامل وقصره
عنا بصدق العمل و در نسخه الخدر خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و کفایت کن از ما طول امل را که آرزوها
دراز نکنیم و کوتاه کن آرزوها را بعمل صادق که بنیت خالص
عمل نیک کنیم یا بترس صادق غیر مشوب باغترار

عمل کنیم و از طول الامل باز مانیم حتی لا نؤمل استتمام
ساعة بعد ساعة تا آنکه آرزو نکنیم تمام کردن ساعتی
را بعد از ساعتی که در آنیم یعنی آرزوی حیوة ساعة دیگر
نکنیم ولا استیفاء یوم بعد یوم و امیدوار تمام
روزی بعد ازین روز نباشیم و با امید بقا در روز دیگر
عمل امروز را بفردا نیندازیم نه آنکه از درگاه الهی طول عمل
نخواهیم ولا اتصال نفس بنفس و آرزو نکنیم رسیدن
کسی بکسی که آن قدر بزییم که فرزندان را به بینیم یا بفلانی
برسیم و نخوان ولا لحوق قدم بقدم و نه رسیدن پای
به پایی یعنی شخصی به شخصی و این عطف تفسیری فقرهٔ سابقه
است و سلمنا من غروره و بلاهت دار ما را از
مغروری بطول امل و آمنا من شروره و در امن بدار ما را
از بدیهائی طول امل و انصب الموت بین ایدینا
نصبا و برپا کن موت را در پیش ما نصب کردنی بطریق
علم که همیشه در نظر ما حاضر باشد ولا تجعل ذکرنا

له عبثا و مکن ذکر کردن ما موت را یکروز درمیان
بلکه همیشه ما را بیاد موت بدار و اجعل لنا من صالح
الاعمال عملا نستبطئ معه المصیر الیک و توفیق
بده ما را بعملی از اعمال نیک که بوسیله آن عمل دیر دانیم
رسیدن بدرگاه تو یا همیشه آرزوی موت داشته باشیم
که بجوار رحمت تو برسیم و نحرص له علی وشک
اللحاق بک و حرص کنیم بسبب آن عمل بر قرب لحوق
بدرگاه تو حتی یکون الموت مأنسنا الذی
نأنس به تا آنکه شود موت محل انس ما که با آن انس گیریم
و مألفنا الذی نشتاق الیه و محل الفت ما که مشتاق
آن باشیم و حامتنا الذی نحب الدنو منها
و بمنزله خاصان ما که بجائی فرزندان و عیال دانسته دوست
داریم نزدیکی او را فاذا اوردته علینا و انزلته
بنا فاسعدنا امر از باب افعال به زائرا و
آنسنا به قادما پس وقتی که موت را بر ما وارد کنی

وفرود آری آنرا پیش ما بس سعادتمند گردان ما را بآن موت
در حالتی که او زیارت ما کرده و انس ده ما را با و در حالتی
که قدوم نموده یعنی چنانچه بمهمان نیک با نیکس نیکی میرسد
موت نیز بسبب نیکی وحسن عاقبت ما شود ولا تُشْقِنا
بِضِیافَتِهِ ولا تُخْزِنا و در نسخه از باب تفعیل بنِیارَتِهِ
وشقی مکن ما را بمهمان شدن موت و خوار مکن ما را بزیارت
کردن موت ما را که بعذاب مبتلا شویم واجْعَلْهُ باباً
مِنْ اَبْوابِ مَغْفِرَتِكَ ومِفْتاحاً مِنْ مَفاتیحِ
رَحْمَتِكَ وبگردان موت را دری از درهای بخشش تو
وکلیدی از کلیدهای رحمت تو اَمِتْنا مُهْتَدینَ غَیْرَ
ضالّینَ طائِعینَ غَیْرَ مُسْتَکْرِهینَ و در نسخه نفتح را
و در نسخه مستکبرین بمیران ما را در حالتی که براه رهست تو رفته
باشیم در حالتی که مطیع تو باشیم و درین موت نه کراهت دارند
باشیم از موت تائِبینَ غَیْرَ عاصینَ ولا مُصِرّینَ
و در حالتی که تایب باشیم از گناهان نه گناهکار و نه مصر گناه

که اگر احیاناً تقصیری شده باشد بر آن اصرار نکرده باشیم
یا ضامِنَ جَزاءِ الْمُحْسِنینَ ومُسْتَصْلِحَ و در نسخه ومُصْلِحَ
عَمَلِ الْمُفْسِدینَ ای ضامن جزای نیک نیکوکاران
وطالب نیک ساختن عمل بدکاران دعا در طلب پوشیدن
تقصیرات و معافی طلب از آن اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِهِ
وافْرِشْنی مِهادَ کَرامَتِكَ خدایا رحمت کن بر محمد و آلش
و برای من فرش کن در مهد کرم تو واَوْرِدْنی مَشارِعَ
رَحْمَتِكَ ومرا وارد کن بر سر چشمهای رحمت تو واَحْلِلْنی
بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ و در آر مرا در وسط جنت تو ولا تَسُمْنی
بِالرَّدِّ عَنْكَ وتکلیف مکن مرا ببلیه مردودی درگاه تو
یا آنکه داغ رد بر من منه و علی التقدیرین مراد اینست که مردود
مکن ولا تَحْرِمْنی و در نسخه ولا تُخْزِنی بالْخَیْبَةِ مِنْكَ
ومحروم مکن مرا از خود بنارسیدن بمطلب از تو ولا تُقاصَّنی
بِمَا اجْتَرَحْتُ وتقاص مکن از من بسبب گناهی که کردم
یعنی عوض آن عذاب مکن ولا تُناقِشْنی بِمَا اکْتَسَبْتُ

ومناقشه ونزاع مکن با من بسبب آنچه کسب کردم از معاصی
ولا تبدِ مکتومی وظاهر مکن سر پوشیدهٔ مرا ولا
تکشف مستوری ومکشا از احوال من آنچه پوشیده است
واین عطف تفسیری است ولا تحمل علی میزان الانصاف
ودر نسخه العدل عملی وحمل مکن بر ترازوی انصاف وعدالت
عمل مرا بلکه بترازوی فضل بسنج چرا که طاقت عدالت
کرا است ولا تعلن علی عیون الملائکة خبری
وعلانیه وآشکار مکن در پیش چشمهای ملایکه خبر مرا یعنی بر آنها
احوال قبیحه مرا ظاهر مکن وکرام کاتبین اگرچه دانند اما
در اعلان پیش همه تشنیع تامست اخف استیناف
بیانی است ودر نسخه واخف عنهم ما یکون نشره
علیّ عارا ومخفی دار از ملایکه آنچه پراکنده کی واظهار آن
بر من عار باشد واطو عنهم ما یلحقنی عندک شنارا
وبپیچ ودر هم نورد یعنی مخفی کن از ایشان آنچه برساند
بمن عیب را یعنی آنچه دانی عیب من است آنرا ظاهر مکن شرف

ودر نسخه شهید اشرف درجتی برضوانک بلند وشریف
ساز مرتبه مرا برضامندی تو از من یعنی بفضل خود از من
راضی شو واکمل کرامتی بغفرانک وکامل کن احسان
خود را بر من بسبب بخشش تو مرا وانظمنی فی اصحاب
الیمین ومرا در رشته اصحاب دست راست که ناجیانند
بکش ودر سلک آنها منتظم ساز ووجهنی فی مسالک
الآمنین وبفرست مرا براههای جماعت که در امن اند بفضل
تو از سوء عاقبت واجعلنی فی فوج الفائزین وداخل
کن مرا در فوج جمعی که بمطلب رسیده اند واعمرنی مجالس
الصالحین ومعمور کن بمن مجلسهای نیکوکاران یعنی
توفیق صلاح تام بده آمین رب العالمین قبول کن
دعاء مرا ای پروردگار اصناف عالم دعا نزد ختم قرآن
اللهم انت اعنتنی علی ختم کتابک خدایا تو مدد
کردی مرا بر خواندن تمام کتاب تو الذی انزلته نورا
الجنان کتابی که نازل کرده آنرا در حالتی که آن کتاب

نور هست که با آن هدایت یابند مومنان چنانچه بروشنی
راه یابند روندگان وَجَعَلْتَهُ مُهَيْمِنًا عَلَى كُلِّ
كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ وگردانیدی این کتاب را حافظ
هر کتابی که فرستاده چه قرآن مجید مشتملست بر جمیع آنچه
در سایر کتب الهی هست وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ
قَصَصْتَهُ وتفضیل دادی آنرا بر سخنی که بیان کردی
یعنی بر جمیع کتب فُرْقَانًا حالست از ضمیر فضلته فَرَّقْتَ
بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَحَرَامِكَ صفت کاشفه فرقانست
یعنی در حالی که این کتاب فرقانست آنچنان فرقانی
که فرق کرده با آن میان حلال تو وحرام تو وَقُرْآنًا
أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ ودر حالی که این
کتاب قرآنست یعنی مقرواست وهمه کس میخوانند آنچنان
قرآنی که اظهار کرده با آن هر چه از احکام خود را که در شرع معین
ومقرر ساخته از حلال وحرام وَكِتَابًا فَصَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ
تَفْصِيلًا ودر حالی که این کتاب آنچنان کتابیست

که تفصیل وتبیین آن کرده تفصیل کردنی موافق اراده
خود وَوَحْيًا أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ
عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنْزِيلًا ودر حالی که این کتاب وحی بود
که بوسیله جبرئیل نازل کردی آن وحی را بر نبی تو محمد
رحمتهای تو باد بر آن محمد وآلش نازل کردنی چنانچه
خواستی وَجَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلَمِ الضَّلَالَةِ
وَالْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ وگردانیدی آن کتاب را
بمنزله نوری که به تبعیت آن راه رهست بیابیم واز
ظلمت گمراهی وجهل نجات یابیم وَشِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ
بِفَهْمِ بوزن فرس ودر نسخه شهید بوزن فلس واول افصح است
بمعنی معرفت قلبیه التَّصْدِيقِ اضافت بیانی است
إِلَى اسْتِمَاعِهِ متعلق بانصت بتضمین توجه گردانیدی آنرا
شفا دهنده کسی که سکوت کرد در حالی که متوجه شده بشنیدن
آن کتاب بمعرفت تصدیقی یعنی هر که بشنود آنرا وبفهمد وتصدیق
کند شفا دهد اورا از ضلالت وَمِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَحِيفُ

عن الحق بتضمین میل لسانه و گردانیدی آن کتاب
را ترازوی عدالتی که ظلم نکنند و میل از حق ننماید زبان
آن ترازو و کفو هدی و گردانیدی او را نوری
که با آن هدایت یابند لا یطفأ ارباب علم گویند طفئت
النار یعنی زبانه او برطرف گشت و خاموش شد و فرونشست
و چون متضمن معنی ذهابست متعلق شد با و عن الشاهدین
برهانه فاعل لا یطفأ بصیغه معلوم جدا و لازمست و در نسخه
بصیغه مجهول پس برهان نایب فاعل باشد تشبیه داده برهان
را بزبانه آتش و لا یطفأ تخییل است یعنی آنچنان نوری که
برهان او که بمنزله زبانه آتش است فرو نمی نشیند و علم
بوزن فرس بجادة لا یضل من أمّ یعنی قصد قصد
بمعنی استقامت طریق و اضافه بسوی سنته بعد از
تجرید است و در نسخه بصیغه جمع و قصد مصدر است بمعنی فاعل
و اضافه صفت بموصوفست و قصد بمعنی اعتماد نیز آمده پس
اضافت لادنی ملابست باشد بمعنی علی سنته یعنی گردانید

قرآن از ایشان نجات که گمراه نشود هر که قصد طریق مستقیم
او کند یا هر که قصد اعتماد بر طریق او کند و لا تنال ایدی
الهلکات من تعلق بعروة عصمته و نرسد دستها
انواع هلاک بآن کسی که دست زده باشد بحلقه عصمت آن
کتاب اللهم فاذ و در نسخه فاذا افدتنا المعونة
علی تلاوته خدایا پس چون اعانت ما کردی بر خواندن
آن و سهلت جواسی ألسنتنا اضافه صفت بموصوفست
بحسن عبارته و نرم کردی زبانهای سخت ما را بخوبی عبارت
او چه هر گاه عبارت سلیس و فصیح باشد زبان به تکلم
آن خوب جاری شود فاجعلنا ممن یرعاه حق رعایته
پس بگردان ما را از جماعه که رعایت قرآن کنند چنانچه حق
رعایت اوست یعنی عمل بآن بکنند و یدین لک باعتقاد
التسلیم لمحکم و در نسخه بمحکم آیاته و خضوع نماید و عمل
کند و اطاعت تو کند بآن اعتقاد که تسلیم نماید مضمون آیاتی
را که احتمال معنی دیگر نداشته باشند و منسوخ نباشد

وَيَفْزَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ والتجا برد بسوی
اقرار بانچه از آیات قرآنی متشابه اند که محتمل معانی متعدده اند
که سامع را اشتباه شود یا منسوخ اند بس بآن اقرار نماید
که کلام حق تعالی است اگرچه مراد مفهوم نیست وَمُوَضَّحَاتِ
بصیغه مفعول واضافته بسوی بَيِّنَاتِهِ بیانیه است ودر نسخه
شهید بصیغه فاعل واقرار کنیم بآیات بینه واضحه او یا ظاهر
ظاهر کننده او یعنی بهمه اقرار کنیم خواه متشابه وخواه ظاهر که محکم
باشد اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا خدایا بدرستی که تو بر پیغمبر تو که
محمد است رحمت تو برو وبر آلش باد نازل کرده قرآن را
بر سبیل اجمال چه تفصیل آن از احادیث معلوم شود و
أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا وملهم ساخته پیغمبر ترا
بدانستن تفصیل تمام امور عجیبه که در قرآن مندرج است و
در نسخه شهید مکملا مفصلا وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا ومارا وارث
علم او کردی در حالتی که تفسیر وبیان کرده شده بنقل پیغمبر

صلی الله علیه وآله وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ
وفضل دادی مارا بر کسی که جاهل بود بتفسیر قرآن وَقَوَّيْتَنَا
عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ وتقویت دادی
مارا بدانستن بر آن جاهل تا بلند کنی رتبه مارا بر کسی که طاقت
برداشت معانی قرآنی نداشت وجاهل ماند اللَّهُمَّ فَكَمَا
جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ متعلقست بقولش حَمَلَةً وَعَرَّفْتَنَا
بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَفَضْلَهُ خدایا پس چنانچه دلها
مارا حامل قرآن کرده وبرحمت خود دانانده بما شرف
وفضل قرآن را فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ وَعَلَى
آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ پس رحمت بکن بر محمدی که خوب خواند
آنرا بر منبر وتبلیغ آن بر وجه لایق نمود وبر آلش که خزینه
داران قرآن اند که معانی آنرا آنها کما ینبغی دانند وَاجْعَلْنَا
مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ وبگردان مارا از جمله
جمعی که اعتراف کنند بآنکه قرآن از نزد تو نازل شده وافراد
ضمیر یعترف بملاحظه افراد لفظ من است حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا

ودر نسخه لایعترضنا الشکُ فی تصدیقهِ تا آنکه شک مانع
نکند ما را در تصدیق بآنکه قرآن من عند الله است یا این
شک بهم رسد تا سد راه نکند و مانع نشود وَلَایختلجنا
الزّیغُ عن قصدِ طریقهِ و خلجان نکند در دلها میل از
راه مستقیم قرآنی اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآلهِ واجعلنا
ممّن یعتصمُ بحبلهِ خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بگردان
ما را از جمله جماعه که چنگ زده اند بریسمان قرآن که دست
بآن زده بمرتبه رفیعه برسند وافراد این ضمیر وضمایر آتیه
همه بملاحظه لفظ منست ویأوی من المتشابهاتِ
به تضمین خوف الی حرزِ معقلهِ بوزن منزل یعنی از خوف
غلط کردن در متشابهات قرآنی مأوی ومنزل کنند وساکن
شوند در موضع مستحکم قرآنی که بمنزله قلعه است ومحل التجا
ترسند کانست ظاهرا مراد بآن حرز محکمات قرآنی باشد
که هرکس بآن عمل کند ببرکت آن از لغزش در متشابهات
محفوظ ماند ویسکنُ فی ظلِّ جناحهِ وساکن شوند

در سایه بازوی قرآن ویهتدی بضوءِ صباحهِ
وهدایت یابند بروشنی صبح قرآنی ویقتدی بتبلّجِ
ودر نسخه شهید ببلج اسفارهِ واقتدا کنند بوضوح
روشنی قرآن ویستصبحُ بمصباحهِ وروشن کنند
خانه دین خود را بچراغ قرآنی ولایلتمسُ الهدی فی
غیرهِ وطلب نکنند هدایت از غیر قرآن که مخالف قرآن
باشد اللّهمّ وکما ودر نسخه فکما نصبتَ بهِ محمّداً
ودر نسخه صلی الله علیه وآله علماً للدّلالة علیک
خدایا چنانچه برپا کردی محمد را و او را علم کردی برای راه
نمائی بسوی تو بوسیله قرآن که باعجاز خود اثبات نبوت
کرد آن سرور را علمی اعتبار کرد چنانچه بدیدن علم مردم
هدایت یافته بسر دار لشکر رسند همچنین بتصدیق آن سرور
را از راه حق بخدا رسند وانهجتَ بآلهِ ودر نسخه علیهم
السلام سُبُلَ الرّضا ودر نسخه الوصول الیک و واضح
ساختی بآلش راهها بسوی تو که بآن راه برضای تو

رسند یعنی هر کس بآن راه رود تو از و راضی شوی فَصَلِّ
عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا
إِلَىٰ أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ یعنی چنانچه نصب و انهاج
کردی پس این هم بکن که رحمت بکن بر محمد و آلش و قرآن را
وسیله ما بکن که برساند ما را بشریف ترین منازل کرامت
در بهشت وَسُلَّمًا نَعْرُجُ فِيهِ إِلَىٰ مَحَلِّ السَّلَامَةِ
و قرآن را نردبانی بکن که بوسیله آن عروج کنیم بمحل سلامتی
که بهشت است وَسَبَبًا سبب مرامری خیرست که
بواسطه آن چیز رسند بآن امر نُجْزَىٰ بصیغه مجهول
و در نسخه بِهِ النَّجَاةَ مفعول ثانی نُجْزَىٰ فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ
و بگردان قرآن را سبب آنکه جزا داده شویم به نجات
در پیشگاه قیامت وَذَرِيعَةً نَقْدَمُ بِهَا عَلَىٰ نَعِيمِ
دَارِ الْمُقَامَةِ و وسیله که بآن وسیله قدوم کنیم بر نعمتهای
خانه که جای مقام است یعنی بهشت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بینداز از ما بار گناهان را
وَهَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ و ببخش ما را نیکی
خصلتهای نیکان وَاقْفُ و در نسخه وَاتَّبِعْ بِنَا آثَارَ
الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ
و ما را تابع آثار جماعه بکن که قیام بقرآن نموده اند یعنی عمل
بآن کرده اند از برای تو در ساعات شب و اطراف
روز یعنی صبح و شام حَتَّىٰ تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ
بِتَطْهِيرِهِ تا آنکه پاک سازی ما را از هر چرکنی بپاک
کردن قرآن یعنی قرآن سبب پاکی ما کنی وَتَقْفُوَ بِنَا
آثَارَ الَّذِينَ اسْتَضَاؤُوا بِنُورِهِ و ما را تابع آثار جمعی
کنی که طلب روشنی کرده اند بنور قرآن وَلَمْ يُلْهِهِمْ
بکسر میم و در نسخه بضم الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ
بنصب عین در جواب نفی بِخُدَعِ غُرُورِهِ و غافل نساخت
آنها را آرزو از عمل کردن تا آنکه طول امل قطع کند و مانع شود آنها را
از بندگی و بازی دهد بخدعها و مکرهای خود و مغرور سازد یعنی ما را

تابع جمعی کن که از حیلهای طول الامل بازی نخورند و مغرور نشوند
و عمل کنند اللهم صل علی محمد و آله واجعل القرآن لنا
فی ظلم اللیالی مونسا خدایا رحمت کن بر محمد و آلش
و بگردان قرآن را برای ما در تاریکی شبها انس دهنده و من
نزغات الشیطان و در نسخه الشیاطین و خطرات
الوساوس حارسا و بگردان قرآن را حارس و حافظ ما
از انواع افساد شیطان و از خطرات بد که در دلها اندازد
و لاقدامنا عن نقلها الی المعاصی حابسا و بگردان
قرآن را حبس کننده قدمهای ما از نقل و حرکت کردن بسوی
گناهان و لالسنتنا عن الخوض فی الباطل من غیر ما
کلمه ما زایده است برای مبالغه و تحسین کلام آفة مخرسا
و بگردان قرآن را گنگ سازنده زبانهای ما از دخول در سخنان
باطل بی هیچ آفتی یعنی به بیماری گنگ مکن بلکه حفظ کن
از تکلم بکلام بد و لجوارحنا عن اقتراف الآثام زاجرا
و بگردان قرآن را زجر و منع کننده جمیع اعضای ما از کردن گناهان

ولما طوت

ولما طوت الغفلة عنا من تصفح الاعتبار ناشرا
و بگردان قرآن را پراکنده کننده و گشاینده آنچه غفلت آنرا
درهم نوردیده و پیچیده است و مخفی کرده از نظرها و ازین غافل
ساخته که آن تتبع عبرت گرفتن است یعنی می باید که ما تفحص
و تتبع اموری کنیم که موجب عبرت ما باشد و غفلت ما را
از تفحص آن باز داشته و در نظر ما آنها را پیچیده و مخفی ساخته
خدایا تو آن مخفیات را ببرکت قرآن پراکنده کن و از
پیچیدگی برآر و در نظر ما ظاهر کن تا عبرت گرفته از بدیها
اجتناب کنم و از آنها عبور کرده بحق برسیم حتی توصل
الی قلوبنا فهم بوزن فلس و درس عجائبه و زواجر
امثاله اضافت صفت بموصوف است التی ضعفت
الجبال الرواسی علی صلابتها عن احتماله تا آنکه
برسانی بدلهای ما فهمیدن عجایبی را که در قرآن مجید مندرج است
یعنی بفهمانی آن عجایب را و مثلهای قرآنی را که زجر و منع
کننده اند از آنچه نباید کرد آنچنان عجایب و امثال که کوههای

که لشکر انداخته اند و قوی اند با آن همه صلابت ضعیف انداز
بر داشت آن عجایب و امثال اللّهم صلّ علی محمّدٍ و آلهِ
و أدِم بالقرآنِ صلاحَ ظاهرنا خدایا رحمت کن بر محمد
و آلش و بوسیله قرآن همیشه ظاهر ما را بصلاح آراسته دار
و اَحجُب بهِ خطراتِ الوساوسِ عن صحّةِ ضمایرنا
و بوسیله قرآن میان دلهای ما و میان خطرهای بد حجابی بکن
که دلهای ما بصحت بمانند و بفکرهای باطل نیفتند و اغسِل
بهِ دَرَک و در نسخه رین بمعنی پرده چرکین قلوبِنا و علائق
أوزارِنا و بشوی ببرکت قرآن چرک دلهای ما را و علاقها
گناهان ما را و اجمع بهِ منتشرَ امورِنا و جمع بکن بوسیله
قرآن مجید احوال پراکنده ما را و اَروِ بهِ فی موقفِ
العرضِ علیک ظماءَ هواجرِنا و دور کن از ما بوسیله
قرآن مجید در جای عرض اعمال بندگان بر تو یعنی در عرصات
قیامت تشنگی هواهای گرم نیمروزی را و اکسُنا بهِ حُلَلَ
الامانِ یومَ الفزعِ الاکبرِ فی نشورِنا و بپوشان

مارا ببرکت

ما را ببرکت قرآن حلهها امن از عذاب در روز خوف بزرگ
تر یعنی روز قیامت در وقت بر آوردن ما از قبور و زنده
کردن ما اللّهم صلّ علی محمّدٍ و آلهِ و اجبُر بالقرآنِ
خَلّتَنا مِن عدمِ الاملاقِ خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش و درست کن و ببند ببرکت قرآن رخنه را که
در احوال ما شده از ناداری که بسبب فقیرست پس اضافه
بادنی ملابسه هست نه بمعنی رفع املاق و سُق الینا بهِ
رغدَ العیشِ و خِصب بوزن حبر چنانچه در نسخه شهید است
سعةَ الارزاقِ و رانده بیار بسوی ما ببرکت قرآن
معیشت خوب فراخ و فراوانی فراخی رزقها و جنّبنا
بهِ الضرایبَ المذمومةَ و مدانی و در نسخه و ملام
الاخلاقِ و دور دار از ما ببرکت قرآن طبایع و صفات
مذمومه را و اخلاق دنیه را و اعصِمنا بهِ مِن هُوّةِ
الکفرِ و دواعی النفاقِ و حفظ کن ما را بوسیله قرآن
مجید از گو عمیق کفر و از اموری که بنفاق رساند و بآن

دعوت کند یا از اموری که نفاق آنها داعی شود حتی
یکون لنا فی القیامة الی رضوانک وجنانک
قائداً تا آنکه باشد قرآن در قیامت برای ما قاید که رانندهٔ
رانده برساند برضامندی تو از ما وبهشتهای تو ولنا
فی الدنیا عن سخطک بوزن قفل ودر نسخه بوزن
فرس وتعدّی حدودک ذائداً ودر نسخه طارد
او باشد ودر دنیا برای ما مانع از غضب تو واز تجاوز نمودن
ما از حدود شرعیه تو ولِما متعلقست بیکون ودر نسخه لنا
بس متعلقست بشاهد عندک صفت ما بتحلیل
حلاله متعلقست بشاهد او مراد بتحلیل اعتقاد بحلیته
است والا آنچه خدا حلال کرده بنده را در حلیت آن
چه دخل وهمچنین وتحریم حرامه شاهداً وتا آنکه
باشد قرآن درباب آنچه نزد تست از احکام گواه ما
یعنی گواهی دهد بانکه ما اعتقاد کردیم بحلیت آنچه در
قرآن حلالست وبحرمت آنچه در قرآن حرامست اللهم

صل

صل علی محمد وآله وهوّن بالقرآن عند الموت
علی انفسنا کرب السیاق خدایا رحمت کن بر محمد وآلش
وبمعونت قرآن نزد موت آسان کن بر ما محنت پیش
رفتن را که پیش از جمعی دیگر قبض روح شود وجهد
الانین وآسان کن مشقت گریه وزاری وقت موت را
وترادف الحشارج جمع حشرجه بمعنی غرغره که وقت
خروج روح میشود وآسان کن پی در پی شدن غرغرها اذا
بلغت النفوس التراقی جمع ترقوه بمعنی استخوانی
که بر گرد حلقست وقتی که قطع علاقه نفس از ما تحت گردن شود
ولحمه دیگر از باقی نیز قطع شود چه اکثر این چنین هست که حس وحرکت
از اسافل میرود ودر سر وگردن اثر حیات ظاهر میشود وقیل
من راقٍ وگفته شود که کیست افسون کننده که از موت خلاص
کند وتجلّی ملک الموت لقبضها من حجب الغیوب
وظاهر شد عزرائیل برای قبض نفوس از پردههای غیبها
ورماها عن قوس المنایا باسهم وحشة الفراق

و تیر اندازی کرد بران نفوس از کمان بلیها و سوزنها بتیرهای
وحشت جدائی از خویشان و دوستان و در نسخه و داف
لها عن زعاق مرارت الموت کاسا مسمومة المذاق
یعنی از برای نفس زهر موت را تر کرده و تلخی و تندی
و شوری موت را حل کرده کاسه پر کرده زهر آلود که مزه
زهردار و ودنا منا الی الاخرة رحیل و انطلاق
و نزدیک شد از ما رحلت کردن و رفتن بسوی آخرت
و صارت الاعمال قلائد فی الاعناق و گشتند عملها
تبیع مانند غلها در گردنها و کانت القبور هی الماوی
الی میقات یوم التلاق و گشتند قبرها جای بودن
تا وقت معین که روز ملاقات با یکدیگر است در قیامت
یا روز ملاقات اهل زمین است یا اهل سموات یا روز ملاقات
الهی است در حشر اللهم صل علی محمد و آله و بارک
لنا فی حلول دار البلی خدایا رحمت بکن بر محمد و آل ش
و برکت بکن برای ما در حلول بخانه که در ان خانه کهنگی و پوسیدن

ابدان است یعنی در قبر عذاب مکن و آنرا روضه از جنت بکن
و طول المقامة بضم میم اولیست بین اطباق الثری
و در کثرت بودن میان طبقات خاک تا روز نشر و برکت
درین نیز بمعنی رحمتست و اجعل القبور بعد فراق
الدنیا خیر منازلنا و بگردان گورها را بعد از جدائی
دنیا بهترین خانها ما روضه جنت باشد و افسح بحا مهمله
لنا برحمتک فی ضیق بوزن جریا فلس ملاحدنا
جمع لحد است و احداث فراخی کن برای ها برحمت تو در تنگی
لحدها ما و لا تفضحنا فی حاضر القیمة اضافه بیانست
بموبقات آثامنا و تفضیح مکن ما را بگناهان عظیم ما که موجب
هلاکی ها اند در روز قیامتی که حاضر است و مخفی نخواهد بود یا آنکه
چون همه مردم در و حاضر شوند او را حاضر گفته مجازا یا حاضر
اسم جنس است و اضافه بمعنی فی مثل ضرب الیوم یعنی
در میان جمعی که در روز قیامت حاضر شوند و احتمال بعید
دارد که لفظ حاضری باشد و اسقاط یا سهو کاتب است

وارحم بالقرآن في موقف العرض علينا ذل
مقامنا یعنی ببرکت قرآن عظیم در جایی که مردم را ایستاده
کرده عرض اعمال آنها بر تو کنند آنجا تو ترحم کن بر خواری
ایستادن ما وثبت به عند اضطراب جسر جهنم
يوم المجاز عليها زلل اقدامنا و ثابت بدار پاهای
ما را از لغزش ببرکت قرآن مجید نزد اضطراب مردم روز
که بگذرند بر پل صراط که پلی است بالای دوزخ پس تعلق
ثبت بزلل مجاز است و مراد ثبات اقدام است از زلل نه ثبات
زلل و در نسخه ونور قبل البعث سدف قبورنا والبسنا به حلل
الامان يوم الفزع الاكبر في قبورنا و سدف جمع سدفه است
بمعنی ظلمه و مراد بیوم الفزع روز دفن در قبر است بقرینه
فی قبورنا اگرچه سابق مراد قیامت بود بقرینه نشورنا والله
اعلم ونجنا به من كل كرب يوم القيمة ونجات
بده ما را از هر محنتی در روز قیامت وشدائد اهوال
يوم الطامة و از شدتهای هولهای قیامت که غایت

بر سیه چرده طم بمعنی غلبه و کثرت است وبيض وجوهنا
يوم تسود وجوه الظلمة في يوم الحسرة والندامة
و سفید و روشن کن رویهای ما را روزی که سیاه شوند
رویهای ظالمان در روزی که حسرت کشند و پشیمان شوند
کفار و فساق واجعل لنا في صدور المؤمنين ودا
و بکن برای ما در سینهای مومنان محبت را که مومنان ما را
دوست دارند ولا تجعل الحيوة علينا نكدا
بوزن کتف و فلس و بکن حیوة را بر ما مشکل و شوم که عاقبت
او عقاب باشد اللهم صل على محمد عبدك ورسولك
كما بلغ رسالتك خدایا رحمت کن بر محمد که بنده خاص و رسول
تست چنانچه او رسانید بخلق رسالت ترا وصدع بامرك
ونصح لعبادك را ظهار کرد حکم ترا با تم وضوح و نصیحت
بندها تو کرد اللهم اجعل نبينا صلواتك عليه
واله يوم القيمة اقرب النبيين منك مجلسا
خدایا پیغمبر ما را که رحمتهای تو باد بر او و بر آلش در روز قیامت

بکن نزدیکتر و متقرب ترین انبیا از مجلس تو و مراد قرب
معنویست وامکنهم منک شفاعة وبکن پیغمبر ما را
قادرترین پیغمبران بر شفاعت عاصیان پیش تو باذن تو
واجلهم عندک قدرا واوجههم عندک جاها
و بزرگتر از همه نزد تو از روی قدر و منزلت و شریفتر از همه
نزد تو از روی جاه اللهم صل علی محمد وآل محمد
و در نسخه وآله وشرف بنیانه خدایا رحمت بکن بر محمد
وآل محمد و بلند بکن پایه او را وعظم برهانه وثقل
میزانه وتقبل شفاعته و بزرگ کن دلیل و حجت او را
بر خلق و میزان اعمال نیک او را سنگین ساز و قبول کن
شفاعت او را در حق عاصیان وقرب وسیلته
و نزدیک کن نحو درجه و منزله و رتبه او را وابیض وجهه
واتم نوره وارفع درجته و سفید کن روی او را
و تمام کن نور او را و بلند کن درجه و مرتبه او را واحینا
علی سنته و زنده بدار ما را بر طریقه و سلوک او وتوفنا

علی ملته و در نسخه طریقته و بمیران ما را بر دین او وخذ
بنا منهاجه واسلک بنا سبیله و بگیر با ما طریق او را
چنانچه گویند برای ما این راه پیش گیر یعنی ما را بر منهاج
او بدار و ببر ما را براه او واجعلنا من اهل طاعته
واحشرنا فی زمرته و بگردان ما را از جمعی که اطاعت امر
او کردند و جمع کن ما را روز قیامت در فوج و جماعه او و
اوردنا حوضه واسقنا بکاسه و وارد کن ما را بر حوض
آن سرور و بنوشان ما را بکاسه که آن سرور رخصت دهد
که بآن کاسه آب بدهند وصل اللهم علی محمد
وآله صلوة تبلغه بها افضل ما یأمل من خیرک
وفضلک وکرامتک و رحمت بکن خدایا بر محمد
وآلش الجنان رحمتی که برسانی آن سرور را بسبب آن رحمت
به بهترین آنچه او آرزوی آن دارد از خیر و فضل و انعام
تو انک ذو رحمة واسعة وفضل کریم
بدرستی که تو صاحب رحمة شامله و فضلی که آن فضل عزیز

وکرست اللهم اجزه بما بلغ من رسالاتك وادى
من آیاتك خدایا جزا بده او را در مقابل آنکه تبلیغ کرد
رسالتهای ترا و رسانید آیات ترا از قرآن مجید و نصح
لعبادك وجاهد في سبيلك و نصيحت بندهای
تو کرد و جنگ با کفار کرد در راه تو یعنی بجهة اعلاء حکم تو
افضل مفعول ثانی اجز است یا صفت مفعول مطلق
محذوف و تقدیرش جزاء افضل ما جزیت ما مصدریه است
یا موصوله و عاید محذوف یعنی به احدا من ملائکتك
المقربین و انبیائك المرسلین المصطفین
و آنجناب جزائی بده که بهترین جزاهائی باشد که بکسی داده
از ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل برگزیده والسلام علیه
وعلى آله الطيبين الطاهرين ورحمة الله وبركاته
و از همه بدیها سلامتی باد بر آن سرور انبیا و بر آل او که
نیک اند و پاک اند از عیوب و گناهان و رحمت الهی و برکات
نیز باد بر ایشان منقولست از شهید که چون تراحتی

باشد ختم قرآن بکن بعد نماز عصر و مصحف بهرد و دست بگیر
و بگشا اوراق را از اول تا آخر و دستها را هر قدر توانی
بلند کن و بگو اللهم انی اتوجه الیك بالقرآن العظیم
من فاتحته الی خاتمته وفیه اسمك الاکبر
وکلماتك التامات کلها واسالك بما فیه
مما نخاف ونرجو یا سامع کل صوت ویا باری
النفوس بعد الموت یا من لا تغشاه الظلمات
ولا تشتبه علیه الاصوات اسالك ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تعطی محمدا افضل
سئلت له ما انت مسئول له الی یوم القیمة
یا ذا الجلال والاکرام وان تغفرلی وترحمنی
وترزقنی الجنة **دعا وقتی که نظر بهلال کند** ماه را
تا سه شب هلال گویند بعد از آن قمر گویند ابن بابویه در کتاب
هدایه از صادق علیه السلام نقل کند که چون به بینی هلال
رمضان را بانگشت اشاره با و مکن بلکه استقبال قبله

کرده سر و دست بسوی آسمان برداشته خطاب بهلال
کرده بگوی ربّی و ربّك اللّٰه ربّ العلمین اللّهمّ
اهلّه علینا بالامن والامان والسّلامة و
الاسلام والمسارعة الی ما تحبّ و ترضی اللّهمّ
بارك لنا فی شهرنا هذا وارزقنا عونه وخیره
واصرف عنّا ضرّه وشرّه وبلاءه وفتنته ایّها
الخلق المطیع الدّائب و در نسخه الدایم السّریع ای مخلو
که مطیع امر آلهی وجد کننده و تعب کشنده و شتاب
کننده در انچه بآن ماموری المتردّد فی منازل التّقدیر
تردّد کننده در بیست و هشت منزلی که برای او اندازه
کرده شده و فلك را بآنها قسمت کرده شده مطابق
کریمه والقمر قدّرناه منازل که قمر هر روزی در منزلی باشد
مثل مسافران المتصرّف فی فلك التّدبیر تصرّف
کننده در ما تحت فلك خود یا بودن خود در فلك اول
که فلك تدبیر است چه قمر در فلك اول بوده تدبیر عنصریات

کند امنت

کند امنت بمن نوّر بك الظّلم ایمان آوردم بکسی
که نورانی و روشن کرده بتو ظلمتها را واین کنایه است
از تبدیل ظلمت بنور واوضح بك البهم و واضح کرده
بتو انچه مخفی و غیر ظاهر بود وجعلك آیة من آیات ملکه
و گردانیده ترا علامتی از علامات ملك خود وعلامة
من علامات سلطانه ونشانه از نشانهای بادشاهی
خود واین فقره عطف تفسیری فقره سابقه است وامتهنك
بالزّیادة والنّقصان واستعمال تو در خدمت خود کرده
بزیادتی و کمی که آن هم نوعی از خدمت واطاعت آلهی است
والطّلوع والافول والانارة والکسوف و بطلوع
و غروب و روشنی و گرفتگی واگرچه اکثر استعمال کسوف
در گرفتن شمس است اما گرفتگی قمر را نیز کسوف میگویند واکثر انرا
خسوف گویند فی کلّ ذلك انت له ضمیر راجعست بکلمه
من مطیع والی ارادتك بمعنی مراد است چه مصدر بمعنی مفعول است
سریع در جمیع انچه مذکور شد تو آن کس را مطیعی و بسوی

مراد او سرعت کننده سُبحانَهُ ما اَعجَبَ ما دَبَّرَ فی

اَمرِکَ منزه میدانم خدای را از همه معایب چه عجیب است

آن تدبیری که حق تعالی کرده در کار تو ای هلال وَ اَلطَفَ

ما صَنَعَ فی شَأنِکَ وجه لطیف است آنچه حق تعالی کرده است

درباب تو جَعَلَکَ مِفتاحَ شَهرٍ حادِثٍ لِاَمرٍ

حادِثٍ گردانیده است حق تعالی ترا کلید ماه نو از برای

کار نو فَاَسئَلُ اللهَ رَبّی وَرَبَّکَ وَخالِقی وَخالِقَکَ

وَمُقَدِّری وَمُقَدِّرَکَ وَمُصَوِّری وَمُصَوِّرَکَ

پس سوآل میکنم از خدای که پروردگار من و تست

و خلق کننده من و تست و اندازه کننده و تقدیر کننده

و صورت دهنده من و تست آن یُصَلّی مفعول ثانی اسئل

عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَن یَجعَلَکَ هِلالَ بَرَکَةٍ

لا تَمحَقُها الاَیّامُ یعنی میطلبم اینکه رحمت کند بر محمد و آلش

و بکند ترا هلالی که بوسیله تو برکت در کارها شود آنچنان برکتی

که محو و ابطال آن برکت نتواند کرد روزگار وَطَهارَةٍ

لا تُدَنِّسُهَا الآثامُ و بگرداند ترا هلال طهارتی که گناهان

آنرا چرکین نکنند یعنی حق تعالی ما را درین ماه محافظت نماید از

گناهان هِلالَ اَمنٍ مِنَ الآفاتِ وَسَلامَةٍ مِنَ السَّیِّئاتِ

بگرداند ترا هلال امن که درین سی روزی که بتو تعلق دارد

ما در امن باشیم از بلیات و سلامت مانیم از گناهان

هِلالَ سَعدٍ لا نَحسَ فیهِ و بگرداند ترا هلال سعادتی

که هیچ نحوست درو نباشد وَیُمنٍ لا نَکَدَ مَعَهُ

و هلال برکتی و یمنی که هیچ قسم شامتی با او نباشد

وَیُسرٍ لا یُمازِجُهُ عُسرٌ و هلال آسانیی که مخروج نباشد

با آن تنگی و اشکالی وَخَیرٍ لا یَشُوبُهُ شَرٌّ و هلال خوبی

که شایبه شر درو نباشد هِلالَ اَمنٍ وَاِیمانٍ وَنِعمَةٍ

وَاِحسانٍ وَسَلامَةٍ وَاِسلامٍ و بگرداند ترا هلال امن

و ایمان و نعمت و احسان و سلامتی و مسلمانی اَللّهُمَّ

صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجعَلنا مِن اَرضی بمعنی فاعل

یا مفعول مَن طَلَعَ عَلَیهِ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش

وبگردان ما را از جمله راضی ترین جماعت که این هلال بر آنها
طلوع کرده ومراد رضا بقضاء آلهیست یا مراد نیست که بگردان
ما را از جمله کسانی که نظر باین هلال کرده اند وسعادتمند
ترین کسانی که بندگی تو کرده اند درین ماه وضمیر الیه راجعست
بسوی ماه یعنی هلال وضمیر فیه بسوی ماه یعنی سی روز پس درین
کلام شبه استخدامست وَوَفِّقْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ وَاعْصِمْنَا
فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ وتوفیق بده ما را درین ماه از برای توبه کردن
ومحفوظ دار ما را درین ماه از سهو وگناه واحتیاج وَاحْفَظْنَا
ودر نسخه فیه مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ ومحفوظ بدار ما را
از کردن گناه تو وَأَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وملهم ساز
ما را درین ماه بشکر کردن نعمت تو وَأَلْبِسْنَا فِيهِ جُنَنَ
الْعَافِيَةِ وبپوشان ما را درین سپرهای عافیت وَأَتْمِمْ
عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنَّةَ مفعول اتمم
وتمام کن بر ما منت وانعام خود را بکامل کردن طاعت تو
درین ماه یعنی توفیق بده با کمال طاعت وباین توفیق

وبگردان ما را از جمله ... ترین کسانی ...

دادن

دادن منت را بر من تمام کن إِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ بدرستی
که تو بسیار انعام کننده که همه ممنون تو اند وستایش تو
میکنند وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
ورحمت خدا باد بر آن سرور وآلش که نیکند وپاکند

دعاء دخول ماه رمضان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا
لِحَمْدِهِ وَجَعَلَنَا مِنْ أَهْلِهِ سپاس مر خدایرا که ما را نمود
راه حمد خود وگردانید ما را از اهل حمد که اگر توفیق نمیداد
کی حمد میکردیم لِنَكُونَ لِإِحْسَانِهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ
وَلِيَجْزِيَنَا عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ تا آنکه شکر
احسان او کرده داخل شاکران شویم وتا آنکه جزا دهد ما
بران حمد آنچنان جزایی که نیکوکاران را می دهد وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِدِينِهِ وسپاس مر خدایرا که داد
ما را بی جزا وبی منت دین خود را یا آنکه دین خود را مخصوص
ما ساخت وما را بآن ممتاز کرد پس وَاخْتَصَّنَا بِمِلَّتِهِ
عطف تفسیری باشد یعنی ملت خود را خاصه ما کرد جه با داخل بست

برتقصور وَسَبَّلَنا فی سُبُلِ اِحسانِهٖ وروان کرد ما را
در راههای احسان خود لِنَسلُکَها بِمَنِّهٖ اِلیٰ رِضوانِهٖ
تا برویم ازان راه بمحض فضل او بهشت او یا برسیم ازان
راه برضامندی او وَحَمدًا یَتَقَبَّلُهٗ مِنّا وَیَرضیٰ بِهٖ
عَنّا آنچنان سپاسی که قبول کند خدای تعالی آن سپاس را
از ما و راضی شود بآن حمد از ما وَالحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ
مِن تِلکَ السُّبُلِ شَهرَهٗ شَهرَ رَمَضانَ وَشَهرَ
الصِّیامِ وَشَهرَ الاِسلامِ وَشَهرَ الطَّهُورِ وَشَهرَ
التَّمحیصِ وَشَهرَ القِیامِ وسپاس مر خدای را که گردانید
از جمله راههای احسان خود ماهی را که بخود نسبت کرد که
آن ماه رمضان است چه او را شهر الله گویند و آن ماهیست
که در و روزه گیرند و ماهی است که امور مسلمانی در و بسیار شود
و ماه پاکی از گناهانست و ماه تنقص گناهانست و ماه شب
زنده داریست اَلَّذیٓ اُنزِلَ فیهِ القُرآنُ هُدًی
لِلنّاسِ وَبَیِّناتٍ مِنَ الهُدیٰ وَالفُرقانِ آنچنان

ماهی که درو نازل گردانیده شده قرآن را که آن قرآن
هدایت کننده مردم است و بجهة مبالغه در هادی بودن قرآن
اثر انفس همی گفته و آن قرآن دلایل بینه قویه است از
هدایت و از فرق کردن میان حق و باطل فَاَبانَ
فَضیلَتَهٗ عَلیٰ سائِرِ الشُّهُورِ بِما جَعَلَ لَهٗ مِنَ
الحُرُماتِ المَوفُورَةِ وَالفَضائِلِ المَشهُورَةِ الحرمت
ما لا یحل انتهاکه موجب تعظیمه والقیام به پس ظاهر کرده حق
تعالی فضیلت این ماه را بر سایر ماهها باین وجه که مقرر کرده
است برای این ماه امور بسیاری که قیام بآن باید نمود
و ترک آن حلال نیست و مقرر کرده فضایل مشهوره آن را
فَحَرَّمَ فیهِ ما اَحَلَّ فی غَیرِهٖ اِعظامًا بیان حرماتست
پس حرام کرد درین ماه آنچه حلال کرده بود در غیر این ماه از
طعام و شراب و نکاح بسبب تعظیم این ماه وَحَجَرَ فیهِ
المَطاعِمَ وَالمَشارِبَ اِکرامًا عطف تفسیری فقره سابقه است
یعنی منع کرد در روزهای این ماه طعامها و آبها بجهة اکرام

این ماه واجعل لهٗ وقتاً بیّناً لا یجیز جلّ وعزّ ان
یقدّم قبلهٗ ولا یقبل ان یؤخّر عنهٗ وکرد اینه
برای آنچه مذکور شد از تحریم وحجر واعظام وتکریم وقتی را
که واضح وظاهر است که حق تعالی تجویز نمیکند که پیش
از آن وقت تعظیم آن حرمات نمایند وقبول نمیکند حق تعالی
که از آن وقت تاخیر کنند چه روزه شعبان وشوال بجای
روزه واجبه رمضان نباشد واگر ضمیر راجع بشهر باشد
پس ارتکاب تجوزی باید کرد ثمّ فضّل لیلةً واحدةً
من لیالیه علی لیالی الف شهرٍ وسمّاها لیلة
القدر پس تفضیل داد یک شب رمضان را بر شبهای هزار ماه دیگر
وآن شب را شب قدر نام کرد یعنی شبی که صاحب قدر وعزّتست
تنزّل اصل وتتنزّل الملآئکة والرّوح فیها
باذن ربّهم فرود می آیند درین شب ملائکه وجبرئیل
باذن پروردکار ایشان من کلّ امرٍ سلامٌ از همه
چیز بد سلامتی هست یعنی درین شب تاخیر مبتدا محذوف است

تقدیرش هی ومؤید انیست دائم البرکة الی طلوع
الفجر واین شب برکت از اولست تا طلوع فجر علی من یشاء
من عباده بما احکم من قضائه واین برکت نازلست
بر هر که حق تعالی میخواهد از بندها او بآنچه حکم کرده از احکام
که در ازل مقدّر کرده اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآله
والهمنا معرفة فضله خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
ودر دلها بینداز دانستن فضیلت این ماه را واجلال
حرمته عطف است بر معرفت ودر دلها بینداز بزرگ داشتن
حرمت این ماه را که تعظیم حرمات الهی درین ماه بکنیم یعنی
عمل بآن بکنیم وانها که آن را احرام دانیم والتّحفّظ عطف است
بر معرفته ممّا حظرت فیه ودر دلها انداز محافظت کردن
خود از آنچه تو منع کردی از آن درین ماه واعنّا علی صیامه
بکفّ الجوارح عن معاصیک ودر نسخه معصیتک
واستعمالها فیه بما یرضیک واعانت بکن ما را بر روزه
داشتن درین ماه بامنع کردن جمیع اعضا از کناهان تو

وبکار داشتن آن اعضا درین راه بانچه موجب رضاء تو باشد
از ما حَتّٰی لَا نُصْغِیَ بِاَسْمَاعِنَا اِلٰی لَغْوٍ تا آنکه گوش
ننداریم بشنیدن سخن لغو وَلَا نُسْرِعَ بِاَبْصَارِنَا اِلٰی
لَهْوٍ و شتاب نکنیم بدیدن بازی و در نسخه ولانسرح بابصارنا
فی لهو وَحَتّٰی لَا نَبْسُطَ اَیْدِیَنَا اِلٰی مَحْظُوْرٍ و تا آنکه
دستها خود دراز نکنیم بسوی چیزیکه ممنوعست وَلَا نَخْطُوَ
بِاَقْدَامِنَا اِلٰی مَحْجُوْرٍ و نرویم بپای خود و گام برنداریم
بسوی آنچه ممنوعست وَحَتّٰی لَا تَعِیَ بُطُوْنُنَا اِلَّا مَا
اَحْلَلْتَ و تا آنکه در شکمها ما جای نگیرد مگر آنچه آنرا احلال
کرده وَلَا تَنْطِقَ اَلْسِنَتُنَا اِلَّا بِمَا مَثَّلْتَ بتقدیر به
یا له گویند مثل به تمثیل ای حدث و مثل له صوّر له حتی کانه
ینظر الیه یعنی و تکلم نکند زبانهای ما مگر با آنچه تو حدیث از ان
کرده و گفته یا آنکه الجنان تصویر و توضیح آن کرده که گویا می
بینم آنرا وَلَا نَتَکَلَّفَ اِلَّا مَا یُدْنِیْ مِنْ ثَوَابِکَ
و تکلف و مبالغه نکنیم در تحصیل چیزی مگر آنچه نزدیک سازد

مارا بثواب تو وَلَا نَتَعَاطٰی اِلَّا الَّذِیْ یَقِیْ مِنْ عِقَابِکَ
و نکنیم مگر چیزی که مارا نگاه دارد از عقاب تو ثُمَّ خَلِّصْ
عطفست بر الهمنا ذٰلِکَ کُلَّهُ مِنْ رِیَاءِ الْمُرَائِیْنَ
پس آنچه مذکور شد از اعمال آنرا خالص کن از ریائی که
مرائیان میکنند وَسُمْعَةِ الْمُسْمِعِیْنَ و در نسخه المستمعین
و سمعه بوزن قدرت آنچه بلند ذکر کنند و شهرت دهند تا
مردم بدانند یعنی خالص کن اعمال ما را از سمعه که سمعان
کنند تا ما اعمال را برای شهرت نکنیم لَا نُشْرِکُ بِهٖ و در نسخه
فیه از باب ضرب و در نسخه نشهید از باب افعال اَحَدًا
دُوْنَکَ در حالی که شریک نکنیم ما بآن عبادت کسی را که
غیر تست وَلَا نَبْتَغِیْ فِیْهِ و در نسخه به مُرَادًا سِوَاکَ
و نخواهیم درین عبادت مطلبی را سوای قرب درگاه تو
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهٖ وَقِفْنَا فِیْهِ در قاموس
است وقف دام قَائِمًا وَوَقَفْتُهُ اَنَا فَعَلْتُ بِهٖ مَا
وقف کوقفته وَاَوْقَفْتُهُ لِس و قف متعدی نیز

نیز آمد علی مواقیت الصلوة الخمس خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش و ایستاده بکن ما را درین ماه رمضان
بر وقتها نماز ها پنجگانه که از آن وقتها تجاوز نکنیم و در نسخه
ووقفنا بتشدید و بهمان معنی است آنکه مطلع کن ما را درین
ماه رمضان بر وقتهای نماز یومیه پنجگانه بحدودها
التی حددت و فروضها التی فرضت باحدود
نماز ها که تعین کرده و با فرضهای نماز ها که فرض کرده و
وظائفها التی وظفت و با وظیفهای آن نماز ها که
تو وظیفه کرده و اوقاتها التی وقتت و با اوقاتهای نماز ها
که تو تعین کرده و قرار داده و انزلنا فیها منزلة
المصیبین لمنازلها نازل کن ما را درین ماه بمنزله جمعی که
منازل و مراتب نماز ها را یافته اند الحافظین لارکانها
المؤدین لها فی اوقاتها آنچنان جمعی که حافظ ارکان
صلوت اند و بفعل می آرند نماز ها را در وقتها آنها علی ما
سنه عبدك ورسولك صلواتك عليه وآله

وادا نماز بطریقی کنند که بآن طریقه مقرر نموده بنده و رسول
تو رحمتهای تو باد بر وی و آلش و اعاده جار نزد عطف بر ضمیر
مجرور اگرچه نزد بسیاری لازم است اما ابن مالک گفته شعر
وعود خافض لدی عطف علی ✲ ضمیر خفض
لازما قد جعلا ✲ ولیس عندی لازما اذ قد اتی
فی النظم والنثر الصحیح مثبتا ✲ و مذهب محققین نیز
همین است و این دعا شاهد عظیمست فی رکوعها
وسجودها وجمیع فواضلها یعنی قرار داده آنحضرت
در رکوع نماز و سجودش و در جمیع اموری که در نماز فاضلتر
و بهتر است علی اتم الطهور بضم طا و در نسخه بفتح و اول
اظهر است با تمامترین طهارت و اسبغه عطف تفسیری اتم است
چه هر دو بیک معنی است وابین الخشوع وابلغه
و با ظاهرترین خشوعها و بنهایت رسیده ترین خشوعها و مراد
ظهور بر خلق نیست بلکه مراد تحقق کمال خشوعست و در واقع
با اخفا از خلق و بودن آن بحیثیتی که هر کس ببیند بر وظا

شود وَوَفِّقْنا فيهِ لِأَن نَصِلَ أَرْحامَنا بِالْبِرِّ

وَالصِّلَةِ و توفیق بده ما را بصله رحم ما که امدا خویشان

بنیکی و احسان کنیم وَأَن نَتَعاهَدَ جِيرانَنا بِالْإِفْضالِ

وَالْعَطِيَّةِ و خبر گیریم از احوال همسایها با احسان و عطیه

وَأَن نُخَلِّصَ أَمْوالَنا مِنَ التَّبِعاتِ و در نسخه از شبهات

و خالص کنیم مالهای خود را از مال حرام و شبهه ناک که با آن

مخلوط نماند و حقوق مردم را جدا کرده بدهیم وَأَن نُطَهِّرَها

بِإِخْراجِ الزَّكوةِ و پاک کنیم مالها را بجدا کردن زکوة

و دادن آن بمستحق تا برکت در باقی شود وَأَن نُراجِعَ مَن

هاجَرَنا و بازگشت نماییم و ربط کنیم به نیکی با کسی که از ما برید

و نیکی نکرد وَأَن نُنْصِفَ مَن ظَلَمَنا و انصاف کنیم با کسی

که بر ما ظلم کرد که زیاده بر آنچه شرعا جایز است بر آن ظالم

نکنیم یا آنکه در مقابل ظلم او احسان کنیم وَأَن نُسالِمَ مَن

عاداَنا و دوستی کنیم با کسی که با ما عداوت کرد و حاشا

مَن عُودِيَ فيكَ مگر آنکسی که با او دشمنی کرده شود

برای رضای تو مثل کفار و فساق و در نسخه وَلَكَ فَإِنَّهُ

الْعَدُوُّ الَّذي لا نُوالِيهِ زیرا که او عدو یست که هرگز

با او دوستی نکنیم وَالْحِزْبُ از باب مبالغه است مثل

زید عدل الَّذي لا نُصافِيهِ و او مجازی است

که با ما او برادری نکنیم وَأَن نَتَقَرَّبَ إِلَيْكَ فيهِ مِنَ

الْأَعْمالِ الزّاكِيَةِ بیان کلمه ما است مقدم بر آن شده

بِما تُطَهِّرُنا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ و توفیق بده ما را باین که

نزدیک معنوی بدرگاه تو شویم درین رمضان بوسیله

اعمال پاکیزه که پاک کنی ما را بآن از گناه بمقتضای کریمه

إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ وَتَعْصِمَنا برفع

میم عطف بر تطهرنا بس عاید محذوفست بقرینه سابق

یعنی به و در نسخه شهید بنصب بس عطفست بر نتقرب

فيهِ مِمّا و در نسخه تعصمنا فيما نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ

و حفظ کنی ما را درین ماه رمضان از عیبهای که تازه بکنیم یعنی

گناهان حَتّى لا يُورِدَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِن مَلائِكَتِكَ

الا دون ما نوردُ در نسخ بصیغه متکلم دیده شده و
احتمال غیبة او نیست والله اعلم ومن ابواب الطاعة
لك وانواع القربة الیك تا آنکه هیچ یک از ملایکه
تو که کاتبان اعمال اند بدرگاه تو عرض نکنند از کنا ها ن
ما مگر کمتر از اقسام طاعت و انواع عباداتی که موجب
قرب معنوی بدرگاه تو شود جه خلو از تقصیر از بندها بعید است
اللهم انی اسألك بحق هذا الشهر وبحق من
تعبد لك فیه من ابتدائه الی وقت فنائه
خدایا من سوال میکنم بحق این ماه بزرگ و بحق کسانی
که عبادت تو کنند درین ماه از ابتدا ماه تا وقت انتهای
او و درین عبارت تجوز هست من ملك بیان من تعبد است
قربته او نبی ارسلته او عبد صالح اختصصته
از فرشته که او را مقرب درگاه خود کرده یا پیغمبری که
فرستاده یا بنده صالحی که مخصوص بعنایت خود ساخته
ان تصلی مفعول ثانی اسألك است علی محمد وآله

واهلنا فیه لما وعدت اولیائك من كرامتك
یعنی از تو میطلبم اینکه رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان مارا
درین ماه سزاوار اکرام و احسانها تو که بآن وعده کرده
دوستان ترا واوجب لنا فیه ما اوجبت و در نسخه ما اوجبت
لاهل المبالغة فی طاعتك و واجب و لازم کن
برای ما از جنس آنچه واجب و لازم کرده برای جمعی که مبالغه
در طاعت تو کنند واجعلنا فی نظم من استحق
الرفیع الاعلی برحمتك و بکن مارا داخل جمعی که مستحق
مرتبه بلند اند برحمت تو اللهم صل علی محمد
وآله وجنبنا الالحاد فی توحیدك خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش و دور دار مارا از تقصیر کردن در بزرگ
داشتن تو و از شک در دین تو و از کوری در راه تو یعنی
توفیق بده بر اعتقاد ببزرگی تو و یقین بدین تو و بهدایت
براه حق تو والاغفال لحرمتك والانخداع
لعدوك الشیطان الرجیم و دور دار مارا از ترك

[illegible]

گردن وسهو کردن ودرآنچه انتها که آنرا احرام کرده بر پا یا ور
عزت احکام که احکام ترا خوار نداریم وعزت بداریم وعمل
باآن کنیم از اوامر ونواهی ودور دار مارا از بازی خوردن
از دشمن تو که شیطان مردود درگاه تست اللّهمّ
صلّ علی محمّدٍ وآله واذا کان لک فی کلِّ
لیلةٍ من لیالی شهرنا هذا رقابٌ یعتقها
عفوک او یهبها صفحک فاجعل رقابنا من
تلک الرّقاب خدایا رحمت کن بر محمد وآلش وچون مر ترا
در هر شبی از شبهای این ماه رمضان هستند بندها که عفو
تو آزاد کرده آنها را وکردن آنها را از بندگی گناهان خلاص
کرده وگذشتن تو از گناهان آن بندها را بخشیده پس
بگردان گردنهای ما را از جمله آن گردنها که آزاد کنی وببخشی
واجعلنا لشهرنا من خیر اهلٍ واصحابٍ وبگردان
ما را از بهترین این ماه واز بهترین اصحاب این ماه اللّهمّ
صلّ علی محمّدٍ وآله وامحق ذنوبنا مع امّحاق

بتشدید

بتشدید میم اصل او امتحاق ودر نسخه شهید مُحاق بوزن
علام هلاله خدایا رحمت کن بر محمد وآلش وباطل کن گناهان
ما را که گناه نکنیم یا ببخشی نزد باطل شدن هلال این ماه
ومراد بهلال قمر است ومراد ببطلان قمر دخول او در محاق
وبطلان نور اوست یعنی چون ماه تمام شود گناه در ما نماند
واسلخ عنّا تبعاتنا مع انسلاخ ایّامه سلخ
کندن پوست وجامه است یعنی بکن ودور کن از ما گناهان
ما را نزد تمام شدن روزهای این ماه حتّی ینقضی عنّا
وقد صفّیتنا فیه من الخطیئات تا آنکه تمام شود
این ماه وبگذارد از ما حال آنکه بتحقیق پاک وصاف کرده
باشی تو ما را درین ماه از گناهان واخلصتنا فیه
من السّیّئات وخالص کرده باشی ما را درین ماه از
گناهان اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآله وان ملنا فیه
فعدّلنا وان زغنا فیه فقوّمنا خدایا رحمت بکن
بر محمد وآلش واگر ما تجاوز کنیم از حق وتقصیری بکنیم درین ماه

بس تو ما را براه راست بیار و اگر میل کنیم از صواب بس
تو مستقیم کن وَاِنِ اشْتَمَلَ عَلَیْنَا عَدُوُّكَ الشَّیْطَانُ
فَاسْتَنْقِذْنَا مِنْهُ و اگر احاطه کند ما یعنی غلبه کند
بر ما دشمن تو که شیطانست بس خلاص کن ما را از و اَللّٰهُمَّ
اشْحَنْهُ بِعِبَادَتِنَا اِیَّاكَ وَزَیِّنْ اَوْقَاتَهُ بِطَاعَتِنَا
لَكَ خدایا پر کن این ماه را بعبادت کردن ما ترا و زینت
بده هر جزوی از اجزا این ماه را بطاعت کردن ما مر ترا
وَاَعِنَّا فِی نَهَارِهِ عَلٰی صِیَامِهِ و اعانت بکن ما را در
روز رمضان بروزه داشتن در آن وَفِی لَیْلِهِ عَلَی
الصَّلٰوةِ وَالتَّضَرُّعِ اِلَیْكَ وَالْخُشُوعِ لَكَ وَالذِّلَّةِ
بَیْنَ یَدَیْكَ و در شب رمضان اعانت بکن بر نماز
و تضرع بدرگاه تو و خشوع برای تو و خواری پیش تو حَتّٰی
لَا یَشْهَدَ نَهَارُهُ عَلَیْنَا بِغَفْلَةٍ وَلَا لَیْلُهُ بِتَفْرِیطٍ
تا آنکه روز قیامت گواهی ندهد روز رمضان بر ما بغفلت
از اتیان بضروریات صوم و گواهی ندهد شب رمضان

بتقصیر

بتقصیر در عبادت و باتیان معاصی اَللّٰهُمَّ وَاجْعَلْنَا
فِی سَائِرِ الشُّهُورِ وَالْاَیَّامِ كَذٰلِكَ مَا عَمَّرْتَنَا
خدایا بگردان ما را در باقی ماههای نیز و در تمام ایام سال
آنچنان که مذکور شد از عبادت شبانروزی و ترک
گناهان مادامی که ما را زنده داری وَاجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ
الصَّالِحِیْنَ الَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیْهَا
خَالِدُوْنَ و بگردان ما را از بندهای نیکوکار خود آنچنان
بندهایی که فردوس بطریق میراث بایشان برسد
و ایشان در و همیشه بمانند و فردوس نام باغیست که جامع
انواع شجر و ثمر باشد و مراد بعضی از جنت است و استحقاق
آن را تشبیه بمیراث داده وَالَّذِیْنَ یُؤْتُوْنَ مَا آتَوْا
وَقُلُوْبُهُمْ وَجِلَةٌ اَنَّهُمْ بتقدیر من انهم اِلٰی
رَبِّهِمْ رَاجِعُوْنَ و آنچنان بندگانی که میکنند آنچه
می کنند از عبادات و حال آنکه دلهای ایشان میترسد
ازین که ایشان بدرگاه پروردگار خود بازگشت نمایند

که مبادا عبادت ما مردود شود و لایق درگاه الهی نباشد
و چون رجوع شود بآن درگاه عالی بدو رخ بر بنده مومن
همیشه میان خوف و رجا باشد و غره باعمال خود نشود
و ترک عمل هم نکند وَمِنَ الَّذِينَ عطف است بر من عباد ک
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ
و بگردان ما را از جمله جماعه که شتاب کنند در اعمال خیر و
ایشان سبقت کنند بخیرات بر دیگران اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَكُلِّ أَوَانٍ وَعَلَى
كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى مَنْ صَلَّيْتَ
عَلَيْهِ وَأَضْعَافَ ذَلِكَ كُلِّهِ خدایا رحمت کن بر محمد
و آلش در هر وقتی و در هر آنی از آنات و بر همه حال بعدد
آن رحمتی که بآن عدد رحمت کرده بر هر که رحمت کرده و
چندین برابر همه آن رحمتها بِالْأَضْعَافِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا
غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ بچندین برابری که غیر
تو جمع و حساب آن نداند بدرستی که تو بسیار کننده

چیزی را که خواهی **دعاء وداع ماه رمضان** يَا مَنْ لَا يَرْغَبُ
فِي الْجَزَاءِ وَلَا يَنْدَمُ عَلَى الْعَطَاءِ ای آنکسی که راغب
نیست درین که عوض انعام خود چیزی بگیرد و پشیمان نشود
از آنچه بدهد وَيَا مَنْ لَا يُكَافِئُ عَبْدَهُ عَلَى السَّوَاءِ
و ای آنکسی که مکافات نکند بنده خود را بمثل عمل او بلکه
زیاده میدهد مِنَّتُكَ و در نسخه بصیغه جمع اِبْتِدَاءٌ وَعَفْوُكَ
تَفَضُّلٌ انعام تو بر سبیل ابتداست که سابقه عمل نخواهی
مثل ایجاد که مسبوق بعمل نیست و عفو تو محض فضلست
چه توبه نیز موجب عفو نیست وَعُقُوبَتُكَ عَدْلٌ
وَقَضَاؤُكَ خِيَرَةٌ بسکون یا و بفتح نیز نسخه است عقوبتی
که کنی عدالتست چه بی گناه و زیاده بر آن نباشد
و حکم و تقدیر تو برگزیده و پرچیده است یعنی آنچه
بهتر است آن حکم کنی اِنْ اَعْطَيْتَ لَمْ تَشُبْ عَطَاءَكَ
بِمَنٍّ اگر بدهی خلط نکنی دادن را بشایبه از منت چه منت
کسی نهد که توقع امری از منعم علیه داشته باشد و آنکه در

ادعیه لفظ منت آمده بمعنی احسان و انعامست که موجب
ممنونی منعم علیه است وَاِن مَنَعتَ لَمْ یَکُن مَنعُکَ
تَعَدِّیاً و اگر ندهی تعدی و تجاوز از حق نباشد چه همه ملک
تست تَشکُرُ مَن شَکَرَکَ وَاَنتَ اَلهَمتَهُ شُکرَکَ
جزا خیر میدهی کسی را که شکر تو کند حال آنکه تو در دل
او القا کرده شکر را وَتُکافِیُ مَن حَمِدَکَ وَاَنتَ عَلَّمتَهُ
حَمدَکَ و مکافات میکنی و جزا خیر میدهی کسی را که سپاس
تو کرد و حال آنکه تو تعلیم کردی او را حمد را وَتَستُرُ عَلیٰ مَن
لَو شِئتَ فَضَحتَهُ و می پوشی فضایح کسی را که خواهی
میتوانی او را فضیحت کرد وَتَجُودُ عَلیٰ مَن لَو شِئتَ
مَنَعتَهُ و انعام و بخشش میکنی بر کسی که اگر خواهی ندهی
وَکِلاهُما اَهلٌ مِنکَ لِلفَضِیحَةِ وَالمَنعِ و سزاوار آن
بودند که تفضیح و منع کنی و این لف و نشر مرتب است یعنی
آنکه بر فضایح او ستر کردی مستحق تفضیح بود و آنکه بر وجود
کردی لایق منع بود غیر اَنَّکَ بَنَیتَ اَفعالَکَ عَلَی التَّفَضُّلِ

لیکن تو بنا کارها خود بر تفضل و احسان نهاده و بس مستحق
تفضیح و منع را تفضیح و منع نکنی وَاَجرَیتَ قُدرَتَکَ عَلَی
التَّجاوُزِ و جاری ساخته قدرت خود را بر گذشتن از
تقصیرات وَتَلَقَّیتَ مَن عَصاکَ بِالحِلمِ و تلقی نموده
کسی را که گناه تو کرد به نرمی وَاَمهَلتَ مَن قَصَدَ لِنَفسِهِ
و در نسخه نفسه بِالظُّلمِ و مهلت دادی کسی را که قصد کرد مر نفس
خود را بظلم یعنی کسی که ظلم بر خود کرد به عصیان تَستَنظِرُهُم
بِاَناتِکَ اِلَی الاِنابَةِ در قاموس است النظرة کفرحة
التاخیر و استنظره طلب النَّظرَةَ مِنهُ و این معنی
مناسب مقام نیست و معنی تمهلهم مذکور نیست و اگر مجاز
باشد از تدعوهم معنی چنین شود که بسبب تانی در عقوبت
دعوت عصات کنی بسوی بازگشت و توبه و در نسخه تستظرهم
وَتَترُکُ مُعاجَلَتَهُم اِلَی التَّوبَةِ و میگذاری
شتاب کردن با ایشان در عقوبت گناه تا زمان توبه
و تامل در فقر بستن ضرور است لِکَیلا یَهلِکَ عَلَیکَ

بتضمين اعتمادها لكهم ولا يشقى بنعمتك شقيهم

الا عن طول الاغتنار وبعد ترادف الحجة

عليه واين مهلت دادن براى آنست كه كسى كه اعتماد

بر تو كرده وبا وجود آن هلاك شده وبا وجود نعمت تو

شقى شده وقدر نعمت تو ندانسته وشكر آن بجا نياورده

اين چنين كسان هلاكى وشقاوت ايشان نباشد مگر

بعد از عذر بسيار وبعد از اقامت حجت بر ايشان پى در پى

چه فضل آلهى مقتضى آنست كه كسى را هلاك نكند وشقى نكند

مگر بعد آن اتمام حجت از اعطاء عقل وقدرت وارسال

رسل وامهال در عقاب بانتظار انابت كرماً من عفوك

يا كريم وعائدة من عطفك يا حليم در حالى

كه اين امهال محض كرمى است كه ناشى است از عفو تو

اى كرم كننده ومنفعتى است كه ميرسد به بندگان از مهربانى

تو اى حلم كننده با عصيان انت الذى فتحت لعبادك

بابا الى عفوك تويى آنكسى كه كشوده براى بندها تو

دری

درى بسوى عفو تو وسميته التوبة وآن در را توبه

نام كرده وجعلت على ذلك الباب متعلقست بقولش

دليلا يا مفعول ثانى جعل ومتعلق بكائنا من وحيك

وكردانيده ى آيته قرآنى را دليل برين كه توبه باب

عفو است لئلا يضلوا عنه تا گمراه نشوند ازين در و

توبه بكنند فقلت تبارك اسمك بيان دليل و وحى است

پس گفتى تو كه متبرك است نام تو توبوا الى الله مقول تو است

توبة نصوحا بر وزن صبور ودر نسخه شهيد بوزن

دخول توبه بكنيد بدرگاه آلهى الجنان توبه كه خالص است

از شايبه ميل بگناه عسى ربكم ان يكفر عنكم

سيئاتكم ويدخلكم جنات تجرى من تحتها

الانهار شايد پروردگار شما بسبب اين توبه بخشد

گناهان شما را ودر آرد شما را در باغهاى بهشت كه جاريست

جويها از زير درختان آن باغها يوم متعلقست بيدخلكم

لا يخزى الله النبى والذين آمنوا معه نورهم

يَسْعٰى بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَبِاَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا
اَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ در روزی که خوار نکند خدای تعالی پیغمبر خود را و کسانی
را که ایمان آورده اند به پیغمبر در حالتی که نور ایشان میرود
پیش ایشان و بجانب دست راست ایشان در حالتی که
میگویند ای پروردگار ما تمام کن از برای ما نور ما را و ببخش
ما را بدرستی که تو بر همه چیز قادری فَمَا عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ
دُخُولَ ذٰلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَاِقَامَةِ
الدَّلِيلِ و در نسخه علیه پس چیست عذر کسی که سهو نمود در
در آمدن بمنزل عفو بعد از گشودن در او که توبه است و بعد
از اقامت دلیل بر آن که آیه سابقه است وَاَنْتَ
الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلٰى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ تُرِيدُ
رِبْحَهُمْ فِي مُتَاجَرَتِهِمْ لَكَ وَفَوْزَهُمْ بِالْوِفَادَةِ
عَلَيْكَ وَالزِّيَادَةِ مِنْكَ توی آنکه زیاده کردی برای
بندها نرخ متاعی که آنها بتو فروشند یعنی نرخ عبادت

آنهابسی

آنها بسی کم است و تو در عوض نعیم ابدی میدهی و مقصود
تو از این نرخ زیاده کردن اینست که درین سودایی که با تو
میکنند نفع بایشان برسد و چون مهمان تو میشوند بنعمه
فایز شوند و از تو زیادتی احسان و انعام بایشان شود
فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَيْتَ بیان زیادتی نرخ است
پس گفتی تو که بزرگست نام تو و بزرگی تو مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
مقول قولست فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَلَا يُجْزٰى اِلَّا مِثْلَهَا هر که بدرگاه آلهی بیاید روز
قیامت با یک نیکی پس او راست ده برابر آن از نعیم بهشت
و هر که بیاید با گناه پس جزا نه دهند مگر مثل آن گناه، وَقُلْتَ
اینهم بیان زیادتی نرخ است و نیز گفته تو مَثَلُ الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ
اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ
وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ حال کسانی که در راه خدا
مال خود بمستحق نفقه دهند از زکوت و صدقات همچو حال

دانه ایست که چون بکارند هفت خوشه برآرد و در هر خوشه
صد دانه باشد که از یکدانه هفتصد دانه بهم رسد و خدا تعالی
زیاده برین نیز میدهد هر کسی را که خواهد وقلت من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة و گفته که کیست آنکسی که قرض دهد بحق تعالی قرض
نیک که عمل نیک کند بس حق تعالی در عوض آن بدهد اورا
چندین برابر آن عمل که بقرض داده بس در آیه اولی ده برابر
گفت و در ثانیه هفتصد برابر و در ثالثه توصیف بکثرت کرده
همه بیان زیادتی نرخ و ایصال نفع بعباد تست وما
انزلت من نظایرهن فی القرآن من تضاعیف
الحسنات و گفته آنچه نازل کرده در قرآن مجید از آیاتی
که نظایر آیات سابقه اند در باب زیادتی حسنات وانت
الذی دللتهم بقولک من غیبک و در نسخه من عندک
ومن غیبک عطفست بر قولک الذی فیه حظهم
علی متعلق است بدللتهم ما لو سترته عنهم لم تدرکه

ابصارهم ولم تعه اسماعهم ولم تلحقه اوهامهم
و توئی آنکه دلالت و راهنمائی کردی بندهارا بگفتن
خود از امر غیبی که دیگری نمیداند و بترغیب کردن بندهارا
در نفع آنها باشد الخ آن قول و ترغیبی که در وست نصیب
و نفع ایشان و باین قول و ترغیب دلالت کردی بر چیزی
که اگر مخفی میداشتی آن چیز را از ایشان و دلالت بر آن
نمیکردی نمیدید آن چیز را قوای باصره آنها و نمی شنید آنرا
قوای سامعه آنها و نمیرسید بآن وهمهای آنها نیز فقلت
بیان دلالت و ترغیب است بس گفتی تو اذکرونی
اذکرکم ذکر من بکنید تا من ذکر شما کنم و اگر حق تعالی
نمیگفت چون میدانستیم که ذکر ما خدا را باعث ذکر خداست
مارا در حدیث قدسی است که من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء اعلی
منه هر که مرا ذکر کند در میان جمعی ذکر او کنم در میان جمعی که
بلندتر و افضل اند از آن جماعه چه ذاکر در هر جمعی داخل آن جمع است
و جمعی که حق تعالی دران داخل باشد بلندتر و افضل است

ازجمعی که در وحق تعالی داخل نباشد هرچند پیغمبران باشند
بس لازم نیاید ترجیح ملائکه بر انبیا یا مراد با علی تفضیل نیست
بلکه علو مکانی است که جای ملائکه است و ذکر الهی کسی را
بخوبی نهایت اعزاز و اکرام است واشکروا لی ولا تکفرون
اصلش تکفرونی وشکر نعم من بکنید وکفران نعم من مکنید
یا بمن کافر نشوید وقلت لئن لام موطئه قسم است شکرتم
لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
وگفته که والله اگر شکر نعم من بکنید هر آینه زیاده بدهم نعمت
بشما و اگر کفران نعمت کنید یا کافر شوید بدرستی که عذاب
من هر آینه عظیم وقویست وقلت ادعونی استجب
لکم وگفتی دعا کنید وطلب مدعیان از من کنید من قبول
دعا شما بکنم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین بدرستی کسانی که تکبر کنند
از دعا که عین عبادت منست وترک دعا نمایند زود باشد
که درآیند در جهنم در حالتی که حقیر اند و خوار اند فسمیت دعاءک

عبادة پس دعا را وطلب کردن مطالب را از درگاه
تو عبادت نام کردی که گفتی عن عبادتی یعنی از دعا
من وتّی که استکبارا و ترک دعا را تکبر نام کردی
که گفتی یستکبرون وتوعدت عن ترکه دخول
جهنم داخرین ووعید کردی بر ترک دعا دخول دوزخ
را در حالت خواری فذکروک بمنک چون دلالت
کردی بر ین امور پس بندها ذکر تو کردند با نعام تو که اگر توفیق
بر ذکر نمیدادی کی ذکر میکردند وشکروک بفضلک
وشکر تو کردند بمحض فضل تو ودعوک بامرک وطلب
کردند وخواستند از تو آنچه خواهند بامر تو که گفتی ادعونی
وتصدقوا لک طلبا لمزیدک وصدقه دادند بفقرا
در شکر نعمت تو بجهة طلب مزید نعمت تو بمقتضای کریمه
لئن شکرتم لازیدنکم وفیها کانت نجاتهم
وفوزهم برضاک ودرین ذکر وشکر وتصدق بوده است
نجات بندها ورسیدن ایشان برضای تو که اکبر نعم است

من غضبک

وَكَوْدَلْ الْمَخْلُوقُ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي
دَلَلْتَ عَلَيْهِ عِبَادَكَ مِنْكَ كَانَ مَحْمُودًا واكر بنده
بنده دیکر را از خود دلالت کند بر مثل آنچه تو دلالت
کرده از خود بندها خود را آن بنده مستحق ستایش شود یعنی
اکر بنده بدیکری کوید که تو اکر یکدرم بدهی بزید من بتو ده
درم بدهم آن کوینده را ستایش کنند بس تو خالق همه
و بمحض کرم عام خود این چنین و اضعاف این راهنمای
کرده بطریق اولی محمود باشی فَلَكَ الْحَمْدُ مَا وُجِدَ فِي
حَمْدِكَ مَذْهَبٌ بس مر تراست ستایشها دامی که یافته
شود در ستایش تو راهی یعنی همیشه وَمَا بَقِيَ لِلْحَمْدِ حَفْظٌ
تُحْمَدُ بِهِ وَمَعْنًى يَنْصَرِفُ إِلَيْهِ وما دامی که باقی باشد
از برای حمد لفظی که بآن لفظ حمد کرده شود ترا و ما دامی که باقی
باشد معنی که رجوع بحمد تو کند يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى عِبَادِهِ
بِالْإِحْسَانِ وَالْفَضْلِ ای آنکسی که محمود شده نزد بندها
باحسان و بفضل چه هر کس احسان کند بر دم مردم او را

دوست دارند و ستایش او کنند وَغَمَرَهُمْ بِالْمَنِّ وَالطَّوْلِ
و پوشیده است همه را بانعام و فضل مَا أَفْشَى فِينَا
نِعْمَتَكَ چه بسیار است در حق ما نعمت تو وَأَسْبَغَ عَلَيْنَا
مِنَّتَكَ و چه تمامست بر ما منت تو وَأَخَصَّنَا بِبِرِّكَ
و چه ممتازیم ما باحسان تو بس بیان نعمت و احسان کرد و کفت
هَدَيْتَنَا لِدِينِكَ الَّذِي اصْطَفَيْتَ هدایت کردی
ما را بدینی که آنرا بر کزیده بر همه ادیان وَمِلَّتِكَ الَّتِي
ارْتَضَيْتَ و بملتی که مختار و مرضی تست وَسَبِيلِكَ الَّذِي
سَهَّلْتَ و براهی که آنرا آسان کرده وَبَصَّرْتَنَا الزُّلْفَةَ
لَدَيْكَ و نمودی و معلوم ما کردی قرب و منزلت را بدرکاه
تو تا آنچه باعث قرب باشد بکنیم وَالْوُصُولَ إِلَى كَرَامَتِكَ
و رسیدن را باحسان تو اللَّهُمَّ وَأَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صَفَايَا
تِلْكَ الْوَظَائِفِ خدایا و تو کردانیدی از جمله خالص و مختار
آن وظایفی که مذکور شد مثل ذکر و شکر و دعا و حمد و دین
و ملت و راه حق و قرب و غیرها وَخَصَائِصَ تِلْكَ

الفروض و از جمله فاضل آن فرضهای شهر رمضان
ماه رمضان امفعول اول جعلت الذی اخصصته
من سائر الشهور آن رمضانی که آنرا مخصوص و ممتاز کرد
از میان همه ماهها بعبادت تو وتخیّرته من جمیع
الازمنة والدهور و اختیار کردی این ماه را از میان
جمیع زمانها و دهرها وآثرته علی کل اوقات
السنة بما انزلت فیه من القرآن والنور و احیا
کردی و ترجیح دادی آنرا بر بقیه ایام سال باینکه نازل
کردی در و قرآنرا و نور عطف تفسیری قرآنست چه نور از
اسامی قرآنست و بقرآن هدایت شود چنانچه بنور و ضاعفت
فیه من الایمان و دو چندان کردی در وایمانرا
و اگرچه ایمان تصدیق است اما اعمال سبب تقویت
آن تصدیق هستند وفرضت فیه من الصیام
و فرض کردی درین ماه روزه داشتن را ورغبت
فیه من القیام و ترغیب کردی بقیام و بیداری

وعبادت در شب واجللت فیه من لیلة القدر
التی هی خیر من الف شهر و جلیل و بزرگ ساختی
درین ماه شب قدر را که بهتر است از هزار ماه ثم آثرتنا
به علی سائر الامم واصطفیتنا بفضله دون اهل
الملل پس ترجیح دادی ما را باین رمضان بر باقی امتها
و برگزیدی ما را بفضیلت این ماه بر صاحبان ملتها که ما را حکم
بعبادت درین ماه فرمودی و بیان فضل او کردی و با امم
سابقه نفرمودی و این عنایت را مخصوص ما کردی فصمنا
بامرک نهاره وقمنا بعونک لیله پس روزه داشتیم
بفرموده تو روزهای این ماه را و شب زنده داشتیم بمدد تو
شبها آنرا متعرضین بصیامه وقیامه لما عرضتنا
له من رحمتک در حالتی که بروزه داشتن و شب زنده
داشتن این ماه متعرض شدیم رحمتی را که تو ما را در معرض
آن رحمت داشته که بوسیله این صیام و قیام برحمت تو
برسیم وتسببنا عطفت بر صمنا و در نسخه ندبتنا پس

عطفت برعرضنا الیه من مثوبتک واین صیام
وقیام راسبب وصول ثواب تو کردیم تا متعرض شدیم
ثواب ترا که خوانده مارا بآن ثواب وانت الملبی بما
رغب فیه الیک لجواد بما سئلت من فضلک القریب
الی من حاول قربک وتو نیکوکاری بسبب آنچه رغبت
کرده شود درو بسوی تو یعنی هرچیزی که بوسیله آن بتو رغبت
کنند تو در برابر آن حسن قضا کنی وبخشنده هرچه طلبند از فضل
تو ونزدیکی بهر که قصد نزدیکی تو کند وقد اقام فینا هذا
الشهر مقام حمد وبتحقیق ماند این ماه میان ما در جای سپاس
یعنی باعث خوبی باشد وصحبنا صحبة مبرور باضافه
ودر نسخه صحبة مبرورة ومصاحب باشد همچو صحبت کسی که نیکو
کار ومحسن باشد واربحنا افضل ارباح العالمین
وسودمند ساخت مارا به بهترین سودها عالمیان که فضل
ورحمت الهی باشد ثم قد فارقنا عند تمام وقته
بس بتحقیق جدا شد از ما نزد تمام شدن زمان او ودر اضافه

تجوز

تجوز است وانقطاع مدته ووفاء عدده ونزد منقطع
شدن مدت او وتمام شدن عدد ایام او فنحن مودعوه
وداع من عز فراقه علینا بس ما وداع کننده ایم
این ماه را همچو وداع کردن کسی که شدید وشاق باشد جدایی
او بر ما وغمنا واوحشنا انصرافه عنا ومغموم سازد
ودر وحشت آرد رفتن او ما را از پیش ما ولزمنا له الذمام
المحفوظ والحرمة المرعیة والحق المقضی
ولازم شود ما را وفا بعهد وپیمان او که حفظ آن ضروریست
وحرمت وغیرت او واجب الرعایتست وحق او واجب
الادا است فنحن قائلون السلام علیک یا شهر الله
الاکبر ویا عید اولیائه لاز برس ما در وداع
او میگوییم سلام الهی بر تو باد ای ماه بزرگ حق تعالی وای
عید دوستان او که روشن است السلام علیک
یا اکرم مصحوب من الاوقات ویا خیر شهر
فی الایام والساعات سلام بر تو باد ای کرم ترین

وقتهائی که با ما بودند وای بهترین ماهها در میان روزها
و ساعتها و مراد از منه هست السَّلامُ عَلَيكَ مِن شَهرٍ
قَرُبَت فِيهِ الآمالُ وَنُشِرَت فِيهِ الاَعمالُ
سلام بر تو باد ماهی که در و نزدیک شوند آرزوها یعنی
ادعیه مستجاب شوند و پراکنده و بسیار شوند در و عملهای نیک
السَّلامُ عَلَيكَ مِن قَرِينٍ جَلَّ قَدرُهُ مَوجُوداً وَ
اَفجَعَ و در نسخه وفجع فَقدُهُ مَفقُوداً وَمَرجُوٍّ اَلَمَ فِراقُهُ
سلام بر تو باد ای هم صحبتی و مقارنی که بزرگست قدر
او در وقتی که باشد و درد کند نبودن او در وقتی که نباشد
وای آنچیزی که امید با آن کنند وجود او را خواهند
و فراق او موجب الم شود السَّلامُ عَلَيكَ مِن اَلِيفٍ
آنَسَ مُقبِلاً فَسَرَّ وَاَوحَشَ مُنقَضِياً و در نسخه بدر
فَمَضَّ سلام بر تو ای آنچنان الفت گیرنده که موجب
انس شد در حال آمدن پس مسرور ساخت و موجب
وحشت شد در حال تمام شدن و گذشتن پس دل را

محزون

محزون ساخت پس مقبلا اسم فاعل از افعال باشد
و بعضی تجویز فتح با نموده اند که مصدر میمی باشد و نصب
بتضمین اقبل بتقدیر اقبل اقبالا حال گونه مونسا مثل
اَدخِلنِي مُدخَلَ صِدقٍ ای ادخال صدق و این بسیار
بعید است السَّلامُ عَلَيكَ مِن مُجاوِرٍ رَقَّت فِيهِ
القُلُوبُ وَقَلَّت فِيهِ الذُّنُوبُ سلام بر تو ای
همسایه که نرم شد در و دلها و کم شد در و گناهان و چون
مراد بمجاور وقتست فیه گفت السَّلامُ عَلَيكَ مِن
ناصِرٍ اَعانَ عَلَى الشَّيطانِ وَصاحِبٍ سَهَّلَ
سُبُلَ الاِحسانِ سلام بر تو ای نصرت دهنده که مدد
ما کرد در غلبه بر شیطان و مصاحبی که آسان کرد بر ما
راههای نیکی را السَّلامُ عَلَيكَ ما اَكثَرَ عُتَقاءَ
اللهِ فِيكَ وَما اَسعَدَ مَن رَعَى حُرمَتَكَ بِكَ
متعلق باسعد است سلام بر تو چه بسیارند آزاد کردها
الهی از بند گناهان در تو ای ماه رمضان و چه سعادتمند

شده بوجود توکسی که رعایت حرمت تو کرده اَلسَّلامُ
عَلَیْكَ ماکانَ لفظ کان زایده است بجهه تحسین
کلام وآن در کلام عرب بسیار است وصل ءامحاكَ
لِلذُّنُوبِ وَاَسْتَرَكَ لِاَنْوَاعِ الْعُیُوبِ سلام بر تو
چه محوکننده توکناهان را وچه پوشیده تو انواع عیبها را
یعنی کناهانرا زیرا که بعد از محوکناهان مستور شوند
یا روزه باعث قلت کناه باشد چنانچه متعارفست
اَلسَّلامُ عَلَیْكَ ماکانَ اَطْوَلَكَ عَلَی الْمُجْرِمِینَ
وَاَهْیَبَكَ فِی صُدُورِ الْمُؤْمِنِینَ سلام بر تو چه جهان
تو است بر کناهکاران وچه هیبت تست در سینه مومنان
اَلسَّلامُ عَلَیْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُنَافِسُهُ الْاَیَّامُ ۷
سلام بر تو ای ماهی که آواز هرچه موجب سلامتی است
اَلسَّلامُ عَلَیْكَ غَیْرَ کَرِیهِ الْمُصَاحَبَةِ وَلَا ذَمِیمِ
الْمُلَابَسَةِ سلام بر تو ای آنکه مصاحبت تو مکروه نیست
یا مراد آنکه در حالتی که مصاحبت تو مکروه نیست وملابسه

سلام بر تو ای ماهی که [illegible]
[illegible]

تو مذموم نیست واین حال تو کرده است اَلسَّلامُ عَلَیْكَ
کَمَا وَفَدْتَ عَلَیْنَا بِالْبَرَکَاتِ وَغَسَلْتَ عَنَّا
دَنَسَ الْخَطِیئَاتِ سلام بر تو چنانچه مهمان ما شدی
با برکات وشستی از ما چرک کناهان اَلسَّلامُ عَلَیْكَ
غَیْرَ مُوَدَّعٍ بَرَماً بِوَزْنِ فَرَسٍ سلام بر تو ای آنکه وداع
تو کرده نشد از روی دلتنکی وآزار از تو وَلَا مَتْرُوكٍ
صِیَامُهُ سَأَماً وای آنکه ترک کرده نشد روزه داشتن
آنرا از روی ملال بلکه چون ایام آن تمام شد ناچار ترک
روزه نمودیم بحکم الهی اَلسَّلامُ عَلَیْكَ مِنْ مَطْلُوبٍ
قَبْلَ وَقْتِهِ وَمَحْزُونٍ عَلَیْهِ قَبْلَ فَوْتِهِ سلام بر تو
که مطلوب نیکانی پیش از وقت آمدن تو که همه خواهش
آمدن تو دارند وحزن کرده شده بر تو قبل از اتمام تو چه
هرگاه اتمام آن نزدیک شود نیکان از قرب زوال آن
غمناک شوند ودر نسخه بعد فوته اَلسَّلامُ عَلَیْكَ کَمْ
مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِكَ عَنَّا سلام بر تو که چندین

بدیها دفع کرده شد از ما بوسیله تو وکم من خیرٍ
افیض بک علینا وچندین خوبیها رسیده بما از وسیله
تو السلام علیک وعلی لیلة القدر التی هی
خیرٌ من الف شهرٍ سلام بر تو و بر شب قدری که بهتر است
از هزار ماه السلام علیک ما کان زایده است
آخر صنا بالامس علیک سلام بر تو چه حریص بودیم
دیروز بر صحبت تو واشدّ عطف بر احرص یعنی باشد
شوقنا غداً الیک و چه شدید است شوق ما بتو فردا که
شروع شوال شود السلام علیک وعلی فضلک الذی
حرمناه وسلام بر تو و بر فضل تو که ازان محروم شدیم
بسبب انتهای تو یا بسبب انکه عمل بمقتضاء آن نکرده ازان
ثواب محروم شدیم وعلی ماضٍ من برکاتک
سلبناه و بر آنچه گذشته است از برکتهای ایام سالفه
که از ما کشیده شد بسبب مضی ان ایام وعدم بقاء آنها یا بسبب
عدم توفیق عمل دران ایام اللهم انا اهل هذا

الشهر الذی شرفتنا به خدایا بدرستی که ما اهل این ماهیم
و شرف ساخته ما را باین ماه و با مم دیگر مرحمت نشده و
وفقتنا بمنّک له حین جهل الاشقیاء وقته
وحرموا الشقائهم فضله و توفیق دادی ما را بمحض
عطیه وانعام خود برای ادراک فضل این ماه در هنگامی که
اشقیا ندانسته شد وقت آنرا و ادراک آن نکردند و محروم شدند
از فضیلت آن بسبب شقاوت ایشان انت ولی ما
آثرتنا به من معرفته تو سی متولی آنچه ما را ترجیح دادی
بآن بر غیر از معرفت این ماه یعنی تو دانا ندی ما را وهدیتنا
له من سنته و متولی آنچه هدایت کردی ما آن از طریق
عمل درین ماه و در نسخه بصیغه جمع وقد تولینا بتوفیقک
صیامه وقیامه علی تقصیرٍ و به تحقیق متولی شدیم
بر روزه داشتن دران ماه و بر شب زنده داشتن آن
یعنی عمل کردیم بتوفیق تو لیکن با وجود آن مقصریم در ادا
حق عمل دران ماه وادینا فیه قلیلاً من کثیرٍ

وکردیم درین ماه از عمل نیک اندکی از بسیار که بایست کرد
اللّٰهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ اِقْرَارًا بِالْاِسَاءَةِ وَاعْتِرَافًا
بِالْاِضَاعَةِ خدایا بس تراست سپاس برآنچه عمل شده
درحال اقرار ببدی خود بسبب تقصیر و درحال اعتراف
بضایع کردن وقت بغفلت یا از روی اقرار واعتراف
وَلَكَ مِنْ قُلُوبِنَا عَقْدُ النَّدَمِ وَمِنْ اَلْسِنَتِنَا صِدْقُ
الْاِعْتِذَارِ ومر تراست از دلهای ما اعتقاد بنداست و توبه
از اسائت و اضاعة و مر تراست از زبانهای ما عذرخواهی
صادق بی شایبه کذب و غش فَأْجُرْنَا بضم جیم یا بکسر
از باب نصر یا ضرب عَلٰى مَا اَصَابَنَا فِيهِ مِنَ التَّفْرِيطِ
اَجْرًا نَسْتَدْرِكُ بِهِ الْفَضْلَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ بس اجر ده
ما را بر مصیبتی که بما رسید از تقصیر و محرومی از عمل آن چنان
اجری که بآن تلافی شود و بیابیم بوسیله آن اجر فضیلتی
را که مطلوبست درین ماه وَنَعْتَاضُ بِهِ مِنْ اَنْوَاعِ الذُّخْرِ
الْمَحْرُوصِ عَلَيْهِ وعوض آن محرومی بیابیم از انواع ذخر

لهای

که همه کس حرص برحصول آن دارند و در نسخه شهید بحاء مهمله
وضاد معجمه است یعنی تحریض بر تحصیل آن ذخر شده
وبعضی بخاء معجمه وصاد مهمله تصحیح نموده گفته اند که از خرص
بمعنی حزر و تخمین است و دران تنبیه است برین که آن ذخر
معتاض بر سبیل تقدیر و تخمین است چنانچه شان آرزومندانست
و بطریق استحقاق نیست ولفظ علیه بملایم این معنی نیست
وَاَوْجِبْ لَنَا عُذْرَكَ عَلٰى مَا قَصَّرْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ
و واجب کن برای معذور داشتن تو ما را در آنچه تقصیر کرده ایم
ما دران از حق تو وَاَبْلِغْ بِاَعْمَارِنَا مَا بَيْنَ اَيْدِينَا مِنْ
شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ و برسان عمر ما را بآنچه پیش ماست
از ماه رمضان آینده که آنقدر عمر بده که در رمضان آینده
عمل خیر بکنیم فَاِذَا بَلَّغْتَنَاهُ فَاَعِنَّا عَلٰى تَنَاوُلِ مَا اَنْتَ
اَهْلُهُ مِنَ الْعِبَادَةِ چون برسانی عمر ما را برمضان
اینده پس اعانت بکن ما را بر کردن آنچنان عبادتی که لایق
درگاه تو باشد وَاَدِّنَا اِلَى الْقِيَامِ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ بصیغه

دعا

غیبة من الطاعة و برسان ما را بکردن طاعتی که رمضان
مستحق آنست و در نسخه شهید بصیغه خطاب واجر لنا
من صالح العمل ما یکون درکا لحقک فی الشهرین
من شهور الدهر و جاری کن برای ما یعنی توفیق بده ما را
بر عمل صالحی که سبب تدارک و وصول بعبادتی باشد که حق
تست در رمضان حاضر و در رمضان آینده از جمله ماههای دهر
اللهم و ما المنا به فی شهرنا هذا من لمم خدایا
آنچه بآن نزول کرده باشیم یعنی عمل کرده باشیم بآن درین
ماه از جنس گناهان صغیره او اثم یا گناهان کبیره بقرینه مقابله
او واقعنا فیه مجاز است بمعنی صدور من ذنب و اکتسبنا
فیه من خطیئة این عطف تفسیری سابقست یا صادر
شد از ما گناهی و کسب کردیم درین ماه از گناهی علی تعمد منا
او علی نسیان ظلمنا فیه انفسنا او انتهکنا فیه
حرمة من غیرنا بر سبیل عمد از ما یعنی دانسته کردیم
یا بر سبیل نسیان و نادانستگی که ظلم کردیم در آن عمل بر نفس

خود

خود در حقوق آلهیه یا مبالغه کردیم در شتم و بی غرضی دیگری
که آنچه حرام بود در حق غیر کردیم فصل علی محمد و آله واسترنا
بسترک بکسر سین و در نسخه بفتح واعف عنا بعفوک
پس رحمت بکن بر محمد و آلش و به پوش آن گناهها را بپوشیدن
تو و عفو کن ما را بعفو تو و لا تنصبنا فیه لاعین الشامتین
و مکن ما را نصب عین شماتت کنندگان یعنی ما را ابتلا ببلیه
مکن که دشمنان بدین آن خوشحال شوند و لا تبسط علینا فیه ٢
السن الطاغین و دراز و گشاده مکن بر ما زبانهای جمعی که
از حد تجاوز کنند و رفعت و علو طلبند و در نسخه الطاعنین
واستعملنا بما یکون حطة و کفارة لما انکرت
منا فیه برأفتک التی لا تنفد و فضلک الذی
لا ینقص و بدار ما را بر کاری که باشد سبب دفع و محو
گناهان و باشد کفارت تقصیری که آنرا از ما انکار کرده
و بد دانسته و بکن این شفقت بما برحمت غیر متناهی تو که فانی
و آخر نشود و بفضل تو که نقصان نپذیرد اللهم صل علی

محمد

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا وَبَارِكْ
لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَفِطْرِنَا عطف تفسیری عید است
و مصیبت و غم را تشبیه بشکستن عضوی داده گفته خدایا
رحمت کن بر محمد و آلش و درست بکن شکسته ما را یعنی تواب
ده بر غمی که در جدائی این ماه بما رسیده یا مراد بمصیبت تقصیراتی
است که سابق شده یعنی ببرکت این ماه این مصیبت را تلافی
آن بکن و به بخش و برکت کن بر ما در روز عید ما و در روز افطار ما
وَاجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا اَجْلَبِهِ لِعَفْوٍ
وَاَمْحَاهُ لِذَنْبٍ و بکن این روز عید را از بهترین ایامی که بر ما
گذشته که عفو را بیشتر بجانب ما بکشد یعنی سبب عفو تام
شود و محو گناهان ما بیشتر بکند وَاغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا
وَمَا عَلَنَ و به بخش همه گناهان ما را چه مخفی و چه ظاهر و علانیه
اَللّٰهُمَّ اسْلَخْنَا از باب فتح و در نسخه شهید از باب نصر
بِانْسِلَاخِ هٰذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا متعلق باسلخنا
خدایا دور کن و بر آر از ما گناهان ما را ببر آوردن این ماه که چون

ماه ب

ماه بسلخ رسد و تمام شود گناهی در ما نماند چنانچه پوست
از بدن دور کنند وَاَخْرِجْنَا بِخُرُوجِهِ مِنْ سَيِّئَاتِنَا و بر آر
ما را از گناهان ما به بر آمدن این ماه یعنی باخر شدن آن
وَاجْعَلْنَا مِنْ اَسْعَدِ اَهْلِهِ بِهِ وَاَجْزَلِهِمْ قِسْمًا فِيهِ
وَاَوْفَرِهِمْ حَظًّا مِنْهُ و بگردان ما را از سعادتمندترین
اهل این ماه باین ماه که نفع اخروی او بما بیشتر برسد
و بکن قسمت ما را از دین و دنیا درین ماه بهتر و حصه و نصیب
ما ازین ماه کاملتر از قسمت و نصیب دیگران اَللّٰهُمَّ وَمَنْ
رَعَى حَقَّ هٰذَا الشَّهْرِ حَقَّ رِعَايَتِهِ ضمیر راجعست
بشهر یا بحق شهر وَحَفِظَ حُرْمَتَهُ حَقَّ حِفْظِهَا خدایا
و کسی که رعایت حق این ماه کرد از عبادات و ترک معاصی
کرد آنچنان که حق رعایت این ماه بود یا حق رعایت آن
حق بود و حفظ عزت و حرمت آن نمود آنچنان که حق حفظ
حرمتش بود که آنچه حرام بود نکرد وَقَامَ بِحُدُودِهِ
حَقَّ قِيَامِهَا وَاتَّقَى ذُنُوبَهُ حَقَّ تُقَاتِهَا وَقِيَامَ

بحد و د آن کرد آنچنان که حق قیام بحد و د آن بود که از حد
حدود آن تجاوز نکرد و نرسید از گناهان خود آنچنانکه حق
ترسیدنست اَوْ تَقَرَّبَ اِلَیْكَ بِقُرْبَةٍ اَوْجَبَتْ
رِضَاكَ لَهُ وَ عَطَفْتَ بصیغه خطاب عطفست بر رعی
یا بر اوجبت بس عاید بموصوف محذوفست تقدیر بس سببها
رَحْمَتَكَ عَلَیْهِ یا کسی که بدرگاه تو نزدیکی جست بسبب
کار نیکی که موجب رضای تو از و شد و تو رحمت خود را برو
مایل کردی و در نسخه رحمتک یعنی تو مهربان شدی
برو بسبب رحمت تو فهب خبر من رعی است لَنَا مِثْلَهُ
مِنْ وُجْدِكَ بوزن قفل وَ اَعْطِنَا اَضْعَافَهُ مِنْ
فَضْلِكَ بس مثل آنچه با آن کس داده ما را نیز بده از استغنا
و بی نیازی خود و بده ما را از فضل خود اضعاف آنچه باو داد
چه عطای تو سبب نمی خواهد و مقتضای ذات جلیل تست
فَاِنَّ فَضْلَكَ لَا یَغِیضُ چرا که بدرستی که فضل تو کم
نمیشود وَ اِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُصُ بَلْ تَفِیضُ و بدرستی

که خزینهای رحمت تو نقصان پذیر نیست بلکه زیاده و تمامی
شود و در اکثر نسخ یفیض بصیغه غایب مذکر است و وجهش
ظاهر نیست وَ اِنَّ مَعَادِنَ اِحْسَانِكَ لَا تَفْنَی و بدرستی
که معدنهای احسان تو فانی نمیشود وَ اِنَّ عَطَاءَكَ لَلْعَطَاءُ
و در نسخ للعطاء است و این خلاف رسم خطست اَلْمُهَنَّأُ
بهمزه و اسم مفعولست از تفعیل و بدرستی که عطیه تو مر آینه
آنچنان عطیه است که بی مشقت می آید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْتُبْ لَنَا مِثْلَ اُجُورِ مَنْ صَامَهُ اَوْ
تَعَبَّدَ لَكَ فِیْهِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ متعلقست بهر کدام
از صام و تعبد خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و حکم بکن
برای ما بمثل ثواب کسی که تا روز قیامت روزه رمضان
گرفته یا عبادت دیگر کرده در رمضان اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَتُوبُ
اِلَیْكَ فِیْ یَوْمِ فِطْرِنَا الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِیْنَ
عِیْدًا وَ سُرُوْرًا وَ لِاَهْلِ مِلَّتِكَ مَجْمَعًا وَ مُحْتَشَدًا
عطف تفسیری مجمعا است خدایا بدرستی که ما توبه میکنیم

بدرگاه تو درین روز که افطار آن واجب کرده و آنرا
برای مومنین عید و سرور کرده و برای صاحبان ملت و دین
تو روز جمعیت کرده مِنْ كُلِّ متعلق است بنتوب
ذَنْبٍ اَذْنَبْنَاهُ اَوْ سُوْءٍ اَسْلَفْنَاهُ اَوْ خَاطِرِ شَرٍّ
اَضْمَرْنَاهُ از هر گناهی که کرده ایم یا کار بدی که پیش ازین
کرده ایم یا نیت بدی که در دل نهان کرده ایم تَوْبَةَ
مَنْ لَا يَنْطَوِي عَلٰى رُجُوْعٍ اِلٰى ذَنْبٍ همچو توبه کردن
کسی که در دل اراده رجوع بگناه نباشد وَلَا يَعُوْدُ
بَعْدَهَا فِي خَطِيْئَةٍ و عود نکند بعد ازین بهیچ گناهی
تَوْبَةً نَصُوْحًا مفعول مطلق نتوبست خلصت صفته
کاشفه نصوحا است مِنَ الشَّكِّ وَالْاِرْتِيَابِ همچو توبه که
خالص است از شک و ریب فَتَقَبَّلْهَا مِنَّا وَارْضَ عَنَّا
وَثَبِّتْنَا عَلَيْهَا پس قبول کن آن توبه را از ما و راضی شو
از ما و ثابت دار ما را بران توبه اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا خَوْفَ
عِقَابِ الْوَعِيْدِ وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُوْدِ خدایا نصیب

مابکن

ما بکن ترسیدن از عقابی که نسبت بوعید فساق دارد یعنی
متفرع است بر وعید پس اضافه لامیه باشد و نصیب ما بکن
شوق بثوابی که وعده کرده پس اضافت موصوف بصفته است
یا مراد بموعود مجاز فعل نیکیست که وعده بثواب آن فعل
شده پس اضافت لامیه باشد حَتّٰى نَجِدَ لَذَّةَ مَا نَدْعُوكَ
بِهٖ وَكَآبَةَ مَا نَسْتَجِيْرُكَ مِنْهُ تا بیابیم لذت آنچه
طلب حصول آن میکنیم از تو یعنی ثواب موعود و بیابیم
حزن آنچه طلب پناه میکنیم ازو یعنی عقاب وعید و در نسخه
نستجیر بکم منه وَاجْعَلْنَا عِنْدَكَ مِنَ التَّوَّابِيْنَ الَّذِيْنَ
اَوْجَبْتَ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ وَقَبِلْتَ مِنْهُمْ مُرَاجَعَةَ طَاعَتِكَ
يَا اَعْدَلَ الْعَادِلِيْنَ و بگردان ما را نزد خود از جمله بسیار توبه
کنندهای که بمقتضای کریمه اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ تو بر خود
لازم کرده بفضل خود محبت داشتن تو آنها را و قبول کرده
از آنها بازگشت بطاعت تو ای عادلترین عادلان اَللّٰهُمَّ
تَجَاوَزْ عَنْ آبَائِنَا وَاُمَّهَاتِنَا وَاَهْلِ دِيْنِنَا جَمِيْعًا

مَنْ سَلَفَ مِنْهُمْ وَمَنْ غَبَرَ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ خدایا تجاوز
بکن از گناهان پدران و مادران ما و همه اهل دین ما چه آنها که گذشته
اند و چه آنها که باقی مانده اند و خواهند بود تا روز قیامت
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ كَمَا صَلَّيْتَ
عَلٰى مَلٰٓئِكَتِكَ الْمُقَرَّبِيْنَ خدایا رحمت کن بر پیغمبر ما
که محمد است و بر آلش چنانچه رحمت کرده بر فرشتهای مقرب
درگاه خود وَصَلِّ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اَنْبِيَآئِكَ
الْمُرْسَلِيْنَ ورحمة بکن بر پیغمبر ما و بر آلش چنانچه رحمت کرده
بر بندهای صالح تو و مشبه به در همه فقرات اقویست از جهة
سبق نه در قدر چنانچه گفته وَاَفْضَلَ مِنْ ذٰلِكَ يَا رَبَّ
الْعٰلَمِيْنَ و آنچنان رحمتی بکن که افضل از رحمت بر آنها
باشد ای پروردگار انواع عالم صَلٰوةً تُبَلِّغُنَا بَرَكَتُهَا
وَيَنَالُنَا نَفْعُهَا آنچنان رحمتی که برسد بما برکت و نفع
آن رحمت وَيُسْتَجَابُ لَهَا و در نسخه بها دُعَآءُنَا
وقبول کرده شود بجهة برکت آن رحمت دعا ما اِنَّكَ

ورحمة بکن بر پیغمبر ما محمد و آلش چنانچه رحمت کرده بر پیغمبران مرسل تو که
مبعوث اند بکتابی یا دینی وَصَلِّ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى عِبَادِكَ
الصَّالِحِيْنَ

اَكْرَمُ مَنْ رُغِبَ اِلَيْهِ بدرستی تو کریم ترین کسانی
که رغبت بدرگاه آنها کرده شده بجهة طلب حاجات
وَاَكْفٰى مَنْ تُوُكِّلَ عَلَيْهِ و کفایت کننده ترین کسانی
که توکل بر آنها کرده شده وَاَعْطٰى مَنْ سُئِلَ عَنْ فَضْلِهٖ
و دهنده ترین کسانی که از فضل آنها سوال و طلب شده
و چون مراد بمن جماعة است پس افراد ضمیر درین فقرات
باعتبار لفظ منست وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
و تو بر همه چیز قادری دعا بعد از نماز عید و نماز جمعه
مستقبل قبله ایستاده يَا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لَا
يَرْحَمُهُ الْعِبَادُ وَيَقْبَلُ مَنْ لَا تَقْبَلُهُ الْبِلَادُ مجازاست
از اهل بلاد آنکسی که رحم کند بر کسی که رحم نکنند بر و بندها
و قبول کند کسی را که قبول نکنند او را اهل شهرها وَيَا
مَنْ لَا يَحْتَقِرُ اَهْلَ الْحَاجَةِ اِلَيْهِ وَيَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ
الْمُلِحِّيْنَ عَلَيْهِ ای آنکسی که تحقیر نکند محتاجان درگاه
او را و خایب نکند کسانی را که الحاح بدرگاه او کنند

بلکه مطلوب برساند ویا من لا یجبه بالرد أهل
الدالة علیه وای آنکه دست نزند بر جبهه کسانی که ناز
در درگاه الهی کنند وآنها را مردود درگاه خود نکند یعنی
دست رد بر کسی ننهد و نازبرداری میکند که گناه
کنند و دفعة عذاب نکند وچون توبه کنند قبول کند
ویا من یجتبی صغیر ما یتحف به ویشکر یسیر
ما یعمل له وای آنکسی که اختیار میکند وقبول مینماید
اندک چیزی را که بدرگاه او تحفه بیارند از اعمال نیک
قلبی یا بدنی وثنا جمیل میکند بر طاعت کم وجزای نیک
بسیار میدهد ویا من یدنو الی من دنا منه وای آنکه
نزدیک شود بکسی که باو نزدیک شود ویا من یدعوا
الی نفسه من أدبر عنه وای آنکه میخواند بخود کسی را
که پشت باو کند ویا من لا یغیر النعمة وای آنکه تغیر نعمه
نکند از کسی مگر آنکه او بغیر اعتقاد کند بمقتضای کریمه ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم ولا یبادر

بالنقمة وشتاب نکند بعذاب بلکه مهلت دهد ویا
من یثمر الحسنة حتی ینمیها ای آنکسی که حسنه را
ببار می آرد تا حدی که آن حسنه را نمو دهد که باران بسیار
شود بمقتضای کریمه کمثل حبة أنبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة وثمره بمعنی شجره نیز آمده
ویحتمل که یثمر از آن مشتق باشد یعنی حسنه را بمنزله درختی
میکند پس آنرا نمو میدهد تا بکمال رسد ویتجاوز عن
السیئة حتی یعفیها وتجاوز میکند از گناه ومی بخشد
تا آنکه آنرا مندرس می سازد که بمنزله معدوم شود انصرفت
الآمال دون مدی کرمک بالحاجات متعلق است
بانصرفت یعنی آرزوهای مردم ادراک مطالب نموده برگشتند
نارسیده بغایت ونهایت کرم تو یعنی ادنی کرم تو کافی است
برای تحصیل حاجات کل وامتلأت بفیض جودک
أوعیة الطلبات وپر شدند به سرشاری احسان
وبخشش تو ظرفهای مطالب وتفسخت دون بلوغ

نعتك الصفات ونقصان پذرفت توصیف کردنها
مردم نارسیده بتوصیف تو و بصفات جلیله تو فلكُ
العُلُوُّ الأعلى فوقَ كُلِّ عالٍ والجلالُ الأمجدُ
فوقَ كُلِّ جلالٍ پس مرتراست رتبه که بلندترین
رتبهاست نسبت بهرکه علو رتبه دارد مرتراست رفیع
ترین عظمتها نسبت بهر عظمتی که هست در عالم كُلُّ جليلٍ
عِندَكَ صغيرٌ هر بزرگی نزد بزرگی تو خرد است بحسب رتبه
كُلُّ شريفٍ في جنبِ شرفِكَ حقيرٌ و هر صاحب شرفی
در جنب شرف تو حقیر است خابَ الوافدونَ على غيرِكَ
وخَسِرَ المتعرّضونَ و تعرض بمعنی تصدی و ازین باب است
تعرضوا النفحات رحمة الله الا لك ناامید برگشتند و بطلب
رسیدن کسانی که مهمان غیر تو شدند و نقصان کردند کسانی
که متصدی نفع از کسی شدند مگر از تو وضاعَ الملمّونَ
إلّا بِكَ وضایع شدند جمعی که نزول بجائی کردند مگر آنها
که نزول بدرگاه تو کردند و بتو التجا آوردند وأجدبَ المنتجعونَ

إلّا مَنِ انتجعَ فضلَكَ و بقحطی فتادند طالبان زری
سال و احسان مگر کسی که فضل ترا طلب کرد بابُكَ مفتوحٌ
للرّاغبينَ وجودُكَ مُباحٌ للسّائلينَ وإغاثتُكَ
قريبةٌ مِنَ المستغيثينَ در تو گشوده است برای هرکه
بدرگاه تو رغبت کند و بخشش تو حلالست مر سائلان را یعنی
بی منع می رسد و فریادرسی تو نزدیک است بدادخواهان
لا يخيبُ منكَ الآملونَ ولا ييأسُ من عطائكَ
المتعرّضونَ و محروم نشوند از تو امیدواران و مایوس
نشوند از بخششهای تو کسانی که تعرض بآن نمایند
یعنی طلب احسان از تو کنند ولا يشقى بنقمتكَ
بوزن سرقه و رحمه المستغفرونَ و شقی و خوار نشوند بعذاب
تو کسانی که طلب مغفرت از تو نمایند و توبه کنند رزقُكَ
مبسوطٌ لمن عصاكَ وحلمُكَ معترضٌ لمن
ناواكَ رزق تو گشاده است برای کسی که گناه تو کرد
که بسبب گناه منع رزق از او نکنی و حلم تو رسنده است

بکسی که از تو دوری و عداوت نمود بگناه عادتک
الاحسان الی المسیئین وسنتک الابقاء علی
المعتدین عادت تو احسانست بگناهکاران و طریقه
سلوک تو ترحمست بر جمعی که تجاوز از حد خود نمایند و گناه کنند
حتی لقد غرتهم اناتک بقصور و در نسخه اناتک بعد
عن الرجوع وصدتهم امهالک عن النزوع بحدیست
احسان و ترحم تو که حلم و درنگ کردن تو در عقاب گناه
کاران مغرور ساخته آنها را از رجوع کردن بدرگاه تو که
تقصیر در توبه و انابت کنند و مهلت دادن تو آنها را
مانع شده از باز داشتن خود از معاصی وانما تانیت
بهم لیفیئوا الی امرک وامهلتهم ثقة بدوام
ملکک و تانی در عقوبت آنها نکرده مگر بجهة آنکه بر گردند
بسوی حکم تو و انابت بدرگاه تو کنند و مهلت نداده
مگر بجهة اعتماد بر همیشگی ملک تو چه سرعة کسی کند که گمان
زوال فرصت داشته باشد فمن کان من اهل

السعادة

السعادة ختمت له بها ومن کان من اهل الشقاء
خذلته لها پس کسی که باشد از اهل سعادت یعنی
در ازل مقدر کرده باشی سعادت او را ختم میکنی برای
او سعادت که از دنیا مغفور برود و کسی که تقدیر شقاوت او شده
باشد خوار میکنی او را بسبب آن شقاوت که بدوزخ بری
کلهم صائرون الی حکمک وامورهم آئلة الی
امرک همه عالم گردنده اند بسوی حکم تو و کارهای آنها
راجعست بامر تو هر چه خواهی میکنی لم یهن علی طول
مدتهم سلطانک ولم یدحض لترک معاجلتهم
برهانک سست و ضعیف نشد با درازی مدة ایشان
پادشاهی و تسلط تو و باطل نشد بسبب ترک کردن تو
شتاب در عقاب آنها دلیل تو بر وجوب عقاب ایشان
حجتک قائمة وسلطانک ثابت لایزول حجت
تو برپاست یعنی تامست و سلطنت تو ثابت است
که زوال پذیر نیست فالویل الدائم لمن جنح عنک

والخيبة الخاذلة لمن خاب منك والشقاء
الاشقى لمن اغتر بك پس عذاب همیشگی است مرکسی را
که از تو میل کرد و کافر شد و نا رسیدگی بمطلب و محرومی
تام خوار کننده مرکسی راست که از درگاه تو محروم شد
و بمطلب نرسید و شقاوتی که اتم شقاوتها است مرکسی راست
که بتو مغرور شد یعنی بطمع باطل فریب از شیطان خورد
و غافل شد از باس تو وما اكثر تصرفه في عذابك
وما اطول تردده في عقابك چه بسیار است تصرف
و بودن آن شقی مغرور در عذاب تو و چه دراز است تردد
او در عقاب تو وما ابعد غايته من الفرج
وما اقنطه من سهولة المخرج و چه دور است نهایت
او از فرج پس بعد وسط و اول او از فرج بطریق اولی
باشد و چه نا امید است او از آسانی بر آمدن از بلا عدلا
من قضائك لا تجور فيه وانصافا من حكمك
لا تحيف عليه واين ويل و خيبت و غير آن از روی

عدالت حکم ازلی تست که جور و ظلم در و نیست و از روی
انصاف حکم تست که بر کسی ظلم نکنی بلکه مرکس بسزای عمل
خود برسد با نهایت رحم و مهلت و تعلق علیه بتحیف
بتضمین استیلاست و ضمیر راجعست بحکم تقدیرش لا تظلم
حال کونک مستولیا و قادرا على الحكم و تحمل که ضمیر راجع
باشد بمن جنح پس معنی ظاهر است فقد ذليل عدم
جور و حیف است ظاهرت الحجج چرا که بتحقیق حجت بسیار
اقامت کرده که آنها ظهیر و ممد و معاون یکدیگر اند وابليت
الاعذار گویند ابلاه عذرا یعنی رسانید عذر را باو و عذر
خواهی کرد پس او قبول کرد و رسانیدی عذرها را با ایشان
و آنچه حق عذر خواهی بود بجا آوردی چنانچه آنها را جای
انکار نماند وقد تقدمت بالوعيد وتلطفت في
الترغيب وعيد اخبار است بایقاع مکروه و تقدیر معنی لغت
حکیم یعنی حال آنکه پیشتر وعید کردی و اعلام نمودی
و ترسانیدی و بتلطف و نرمی ترغیب بنیکی کردی و ضربت

الامثال وضرب مثلها کردی که او فع است در تنبیه
واطلت الامهال واخرت و دراز کردی مهلت دادن
را و تاخیر کردی در عقاب وانت مستطیع للمعاجلة
وحال آنکه تو قادری بر شتاب در عذاب وتأنيت
وانت مليء بالمبادرة و تانی نمودی وحال آنکه
نیکو قادر بودی بر شتاب لم تكن اناتك بقصر
در جمیع نسخ عجزا ولا امهالك وهنا نبوده درنگ
کردن تو از روی عجز و نه مهلت دادن تو از روی سستی
ولا امساكك غفلة ولا انتظارك مداراة
ونبوده نگاه داشتن حق تعالی خود را از تعجیل عذاب
آنها از روی غفلت یا نگاه داشتن عذاب از آنها
ونبوده مهلت دادن وانتظار انابت آنها از روی
مدارا با فساق چنانچه شان عاجزین است که بخوف
مکافات شتاب در از کسی نکنند بل لتكون
حجتك ابلغ وكرمك اكمل واحسانك اوفى

ونعمتك

ونعمتك اتم بلکه این تانی وامهال بجهت این بود که باشد
حجت تو بر خلق رسیده تر به نتیجه و کرم تو کاملتر و احسان
تو وافی تر و نعمت تو تمامتر كل ذلك كان ولم تزل
همه حجت و کرم و احسان و نعمت بوده در ازل و تو نیز همیشه
بوده وهو كائن ولا تزال و همه آنها باشند و تو
همیشه باشی حجتك اجل من ان توصف بكلها
ومجدك ارفع من ان يحد بكنهه حجت تو بزرگتر
از انست که ذکر صفت همه آن حجت تو آن کرد و بزرگی رتبه
تو بلندتر از انست که توان کنه آنرا دانست ونعمتك
اكثر من ان تحصى باسرها واحسانك اكثر
من ان تشكر على اقله ونعمت تو بیشتر از انست
که همه آنرا بشمار آورده شود و احاطه نموده شود و احسان
تو زیاده از انست که بر ادنی احسان تو شکر توان کرد
وقد قصر بي السكوت عن تحميدك متعلق بقصر است
وتحقیق مقصر ساخت مرا در حمد گفتن تو ساکت شدن

من یعنی ساکت شدم و این سکوت بسبب تقصیر شد
وسبب سکوت بعد ازین خواهد گفت وَ فَهَّهَنِی الْاِمْسَاکُ
عَنْ تَمْجِیدِکَ متعلق است بفههنی و فهاهه گرفتگی زبانست
از تکلم و امساک من از سخن کردن باعث گرفتگی زبان
من شده از ذکر صفات عظمت تو و سبب امساک باید
وَ قُصَارَایَ الْاِقْرَارُ بِالْحُسُورِ لَا رَغْبَةً یَا اِلٰهِی
بَلْ عَجْزاً این بیان سبب سکوت و امساک است و نهایت
کار من اقرار هست بکلال و انقطاع از تکلم و این انقطاع
ای خدای من نه بسبب غبتست از درگاه تو و روگردانیدن
از تو بلکه بسبب عجز است از تحمید و تمجید تو فَهَا اَنَا ذَا
اَؤُمُّکَ بِالْوِفَادَةِ وَ اَسْئَلُکَ حُسْنَ الرِّفَادَةِ پس من
اینک قصد میکنم که مهمان تو شویم و از تو میطلبم خوبی انعام
و احسان فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَاسْمَعْ نَجْوَایَ
وَاسْتَجِبْ دُعَائِی پس رحمت بکن بر محمد و آلش و بشنو راز
که بدرگاه تو عرض کنم و مستجاب کن دعای را وَلَا تَخْتِمْ

یَوْمِی بِخَیْبَتِی و ختم مکن این روز مرا بنارسیدن بمطلب
وَلَا تَجْبَهْنِی بِالرَّدِّ فِی مَسْئَلَتِی و دست رد بر پیشانی
من مزن در باب سوالی که از تو میکنم وَ اَکْرِمْ مِنْ
عِنْدِکَ متعلق است بقولش مُنْصَرَفِی و اکرام بکن یعنی
عزت بده برگشتن مرا از پیش تو که مردود برنگردم وَ اِلَیْکَ
مُنْقَلَبِی عطفست بر من عندک و عزت بده بازگشت مرا
بسوی تو که قبول انابت کنی اِنَّکَ غَیْرُ ضَائِقٍ بِمَا تُرِیدُ
بدرستی که تو تنگ آینده نیستی بانچه خواهی یعنی بر تو مشکل
نیست یا آنکه بخیل نیستی بخلاف عباد که بسیار چیز هست
که میخواهند بکنند و بواسطه بخل نمیکنند وَلَا عَاجِزٍ عَمَّا
تُسْاَلُ و نه عاجزی از دادن آنچه طلبند وَ اَنْتَ عَلٰی کُلِّ
شَیْءٍ قَدِیْرٌ و تو بر همه چیز قدرت داری وَلَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و نیست قدرت بر تصرف
و نه قوت بر فعل مگر باعانه خدائی که بلند رتبه است و عقول
احاطه بکنه او نمیکند دعای روز عرفه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعٰلَمِينَ سپاس مر خدائی را که پروردگار انواع
عالمست اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بَدِيعَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ خدایا مر تراست سپاس ای پیدا
کننده آسمانها و زمین آنچنان پیدا کننده که خود صاحب
عظمت است و عظمت دهنده است دیگر از ادب اَلْاَرْبَابِ
وَاِلٰهَ كُلِّ مَاْلُوهٍ پروریده جمیع پرورندها و معبود هر بنده
که عبادت کند وَخَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ وَوَارِثَ
كُلِّ شَيْءٍ و خلق کننده هرچه خلق شده و وارث همه
چیز است چه همه فانی شوند و او باقی ماند لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
مشهور آنست که کاف زایده است یعنی نیست مثل او
هیچ چیز وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ و دور نیست از و دانستن
چیزی وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ و علم او بهمه چیز احاطه
کرده وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبٌ و او حافظ همه چیز است
اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ جمله معترضه است توی خدائی
معبود بحق نیست معبود بحق مگر تو اَلْاَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ

صفت الله

صفت الله است و همچنین الباقی یا مبالغه است در
وحدت ذات و صفات در قاموس است رجل احد
و متوحد منفرد و یحتمل که مراد با حد منفرد بذات باشد که شریک
در مهیه ندارد و مراد بمتوحد منفرد در صفات یا مبالغه است
در وحدت ذات و صفات والله اعلم اَلْفَرْدُ آنکه نظیر
ندارد اَلْمُتَفَرِّدُ مبالغه است در عدم نظیر یا مراد تفرد
بجلال ذاتست وَاَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْكَرِيمُ
و توی خدائی نیست معبود بحق مگر تو آنچنان خدائی که کریمست
اَلْمُتَكَرِّمُ مبالغه است در کرم و بمعنی متنزه از عیوب
نیز آمده اَلْعَظِيمُ الْمُتَعَظِّمُ الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ تاکید
ما قبل است وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْعَلِيُّ الْمُتَعَالِ
بحذف یا در وقف اصل او متعالی بمعنی مرتفع القدر
اَلشَّدِيدُ الْمِحَالِ بکسر میم بمعنی تدبیر و قدرت و عقاب
وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الرَّحْمٰنُ روزی دهنده مومن
و کافر در دنیا اَلرَّحِيمُ بخشنده مومن در آخرت اَلْعَلِيمُ

دانا الحکیم عادل و انا بحقایق اشیا وانت الله لا اله
الا انت السمیع البصیر شنوا و بینا بی حاسه سمع و بصر
القدیم الخبیر مسبوق بعدم نیست و داناست
وانت الله لا اله الا انت الکریم الاکرم
کریم ترین همه کریمان الدائم الادوم مبالغه هست
در دوام بجهة دفع توهم حمل دایم بر کثیر الزمان وانت
الله لا اله الا انت الاول قبل کل احد
مقدم بر همه چیز والآخر بعد کل عدد و باقی بعد فنا
هر چه بشمار آید وانت الله لا اله الا انت الدانی فی
علوه نزدیکی با وجود رفعت خود العالی فی دنوه بلند
رتبه با وجود نزدیکی خود بما وانت الله لا اله الا انت
ذو البهاء والمجد صاحب شرف و بزرگی والکبریاء
والحمد و صاحب عظمت و تکبر و ستایش که همه ستایش
او کنند وانت الله لا اله الا انت الذی انشات
الاشیاء من غیر سنخ ایجاد اشیا کردی بی اصلی و ماده

وصوّرت ما صوّرت من غیر مثال صورت دادی
آنچه تصویر کردی بی آنکه مثل او سابق باشد وابتدعت
المبتدعات بفتح دال بلا احتذاء و اختراع کردی
آنچه نو پیدا شده بی اقتدا بدیگری وانت الذی قدرت
کل شیء تقدیرا تویی که اندازه کرده هر چیزی را از
اندازه کردنی یا در ازل تعیین کرده وجود او را ویسّرت
کل شیء تیسیرا و آسان کرده هر چیزی را آسان
کردنی که مقتضای حکمت تست ودبّرت ما دونک
و در نسخه ها دبّرت تدبیرا و تدبیر کرده حال همه چیز را که
در تحت حکم تو هستند تدبیر کردنی چنانچه خواهی انت الذی
لم یعنک علی خلقک شریک تویی آنکه مدد تو نکرده در خلق
کردن تو مخلوقات را هیچ شریکی ولم یوازرک فی
امرک وزیر و برنداشته هست ثقل کارها ترا هیچ
بردارنده چه بر تو هیچ کاری ثقیل نیست تا دیگری معاونت
کند وچون وزیر پادشاه بار تدبیر بردارد و اعانت

پادشاه کند اورا وزیر گویند وَلَمْ یَکُنْ لَکَ مُشَاهِدٌ
ودر نسخه مشابه وَلَا نَظِیْرٌ ونبود مرترا معاینه کننده
وشبیهی اَنْتَ الَّذِی اَرَدْتَ حَتْمًا مَا اَرَدْتَ
توئی انکه خواستی امری را پس بود واجب آنچه خواستی
که توقف در مراد تو نیست بمقتضای کریمه کن فیکون
وَقَضَیْتَ فَکَانَ عَدْلًا مَا قَضَیْتَ وحکم کردی پس
بود عین عدالت آنچه حکم کردی وَحَکَمْتَ فَکَانَ
نِصْفًا بوزن حبرًا مَا حَکَمْتَ این فقره عطف تفسیری
سابقه است وحکم کردی پس بود انصاف محض آنچه
حکم کردی اَنْتَ الَّذِی لَا یَحْوِیْکَ مَکَانٌ توئی انکه
احاطه نکند ترا جائی واین ملایم آنست که مکان سطح
باطن حاوی باشد وَلَمْ یَقُمْ لِسُلْطَانِکَ سُلْطَانٌ
ودر پای نشد برای پادشاهی تو هیچ پادشاهی که مقابل ومخالف
تو شود وَلَمْ یُعْیِکَ بُرْهَانٌ وَلَا بَیَانٌ وعاجز نکرد
ترا هیچ دلیلی وبیانی که کسی اقامت حجت بر تو تواند

کردو

کردو تو مانده وملزم شوی اَنْتَ الَّذِی اَحْصَیْتَ کُلَّ شَیْءٍ
عَدَدًا توئی آنکه احاطه عدد هر چیز کردی وهیچ چیز از علم بیرون
نیست وَجَعَلْتَ لِکُلِّ شَیْءٍ اَمَدًا وَقَدَّرْتَ
کُلَّ شَیْءٍ تَقْدِیْرًا گردانیدی برای هر چیز منتهائی
وغایتی ومقدر ساختی واندازه هر چیز معین کرده مقدر
کردنی بر وفق حکمت تو اَنْتَ الَّذِی قَصُرَتِ الْاَوْهَامُ
عَنْ ذَاتِیَّتِکَ توئی انکه قاصر اند وهمها از علم بذات تو
وَعَجَزَتِ الْاَفْهَامُ عَنْ کَیْفِیَّتِکَ وعاجز اند فهمها از
فهمیدن چگونگی تو وَلَمْ تُدْرِکِ الْاَبْصَارُ مَوْضِعَ
اَیْنِیَّتِکَ وادراک نکند قوای باصره جائی بودن ترا چرا که
مکانی نیستی اَنْتَ الَّذِی لَا تُحَدُّ فَتَکُوْنَ مَحْدُوْدًا
توئی انکه حدی ترا احاطه نکند تا محاط بحدود شوی وَلَمْ
تُمَثَّلْ مثله صوره حتی کانه ینظر الیه فَتَکُوْنَ مَوْجُوْدًا
وجد المطلوب ادر کیه یعنی تصور تو کرده نشود تا یافت شود
کنه ترا پس علم بتو توجه ما باشد نه بمنزله باشد که گویا می بیند

چنانچه لازمه علم بکنه است وَلَمْ تَلِدْ فَتَکُونَ مَوْلُوداً
این عبارت مشکل است وظاهر امراد اینست که اکثر
اینست که هرچه می زاید دیگری او را زاینده است وچون
فرزند نداری پس مادر و پدر نیز نداری واگر تلد معلوم بمعنی
تولد آمده باشد معنی واضح میشود والله اعلم اَنْتَ
الَّذِی لَا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ توئی انکه ضدی نداری
تا با تو عناد و مخاصمت کند وَلَا عَدْلَ بوزن جبر و در نسخه
شهید بوزن فلس لَکَ فَیُکَاثِرَکَ وکسی برابر و همسر تو
نیست که با تو مغالبه وبرابری در کثرت حشم بکند و اراده
غلبه نماید وَلَا نِدَّ بوزن جبر لَکَ فَیُعَارِضَکَ ومثل تو کسی
نیست تا معارضه با تو کند اَنْتَ الَّذِی ابْتَدَاءَ وَاخْتَرَعَ
وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ توئی انکه ابتدا خلق عالم کرده
وایجاد عالم نموده بی مثلی سابق واز کتم عدم برآورده
وایجاد کرده بی ماده وَاَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ وتوئی انکه هرچه
کرده خوب کرده سُبْحَانَکَ منزه میدانم ترا واستعمال

این درجا

این درجای تعجب میکنند مَا اَجَلَّ شَاْنَکَ فعل تعجب است
یعنی چه بزرگست مرتبه حال تو وَاَسْنٰی فِی الْاَمَاکِنِ مَکَانَکَ
وچه بلند وشریفست درمیان جاهای جای تو واطلاق مکان
برمرتبه معنویه بطریق مجاز است چه گذشته که لا یحویک
مکان وَاَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقَانَکَ وچه اظهار کرده است
حق را قرآن مجید تو که فارقست میان حق وباطل سُبْحَانَکَ
مِنْ لَطِیفٍ مَا اَلْطَفَکَ منزهی ای مراد دهنده ونفع رساننده
خلق برفق ورزمی یا چه نفع رساننده بمرتبه کامله که جای
تعجب است وَرَءُوفٍ مَا اَرْاَفَکَ بواو و در نسخه شهید
ما ارافک بهمزه وای مهربانی که چه مرتبه کامله از مهربانی داری
وَحَکِیمٍ مَا اَعْرَفَکَ وعالم بحقایق اشیا چه دانائی تو
سُبْحَانَکَ مِنْ مَلِیکٍ مَا اَمْنَعَکَ منزهی از بدیها ای
مالک اشیا چه صاحب منعه وعزت وجاهی وَجَوَادٍ
مَا اَوْسَعَکَ وَرَفِیعٍ مَا اَرْفَعَکَ دهنده چه وسیع است
قدرت وخزانه تو وبلند رتبه چه رفیعست رتبه تو وچون

همه این امور جای تعجب هست فعل تعجب ذکر شده ذُو الْبَهَاءِ
وَالْمَجْدِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْحَمْدِ صاحب شرف و بزرگی و تجبر
و ستایشی و این فقره سابقا نیز گذشته سُبْحَانَكَ
بَسَطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَكَ منزهی گشودی بخیرات دست خود را
وَعُرِفَتِ الْهِدَايَةُ مِنْ عِنْدِكَ و دانسته شد راهنمای
از پیش تو یعنی تو تعلیم آن کردی فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدِينٍ
أَوْ دُنْيَا بقصر بلا تنوین و در نسخه بتنوین وَجَدَكَ پس کسی
که ترا طلبید برای دین خود یا برای دنیای خود ترا یافت
سُبْحَانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَى فِي عِلْمِكَ منزهی و خضوع
کرده مر ترا هر که در علم تست وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا دُونَ
عَرْشِكَ و خشوع نموده برای عظمت تو هر چه تحت عرش
تست و عرش نیز وَانْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ
و منقاد شده برای رضامندی از تو همه مخلوقات تو
سُبْحَانَكَ لَا تُحَسُّ بِهَمْلِيتٍ منزهی تو لوراک تو بحواس
نتوان کرد وَلَا تُجَسُّ تجیم و لمس تو نمیتوان کرد وَلَا تُمَسُّ

و مس تو نتوان کرد وَلَا تُكَادُ و با تو کید و مکر و حیله
نتوان کرد وَلَا تُمَاطُ و ترا دور نتوان کرد وَلَا تُنَازَعُ
وَلَا تُجَارَى و با تو نزاع و مغالبه نتوان کرد وَلَا
تُمَارَى وَلَا تُخَادَعُ وَلَا تُمَاكَرُ و با تو مرا و جدل
و خدعه و مکر نتوان کرد سُبْحَانَكَ سَبِيلُكَ جَدَدٌ
وَأَمْرُكَ رَشَدٌ وَأَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ منزه میدانم ترا
و راهی که بتو رساند زمین آن هموار یست که پای فرو
نرود و حکم تو استقامت بر طریق حقست و تو زنده و جمع
و همه بتست سُبْحَانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ وَقَضَاؤُكَ
حَتْمٌ وَإِرَادَتُكَ عَزْمٌ منزهی و گفتن تو حکمت و آنچه
در ازل حکم کرده واجب الحصولست و اراده تو عزمست
که تخلف در آن ممکن نیست سُبْحَانَكَ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِكَ
وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ پاکی تو و نیست رد کننده
مر خواسته ترا و نیست تبدیل کننده سخنان ترا سُبْحَانَكَ
بَاهِرَ الْآيَاتِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ بَارِئَ النَّسَمَاتِ منزهی

و پاکی ای انکه علامات و دلایل او ظاهر و روشنست ای
خلق کننده آسمانها و ای خالق هر ذی روحی لَكَ الْحَمْدُ
حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِكَ مر تر است سپاسی که دایم ماند
بدوام تو یعنی تا تو هستی حمد نیز ماند پس ابدی باشد وَلَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ و مر تر است سپاسی
که همیشه بماند با نعمت تو وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صُنْعَكَ
و مر تر است سپاسی که برابر نیکی و احسان تست وَلَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ و مر تر است سپاسی
که زیاده است بر رضامندی تو از ما چه حق تعالی بفضل خود
راضی شود بعمل قلیل و حمد آلهی هر چند بیشتر بهتر وَلَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ و مر تر است سپاسی
با سپاس هر که سپاس کننده است وَشُكْرًا مفعول مطلق
حمدا از غیر لفظ فعلش مثل قعدت جلوسا و چون آدمی
از نعم آلهی خالی نیست پس هر حمد او شکر باشد يَقْصُرُ عَنْهُ
شُكْرُ كُلِّ شَاكِرٍ و مر تر است شکری که ناقص است

از وی شکر هر شکر کننده حَمْدًا لَا يَنْبَغِي إِلَّا لَكَ وَلَا يُتَقَرَّبُ
بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ و مر تر است آنچنان حمدی که سزاوار نیست
آن حمد مگر برای تو و نزدیکی نتوان کرد بآن حمد مگر بدرگاه
تو حَمْدًا يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ وَيُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامُ الْآخِرِ
آن چنان حمدی که بوسیله آن محافظت کرده شود
و دایم داشته شود نعمتی که اول بود تا زایل نشود نعمت
دنیوی و طلب کرده نشود بآن حمد دوام نعمتی که در
آخر است که نعیم اخروی دایمی نصیب شود حَمْدًا
يَتَضَاعَفُ عَلَى كُرُورِ الْأَزْمِنَةِ حمدی که هر چند زمانه
بگذرد حمد نیز اضعاف سابق شود وَيَتَزَايَدُ أَضْعَافًا
مُتَرَادِفَةً و همیشه در زیادتی باشد پی در پی که چندین برابر شود
حَمْدًا يَعْجِزُ عَنْ إِحْصَائِهِ الْحَفَظَةُ آنچنان حمدی
که عاجز شوند از جمع و شماره آن فرشتهایی که حافظ
و کاتب اعمالند وَيَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَتْهُ فِي كِتَابِكَ
الْكَتَبَةُ و زیاده آید بر آنچه جمع کرده و نوشته اند

آنرا کاتبان اعمال در کتابی که بدرگاه تو بیارند و اگرچه آنها
یک ذره از اعمال بندها را غافل نشوند اما مراد اینست
که مرتر است این چنین حمدی و حمد آلهی که لایق شان او
باشد کی توانند نوشتها احصا نمودن انکه از من این
چنین حمدی صادر شد گو گراما کاتبین نتوانند نوشت
حَمْداً یُوَازِنُ عَرْشَكَ الْمَجِيدَ وَيُعَادِلُ كُرْسِيَّكَ
الرَّفِيعَ آنجنان حمدی که برابر و همسنگ باشد با عرش تو
که عظیم و شریفست و برابر باشد با کرسی تو که رفیع مرتبست
حَمْداً یَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوَابُهُ وَيَسْتَغْرِقُ كُلَّ جَزَاءٍ
جَزَاؤُهُ حمدی که کامل شود نزد تو ثواب آن و سر
جزائی که در برابر اعمال نیکست داخل باشد در جزا این حمد
حَمْداً ظَاهِرُهُ وَفْقٌ لِبَاطِنِهِ وَبَاطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ
النِّيَّةِ فِيهِ آنجنان حمدی که ظاهر او موافق باطن او ست
که بی شائبه ریا است و باطن او موافق نیت صادقه
دران حمد است حَمْداً لَمْ يَحْمَدْ خَلْقٌ مِثْلَهُ وآنجنان

حمدی که هیچ مخلوقی نکرده باشد ترا مثل آن حمد
وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِوَاكَ فَضْلَهُ و نداند هیچ کسی غیر تو
فضل آنرا حَمْداً يُعَانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِي تَعْدِيدِهِ آنجنان
حمدی که اعانت کرده شود کسی را که سعی کند در شماره او
یعنی هرچند کسی جهد و سعی کند نتواند شمرد و محتاج باشد
باعانت تو در شمردن آن وَيُؤَيَّدُ در اکثر نسخ بصیغه معلوم
است و در نسخه بصیغه مجهولست و این ظاهر است مَنْ
أَغْرَقَ نَزْعاً فِي تَوْفِيَتِهِ گویند اغرق النازع فی القوس
یعنی استیفا کشش آن کرد و خوب کشید تشبیه داده
سعی در اکمال حمد را بکشیدن کمان یعنی آنجنان حمدی
که تایید و اعانت کرده شود کسی را که سعی و جهد تمام
کند در تکمیل آن حمد و توفیق آلهی اعانت او کند و محروم
از توفیه حمد نشود حَمْداً يَجْمَعُ مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ آنجنان
حمدی که جمع کند و شامل باشد بر جمیع حمدها را که
تو خلق کرده وَيَنْتَظِمُ گویند نظمه فی سلک فانتظم

یعنی درآورد دانه را در رشته وجمع کرد او را باسایر دانها
که دران رشته است بس آن دانه در آمدن دریا آنها بس
یتنظم لازم ومطاوعست بس معنه مقدر است مما انت
خالقهُ مِن بعدُ آنجنان حمدی که با آن جمع شوند
ودر یک رشته درآیند جمیع حمدهائی که بعد ازین خلق
کنی ویتنظم راستعدی اعتبار نمودن بمعنی شکافتن
وکذستن مستحسن وضرور نیست حمداً لا حمد اقرب
الی قولک منه آنجنان حمدی که هیچ حمدی آنچه تو
کفته قریب تر از ان حمد نباشد ولا احمد ممّن
یحمدک به ودر نسخه شهید تحمدک بصیغه ماضی از باب
تفعل آنجنان حمدی که هیچ حامدی در درکاه تو محمود
تر نباشد از کسی که باین حمد حمد تو کرده باشد حمداً یجب
بکرمک المزید بوفوره آنجنان حمدی که بمحض
کرم تو موجب زیادتی عنایت تو باشد بسبب کثرة
این حمد وتصله بمزید بعد مزید طولاً منک
وزیادتی

وزیادتی احسان ترا برساند بزیادتی دیکر که باعث تتالی
وتوالی زیادات احسان کردد از قدرت ونعمت وفضل تو
حمداً یجب لکرم وجهک ویقابل عزّ جلالک
آنجنان حمدی که واجب ولایق کرامت روی تست
واطلاق وجه مجازیست ومقابل باشد باعزت بزرکی
تو وبعد از اتمام حمد شروع در صلوات نموده فرمود
ربّ صلّ علی محمّدٍ وآل محمّدٍ المنتجب المصطفی المکرّم
المقرّب افضل صلواتک ای پروردکار من رحمت
بکن بر محمد وآل محمد آنجنان محمدی که مختار وبرکزیده
واعزاز کرده شده ونزدیک ساخته درکاه تست بهترین
رحمتهای تو وبارک علیه اتمّ برکاتک وترحّم
علیه امتع رحماتک وبرکت کن بر محمد باتم
برکتهای تو وتعطف ومغفرت بکن بر محمد بارفع وافضل
رحمتهای تو ربّ صلّ علی محمّدٍ وآله صلوةً زاکیةً
لا تکون صلوةٌ ازکی منها ای پروردکار من رحمته

بکن بر محمد و آلش رحمتی نمو کننده و زیاده شونده که هیچ
رحمتی نمو کننده تر و زیاده شونده تر از ان رحمت نباشد
یا رحمتی پاکیزه تر از ان رحمت نباشد و بر تقدیر اول ها
بعد تاکیدها قبلست و بر ثانی تاسیس وَصَلِّ عَلَیهِ صَلوٰةً
نَامِیَةً لَا تَکُونُ صَلوٰةٌ اَنْمیٰ مِنْهَا و رحمت بکن براو
آلجناب رحمتی که نباشد هیچ رحمتی نمو کننده تر از ان رحمت
وَصَلِّ عَلَیهِ صَلوٰةً رَاضِیَةً بمعنی مرضیه مثل عیشة
راضیه لَا تَکُونُ صَلوٰةٌ فَوقَهَا و رحمت کن بر محمد
آلجناب رحمتی که مرضی تست یا مرضی آنسرور است که نباشد
هیچ رحمتی فوق آن رحمت رَبِّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
صَلوٰةً تُرْضِیهِ وَتَزِیدُ عَلیٰ رِضَاهُ پروردکار من
رحمت کن بر محمد و آلش آلجناب رحمتی که موجب رضای
آن سرور باشد و زیاده بر رضای او نیز باشد وَصَلِّ
عَلَیهِ صَلوٰةً تُرْضِیکَ وَتَزِیدُ عَلیٰ رِضَاکَ لَهُ
درین عبارت تأمل باید کرد و گویا تقدیر چنین است

که ترضیک عنا و تزید علی رضاک منا له یعنی رحمت بکن
بر محمد رحمتی که موجب رضای تو باشد از ما و زاید باشد
بر رضامندی تو از ما برای آن سرور حاصل انکه قدری از
صلوات که مقدور ما باشد حق تعالی بآنقدر از ما راضی میشود
ولیکن آنچه لایق شان آن سرور است زیاده ازینست
وَصَلِّ عَلَیهِ صَلوٰةً لَا تَرْضیٰ لَهُ اِلَّا بِهَا وَلَا
تَریٰ غَیرَهُ لَهَا اَهْلًا و رحمت بکن بر محمد آلجناب رحمتی
که راضی نباشی در حق آن سرور مگر بآن رحمت و غیر او را
لایق آن رحمت ندانی رَبِّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
صَلوٰةً تُجَاوِزُ رِضْوَانَکَ وَیَتَّصِلُ اِتِّصَالُهَا بِبَقَائِکَ
و این عبارت نیز محل تأمل است و گویا مراد اینست
که ای پروردکار من رحمت بکن بر محمد و آلش آلجناب رحمتی
که بگذرد از بهشت و بمحض بهشت اکتفا مکن پس مراد
برضوان بهشت باشد و آلجناب رحمتی بکن که اتصال و توالی
افراد آن متصل باشد ببقای تو بدانکه اتصال افراد رحمت

ببقاء الهی مستلزم آن نیست که درمابین افراد فاصلها
نباشد وپی درپی وباهمدیکر نیز متصل باشند بنابرآن کفته
که اتصال آنها متصل ببقا باشد یعنی متوالی ودایمی باشند
وَلَا یَنفَدُ کَمَا لَا تَنفَدُ کَلِمَاتُکَ مخلوقات خدارا
کلمات الله کویند چه همه کاین اند بکلمهٔ کن یعنی وفانی نشود
اتصال آن صلوات ببقاء تو چنانچه فانی نشوند مخلوقات
آلهیه مثل بهشت وملایکه وفنا فی الجمله باعود مستلزم فنا
بالمره نیست رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلوٰةً
تَنتَظِمُ کویند انتظم الرمح یعنی شکافت وازو کذشت
صَلَوٰةَ مَلَائِکَتِکَ وَأَنبِیَائِکَ وَرُسُلِکَ
وَأَهلِ طَاعَتِکَ پروردکار من رحمت بکن بر محمد وآلش
آنچنان رحمتی که بشکافد وبکذرد از رحمتها ملایکهٔ تو وانبیاء تو
ورسولان تو واهل طاعت تو که ازهمه زیاده باشد
وانتظام بمعنی جمع ودررشته وشمول متعدی نیامده
وتقدیر معه اینجا موافق سابق بکار نیاید چراکه صلوات

در نسخ بکسر تاست که مفعول منتظم باشد وَتَشتَمِلُ عَلَی
صَلَوَاتِ بتقدیر مثل عِبَادِکَ مِن جِنِّکَ وَإِنسِکَ
وَأَهلِ إِجَابَتِکَ وشامل باشد بر مثل رحمتهایی که کنی
بربندهای خود از جن وآدمیان وجماعه که اجابت دعوت
تو کردند از نیکان وَتَجتَمِعُ عَلَی صَلَوٰةِ اجتماع مجاز است
از اشتمال کُلِّ مَن ذَرَأتَ وَبَرَأتَ هردو بمعنی خلقت است
مِن أَصنَافِ خَلقِکَ ومشتمل باشد آن صلوات بر
رحمتهایی که کرده بر هرکه اورا خلق کرده از اصناف مخلوقات
رَبِّ صَلِّ عَلَیهِ وَآلِهِ صَلَوٰةً تُحِیطُ بِکُلِّ صَلَوٰةٍ
سَالِفَةٍ وَمُستَأنَفَةٍ صَلِّ عَلَیهِ وَعَلَی آلِهِ
صَلَوٰةً لَکَ وَلِمَن دُونَکَ پروردکار من صلوت بفرست بران
سرور وآلش آنچنان صلوتی که محیط باشد بهر صلوتی
که کذشته است والحال ایجاد کرده شده که آن صلوات
فرستاده شده برآن سرور وبرآلش خواه تو صلوات فرستاده
باشی خواه کسی که غیر تست این چنین است دربعضی از نسخ

مصححه قدیمه لیکن در اکثر نسخ بعد از لفظ مستانفه

این چنین است وصل علیه وعلی آله ولمن دونک

وچون معنی این معلوم نمیشود در بسیاری از نسخ در حاشیه

نوشته اند صلوات مرضیة لک ولمن دونک وکلمه

صح نوشته داخل کتاب اعتبار نموده اند ودر بسیاری از نسخ

صلوت مرضیة نیست وهر نسخه که دارد این کلمه در حاشیه

آنست وتُنْشِئُ مَعَ ذٰلِکَ صَلَوَاتٍ تُضَاعِفُ

مَعَهَا تِلْکَ الصَّلَوَاتِ وایجاد بکنی با آنچه مذکور شد

از صلوات محیط بر سالف ومستانف صلوتهائی که دو

چندان کنی با آن صلوات این صلوتهارا عِنْدَهَا

در نسخ هست ومعنی آن ظاهر نمیشود وتَزِیدُهَا عَلَی کُرُوْرِ

الْاَیَّامِ زِیَادَةً فِی تَضَاعِیْفَ لَا یَعُدُّهَا غَیْرُکَ

وزیادت کنی آن صلوتهارا بمرور ایام آنچنان زیادتی

در تضعیفات که شمار آنرا غیر تو نتواند کرد رَبِّ صَلِّ

عَلَی اَطَائِبِ اَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِیْنَ اخْتَرْتَهُمْ لِاَمْرِکَ

پروردگار من رحمت بکن بر بهتران از جمله اهل بیت آن

سرور آنهائی که اختیار آنها کرده برای کار دین تو وَجَعَلْتَهُمْ

خَزَنَةَ عِلْمِکَ وَحَفَظَةَ دِیْنِکَ وگردانیده

ایشانرا خزینه داران علم تو وحافظان دین تو وَ

خُلَفَائَکَ فِی اَرْضِکَ وَحُجَجَکَ عَلٰی عِبَادِکَ

وخلیفهای تو در زمین تو وحجتهای تو بر بندهای تو

وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِیْرًا بِاِرَادَتِکَ

وبمقتضای آیه تطهیر پاک کردی ایشانرا از گناهان

وچرکینی اخلاق بر پاک کردنی بارادت تو که اهل

بیت رانیز دران تطهیر دخل نیست وبمحض فضل آلهی است

وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِیْلَةَ اِلَیْکَ وَالْمَسْلَکَ اِلٰی جَنَّتِکَ

وگردانیدی ایشانرا وسیله وصول خلق بدرگاه تو وگردانیدی

ایشانرا بسوی جنت تو که توسل بآنها بجنت میرساند

رَبِّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلٰوةً تُجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ

نِحَلِکَ ودر نسخه نحلتک وکرامتک پروردگار من رحمة

کن بر محمد و آلش آنچنان رحمتی که عظیم و کثیر سازی برای
اهل بیت بسبب آن رحمت بخششها و احسانها ترا
وَتُکَمِّلَ و در نسخه شهید بها لَهُمُ الاَشیاءَ مِنْ عَطایاکَ
وَنَوافِلِکَ و بکمال رسانی برای اهل بیت بسبب آن
صلوات اموری را که بایشان عنایت کرده از عطیات
مشترکه میان خلق و ایشان و آنچه زیاده بر ما بایشان
هبه کرده وَتُوَفِّرَ عاید بموصوف محذوفست یعنی بها
عَلَیْهِمُ الحَظَّ مِنْ عَوائِدِکَ وَفَوائِدِکَ و وافر و بسیار
کنی بسبب آن صلوات بر ایشان نصیب ایشانرا از
انعام تو و از فایده های تو رَبِّ صَلِّ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ
صَلوٰةً لا اَمَدَ فی اَوَّلِها وَلا غایَةَ لِاَمَدِها در قاموس
است الامد الغایت والغایت المدی والمدی الغایت
و ازین محصلی معلوم نمیشود لیکن گفته اند که من برای
ابتدا غایت است و الی برای انتها غایت پس معلوم
شد که غایت بمعنی مسافه است و مثل مسافه از زمان

و غایت بمعنی منتهی نیز آمده و هر طرف امر ممتد که از و
شروع کنی طرف دیگر غایت و امد و منتهی باشد ای پروردگار
من رحمت بکن بر محمد و بر آلش آنچنان رحمتی که نیست غایت
و حد در اولش که ازلی باشد و نیست نهایتی مر زمان
آنرا وَلا نِهایَةَ لِآخِرِها و نیست نهایتی مر آخر او را
که ابدی باشد و مراد باخر نقطه آخر نیست چه آن عین
نهایتست بلکه مراد زمانی است که جانب دوم باشد و این
عطف تفسیری فقره سابقه است رَبِّ صَلِّ عَلَیْهِمْ
زِنَةَ عَرْشِکَ وَما دُونَهُ پروردگار من رحمت بکن
بر محمد و آلش آنقدر که باشد هم وزن عرش تو و آنچه تحت
عرش است یعنی هم سنگ تمام عالم وَمِلْءَ بوزن حبر آنچه
پر کند ظرف را سَمٰواتِکَ وَما فَوْقَهُنَّ یعنی رحمت آنقدر
باشد که پر کند آسمانها ترا و آنچه بالای آسمانهاست وَعَدَدَ
اَرَضِیکَ وَما تَحْتَهُنَّ وَما بَیْنَهُنَّ و بعدد زمینها
تو و آنچه زیر زمینها است و آنچه میان آنها است صَلوٰةً

تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفَى بمعنی قربتست و منزله مفعول مطلق
نوعی است از غیر لفظ فعل یعنی آنچنان صلواتی که نزدیک
سازد ایشان را بدرگاه تو نزدیک کردنی از جنس منزله و رتبه
وَتَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ رِضًا و باشد برای تو و ایشان موجب
رضا وَمُتَّصِلَةً در نسخ مرفوع است و گویا خبر مبتدا محذوفست
تقدیرش وهی متصلة یعنی و حال آنکه صلوات متصل باشد
بامثال آن همیشه باشد که منقطع نشود اللّٰهُمَّ إِنَّكَ
أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمًا
لِعِبَادِكَ خدایا بدرستی که تو تقویت دین خود کرده در
هر زمانی بوجود امامی و پیشوائی که او را علم کردی برای بندها
که او را دیده بجانب او رفته پیروی او کنند وَمَنَارًا جای
نور جای ازان فِي بِلَادِكَ و گردانیدی او را منار در
شهرهای تو که بنور او هدایت یابند و اقامت احکام دین
بتعلیم او کنند بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ بعد از آن
که بستی ریسمان او را بریسمان خود یعنی ربط تام کردی میان

خود او بجدی که اطاعت او اطاعت تست وَجَعَلْتَهُ
الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ و کردی او را وسیله
وصول برضامندی تو وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ
وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ
و در نسخه امره وَالِانْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ و فرض کردی
طاعت او را و ترسانیدی از معصیت او و امر کردی
بامتثال آنچه فرماید و باز داشتن خود نزد آنچه نهی کند
بمقتضای کریمه أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَأَنْ لَا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ
وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ و فرمودی که کسی از پیش
نرود و از و پس نماند یعنی فرمودی که اطاعت او کنند
فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ پس اوست محافظت کننده
کسانی که باو التجا برند وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ و ملجا مومنانست
وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ و حلقه ایست که بندها دست بآن
زده بخدا برسند وَبَهَاءُ الْعَالَمِينَ و باعث شرف و رتبه

انواع عالمند واین فقرات مناسب حدیث متفق علیه است
که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
وآنچه مشهور است که در هر زمانی قطبی است که بقاء عالم
باوست مراد همین امام باشد اللهم فاوزع لولیك
شکر ما انعمت به علینا خدایا پس الهام بکن ولی
خود را که امام مذکور است تا شکر کند در برابر این که اورا
امام ما کرده واین نعمت را بما داده در اینجا دو نعمت است
یکی در حق امام او را مقتدای عالم کرد پس او را شکر
این نعمت باید کرد و دوم در حق ما که این چنین راه نمایی بما
داد پس در شکر این نعمت گفت واوزعنا مثله فیه
والهام بکن بما نیز مثل آن الهام که بامام کنی تا ما نیز شکر
نعمت وجود امام بجا آریم وآته من لدنك سلطانا
نصیرا وبده آن امام را از درگاه تو سلطنت وقدرتی
که نصرت دهد واعانت کند آن قدرت اورا بر اجراء احکام
تو وافتح له فتحا یسیرا وفتح بکن برای او فتح آسان

واعزه بركنك الاعز ركن بمعنی عزت آمده و
اعانت کن او را بعزت تو که عزیزترین عزتها است
واشدد ازره ومحکم بکن قوت او را وقو عضده
وقوی کن بازوی او را وراعه بعینك ومراعات
ومحافظت او بکن بچشم تو که خواب نکند ومراد بچشم
ابصار بی حاسه است واحمه بحفظك وانصره
بملائکتك وحمایت او بکن بحفظ کردن تو او را
ونصرت او بکن بملائکه تو وامدده بجندك الاغلب
ومدد او بکن بلشکر تو که غالب ترند از همه غالبان
واین فقره در بعضی نسخ نیست واقم به کتابك
وحدودك وشرائعك وبوجود او برپا دار کتاب
ترا که قرآن مجید است وحدود واحکام شرعیه ترا
وسنن رسولك صلواتك اللهم علیه وآله
وسنتهای رسول ترا رحمتهای تو باد خدایا بر آن سرور
وآلش واحی به ما اماته الظالمون من معالم

دِینِكَ معلم الشّی کمقعد مَظَنَّتُهُ وَمایسدله
بِهِ عَلَیهِ وزنده بکن بوجود آن امام آنچه از امیر انده
اند ظالمان از دلایل دین تو وَاجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ
عَنْ طَرِیقَتِكَ وجلا بده و دور کن باو زنگ جور را از
طریقه وروش دین تو وَأَبِنْ بِهِ الضَّرَّاءَ عَنْ
سَبِیلِكَ و دور کن باو آنچه ضرر کند براه دین تو وَأَزِلْ
و در نسخه اوّل بِهِ النَّاکِبِینَ عَنْ صِرَاطِكَ وزایل
بکن بود او کسانی را که عدول کنند از راه تو وَامْحَقْ
بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عِوَجًا ومحو وباطل کن بوجود او کسانی را
که خواهند در راه مستقیم تو کجی روند یا کسانی که باغی شوند
بر میانه روی از روی کجی وَأَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِیَائِكَ
وَابْسُطْ یَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ ونرم کن دل او را برای
دوستان تو که با ایشان نرمی ورفق نماید وکشاده کن دست
او را بر اعدای تو که مقهور سازد وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ
وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ وببخش برای ما

محبت او را بما وترحم او را بر ما ومهربانی وشفقت او را
بما وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِینَ مُطِیعِینَ وَفِی رِضَاهُ
سَاعِینَ وبکردان ما را شنونده آنچه او بکوید واطاعت
کننده احکام او وسعی کننده در رضای او وَإِلَى
نُصْرَتِهِ وَالْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُکْتَنِفِینَ اکتناف یعنی احاطه
پس تعلق الی باو به تضمین میل وشوقست وبکردان ما را
معین او در حالتی که مایل ومشتاق باشیم بنصرت او ودفع
دشمن از و وَإِلَیْكَ وَإِلَى رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ اللَّهُمَّ
عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِینَ وبکردان ما را بوسیله
سمع وطاعت ونصرت او تقرب کننده بتو وبرسول
تو رحمتهای تو باد خدایا بر آن رسول وآلش اللَّهُمَّ
وَصَلِّ عَلَى أَوْلِیَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِینَ بِمَقَامِهِمُ
الْمُتَّبِعِینَ مَنْهَجَهُمْ خدایا رحمت کن بر دوستان
ایشان که معترفند بمقام ایشان که ولایتست وتابع اند
طریقه ایشان را الْمُقْتَفِینَ آثَارَهُمُ الْمُسْتَمْسِکِینَ

بعُرَفِتهم و پیروند آثار و اخباری را که از ایشان
منقولست و دست زده اند بحلقهٔ محبت ایشان
المتمسکین بولایتهم و در نسخه بفتح واو والموتمین
بإمامتهم و تمسک نموده اند بمحبت ایشان و اقتدا
نموده اند به پیشوایی ایشان یعنی اعتقاد به پیشوایی
ایشان دارند المسلمین از باب افعال و احتمال تفعیل
نیز دارد لامرهم المجتهدین فی طاعتهم و منقادند
فرموده ایشانرا و جهد و سعی میکنند در اطاعت ایشان
المنتظرین ایامهم المادین الیهم اعینهم
و منتظر اند ایام غلبهٔ ایشان را و چشم بجانب ایشان
دارند الصلوة مفعول مطلق صل علی اولیائهم المبارکات
الزاکیات برحمتهای که مبارک اند و پاکند و سلم
علیهم و علی ازواجهم واجمع علی التقوی
امرهم و سلام بکن بر دوستان آن سرور و بر ارواح
ایشان یعنی از عذاب اخروی و دنیوی بسلامت دار

وجمع کن کار همه را بر تقوی و صلاح واصلح لهم
شئونهم وتب علیهم و کارهای ایشان بصلاح آر
و قبول کن توبه ایشانرا انک انت التواب الرحیم
بدرستی تو بسیار قبول کننده توبه را و رحم کننده و خیر
الغافرین و بهترین بخشندگانی واجعلنا معهم
فی دار السلام و بگردان ما را با آن دوستانی که مذکور شدند
و در جنت که جای سلامتی است برحمتک یا ارحم
الراحمین برحمت تو ای رحیم ترین رحمت کنندها
اللهم هذا یوم عرفة خدایا این روز عرفه است
یعنی نهم ذی الحجه و عرفه نام عرفاتست و چون درین
روز حاجیان در عرفه جمع شوند این روز را روز عرفه
گویند یوم شرفته و کرمته و عظمته
خبر بعد خبر هذا است و این روزیست که آنرا شرف
داده و مکرم و معظم کرده نشرت بیان تشریف و تعظیم است
لهذا ترک عطف شده فیه رحمتک و مننت فیه

بعفوک پراکنده کرده بر خلق درین روز رحمت ترا و ممنون
ساخته خلق را درین روز بعفو کردن تو گناهان آنها را
وَأَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَكَ و بسیار کرده درین روز
داد و دهش ترا وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَى عِبَادِكَ و تفضل
کرده باین روز بر بندهای تو اَللّٰهُمَّ وَأَنَا عَبْدُكَ
الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ وَبَعْدَ
خَلْقِكَ إِيَّاهُ خدایا و من بندهٔ توام آن بنده که انعام
کردی برو قبل از خلق کردن تو آنرا الخلق آباء و امهات
و تربیت نطفه در رحم و تقدیر ایمان و غیره و بعد از
خلق کردن تو او را فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ
وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ بس گردانیدی او را از جملهٔ کسانی
که هدایت کردی آنها را بدین تو و توفیق دادی آنها
باعتقاد بآنچه نزد تو حقست وَعَصَمْتَهُ بِحَبْلِكَ وَأَدْخَلْتَهُ
فِي حِزْبِكَ و محافظت او کردی بریسمان تو چنانچه ریسمان
بدست گرفته میان چاه روند و محفوظ بمانند و داخل

کردی او را در جماعت منسوبین بتو وَأَرْشَدْتَهُ لِمُوَالَاةِ
أَوْلِيَائِكَ وَمُعَادَاةِ أَعْدَائِكَ و راهنمائی کردی
او را بدوست داشتن دوستان تو و بدشمن داشتن
دشمنان تو ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتَمِرْ وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ
يَنْزَجِرْ یعنی با آنهمه احسان تو امر کردی بطاعتی بس آن
امر را بفعل نیاورد و زجر از بدی کردی بس منزجر نشد
وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَخَالَفَ أَمْرَكَ إِلَى
نَهْيِكَ بتضمین میل و منع کردی او را از گناه تو بس خلاف
امر تو کرد و میل نمود بآنچه نهی کرده بودی لَا مُعَانَدَةً
لَكَ وَلَا اسْتِكْبَارًا عَلَيْكَ و این مخالفت نه از روی
عناد با تست و نه از روی بزرگی بر تو بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ
إِلَى مَا زَيَّلْتَهُ بتقدیر عنه ای فرقته عنه و در نسخه زینه
بس فاعلش هواه است وَإِلَى مَا حَذَّرْتَهُ بتقدیر عنه بلکه
هوا و خواهش نفس اماره او باعث شد او را بسوی آنچه تو
او را تفریق و جدا کردی از آن یعنی منع کردی و بسوی

انچه ترسانیدی وزجر کردی ازان وَاَغانَهُ عَلی ذلِکَ
عَدُوُّکَ وَعَدُوُّهُ و معین او شد برین گناه
عدوی تو و عدوی او یعنی شیطان فَاَقدَمَ عَلَیهِ
عارِفاً بِوَعیدِکَ راجیاً لِعَفوِکَ وَاثِقاً بِتَجاوُزِکَ
بس اقدام کرد بر گناه در حالتی که دانا بود بوعید تو که هرکو
هر که گناه کند بدوزخ رود و در حالتی که امیدوار عفو تو بود
واعتماد داشت بگذشتن تو از گناه وَکانَ اَحَقَّ
عِبادِکَ مَعَ ما مَنَنتَ عَلَیهِ اَن لا یَفعَلَ و بسبب
آن همه عنایات که برو کرده بود او سزاوارترین بندها
تو باین که نکند گناه را فَها اَنا ذا بَینَ یَدَیکَ صاغِراً
ذَلیلاً خاضِعاً خاشِعاً خائِفاً بس اینکه من حاضرم
در پیش تو در حالتی که خوارم و ذلیلم و خضوع و خشوع کننده
و ترسنده ام مُعتَرِفاً بِعَظیمٍ مِنَ الذُّنوبِ تَحَمَّلتُهُ
وَجَلیلٍ مِنَ الخَطایا اجتَرَمتُهُ و در حالتی که معترفم
بگناه عظیمی که برداشته ام آنرا یعنی کردم و بخطیه جلیل بزرگی

که مرتکب آن شدم مُستَجیراً بِصَفحِکَ در حالتی که پناه
برنده ام بعفو تو یا طلب جوار و ذمه کننده ام یا طلب خلاصی
کننده ام از تو بوسیله عفو تو لائِذاً بِرَحمَتِکَ مُوقِناً اَنَّهُ
لا یُجیرُنی مِنکَ مُجیرٌ وَلا یَمنَعُنی مِنکَ مانِعٌ
در حالی که بقلعه رحمت تو التجا برنده ام و به یقین که خلاص
نمیکند مرا از عذاب تو هیچ خلاص کننده یا در ذمه خود
نمیکرد کسی و منع نمیکند مرا از سخط تو هیچ منع کننده فَعُد
عَلَیَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلی مَنِ اقتَرَفَ مِن تَغَمُّدِکَ
بیان ماست پس مهربانی و احسان بکن بر من بپوشیدن
و عفو کردنی که بآن پوشیدن و عفو احسان و مهربانی
میکنی بر کسی که گناه کرده وَجُد عَلَیَّ بِما تَجُودُ بِهِ
و در نسخه تجد به از جدت بمعنی غنی نه از وجدان عَلی
مَنِ اَلقی در قاموس است رجل ملقی یستعمل فی الخیر والشر
والثانی اکثر بِیَدِهِ اِلَیکَ به تضمین التجا مِن عَفوِکَ بیان
ماست وجود و بخشش بکن بر من بعفوی که بآن عفو

بخشش میکنی بر کسی که بدوست خود و باختیار خود خود را در
معاصی و بدیها انداخته حال آنکه التجا بدرگاه تو آورده
وَامْتُنَّ عَلَيَّ بِمَا لَا يَتَعَاظَمُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَى مَنْ
أَمَّلَكَ مِنْ غُفْرَانِكَ بیان ما است و منت بنه بر من مغفرتی
که بر تو عظیم نیست که منت بنهی آن مغفرت بر کسی که قصد
درگاه تو کند و بتو التجا برد وَاجْعَلْ لِي فِي هٰذَا الْيَوْمِ
نَصِيبًا أَنَالُ بِهِ حَظًّا مِنْ رِضْوَانِكَ و بگردان برای
من درین روز نصیبی و حصه که بوسیله آن نصیب یابم
بهره از بهشت یا رضامندی تو وَلَا تَرُدَّنِي صِفْرًا
مِمَّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَكَ مِنْ عِبَادِكَ و باز
مگردان مرا دست خالی ازان ثوابی که بندهای متعبد
تو بآن رسیده از درگاه تو بیابند یعنی چون عبادت کنند
حکم شود که اجر آن روز قیامت بدهند وَإِنِّي وَإِنْ لَمْ
أُقَدِّمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ
تَوْحِيدَكَ وَنَفْيَ الْأَضْدَادِ وَالْأَنْدَادِ وَالْأَشْبَاهِ

عَنْكَ بدرستی که من اگرچه پیش نفرستاده ام آنچه متعبدین
فرستاده اند از اعمال نیک لیکن بتحقیق پیش فرستاده ام
اعتقاد را بوحدانیت تو و بعدم امکان ضد و مثل مقابل
کردن و مطلق تشبیه مر ترا وَأَتَيْتُكَ مِنَ الْأَبْوَابِ
الَّتِي أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتَى مِنْهَا و آمده ام بدرگاه تو ازان
درهایی که امر کرده تو بآنکه آمده شود بدرگاه تو ازان درها
که متابعت پیغمبر و دوستان اوست وَتَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ
بِمَا لَا يَقْرُبُ و در نسخه شهید به أَحَدٌ مِنْكَ إِلَّا
بِالتَّقَرُّبِ بِهِ و نزدیکی جستم بدرگاه تو بچیزی که نتواند
نزدیک کسی بدرگاه تو شد مگر بوسیله آن چیز مثل اعتقاد خیر و عمل
صالح ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذٰلِكَ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ وَالتَّذَلُّلِ
وَالْاِسْتِكَانَةِ لَكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَالثِّقَةِ
بِمَا عِنْدَكَ پس در عقب آنچه مذکور شد از توحید وغیره
کردم برای استرضای تو انابت یعنی توبه و رجوع بدرگاه تو
و خواری و خشوع و گمان نیک بتو که احسان کنی و اعتماد

برآنچه نزد تست از نعم و احسان و تفضل و شفقته
برجائك الذي قل ما يخيب عليه راجيك
وضم کردم باآنچه مذکور شد از توحید و غیره امیدواری
را از تو آنچنان امیدی که کیست که نا امید شود و بمطلب
نرسد امیدوار از تو بآن امید وسالتك مسالة
الحقير الذليل البائس الفقير الخائف المستجير
واز تو سوال کردم سوال کردن کسی که حقیر است و خوار
و شدید الاحتیاج و نعقیر و ترسنده و طالب خلاصی یاذمه
ومع ذلك خيفة گویا مفعول مطلق فعل محذوفست
تقدیرش خاف خیفة و برین قیاس و تضرعا و تعوذا
و تلوذا و با آنچه گذشت می ترسیم و تضرع میکنم و بناه
بخدا میبرم و در عصمت قلعه الهی در می آیم لا مستطيلا
استطال ارتفع و تفضل بتكبر المتكبرين ولا
متعاليا بدالة المطيعين ولا مستطيلا بشفاعة
الشافعين نه ارتفاع جوینده ام بتکبر متکبران و نه بزرگی

و علو کننده ام بآنچه مطیعان بآن ناز کنند و نه دعوی
فضل دارم بسبب شفاعت بشفاعت کنندها بلکه خوار
و زارم بهر وجه مگر فضل تو دستگیر شود وانا بعد اقل
الاقلين واذل الاذلين ومثل الذرة و در نسخه
شهید بدون واوست ای دونها او بمعنی بل است
و من هنوز کمترین کمترانم و خوارترین خلوارانم و مانند
یک مورچه کوچکم که صید از آن مورچه برابر بجوی است
بلکه کمتر از آن مورچه ام فيا من لم يعاجل المسيئين
ولا ينكده المترفين بصيغه مفعول پس ای آنکه شتاب
نکرده در عذاب گناه کاران و زجر نکرده کسانی را که کثرت
نعمت آنها را طاغی کرده ويا من يمن باقالة
العاثرين و ای انکه ممنون کند بفسخ و ازاله تقصیر لغزندها
ويتفضل بانظار الخاطئين و تفضل و احسان کند
بمهلت دادن گناهکاران انا المسيء المعترف
الخاطیء العاثر و منم گناهکار معترف بتقصیر و خطا کنند

ولغزنده انا الذی اقدم علیک مجترئا انا الذی
عصاک متعمدا منم انکه جرأت کرده اقدام بر تو نموده
مخالفت امر تو کرده منم انکه دیده و دانسته کناه تو کرده
انا الذی استخفی من عبادک وبارزک انا الذی
هاب عبادک وامنک منم انکه حال خود را مخفی داشت
از بندها تو و پیش تو ظاهر کرد اعمال شنیعه خود را با جنک
تو آمد منم انکه ترسید از بندها تو و از تو در امن شد
انا الذی لم یرهب سطوتک ولم یخف باسک
منم انکه نترسید از غلبه تو و از عذاب تو انا الجانی علی
نفسه انا المرتهن ببلیته منم تعدی کننده
بر نفس خود منم در کرو بلیه خود از تقصیرات انا القلیل
الحیاء انا الطویل العناء منم کم شرم منم دراز
رنج که در آخرت عذاب بسیار کنند مکر فضل الهی دستگیر
شود بحق من انتجبت من خلقک وبمن اصطفیته
لنفسک بحق کسی که اختیار کرده از خلق تو و بکسی که بر گزیده اورا

برای خود بحق من اخترت من بریتک ومن اجتبیت
و در نسخه شهید اجتبت لشانک بحق کسی که اختیار او
کرده اورا برای کار خود و این دو فقره تاکید دو فقره سابق
است وبحق من وصلت طاعته بطاعتک ومن
جعلت معصیته کمعصیتک وبحق کسی که طاعت
اورا بطاعت خود وصل کرده و کسی که معصیت اورا
همچو معصیت خود کرده بحق من قرنت موالاته
بموالاتک ومن نطت معاداته بمعاداتک
بحق کسی که موالات و دوستی اورا قرین موالات خود
ساخته و کسی که دشمنی اورا متعلق بدشمنی خود کرده
تغمدنی فی یومی هذا بما تتغمد به من جار الیک
متنصلا بپوش مرا امروز بآنچه می پوشی کسی را که رفع
صوت بدعا کرد و تضرع و استغاثه نمود در حالتی که
تبری از کناه میکرد و از ان برمی آمد وعاذ باستغفارک
تائبا والتجا آورد و پناه برد بطلب مغفرت از تو در حالی

[illegible]

که نایب بود وتولّنی بما تتولّی به اهل طاعتک
والزلفی لدیک والمکانة منک ومتولی کار من
شو بآنچه متولی میشوی کار اهل طاعت وقرب ومنزلت وعزت را
وتوحّدنی بما تتوحّد به من وفی بعهدک واتعب
نفسه فی ذاتک واجهدها فی مرضاتک در قاموس
است توحده الله بعصمته عصمه ولم یکله الی غیره
کسی که وفا نمود بعهد تو که در عالم ذرات کرده بود ونفس
خود را در طلب تو محنت داد بعبادت وریاضت وجهد و سعی
فرمود نفس خود را در آنچه مرضی تست چنانچه تو بذات خود
متعهد کار آنکس میشوی وحواله بغیر خود نمیکنی همچنین متعهد
کار من شو وحواله بغیر خود مکن وچون من غیر توام حواله
بمن هم مکن وبفضل خود مرا بر مرضیات خود بدار ولا
تؤاخذنی بتفریطی فی جنبک وگرفت مکن بر من
بتقصیر کردن من در طاعت تو وتعدّی وبروایت
شهید وعن تعدّی طوری فی حدودک وتجاوز کردن

من از حد من در احکام تو ومجاوزة احکامک وتجاوز
کردن من احکام ترا واین عطف تفسیری سابق است
ولا تستدرجنی باملائک لی استدراج من
منعنی خیر ما عنده ولم یشرکک فی حلول
نعمته بی ونگیر مرا اندک اندک وبمهلت وبتدریج کسی
که بهترین آنچه داشت بمن نداد وبنعمت سهلی که بوسیله
او بمن رسید خود را در آن مستقل دانست وترا در دادن
آن نعمت بمن شریک خود ندانست ونبّهنی من
رقدة الغافلین وسنة المسرفین ونعسة
المخذولین وبیدار کن مرا از خواب غافلان واز سنه
گناهکاران وسنه فتوری است که پیش از خواب
بهمرسد واز پینکی مخذولان وفساق وخذ بقلبی
الی ما استعملت به القانتین واستعبدت
به المتعبدین وببر دل مرا بسوی طاعت ودعائی
که بر آن داشته طاعت ودعا کنندها را وبسوی عبادتی

مهلت دادن کسی را [illegible]

که بر آن داشته عبادت کنند مارا و استنقذنا به
المنهاها وفینن و بسوی کاری که بوسیلهٔ آن کار خلاص کرده
جمعی راکه در عبادت تو سستی کنند چه بسا باشد که
از انها یک فعلی صادر شود که تلافی تهاون بکنند واعذنی
مما یباعدنی عنک ویحول بینی وبین حظی
منک ویصدنی عما احاول لدیک و در پناه خود
بدار مرا از آنچه دور کند از درگاه تو و حایل شود میان
من و میان نصیب من از انعام تو و منع کند مرا از آنچه
طلب میکنم از تو وسهل لی مسلک الخیرات الیک
و آسان کن بر من سلوک راه خوبیها که بدرگاه تست
والمسابقة بنصب عطف بر مسلک و در نسخه شهید بکسر
عطف بر خیرات الیها من حیث امرت و آسان
کن بر من سبقت گرفتن را بر دیگران بسوی خیرات
از جهتی که امر بآن کرده یار ادهٔ مسابقه را و همچنین قولش
والمشاحة بنصب و در نسخه شهید بکسر فیها علی

ما اردت و آسان کن بر من سعی و مبالغه و مدافعت
یکدیگر بجهة کردن کاری که مراد تست که خواهم از من
فوت نشود ولا تمحقنی فیمن تمحق من المستخفین
بما اوعدت و محو و خوار مکن مرا در میان جمعی که محو
و خوار کنی آنهارا که آنها استخفاف نمایند بوعید تو و سهل
انگارند آنرا و بکناهان جرات کنند ولا تهلکنی مع
من تهلک من المتعرضین لمقتک و هلاک
مکن مرا با جمعی که هلاک کنی آنهارا که آنها متعرض کاری
شوند که موجب غضب تو باشد ولا تتبرنی فیمن
تتبر من المنحرفین عن سبلک و در نسخه شهید
ولا تبرنی فیمن تبیر من المنحرفین و هلاک
و بی خیر مکن مرا با جمعی که هلاک و بی خیر کنی آنهارا که انحراف
نموده باشند از راههای مستقیمی که بدرگاه تست ونجنی
من غمرات الفتنة و نجات ده مرا از شدتهای عذاب
و حیرت گناه و کفر و فضیحت و گمراهی وخلصنی من

لهوات البلوی لهات گوشت پاره در حلق آویخته
جمع او لهوات و مراد حلقست که موضع بلع است تشبیه
داده بلیه را بسبعی که فرو برد فریسه را یعنی خلاص کن مرا از
دهن بلیه که مرا فرو نبرد و هلاک نکند واجرنی من اخذ
الاملاء و خلاص کن مرا از گرفتنی که بعد از مهلت دادن
باشد که یکبارگی بشدت میگیرد و حل بینی و بین عدو
یضلنی و هوی یوبقنی و منقصة ترهقنی
و حایل شو میان من و میان دشمنی که گمراه میکند مرا
یعنی شیطان و میان هوای نفس اماره که هلاک میکند مرا
و میان عیبی و نقصی که میرسد بمن و در نسخهٔ شهید ترهقنی
از باب افعال یعنی میدارد مرا بر آنچه طاقت آن ندارم
ولا تعرض عنی اعراض من اضافته بادنی ملابسه است
یعنی اعراضک عمن لا ترضی عنه بعد غضبک
و از من روی گردان همچو روی گردانیدن تو از کسی
که راضی نشوی از و بعد از غضب کردن تو بر و ولا تؤیسنی

من الامل فیک فیغلب متفرعست بر منفی علی القنوط
من رحمتک و مایوس مکن مرا از امید بتو تا آنکه چون
مایوس کنی غالب شود بر من نا امیدی از رحمت تو
پس مایوس مکن تا امیدوار رحمت تو باشم و در اکثر نسخ
علی القنوط بحرف جر است پس متفرعست بر نفی و ضمیر
یغلب راجع بامل است یعنی هرگاه مایوس نشوم غالب
شود امید من بر نا امیدی ولا تمتحنی بما لا طاقة
لی به فتبهظنی مما تحملنیه و مده مرا امری که مرا طاقت
آن نباشد پس در مشقت اندازی از برداشت آن بار که
مرا تکلیف برداشتن آن کنی و در نسخهٔ شهید ولا تمتحنی
و این اظهر است و در نسخه ولا تمحنی من فضل محبتک
متعلقست بلا تمتحنی و من تعلیل است یعنی از روی دوستی
و عنایت بسیار تو بمن این چنین بکن که مده بمن چیزی که
طاقت آن نباشد و در نسخهٔ شهید محنتک بنون پس
من بیانیه است ولا ترسلنی من یدک ارسال

مَن لا خیرَ فیهِ ولا حاجةَ بکَ الیهِ ولا انابةَ
لهُ و از دست بمگذار مرا همچو از دست گذاشتن تو
کسی را که خیری درو نباشد و ترا کاری با و نباشد
یعنی نخواهی او را و او از نظر خود بیندازی و او را رجوع و بازگشت
بتو نباشد که شقاوت او مانع از توبه شود ولا تَرمِ
بی رَمیَ مَن سَقَطَ مِن عَینِ رعایتِکَ و مرا مینداز
همچو انداختن کسی که از نظر عنایت تو ساقط شده باشد
که من بعد رعایت او نکنی اَلعیاذُ بالله تعالی منهُ
ومَنِ اشتَمَلَ علیهِ الخِزیُ مِن عندِکَ و همچو انداختن
کسی که از درگاه تو بلیه و خواری و فضیحت شامل او شده
بل خُذ بیدی مِن سَقطةِ المتردّین بلکه دستگیری
من بکن از افتادن جاه وَوَهلةِ المتعسّفین
و از فزع و ضعف حال کسی که بیراه برود وزَلّةِ المغرورین
و از لغزش کسانی که مغرور اند بدنیا وَوَرطةِ الهالکین
آنکه نجات از و مشکل باشد ورطه گویند و هلاک را نیز ورطه

گویند یعنی و از بلیه مشکلی که هلاک شوندها دران افتند
وعافنی مِمّا ابتلیتَ بهِ طبقاتِ عبیدِکَ وامائِکَ
و دفع کن از من مکروهات و بده عافیت از عللی که مبتلا
کرده بآن اصناف بندها ترا از غلامان تو و کنیزان
تو وبلّغنی مَبالِغَ مَن عُنیتَ بهِ بصیغه مجهول ای
اهتممتَ بحاجتهِ وانعمتَ علیهِ ورضیتَ عنهُ
فاعشتَهُ حمیداً وتوفّیتَهُ سعیداً و برسان مرا
بجاهای که برسد بآنجاها کسی که تو اهتمام بحال او داری
و نعمت باو دادی و راضی شدی از و بس زنده داشتی
او را در حالی که محمود بود که همه ستایش او کنند و میراندی او را
در حالتی که سعادتمند بود که با ایمان و صلاح رفت
و بهشت و رضای تو نصیب او شد وطَوِّقنی طوقَ
الاقلاعِ عمّا یُحبِطُ از باب افعال و در نسخه شیخ زین
الدین از باب ضرب الحسناتِ ویذهبُ بالبرکاتِ
و در گردن من بکن طوق باز داشتن نفس از آنچه موجب

بطال نکهبان باشد و برکتهارا ببرد وَاَشْعِرْ قَلْبِي بِالْاِزْدِجَارِ
عَنْ قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ وَفَوَاضِحِ الْحَوْبَاتِ و در دل
من انداز منزجر شدن را از بدیهای که قبیح اند و از
گناهای که فضیحت کنند یا از رسوائی اقربا وَلَا تَشْغَلْنِي
بِمَا لَا اُدْرِكُهُ اِلَّا بِكَ عَمَّا لَا يُرْضِيكَ عَنِّي
غَيْرُهُ یعنی هرچه ادراک آن کنم و بآن برسم و بکنم نیست
مگر باقدار و تمکین تو بس مرا مشغول مکن یعنی غافل مکن
از چیزی که راضی نشوی از من بغیر آن چیز و مشغول بغیر آن
مکن وَانْزِعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دَنِيَّةٍ تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ نزع بمعنی کندن مثل جامه است یعنی بکن
و دور کن از دل من محبت دنیا وی زبون خواری که
مانع میشود مرا از وصول نعمتهائی که نزد تست وَتَصُدُّ
عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ اِلَيْكَ و مانع میشود از طلب وسیله
بدرگاه تو وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ بِمُنَاجَاتِكَ بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ و زینت بده پیش من تنهائی را براز گفتن

با تو در شب و روز وَهَبْ لِي عِصْمَةً تُدْنِينِي مِنْ
خَشْيَتِكَ و بده مرا محافظتی که نزدیک کند مرا بترسیدن
از تو وَتَقْطَعُنِي عَنْ رُكُوبِ مَحَارِمِكَ و ببرد یعنی
باز دارد مرا از ارتکاب آنچه حرام کرده وَتَفُكَّنِي مِنْ
اَسْرِ الْعَظَائِمِ و بگشاید کردن مرا از بند اسیری گناهان
عظیم وَهَبْ لِي التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيَانِ
و بده مرا پاکیزگی از چرک گناهان وَاَذْهِبْ عَنِّي دَرَنَ
الْخَطَايَا و دور کن از من کثافت خطیات را وَسَرْ
بِلْنِي بِسِرْبَالِ عَافِيَتِكَ و بپوشان مرا لباس عافیت
یعنی دفع کردن تو بلیات را از من وَرَدِّنِي بِرِدَاءِ
مُعَافَاتِكَ و بپوشان مرا چادر معافات تو که روز قیامت
جنایتی که من بر کسی کرده باشم آنکس مرا ببخشد و جنایتی
که بر من کرده باشد من او را ببخشم وَجَلِّلْنِي سَوَابِغَ
نَعْمَائِكَ و احاطه بکن مرا بنعمتهائی بسیار تو و ظاهر
امر است از مفاعله لَدَيَّ فَضْلَكَ وَطَوْلَكَ کویند ظاهر

بینهما ای طابق وگویند ظهر علی اعانتی یعنی انواع فضل
وانعام خود را بر من مطابق یکدیگر بکن یا بعین یکدیگر بکن که
اثر همه بمن برسد والله اعلم وَاَیِّدْنِی بِتَوْفِیقِکَ
وَتَسْدِیدِکَ وتقویت من بکن بر عمل نیک بتوفیق
دادن تو مرا و برسدادو استقامت داشتن تو مرا وَاَعِنِّی
عَلٰی صَالِحِ النِّیَّةِ وَمَرْضِیِّ الْقَوْلِ وَمُسْتَحْسَنِ
الْعَمَلِ ومدد من بکن بر نیت نیک و بر قولی که مرضی همه
باشد و بر عملی که خوب باشد وَلَا تَکِلْنِی اِلٰی حَوْلِی
وَقُوَّتِی دُونَ حَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ وحواله مکن مرا بقدرت
من بر تصرف و بقوت من بدون قدرت و قوت تو
وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ تَبْعَثُنِی لِلِقَائِکَ وَلَا تَفْضَحْنِی
بَیْنَ یَدَیْ اَوْلِیَائِکَ وخوار مکن مرا روزی که برمی
انگیزی مرا از زیر خاک برای ملاقات تو و بملاقات
معنوی یعنی روز قیامت و فضیحت مکن مرا پیش دوستان
تو وَلَا تُنْسِنِی ذِکْرَکَ وَلَا تُذْهِبْ عَنِّی شُکْرَکَ

وذکر ترا از دل من دور مکن تا فراموش نکنم ذکر ترا و همیشه
بیاد تو باشم و دور مکن از من شکر ترا یعنی مشغول شکر
خود بدار بَلْ اَلْزِمْنِیهِ فِی اَحْوَالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلَاتِ
الْجَاهِلِینَ لِاٰلَائِکَ بلکه لازم کن برای من شکر ترا در احوال
سهو کردن نزد غافل شدن جاهلان بنعمتهای تو از شکر
آنها وَاَوْزِعْنِی اَنْ اُثْنِیَ بِمَا اَوْلَیْتَنِیهِ وَاَعْتَرِفَ بِمَا
اَسْدَیْتَهُ اِلَیَّ و در دل من القا بکن آنکه ثنا بتو بگویم بسبب
آنچه مرا والی آن ساخته یعنی مالک آن شده ام و اعتراف
بکنم باحسانی که بمن کردی وَاجْعَلْ رَغْبَتِی اِلَیْکَ فَوْقَ
رَغْبَةِ الرَّاغِبِینَ وَحَمْدِی اِیَّاکَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِینَ
وبگردان رغبت مرا بسوی تو بالای رغبت کنندگان
یعنی زیاده بر آن وبگردان ستایش کردن من ترا بالای
ستایش کردن ستایش کنندها وَلَا تَخْذُلْنِی عِنْدَ
فَاقَتِی اِلَیْکَ و مرا خوار مکن نزد احتیاج من بدرگاه تو
گویا مراد روز قیامت است وَلَا تُهْلِکْنِی بِمَا اَسْدَیْتُهُ

إِلَيْكَ اسدی الیه یعنی احسن الیه هست الجا تجرید از خوبی
شده یعنی و هلاک مکن مرا بسبب اعمال بدی که آورده ام
بدرگاه تو وَلَا تَجْبَهْنِي بِمَا جَبَهْتَ بِهِ الْمُعَانِدِينَ
لَكَ و دست رد مزن بر پیشانی من بسبب اعمال شنیعه
من چنانچه دست رد زده بر پیشانی معاندان تو بسبب
اعمال بد انها فَإِنِّي لَكَ مُسَلِّمٌ از باب افعال و در نسخه
شهید از باب تفعیل پس بدرستی که من بتو منقاد م
أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَكَ وَأَنَّكَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ وَأَعْوَدُ
بِالْإِحْسَانِ وَأَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ میدانم
که حجت و برهان تو تمامست و تو اولی بفضلی که انعام کنی و معتاد
تری باحسان و سزاوارانی که مردم از تو بترسند و سزاوارانی
که بر بندگان ببخشایی وَأَنَّكَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلَى مِنْكَ
بِأَنْ تُعَاقِبَ وَأَنَّكَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْكَ
بِأَنْ تَشْهَرَ و میدانم که تو بعفو کردن اولی هستی
از تو بعقاب کردن و تو بپوشانیدن فضایح نزدیک تری

از تو بشهرت دادن فَأَحْيِنِي حَيَوةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ
بِمَا أُرِيدُ پس زنده بدار مرا زندگی خوبی که تا مراد است
من در یک رشته منتظم شود وَتَبْلُغُ مَا أُحِبُّ مِنْ
حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ وَلَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ
عَنْهُ و برسد آن زندگی بآنچه دوست دارم اما بحیثیتی که
نکنم آنچه مکروه تست و مرتکب نشوم آنچه از آن نهی
فرموده وَأَمِتْنِي مِيتَةَ و در نسخه شهید بکسر میم مَنْ
يَسْعَى نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ و بمیران مرا
همچو مردن کسی که برود نور او پیش او و دست راست او
وَذَلِّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَأَعِزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ و خوار
بکن مرا در پیش تو و عزت بده مرا پیش مخلوقات تو وَضَعْنِي
إِذَا خَلَوْتُ بِكَ وَارْفَعْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ و پست کن
مرا چون با تو خلوت کنم و رتبه مرا مرتفع ساز میان بندهای تو
وَأَغْنِنِي عَمَّنْ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي و بی نیاز و مستغنی ساز
مرا از کسی که او بی نیاز و مستغنی است از من وَزِدْنِي

إِلَيْكَ فَاقَةً وَفَقْراً واحتياج وفقر مرا انجو دزياده كن و
أَعِذْنِي مِنْ شَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ وَمِنْ حُلُولِ الْبَلاءِ
وَمِنَ الذُّلِّ وَالْعَنَاءِ ودر پناه خود بدار مرا از شماتت كردن
اعدا يعنی از خوشحال شدن آنها بديدن خرابی حال من
واز رسيدن بلا بمن واز خواری نزد خلق واز رنج تَغَمَّدْنِي
فِيمَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِمَا يَتَغَمَّدُ بِهِ الْقَادِرُ
عَلَى الْبَطْشِ لَوْلا حِلْمُهُ وَالآخِذُ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْلا
أَنَاتُهُ وبپوش مرا بعفو خود درباب تقصيرات من كه تو ديده ای
بآنچه می پوشد كسی كه قدرت بر قهر وغلبه دارد اگر حلم او نمی بود
وكسی كه می تواند گرفت كرد بر گناه اگر تأنی وصبر او نمی بود
يعنی مانع از قهر وگرفت تو حلم وصبر تست وَإِذَا أَرَدْتَ
بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءً فَنَجِّنِي مِنْهَا لِوَاذاً بِكَ وچون
خواهی كه بجماعه فتنه بكنی يا ببلای مبتلا كنی پس مرا از آن
فتنه نجات ده از روی التجا بدرگاه تو وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِي مَقَامَ
بضم ميم اول ودر نسخه بفتح فَضِيحَةٍ فِي دُنْيَاكَ فَلا تُقِمْنِي

مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ وچون مرا نداشتی در جای فضيحتی
در دنيا پس همچنين مدار مرا در جای فضيحتی در آخرت چنانچه
در دنيا رسوا نكردی وستر كردی در آخرت نيز رسوا مكن
وَاشْفَعْ ودر نسخه شهيد شَفِّعْ لِي أَوَائِلَ مِنَنِكَ بِأَوَاخِرِهَا
وَقَدِيمَ فَوَائِدِكَ بِحَوَادِثِهَا وجمع كن برای من نعم سابقه
را با نعم اخيره كه هميشه ممنون نعم تو باشم وجمع كن فوايد قديم
ترا با فوايدی كه الحال برسانی وَلا تَمْدُدْ لِي مَدّاً يَقْسُو مَعَهُ
قَلْبِي مد بسطت يد وقدرتست يعنی كثرت مال وعمر وتنعمی كه باعث
قساوت دل من شوند از امده وَلا تَقْرَعْنِي از باب فتح
ودر نسخه شهيد از باب تفعيل ودر نسخه شهيد از باب تفعيل ودر
نسخه زين الدين از باب افعال قَارِعَةً ودر نسخه شهيد بقارعة
وبر نسخه اصل منصوب است بنزع خافض وقارعه بمعنی بليه
وداهيه است وقرع بمعنی كوفتن يَذْهَبُ لَهَا بَهَائِي
ومكوب ومبتلا مكن مرا ابتلائی كه بسبب آن خوبی من برود
ودر نظرها خوار شوم وَلا تَسِمْنِي خَسِيسَةً در قاموس است

کہ سام فلانا الامر اولاه ایاه و اکثر ما یستعمل فی الشر یصغر
لها قدری ومرا متولی مکن ومدار مرا بر کار خسیسی که بسبب
آن قدر من کم شود ولا نقیصة یجهل من اجلها
مکانی ومرا متولی بر صفت نقصانی مکن که بسبب آن
صفت رتبه من مجهول شود وکم عزت شوم ودر نسخه ابن
ادریس ولا یقتضب بجهل بقاف وضاد معجمه افتعال است
بمعنی قطع ودر نسخه ولا یعضب بعین مهله وضاد معجمه از غضبه
بمعنی قطعه ومعنی هر دو نسخه ظاهر نیست ولا ترغنی روعة
ابلس بصیغه مجهول فیها ومترسان مرا ترساندنی که دران
ترساندن مایوس شوم ولا خیفة اوجس بصیغه معلوم
دونها ومترسان مرا ترساندنی که در دل من فزع افتد
نزد ان ترساندن اجعل هیبتی فی وعیدک بگردان
ترسیدن مرا در وعید تو یعنی در اعلام تو بعذاب وحذری
من اعذارک اضافه مصدر بمفعولست وبگردان خوف
مرا از عذر گفتن من نزد تو روز قیامت یعنی آنجا ان

بکن که از عذر گفتن بترسم وانذارک اضافه مصدر بفاعلست
واز ترساندن تو بوسیله پیغمبر صلی الله علیه وآله در تبلیغ
احکام ورهبتی عند تلاوة آیاتک وبکن خوف مرا
نزد خواندن آیات تو که قرآنست واعمر لیلی
بایقاظی فیه لعبادتک وتفردی بالتهجد
لک ومعمور کن شب مرا به بیدار کردن من در ان شب
برای عبادت تو وبه تنها شدن من به بیداری برای تو
وبنماز شب که دیگری در ان وقت با من شریک نباشد
وتجردی بسکونی الیک وشب مرا معمور کن به مجرد شدن
من وانفراد من بقرار گرفتن ومطمین شدن بمناجات
تو وانزال حوائجی بک وبفرود آوردن حاجتهای مرا
بتو که از تو طلبم ومنازلتی ایاک فی فکاک رقبتی
من نارک منازله در لغت بمعنی قتالست واینجا مراد مجرد
سعی واجتهادست وشب مرا معمور کن بسعی کردن
من در خلاصی کردن من از آتش دوزخ واجارتی

مما فيه اهلها من عذابك و در خلاصی من از انچه دران
گرفتارند اهل نار از عذاب تو ولا تذرني في طغياني
عامهاً ومگذار مرا حیران در اسراف کردن من در معاصی
بلکه راه بحق نما ولا في غمرتي ساهياً حتى حين
ومگذار مرا در شدت وبد حالی خود سهو کننده تا مدتی
بلکه بزودی ازین سهو وشدت برآر ولا تجعلني
عظةً لمن اتعظ ومکن مرا سبب پند گرفتن دیگران
که چون انها که مرا در معاصی ببینند توبه نمایند ولا نكالاً
لمن اعتبر ومکن مرا سبب عذاب کسی که عبرت گیرد و عبور
کند از حال من بحال خود وچون مرا مبتلا ببیند از ارشد
وسبب عبرت او شود ولا فتنةً لمن نظر مکن مرا باعث
حیرت وگمراهی کسی که تامل در حال من کند یا حال مرا مشاهده
کند ولا تمكر بي فيمن تمكر به ودرمیان کسانی
که جزا خدعه وتقصیر ایشان میدهی جزا خدعه وتقصیر من
مده وببخش ولا تستبدل بي غيري خادمی را که نخواهند

دور کرده ودیگری بدل او بگیرند پس با من چنین مکن ومرا در
خادمان خود درج کن وبسبب تقصیر من از من مرنج ودیگری
را بر من اختیار مکن ولا تغير لي اسماً ونام مرا تغییر مده
که نام دوزخی نشود ولا تبدل لي جسماً وبدن مرا تبدیل
مکن یعنی مسوزان ولا تتخذني هزواً لخلقك ومرا
مسخره خلق تو مکن که بمن استهزا کنند ولا سخرياً لك
ومکن مرا مسخره درگاه تو که بر من روز قیامت بخندند ولا
تبعاً الا لمرضاتك ومکن مرا تابع چیزی مگر اموری که مرضی
تو باشند ولا ممتهناً الا بالانتقام لك واستعمال
من در خدمت وعملی مکن مگر بجهة انتقام برای تو که جهاد با کفار
وظالمين بکنم واوجدني برد عفوك گویند اوجد
فلانا مطلوبه ای اظفره وظفر ده مرا یعنی نصیب من کن سردی
عفو ترا واتشی که در دل دارم از ترس گناهان بسردی
بدل کن وروحك ونصیب من بکن سردی راحت
ورحمت تو وريحانك گویند سبحان الله وريحانه ای

استرزاقه ونصیب من بکن سروری رزق دادن تو یا مراد
اقسام کلهای بهشت است وَجَنَّةَ نَعِيمِكَ وسروری
در بهشت تو که همه نعم است وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْفَرَاغِ
لِمَا تُحِبُّ وبچشان مرا لذت فارغ شدن از کارها
دیگر وشغولی بآنچه تو آن را دوست داری از عبادت و اخلاص
بِسَعَةٍ مِنْ سَعَتِكَ متعلقست باذقنی یعنی بچشان بسبب
رحمتی از رحمتهای تو که شامل عالمست یا بکثرت عطای تو
وَالِاجْتِهَادِ فِيمَا يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ وبچشان
لذت سعی در امری که بسبب نزدیکی بتو باشد وَأَتْحِفْنِي
بِتُحْفَةٍ از سری وابن اثیر وصاحب قاموس گفته اند اصل
تحفه وحفه است ومعتل فا است مِنْ تُحَفَاتِكَ بضم تا وحا
اما فتح حا چنانچه در بعضی نسخ است غیر ظاهر است چرا که
فعله بضم مثل قربه وشبهه وظلمه ووصله وتحفه اگر چه جمعش
بوزن فعل بفتح عین است اما جمع الجمع بضمتین است
مثل ظلم وظلمات وتحفه از تحفهای تو بمن بده وَاجْعَلْ

بِجَارَتِي رَابِحَةً وبگردان سودای مرا نفع کننده
وَكَرَّتِي غَيْرَ خَاسِرَةٍ وحمله من یا دولت من زیان
کننده نباشد ومراد بحمله سعی وجهد است وَأَخِفْنِي
مَقَامَكَ وبترسان مرا از مرتبه خود وَشَوِّقْنِي لِقَاءَكَ
ومرا مشتاق لقا خود بکن وَتُبْ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحاً
لَا تُبْقِ صیغه نهی صفت واقع شده بتاویل مفعول حقیقی
مَعَهَا ذُنُوباً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وتوبه فرما وقبول
کن آن را از من توبه که خالص باشد از شایبه رجوع و اجتناب آن
توبه که گفته شود در حق آن توبه که مگذار با آن توبه هیچ
گناهی را بر من نه صغیرت نه کبیرت وَلَا تَذَرْ مَعَهَا عَلَانِيَةً
وَلَا سَرِيرَةً وبه آن توبه مگذار نه گناهی را که آشکارا باشد
ونه گناهی که مخفی باشد ودر نسخه شهید لا تذر بضم را که صیغه
نفی باشد واین تقاضا کند که سابق لا تبقی باشد
وَانْزِعْ بفتح رای ودر نسخه شهید بکسر الْغِلَّ مِنْ صَدْرِي
لِلْمُؤْمِنِينَ ودور کن کینه مومنان را از دل من وَاعْطِفْ

بِقَلْبِی عَلَی الْخَاشِعِینَ ومایل ومهربان کن دل مرا
بر خشوع کنندگان وَکُنْ لِی کَمَا تَکُونُ لِلصَّالِحِینَ
وباش برای من چنانچه می باشی برای صالحان وَحَلِّنِی
حِلْیَةَ الْمُتَّقِینَ وزینت بکن مرا بزیور متقیان وَاجْعَلْ
لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْغَابِرِینَ وبکن برای من زبان
خوش در بازماندگان که مرا بنیکی یاد کنند جمعی که بعد از من باقی
مانند یا بیایند وَذِکْراً نَامِیاً ودر نسخه بَاقِیاً فِی الْآخِرِینَ
بکسر خا وبکن برای من ذکری که نمو کند در جمعی که آخر بیایند
که روز بروز ذکر خوبی من زیاده کنند وَوَافِ بِی عَرْصَةَ
الْاَوَّلِینَ وبسیار کن بمن عرصه پیشینان را گویا مراد
کثرت اولاد باشد یا تمام کن بمن که من آخر آنها باشم
یا توفیق بده مرا باستیفاء حقوق پیشینان ودر نسخه الْاَوَّابِینَ
یعنی جمعی که بسیار رجوع کنند بدرگاه تو وَتَمِّمْ سُبُوغَ
نِعْمَتِکَ عَلَیَّ وتمام کن کثرت نعمت ترا بر من وَظَاهِرْ
بصیغه امر کَرَامَاتِهَا لَدَیَّ ومطابق بایکدیگر بکن خوبیها

نعمت ترا نزد من که همه نعمت خوب دهی اِمْلَأْ مِنْ
فَوَائِدِکَ یَدَیَّ ودر نسخه بصیغه تثنیه واین انسب است
بسیج پر کن بفایدها تو دست مرا وَسُقْ کَرَائِمَ مَوَاهِبِکَ
اِلَیَّ متعلق است بسق وراننده نزد من بیار بهترین بخششهای
خود را وَجَاوِرْ بِیَ الْاَطْیَبِینَ مِنْ اَوْلِیَائِکَ فِی الْجِنَانِ
الَّتِی زَیَّنْتَهَا لِاَصْفِیَائِکَ وهمسایه من بکن جمعی را
که بهتر اند واز جمله دوستان تو اند در بهشتهای تو که زینت
داده آنها را برای پاکان ونیکان تو وَجَلِّلْنِی شَرَائِفَ
نِحَلِکَ فِی الْمَقَامَاتِ الْمُعَدَّةِ لِاَحِبَّائِکَ وبپوشان
مرا بعطیات نیک تو در جاهای که آماده کرده برای دوستان
تو در بهشت وَاجْعَلْهُ مرجع ضمیر غیر ظاهر است ودر نسخه
واجعل واین ظاهر است لِی عِنْدَکَ مَقِیلاً جای قیلوله
واین کنایت از استراحت است آوِی اِلَیْهِ مُطْمَئِنّاً
ومعین کن برای من نزد تو جایی که استراحت کنم وقرار
گیرم دران بخاطر جمع بی خوف عذاب وَمَثَابَةً اَتَبَوَّؤُهَا

وَاَقِرَّ عَیْنًا بتقدیر رویتها ومعین کن برای من جای
که بآن رجوع نمایم ومسکن ومقر خود سازم وچشم من
بدیدن آن سرد شود واین کنایت از سرورست ولهذا
گفته اند که دمعة السرور بارد وقت وفرزند را قرة العین گویند
وَلَا تُقَاسِنِی بیا ودر نسخه بهمزه ومعنی ظاهر نیست لیکن
قیس بمعنی شدت آمده پس معنی چنین باشد که بر من
شدت مکن بِعَظِیمَاتِ الْجَرَائِرِ بسبب گناهان بزرگ
تو که کرده ام ودر نسخه شهید ولا تنفاتشنی یعنی تفتیش
من مکن بلکه مسامحه بکن وَلَا تُهْلِکْنِی یَوْمَ تُبْلَی السَّرَائِرُ
وهلاک مکن مرا روزی که خبر گرفته شود از اسرار عالم وَاَزِلْ
عَنِّی کُلَّ شَکٍّ وَشُبْهَةٍ ودور کن از من هر شک
وشبهه را وَاجْعَلْ لِی فِی الْحَقِّ طَرِیقًا مِنْ کُلِّ رَحْمَةٍ
ودر نسخه وجهة واین اظهر است وبگردان برای من در امر حق
راهی از سر رحمت یا از هر جهة وَاَجْزِلْ لِی قِسَمَ بوزن
عنب ودر نسخه بوزن حِبَرِ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِکَ وبسیا

بکن برای من حصها بخششها از عطیه تو وَوَفِّرْ عَلَیَّ
حُظُوظَ الْاِحْسَانِ مِنْ اَفْضَالِکَ وبسیار کن بر من
نصیبها احسان از انعام وافضال تو وَاجْعَلْ قَلْبِی
وَاثِقًا بِمَا عِنْدَکَ وَهَمِّی مُسْتَفْرَغًا لِمَا هُوَ لَکَ وبگردان
دل مرا اعتماد کننده بآنچه نزد تست که البته عنایت خواهی
کرد وبگردان همت مرا سعی کننده وبذل جهد نماینده در آنچه
برای تست وَاسْتَعْمِلْنِی بِمَا تَسْتَعْمِلُ بِهِ خَالِصَتَکَ
وبدار مرا بر کاری که میداری بران کار آنهایی را که خاصان
تواند وَاَشْرِبْ قَلْبِی عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتَکَ
گویند اُشْرِبَ فلانٌ حب فلان یعنی باد لاو مخلوط شده
محبت او وطاعت خود را با دل من مخلوط ساز نزد
فراموشی کردن وذاهل شدن عقلها مردم از طاعت
تو ودر نسخه شهید الغفول بغین معجمه وفا بالای آن نوشته
ینظر یعنی تامل در معنی این باید کرد وگویا مراد اینست که نزد
ذهول که ناشی است از غفلت وَاجْمَعْ لِیَ الْغِنَی

وَالْعَفَافَ وَالدَّعَةَ وَالْمُعَافَاتَ وَالصِّحَّةَ وَالسَّعَةَ
وَالطُّمَأْنِينَةَ ودر نسخه بهمزه وَالْعَافِيَةَ وجمع کن
برای من بی نیازی از خلق وعفت از گناه وآسودگی
وبخشش خبایات یکدیگر وصحت وسعت رزق واطمینان
دل ودفع بلیات را وَلَا تُحْبِطْ حَسَنَاتِي بِمَا يَشُوبُهَا
مِنْ مَعْصِيَتِكَ وباطل مکن طاعات مرا بآنچه مخلوط شود
بآن از معصیت تو که آنرا با این برابر کنند ودر پله حسنات
چیزی نماند وَلَا خَلَوَاتِي بِمَا يَعْرِضُ لِي مِنْ نَزَغَاتِ
فِتْنَتِكَ وباطل مکن خلوتهای مرا که با تو داشته ام بآنچه
عارض شود مرا از وسوسها وفسادهای که ناشی باشد
از گناه وگمراهی وتفضیح تو مرا وَصُنْ وَجْهِي عَنِ الطَّلَبِ
إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ وحفظ روی من بکن از طلب کردن
چیزی از اهل عالم وَذُبَّنِي بکسر دال وعطف بر وجهی عَنِ
الْتِمَاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ وحفظ کن دین مرا از
طلب آنچه نزد فاسقانست از عقاید باطله وبدعتها

بلکه مال وجاه در حدیث است ما تَضَعْضَعَ احدٌ لِأَحَدٍ
يُرِيدُ عَرَضَ الدُّنْيَا إِلَّا ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ ودر نسخه
شهید وذبنی بذال معجمه وباء موحده مشدده بدل ودینی
یعنی رفع کن وباز دار مرا ودر نسخه وزُرْنی بضم زای از
زود بمعنی منع وبرین هر دو نسخه عطف جمله بر جمله است
یا واو استیناف است وَلَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ
ظَهِيرًا ومگردان مرا مددکار واعانت کننده ظالمان
وَلَا لَهُمْ عَلَى مَحْوِ كِتَابِكَ يَدًا وَنَصِيرًا ومگردان مرا
یاری دهنده ظالمان بر محو احکام کتاب تو وَحُطْنِي
مِنْ حَيْثُ لَا أَعْلَمُ حِيَاطَةً تَقِينِي بِهَا واحاطه کن مرا
برحمت از آنجهتی که من ندانم آنچنان احاطه کردنی که
حفظ من کنی بآن احاطه از ذنوب وبلیات وَافْتَحْ لِي
أَبْوَابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ
الْوَاسِعِ إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاغِبِينَ وبگشا برای من
درهای توبه ورحمت ومهربانی ورزق ترا که شامل عامت
است

چراکه بدرستی من از جمله رغبت کنندگانم بسوی تو پس
محروم مکن وَاَتمِم لی اِنعامَكَ اِنَّكَ خَیرُ المُنعِمِینَ
وتمام کن برای من انعام واحسان را چراکه بدرستی تو بهترین
نعمت دهندهائی وَاجعَل باقی عُمری فی الحَجِّ وَالعُمرَةِ
اِبتِغاءَ وَجهِكَ یا رَبَّ العٰلَمِینَ وبگردان باقی عمر را
مصروف در حج وعمره بجهة خواهش تو ای پروردگار اقسام
عالم وصَلَّی اللّٰهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ
ورحمت کند خدای تعالی بر محمد وآلش که همه خوبند وپاکند
وَالسَّلامُ عَلَیهِ وَعَلَیهِم اَبَدَ الآبِدِینَ وسلامتی
ازدرگاه آلهی باد بران سرور وبر آلش همیشه دعا روز عید
اضحی وروز جمعه اَللّٰهُمَّ هٰذا یَومٌ مُبارَكٌ وَالمُسلِمُونَ
فِیهِ مُجتَمِعُونَ فی اَقطارِ اَرضِكَ خدایا این روزیست
مبارک ومسلمانان درین روز در شهرها جمعند در اطراف
زمین تو یَشهَدُ السّائِلُ مِنهُم وَالطّالِبُ وَالرّاغِبُ
وَالرّاهِبُ حاضر میشوند درین روز در مسجد هر که از تو

سوالی وحاجتی دارد وطالب تست ورغبت بدرگاه تو دارد
واز تو میسر شد ودر نسخه عمید الروسا تشهد بصیغه خطاب
وفتح سایل ومابعدش بمفعولیه تشهد وَاَنتَ النّاظِرُ
فی حَوائِجِهِم ودر نسخه شهید واو نیست وتوی نظر
کننده در مطالب آنها فَاَسئَلُكَ بِجُودِكَ وَکَرَمِكَ
وَهَوانِ ما سَئَلتُكَ عَلَیكَ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ پس سوال میکنم بسبب جود وکرم تو وآسان بودن
آنچه از تو سوال کرده ام بر تو یعنی میطلبم از تو این که رحمت
بکنی بر محمد وآلش واینجا مطلوب محض صلوات ست
وآنرا وسیله طلب امر دیگر نکرده وَاَسئَلُكَ اللّٰهُمَّ
رَبَّنا بِاَنَّ لَكَ المُلكَ وَلَكَ الحَمدَ وسوال میکنم
خدایا ای پروردگار ما بسبب آنکه مر تراست ملک
ومر تراست ستایش لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ الحَلِیمُ خبر مبتدا
محذوفست تقدیرش انت الحلیم چه مضمر موصوف نشود
الکَرِیمُ الحَنّانُ المَنّانُ ذُو الجَلالِ وَالاِکرامِ

يَدِيعُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ نيست معبود بحق مگر تو
و تو حلم داری و کريمی و رحيمی و منت نهنده صاحب
جلال و اکرامی تو ايجاد کننده آسمانها و زمينی قَسَمْتَهَا
شروعست در بيان آنچه ميطلبد و ما قبل جمله معترضه است
قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ خَيْرٍ اَوْ عَافِيَةٍ
اَوْ بَرَكَةٍ اَوْ هُدًى اَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ اَوْ خَيْرٍ
تَمُنُّ بِهٖ عَلَيْهِمْ هرگاه که ميان بندها مومن تو قسمت
کنی خيری را يا دفع بليه را يا برکتی را يا هدايتی را يا عمل
بطاعت نزا يا امر نيکی را از جانب تو که منت نهی آن
امر بر بندها يعنی بدهی آنها و ممنون سازی تَهْدِيْهِمْ
بِهٖ اِلَيْكَ بيان سبب خيريت آن امر است و تفصيل
وجه ممنونيت است لهذا ترک عطف نموده هدايت کنی
عباد را بسبب آن امر خير بسوی تو اَوْ تَرْفَعُ لَهُمْ
بتقدير بِهٖ عِنْدَكَ دَرَجَةً يا رتبه آنها را بسبب آن امر
پيش تو بلند کنی اَوْ تُعْطِيْهِمْ بِهٖ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا

وَالْاٰخِرَةِ يا بدهی بندها را بسبب آن امر نيک خير
ديگر از خوبی دنيا و آخرت اَنْ تُوَفِّرَ حَظِّيْ وَ نَصِيْبِيْ
مِنْهُ مفعول اسالک است يعنی از تو اين ميطلبم که بر کا
به بندها خود اين عنايتها بکنی حصه و نصيب من از آن
عنايتها بيشتر بکنی و اين عبارت در اکثر نسخ نيست پس
مفعول اسالک ظاهر نيست و تقدير بايد کرد بقرينه مهما
قسمت تا آخر گويا گفته هرگاه قسمت اين امور کنی من هم مطلبم
و مطلوبست که مطلوب و مسئول درين وقت از همين جنس است
گويا گفته اسالک الخير والعافية و غيرهما مما قسمتها
بين عبادک وَاَسْاَلُكَ اللّٰهُمَّ بِاَنَّ لَكَ الْمُلْكُ
وَالْحَمْدُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ مثل اين گذشته اَنْ تُصَلِّيَ
عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ وَحَبِيْبِكَ وَصِفْوَتِكَ
وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ و ميطلبم از تو آنکه رحمت بکنی
بر محمدی که بنده تو و رسول تو و محبوب تو و خلاصه
مخلوقات تو و برگزيده تست از ميان خلق تو وَعَلٰى

آلِ مُحَمَّدٍ الأَبْرارِ الطّاهِرینَ الأَخْیارِ و بر آل محمد
که نیکوکارانند و پاکند و بهترین خلق اند صَلوةً لا یَقْوی
عَلی اِحْصائِها اِلّا اَنْتَ آنقدر رحمتی که قادر نباشد
بر جمع و شمردن آن مگر تو وَ اَنْ تُشْرِكَنا فی صالِحِ مراد
بصالح دعا نیکست مَنْ دَعاكَ و در نسخه فی صالح دعاء من
دعاك فی هذَا الیَوْمِ مِنْ عِبادِكَ المُؤْمِنینَ یا رَبَّ
العالَمینَ و میطلبیم انکه ما را شریک سازی در دعای نیک
کسی که دعا کرد بدرگاه تو درین روز از بندهای مومن تو ای
پروردگار عالمیان و مراد بشرکت اینست که نفع دعاها آنها
بما نیز برسد وَ اَنْ تَغْفِرَ لَنا وَ لَهُمْ اِنَّكَ عَلی كُلِّ
شَیْءٍ قَدیرٌ و اینکه بخشی ما را و ایشانرا بدرستی که تو بر همه
چیز قادری اَللّهُمَّ اِلَیْكَ تَعَمَّدْتُ بِحاجَتی خدایا
قصدا و عمدا حاجت خود بسوی تو آوردم وَ بِكَ اَنْزَلْتُ
اَلْیَوْمَ فَقْری وَ فاقَتی وَ مَسْكَنَتی و احتیاج و فاقه
و مسکنت خود را امروز بدرگاه تو فرود آوردم یعنی عرض

احتیاج بتو کردم و از تو توقع انتفاع نمودم وَ لِاَنّی
بِمَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ اَوْثَقُ مِنّی بِعَمَلی و بدرستی
که من بمغفرت تو و برحمت تو اعتماد بیشتر دارم از اعتماد
بر عمل من وَ لَمَغْفِرَتُكَ وَ رَحْمَتُكَ اَوْسَعُ مِنْ ذُنوبی
و هر آینه مغفرت تو و رحمت تو شامل تر است از گناهان
من فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَوَلَّ قَضاءَ كُلِّ حاجَةٍ
هِیَ لی بِقُدْرَتِكَ عَلَیْها پس رحمت کن بر محمد و آلش
و تو خود متولی و متکفل شو بر آوردن هر حاجتی را که مرا باشد
بواسطه قدرت تو بر آن حاجت من وَ تَیْسیرِ ظاهر الازم
آمده ذلِكَ عَلَیْكَ و بواسطه آسان بودن قضاء هر حاجتی
بر تو وَ بِفَقْری اِلَیْكَ وَ غِناكَ عَنّی و بواسطه احتیاج
من بتو و بی نیازی تو از من فَاِنّی لَمْ اُصِبْ خَیْراً
قَطُّ اِلّا مِنْكَ وَ لَمْ یَصْرِفْ عَنّی سُوءاً قَطُّ اَحَدٌ
غَیْرُكَ پس بدرستی که هرگز نرسیده ام بخیری مگر از تو و دور نکرد
از من بدی را کسی غیر تو وَ لا اَرْجو لِاَمْرِ آخِرَتی

وَدُنْیایَ سِواكَ و امیدوار نیستم در کار آخرت و دنیا
من از غیر تو اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَیَّأَ خدایا هر که تهیه کند
و مهیا شود و جزا من محذوفست تقدیرش فلیتهیأ
او قد ذلک المخلوق وَتَعَبَّأَ تعبیه بمعنی تهیه هست و همچنین
وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ پس همه عطف تفسیری تهیأ باشد
لِوِفادَةٍ اِلیٰ مَخْلُوقٍ هر که مستعد شود برای مهمان
شدن نزد مخلوقی رَجاءَ رِفْدِهِ وَنَوافِلِهِ بجهت امید
عطیت و بخششهای او وَطَلَبَ نَیْلِهِ وَجائِزَتِهِ
و بجهت طلب عطیات او هر چهار بیک معنی هست فَاِلَیْكَ
فاء تعلیلی هست و معلول که خبر باشد مقدر است یا مَوْلایَ
کانَتِ الْیَوْمَ تَهْیِئَتی وَتَعْبِیَتی وَاِعْدادی وَاسْتِعْدادی
رَجاءَ عَفْوِكَ وَرِفْدِكَ وَطَلَبَ نَیْلِكَ وَجائِزَتِكَ
یعنی هر که مهیا شود برای عطیه مخلوقی پس کو مهیا برای
آن شود مرا این کاری نیست چرا که بسوی تو ای صاحب
من امروز هست تهیه و استعداد من بجهت امید عفو و عطیه تو

و بجهت طلب انعام تو اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَلا تُخَیِّبِ الْیَوْمَ ذٰلِكَ مِنْ رَجائی بیان فی ذلک است
خدایا چون من امیدوار عفو توام پس رحمت بکن بر مجرم
و آلش و امید مرا امروز خایب مکن و اگر چه خایب راجی است
نه رجا اما تعلق خیبت برجا بجهت مبالغه مجاز است یا مَنْ لا
یُحْفِیهِ سائِلٌ ای آنکسی که کم نکند مال او را سایلی
که هر چند بدهد نقصانی نشود گفته اند حفاوه مبالغه و استقصا
در شی است پس مراد اینست که کثرت سوال نمیدارد
ترا بر تکلف در عطا چه هر امر عظیم عسیر نزد تو حقیر و یسیر است
در حدیث است سالوا النبی صلی الله علیه و آله حتی احفوه
ابن اثیر گفته ای استقصوه فی السوال و در نسخه شهید
یحیفه از احافه ای حمله علی الحیف والجور میل ازاره و حمله علی
الزیارت یعنی صراح و استغاثه سایل ترا باعث نمیشود
بظلم بر کسی بلکه اغاثه مظلوم کنی بعدل وَلا یَنْقُصُهُ
نائِلٌ عطف تفسیری ما قبل است و کم نکند او را یعنی مال او را

عَطِيَّةً فَاِنِّي لَمْ آتِكَ ثِقَةً مِنِّي بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ
وَلَا شَفَاعَةَ و عطف است بر عمل مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ اِلَّا شَفَاعَةَ
مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ سَلَامُكَ
پس بدرستی که من نیامده ام بدرگاه تو باعتماد عمل نیکی که پیش
فرستاده ام و کرده ام و نه باعتماد شفاعت مخلوقی که امید
بشفاعت او داشته باشم مگر شفاعت آن سرور و اهل
بیت او و بر آن سرور و بر اهل بیت او سلامتی تو باد
اَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالْجُرْمِ وَالْاِسَاءَةِ عطف تفسیر است
اِلَيَّ و در نسخه عَلَى نَفْسِي آمدم بدرگاه تو در حالتی که مقرم بگناه
و بدی کردن بر نفس خود اَتَيْتُكَ اَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي
عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِئِينَ ثُمَّ لَمْ يَمْنَعْكَ طُولُ
عُكُوفِهِمْ عَلَى عَظِيمِ الْجُرْمِ اَنْ بتقدیر مِنْ اَنْ عُدْتَ
عَلَيْهِمْ وَالْمَغْفِرَةِ بِالرَّحْمَةِ آمده ام بدرگاه تو در حالتی
که امید دارم عفو عظیم تر ای کشان عفوی که بخشیده با آن
عفو خطا کنندها را پس کثرت اقبال و مواظبت آنها

بر گناه عظیم منع نکرد ترا از عفو و باز بر آنها عنایت کردی
برحمت و بخشش فَيَا مَنْ رَحْمَتُهُ وَاسِعَةٌ وَعَفْوُهُ
عَظِيمٌ پس ای آنکه رحمت او عام است و عفو او بزرگست
يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعُدْ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَتَعَطَّفْ عَلَيَّ
بِفَضْلِكَ وَتَوَسَّعْ عَلَيَّ بِمَغْفِرَتِكَ ای بزرگ ای کریم
رحمت بکن بر محمد و آلش و باز احسان بکن بر من برحمت تو
و مهربانی بکن بر من بفضل تو و رزق مرا وسیع کن ببخشایش
توجه گناهان من موجب تقصیر اند پس توسع مقتضای
بخشیدنست اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَاَصْفِيَائِكَ
صفت مقامست تا حال و چندان قد ابتز و ها است خدایا
بدرستی این جای که برای خلفا و برگزیدهای تست گویا اشاره
بمقام اقامت جمعه است وَمَوَاضِعَ اُمَنَائِكَ بنصب عین است
در اکثر نسخ و عطف است بر اسم ان یعنی بر هذا و عطف
تفسیر است و در نسخه مواضع مرفوعست پس خبر ان لخلفائک است

است و مواضع معطوفست بران فی الدرجة حال یا
صفت مواضع است الرفیعة التی اختصصتهم
بها و بدرستی جایهای ایمنان تو که در مرتبه از مراتب
بلندیست که تو ممتاز ساخته انها را بآن مرتبه قد ابتزوها
بتحقیق مقام خلفا و جاهای ایمنان تراکشیده کرفتند
در مثل است من عزبز یعنی هر که غلبه سلب و لیس البز المسلوب
و مراد تغلب بنی امیه است و در نسخه شهید بصیغه مجهولست
و کفته اند که پس حا حرف تنبیه است و ضمیر نیست و کلمه ابتز
اکر مفرد است پس نایب فاعل ضمیر مقاست و اکر جمع است
نایب ضمیر خلفا و ایمنا و این عزیمت و بعد اغماض از
رکاکت توجیه اکر مفرد است پس واو بی جاست و آنرا واو
استیناف کفتن رکیک است و اکر جمع است الف جمع با
و ایضا مسلوب ثوبست نه ذات خلفا و انت المقدر
لذلک و تویی که در ازل مقدر ساخته این تغلب را لا یغالب
بصیغه مجهول امرک غلبه کرده نشود بر حکم تو و لا یتجاوز

المختوم من تدبیرک تجاوز کرده نشود از تدبیر تو که واجب شده
و مقرر شده در ازل کیف شئت و انی شئت بهر نهجی خواستی
و در هر مکانی که خواستی یعنی همان شود و تبدل نه پذیرد و لما
انت اعلم به و بجهة حکمتی و مصلحتی که تو بآن داناتری
این تدبیر کرده غیر برفع بتقدیر انت است و در نسخه شهید
بنصب پس حالست از انت المقدر یا از کاف تدبیرک
چه او معمول مضافست متهم علی خلقک و لا لارادتک
این چنین است در نسخه شهید زین الدین و در بسیاری از
نسخ مصححه پس عطفست بر خلقک و در چند نسخه و لا ارادتک است
پس عطفست علی خلقک و علی بنا به است بطریق تعلیل
بدانکه چون کسی عالم بعواقب امور نباشد و حکم و مصالح
کار نداند و خطا کند و متهم شود بخطا در عمل او و در اراده
او و چون حق تعالی عالم السر و الخفیات و حکیم علی الاطلاق
است خطا در فعل و اراده او محالست پس کسی را نرسد
که تهمت خطا کند بر خلق کردن و بر اراده او پس او متهم بخطا

نیست در ایجاد و ارادهٔ خود ایجاد کرده اگرچه بحسب ظاهر
خوب ننماید اما همه مشتملست بر نظام کل و حکمت تامه پس
این سلب مقام نیز مبتنی بر حکمت بالغه و بر رفعت درجات
خلفا باشد حتّی عادَ متعلقست با تبزّوها صِفوتُک
بوزن نشده وَخُلفاءُکَ مَغلوبینَ مَقهورینَ
مُبتَزّینَ تا آنکه شدند برگزیدهای تو و خلیفهای تو مغلوب
و مقهور و مسلوب المرتبه بحسب ظاهر یَرَونَ حُکمَکَ
مُبَدَّلاً در حالی که می بینند حکم ترا تبدیل یافته وَکِتابَکَ
مَنبُوذاً و کتاب ترا انداخته شده برعقب و این کنایه است
از عدم عمل بآن وَفَرائِضَکَ مُحَرَّفَةً عَن جِهاتِ
اَشراعِکَ و در نسخه شرایعک و می بینند فرض کردهای ترا
گردانیده شده از جهات احکام شرعیه تو وَسُنَنَ نَبِیِّکَ
مَترُوکَةً و سنتهای پیغمبر ترا متروک می بینند اَللّٰهُمَّ الْعَنْ
اَعداءَهُم مِنَ الأوَّلینَ وَالآخِرینَ خدایا لعنت بکن جمیع را
که دشمن خلفا و اصفیا تواند خواه آنانکه پیش گذشته اند خواه

یعنی مشیت خلفا بمحض ارادهٔ تو نیست بلکه بمحض ارادهٔ

آنانک آخر بیایند چه دشمن خلفا الهی ملعونست و ایضا بنی
امیه لعن اهل بیت میکردند ایشان نیز کردند وَمَن رَضِیَ
بِفِعالِهِم بفتح فا مفرد است و کسی را که راضی شده بکار
آن اعدا وَاَشیاعِهِم بفتح عین وَاَتباعِهِم و نصرت دهندها
آن اعدا و تابعان آنها را اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ این جمله معترضه است کَصَلَواتِکَ
وَبَرَکاتِکَ وَتَحِیّاتِکَ عَلی اَصفِیائِکَ اِبراهیمَ
وَآلِ اِبراهیمَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش بدرستی که
تو ستایش کرده شده و بزرگی همچو رحمتها و برکتها و سلامهای تو
بر برگزیدهای تو که حضرت ابراهیم و آل ابراهیم اند و در نسخه
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَاَفضَلِ صَلَواتِکَ
وَبَرَکاتِکَ وَتَحِیّاتِکَ عَلی اَصفِیائِکَ اِبراهیمَ
وَآلِ اِبراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَعَجِّلِ الفَرَجَ
وَالرَّوحَ وَالنُّصرَةَ وَالتَّمکینَ وَالتّأییدَ لَهُم
و زود بگشا غم را یعنی دور کن آنرا و زود بده راحت را و مدد را

در اعلاء کلمهٔ حق وقادر کردن را بر ان اعلاء وتقویت کردن
مر آن خلفا را یعنی این امور را زود بکن باظهار مهدی علیه السلام
وپر کردن او عالم را بعدل چنانچه در شرع مقرر است باجماع
اَللّٰهُمَّ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ اَهْلِ التَّوْحِیْدِ وَالْاِیْمَانِ بِکَ
خدایا بکن مرا از جملهٔ جمعی که اعتقاد بوحدانیت تو دارند وایمان
بتو آورده اند وَالتَّصْدِیْقِ بِرَسُوْلِکَ واز اهل اذعان
وتصدیق برسالت رسول تو اند وَالْاَئِمَّةِ الَّذِیْنَ حَتَمْتَ
طَاعَتَهُمْ واز اهل تصدیق بمقتدایانی که واجب ساختهٔ
اطاعت آنها را بمقتضای کریمهٔ اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ
وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ مِمَّنْ یَجْرِیْ ذٰلِکَ بِهٖ وَعَلٰی
یَدَیْهِ از ان جماعه که بوسیلهٔ آنها وبدست آنها جاری شود
آنچه مذکور شد از حکم وکتاب وفرائض وسنن آمِیْنَ
اسم فعلست بمعنی استجب رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ قبول کن دعا مرا
ای پروردگار عالم انواع اَللّٰهُمَّ لَیْسَ یَرُدُّ غَضَبَکَ اِلَّا حِلْمُکَ
وَلَا یَرُدُّ سَخَطَکَ اِلَّا عَفْوُکَ خدایا بر نگرداند غضب ترا

مگر حلم تو وناراضی ترا مگر عفو تو وَلَا یُجِیْرُ مِنْ عِقَابِکَ اِلَّا
رَحْمَتُکَ وخلاص نمیکند از عقاب تو مگر رحمت تو وَلَا
یُنْجِیْنِیْ از باب افعال ودر نسخهٔ شهید از باب تفعیل
مِنْکَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَیْکَ وَبَیْنَ یَدَیْکَ ونجات نمیدهد
مرا از عذاب تو مگر تضرع من بدرگاه تو وپیش تو فَصَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَهَبْ لَنَا یَا اِلٰهِیْ مِنْ لَدُنْکَ
فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِیْ بِهَا تُحْیِیْ اَمْوَاتَ الْعِبَادِ
پس رحمت کن بر محمد وآلش وببخش بما الٰهی خدای من از
درگاه تو فرح را یعنی دفع غم را بقدرتی که بآن قدرت
زنده میکنی در آخرت بندهائی را که مرده اند وَبِهَا تَنْشُرُ
مَیْتَ الْبِلَادِ وبآن قدرت پراکنده میکنی وبر می انگیزی
شهرهای مرده را یعنی بارسال باران زمین ها را سبز وخرم
میکنی وحبوب ومیوه ها می رویانی وَلَا تُهْلِکْنِیْ یَا اِلٰهِیْ غَمًّا
حَتّٰی تَسْتَجِیْبَ لِیْ وَتُعَرِّفَنِی الْاِجَابَةَ فِیْ دُعَائِیْ
وهلاک مکن مرا ای خدای من بغم تا آنکه دعا مرا مستجاب

کنی و بفهمانی مرا که دعای من قبول شده یعنی موت مرا مقدم
نکنی بر قبول دعا وَاَذِقْنی طَعْمَ العافِیَةِ اِلی مُنْتَهی اَجَلی
و بچشان مرا لذت دفع بلیات تا آخر عمر من یعنی تا زنده
میداری بعافیه بدار و بهیچ بلیه مبتلا مکن و چه نیکو گفت
کسی که خدایا از نعمی که بمن داده اول چیزی که از من بستانی
جان من باشد وَلا تُشْمِتْ بی عَدُوّی و خرسند مکن
ببلیه من دشمن مرا وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقی و دشمن مرا قادر
مکن بر گردن من وَلا تُسَلِّطْ عَلَیَّ و مسلط مکن دشمن را
بر من و این تاکید فقره سابقه است اِلهی اِنْ رَفَعْتَنی
فَمَنْ ذَا الَّذی یَضَعُنی وَاِنْ وَضَعْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی
یَرْفَعُنی خدایا اگر تو رتبه مرا بلند کنی پس کیست که رتبه مرا
پست کند و اگر تو پست کنی پس کیست که بلند کند وَاِنْ اَکْرَمْتَنی
فَمَنْ ذَا الَّذی یُهینُنی وَاِنْ اَهَنْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی
یُکْرِمُنی و اگر تو اکرام کنی پس کیست که تواند اهانت من کرد
و اگر تو اهانت من کنی پس کیست که تواند اکرام من کرد وَاِنْ

عَذَّبْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَرْحَمُنی و اگر تو مرا عذاب کنی
پس کیست که بر من رحم کند وَاِنْ اَهْلَکْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی
یَعْرِضُ بکسر را لَکَ فی عَبْدِکَ اَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ اَمْرِهِ
و اگر تو مرا هلاک کنی پس کیست که در باب بنده تو که منم بدرگاه
تو عرض کند و دفع هلاکت من نماید یا کیست که از تو پرسد
در باب من وَقَدْ عَلِمْتُ اَنَّهُ لَیْسَ فی حُکْمِکَ ظُلْمٌ
وَلا فی نَقِمَتِکَ عَجَلَةٌ و بتحقیق دانسته ام که نیست در
حکم تو هیچ نوعی از ظلم و نیست در عذاب تو شتاب بلکه
در عذاب تانی کنی تا انابت نماید وَاِنَّما یَعْجَلُ مَنْ یَخافُ
الْفَوْتَ وَاِنَّما یَحْتاجُ اِلَی الظُّلْمِ الضَّعیفُ و شتاب
نکند در کاری مگر کسی که بترسد از گذشتن وقت آن کار
و محتاج بظلم نشود مگر کسی که ضعیف باشد و بترسد که مبادا
آن مظلوم قوی شود و نتوانم باو آسیبی که خواهم برسانم
پس کسی که همیشه قادر باشد بر هر چه خواهد چرا شتاب کند
و چرا ظلم کند وَقَدْ تَعالَیْتَ یا اِلهی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً

کثیر او بتحقیق بسیار بلند رتبه ای خدای من از ان که خوف
نوق داشته باشی وضعیف باشی اللهم صل علی محمد
وال محمد ولا تجعلنی للبلاء غرضا خدایا رحمت
کن بر محمد و آلش و مرا هدف بلا مکن شهید روایة کرده از
ابن السکون که بغین معجمه و مهمله هر دو صحیح است ولا لنقمتک
نصبا بوزن فلس معنی علم مرفوع و مکن مرا علم عقوبت تو یعنی
میان خلق تفضیح و تشهیر بعقوبت مکن ومهلنی و مهلت
بده مرا ونفسنی عطف تفسیری مهلنی است یا ازاله محو من
بکن واقلنی عثرتی در شمس العلوم است که اقاله العثره
ای عفا عنه یعنی عفو کن لغزش و تقصیر مرا ولا تبتلینی
و در نسخه ولا تبتلنی ببلاء علی اثر بلاء و در نسخه باثر بلا
و مبتلا مکن مرا البته بلائی عقب بلائی فقد تری ضعفی
وقلة حیلتی پس بتحقیق می بینی تو ضعف مرا و کمی تدبیر
مرا در خلاص از بلیات وتضرعی الیک و می بینی تضرع
مرا بدرگاه تو اعوذ بک اللهم الیوم من غضبک

فصل علی محمد واله واعذنی پناه میبرم بتو خدایا
امروز از غضب تو پس رحمت بکن بر محمد و آلش و پناه بده مرا
واستجیر بک الیوم من سخطک فصل علی محمد
واله واجرنی و پناه میبرم بتو از بی رضائی و غضب تو پس
رحمت بکن بر محمد و آلش و مرا در پناه خود بگیر واسالک امنا
من عذابک فصل علی محمد واله وآمنی و سوال میکنم
از تو آنکه مرا از عذاب تو در امن داری پس رحمت بکن بر محمد
و آلش و در امان خود بدار واستهدیک فصل علی
محمد واله واهدنی و طلب هدایت از تو میکنم پس
رحمت بکن بر محمد و آلش و هدایت بکن مرا واستنصرک
فصل علی محمد واله وانصرنی و از تو طلب مدد میکنم
پس رحمت بکن بر محمد و آلش و مدد من بکن واسترحمک
فصل علی محمد واله وارحمنی و طلب رحمت میکنم
از تو پس رحمت بکن بر محمد و آلش و رحمت بکن بر من واستکفیک
فصل علی محمد واله واکفنی و از تو طلب میکنم

کفایت مهمات خود را پس رحمت بکن بر محمد و آلش و کفایت
مهمات من بکن وَاسْتَرْزِقُكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَارْزُقْنِي وطلب رزق از تو میکنم پس رحمت بکن بر محمد
و آلش و مرا رزق بده وَاسْتَعِينُكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَاَعِنِّي وطلب مدد از تو میکنم پس رحمت بکن
بر محمد و آلش و اعانت من بکن وَاسْتَغْفِرُكَ لِمَا سَلَفَ
مِنْ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِي
وطلب میکنم از تو بخشیدن گناهان را که گذشته اند و کرده ام
پس رحمت بکن بر محمد و آلش و ببخش مرا وَاسْتَعْصِمُكَ
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْصِمْنِي وطلب میکنم از تو عصمت را
یعنی محافظت از گناهان را پس رحمت بکن بر محمد و آلش و محافظت
من از معاصی بکن فَاِنِّي لَنْ اَعُودَ لِشَيْءٍ كَرِهْتَهُ
مِنِّي اِنْ شِئْتَ ذَلِكَ پس بدرستی که اگر تو خواهی که
بعد از این نکنم امری که مکروه تست پس من هرگز عود بآن
امر نکنم پس حفظ من منوط بمشیت تست یا رب یا رب

يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ ای پروردگار
من ای بسیار میل کننده بجانب عباد و مهربان بر آنها
ای بسیار منت نهنده ای صاحب بزرگی و کرم کردن صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتَجِبْ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ رحمت
بکن بر محمد و آلش و قبول کن و مستجاب کن هر سوالی و دعای
که کردم وَطَلَبْتُ اِلَيْكَ وَرَغِبْتُ فِيهِ اِلَيْكَ تعلق الی
هر دو جا بتضمین التجا است یعنی بدو هرچه طلبیدم و هرچه رغبت
در تحصیل آن کردم در حالتی که التجا بدرگاه تو آوردم وَاَرِدْهُ
وَقَدِّرْهُ وآنچه از تو طلب کردم اراده ایجاد آن بکن
و تقدیر آن بکن یعنی در کتاب اثبات و محو اثبات آن بکن
و الا تقدیر ازلی است وَاقْضِهِ و حکم تفصیلی بوجود آن
بکن وَاَمْضِهِ و امضای آن حکم بکن و نافذ ساز آن را وَ
خِرْ لِي فِيمَا تَقْضِي مِنْهُ و در آنچه حکم کنی اختیار بکن هرچه
بهتر باشد برای من وَبَارِكْ لِي فِي ذَلِكَ و برکت کن
در آنچه برای من حکم کنی و اختیار نمائی وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ

بِهِ وقطع نظر از استحقاق من کرده بمحض فضل خود بده
بمن آنچه طلبیدم وَأَسْعِدْنِي بِمَا تُعْطِينِي مِنْهُ
وسعادتمند کن مرا بآنچه بدهی بمن از آنچه اختیار کنی یعنی
یمن و برکت دران بده وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَسَعَةِ
مَا عِنْدَكَ وزیاده کن برای من از محض فضل تو و از انعام
عامی که نزد تست فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ پس بدرستی
که رحمت تو شامل عالمست و تو کریمی وَصِلْ ذَلِكَ بِخَيْرِ
الْآخِرَةِ وَنَعِيمِهَا و متصل کن این خیر دنیا را با خوبی آخرت
و با نعمتهای آخرت که مطلب اصلی همانست يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ ای رحیم ترین رحم کنندها اینجا دعا تمام شد
بگفته راوی که ثُمَّ تَدْعُو بِمَا بَدَا لَكَ پس دعا کنی با آنچه
خاطر تو برسد و خواهی و در کتابی که بخط عمید الرؤساست
تتمه عبارات تا آخر دعا نیست وَتُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
أَلْفَ مَرَّةٍ و صلوات بفرستی بر آن سرور و آلش هزار
مرتبه و اگر وقت تنگ باشد بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَآلِ مُحَمَّدٍ أَلْفَ مَرَّةٍ چنانچه در شان لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ أَلْفَ مَرَّةٍ وارد شده هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ اینچنین میکرد حضرت امام بر و باد سلام الهی و در نسخه
وَتُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ یعنی بعد از تمام دعا دو رکعت نماز
نافله بکنی وَتُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ تَسْلِيماً أَلْفَ مَرَّةٍ و صلوات بفرستی بر آن سرور
و بر آلش هزار بار هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
این چنین میکرد حضرت امام بر و باد سلام خدای تعالی

دعا در دفع مکر و حیله دشمنان و رد خوف آنها

إِلَهِي هَدَيْتَنِي فَلَهَوْتُ وَوَعَظْتَ فَقَسَوْتُ خدای
من راهنمایی من کردی پس من غافل شدم و ببازی
مشغول شدم و نصیحت من کردی بلسان نبی خود پس سخت
دل شدم و به نصیحت عمل نکردم وَأَبْلَيْتَ الْجَمِيلَ فَعَصَيْتُ
و نیکی کردی بمن پس من گناه تو کردم ثُمَّ عَرَفْتُ بصیغه
متکلم مَا أَصْدَرْتُ و بصیغه متکلم پس دانستم آنچه کردم از

بدیها و در نسخهٔ شهید بصیغه خطاب یعنی دانستم آن نیکیها
و احسانها که تو بمن کردی لذ عرفتنیه وقتی که تو دانا ند
و مطلع ساختی مرا بران اعمال زشت من بران احسانهای
خود فاستغفرت بصیغه متکلم پس طلب مغفرت از تو کردم
فاقلت بصیغه خطاب یعنی پس عفو کردی فعدت بصیغه
متکلم پس برگشته گناه کردم فسترت بصیغه خطاب پس
پوشیدی و تفضیح من نکردی فلک الهی الحمد پس مر تراست
ای خدای من سپاس تقحمت اودیة الهلاک در آمدم
در وادیهای هلاک یعنی معاصی که هر کس آنجا در آید هلاک شود
و حللت شعاب تلف و حلول کردم در درهای تلف
که هر کس در آنجا حلول کند تلف شود و مراد بشعاب تلف اقسام
معاصی است تعرضت صفت شعابست فیها لسطواتک
متعرض شدم در آن درها حملههای ترا و بحلولی فیها معطوفست
بر فیها و با سببیه است و متعلقست بتعرضت و فاعل حلول
متکلم است و ضمیر راجع است بشعاب و چون شعاب که مرجع

ضمیر است ظرف است پس تاویل چنین باشد که بسبب حلولی
فیها عقوباتک مفعول تعرضت است یعنی و بسبب حلول
من در آن شعاب متعرض عقوبتهای تو شدم و مستحق آنها گشتم
و وسیلتی الیک التوحید و وسیله من بدرگاه تو اعتقاد
منست بوحدانیت تو و ذلک یعنی انی لم اشرک بک
شیئا و لم اتخذ معک الها و وسیله من اینست که من
هیچکس را شریک تو در وجوب وجود نمیدانم و با وجود تو
خدای دیگر نگرفتم و قد فررت الیک بنفسی بتحقیق گریختم
بدرگاه تو با نفس خود یعنی نفس خود را گریزانیده بدرگاه تو التجا
آوردم و الیک مفر مصدر میمی است المسیء و بسوی تست
گریختن گناهکار چه غیر تو کسی نیست که گناه را ببخشد و غیر درگاه
تو گریزگاه نیست و مفزع مصدر میمی است المضیع بحظ
نفسه الملتجی و بسوی درگاه تست التجای کسی که ضایع
کرده حصه و نصیب خود را که عبادت نکرده و بهره از آن نبرده
بلکه عصیان کرده و التجا بدرگاه تو آورده یعنی هر که بعد

تضرع خطا خود آنجا بجای برد آن درگاه تست فکم من
عدوٍ انتضی علیّ سیف عداوته پس چندین دشمن که
کشیده بودند از غلاف برای قتل من شمشیر دشمنی خود را و
شحذ لی ظبة مُدیته و تیز کرده بود برای کشتن من دم
کارد کلان خود را و اذهف لی شبا حدّه و باریک کرده بود
برای قهر من طرف غضب خود را چنانچه کنار شمشیر را تیز کنند
و باریک سازند سنگ تشبیه داده غضب را بشمشیر او ثابت کرده
طرف و ترقیق و این کنایه است از صورت و شدت غضب
و داف لی قواتل سمومه اضافه صفت بموصوف است یعنی
تر کرده برای خوراندن من زهرهای خود را که کشنده اند چه بهر کس
زهر دهند آنرا با آب سلایه کنند و سدّد نحوی صوائب
سهامه و راست کرده بجانب من تیرهای خود را که رسنده اند
بهدف و لم تنم عنّی بتضمین غفلت عین حراسته
و خواب نکرده چشم پاسبانی او در حالی که غافل شود از من
یعنی شب و روز در تفحص حال من بود تشبیه داده پاسبانی را

بشخصی که پاسبان باشد و برای او چشم و بی خوابی ثابت
کرده و یحتمل که مراد بعین دیده بان و طلیعه باشد پس اضافت
بحراست بیانیه باشد و اضمر ان یسومنی المکروه
و در دل خود قرار داده که مرا تکلیف بامری کند که مکروه و بد
باشد یعنی آسیبی برساند قولاً یا فعلاً و جرّعنی زعاق
بوزن غراب بزای و قاف مرارته و بنوشاند مرا از زور
آب تلخ غلیظ تشبیه داده تلخی آن مکروه را بچشمه که از آنجا
آب تلخ غلیظی برآید و اثبات آب تلخ و تجریع برای آن کرده
و در نسخه شهید بدال و فا است بمعنی زهر سریع القتل
فنظرتَ بصیغه خطاب یا الهی الی ضعفی عن احتمال
الفوادح پس نظر کردی ای خدای من بسوی ضعف من
از برداشتن بارهای سنگین و محن روزگار و عجزی عن
الانتصار ممن قصد لی بمحاربته و نظر کردی بسوی
عاجزی من در انتقام از کسی که قصد جنگ من کرده و وحدتی
فی کثیر عدد من ناوانی و بسوی تنهایی من در میان

جمع کثیر از مددکاران کسی که عداوت بمن داشت وَاَدْ
حَکَ فی عطفست بزباوانی بِالْبَلاءِ و در نسخه شهید البلا
بنصب فیما لم اَعْمَل از باب افعال فیه فِکْرِی و کسی که
استعداد و آمادگی کرد برای مقهوری من ببلا در امری که
من بکار نبرده بودم در آن امر فکر خود را یعنی فکر نکرده بودم
در طریق خلاصی ازان بلیه که او استعداد آن کرده بود فَابْتَدَأْتَنِی
بِنَصْرِکَ پس تو ابتدا کردی بمدد کردن تو مرا وَشَدَدْتَ
اَزْرِی بِقُوَّتِکَ و محکم کردی و قوی ساختی قوت مرا بقوت
تو ثُمَّ فَلَلْتَ لِی حَدَّهُ پس شکستی برای من دم شمشیر او را
وَصَیَّرْتَهُ مِنْ بَعْدِ جَمْعٍ عَدِیدٍ وَحْدَهُ و گردانیدی
او را تنها بعد ازان که صاحب جمعیت و مددکاران شده
بود وَاَعْلَیْتَ کَعْبِی عَلَیْهِ و بلند کردی عظمت و رتبه مرا
برو وَجَعَلْتَ مَا سَدَّدَهُ مَرْدُودًا عَلَیْهِ و تیرهائی
که راست کرده بود بجانب من برگردانیدی آن تیرها را
بجانب او فَرَدَدْتَهُ لَمْ یَشْفِ غَیْظَهُ پس بازگردانیدی

دشمن مرا در حالتی که شفا نداده بود خشم خود را یعنی بروفق
غضب خود نتوانست بمن اذیت رسانیدن وَلَمْ
یَسْکُنْ غَلِیلُهُ و در حالتی که ساکن و منطفی نشده بود
جوش دل او و شدت عطش او در اذیت من و کینه او با من
قَدْ عَضَّ عَلٰی شَوَاهُ بفتح شین معجمه در اصل لغت بمعنی
امر هیّن و مال زبون استعمال شده و در ادمی بمعنی اطراف
مثل دست و پا و پوست و لب و سایر اعضائی که ازاله آن
موجب قتل نیست یعنی در حالتی که بتحقیق بدندان گرفته بود
دست و لب خود را وَاَدْبَرَ مُوَلِّیًا و پشت بمن کرده بود
در حالتی که برگردیده بود از من و این حال موکده است قَدْ
اَخْلَفَتْ سَرَایَاهُ در حالتی که بتحقیق مختلف شدند لشکر
او و اتفاقی که در ایذاء من داشتند گذاشتند و در نسخه شیخ
زین الدین چنین تفسیر کرده ای اخطات فی قصدها یعنی راه
متوسطی که در ایذاء من اختیار نموده بودند در سلوک آن راه
خطا کردند و بمطلب نرسیدند لیکن در قاموس این معنی یافته

نشد وَکَمْ مِنْ باغٍ بَغانی بِمَکایِدِه وجندین ظالم
که قصد من کردند بحیل ومکرها خود که خواستند بمکر وحیله بر من
غلبه کنند وَنَصَبَ لِی شَرَکَ مَصایِدِه وبرپا کردند برای
من دام صید ها خود را وَوَکَّلَ بِی تَفَقُّدَ رِعایَتِه
تفقد بمعنی طلبست وگویند راعته ای لاحظته محسنا الیه
پس اینجا تجرید از احسانست یعنی ان عدو وباغی طلب ملاحظه
احوال مرا بر من موکل ساخته بود که هرگز غافل نمی شد از من
بلکه لمحه بلمحه تفقد حال من میکرد تا انکه چون غافل یابد مرا صید کند
اِلَیَّ نظار الی بمعنی لام است یعنی لی وَاَضْبَاَ اِلَیَّ اِضْباءَ السَّبُعِ لِطَرِیدَتِه
طریده صیدی است که او را سبعی رانده بیارد انتظارا
مفعول له اضبا است لِانْتِهازِ الْفُرْصَةِ انتهاز غنیمت
دانستن فرصت است لِفَرِیسَتِه فرس بوزن فلس بمعنی شکستن
گردن صید است وفریسه صید است که از سبع گرفته گردن
بشکند ومراد از افتراس فریسه است یعنی آن عدو پنهان
شده از من تا بمکر بر من غالب آید مثل پنهان شدن دد از

واضبأ ای اختفی یعنی پنهان شد تا صید کند

صیدی که او را رانده سست کرده خود پنهان شده باشد
بجهة منتظر بودن فرصت یافتن شکستن گردن آن صید وچون
آن حیوان در شرف افتراس است فریسه گفته مثل ضیق فم الرکیت
وَهُوَ یُظْهِرُ لِی بَشاشَةَ الْمَلَقِ بوزن فرس ودر نسخه بوزن
کتف که صفة مشبهه باشد وحال آنکه آن عدو در وقت ملاقات
اظهار میکند نزد من طلاقه وجه وخوش زبانی وخنده که ناشی است
از ملق یعنی اظهار تلطف زبانی بر خلاف آنچه در دلست وَ
یَنْظُرُنِی عَلی شِدَّةِ الْحَنَقِ حنق شدت غضب است پس
اضافه شدت باو بجهة مبالغه است ونظر میکند بمن
بنهایت شدت غیظ وغصه وگفته اند که ینظرنی از نظره
بمعنی انتظره وارتقبه آتانی علیه است وانظار بمعنی مهلت
دادن ونظره تاخیر است وجه ذکر این معانی ظاهر نیست فَلَمّا
رَأَیْتَ بصیغه خطاب یا اِلٰهی تَبارَکْتَ وَتَعالَیْتَ
مقدسی ومنزهی از قبایح واین جمله معترض است وچون دید
شناعت عمل عدو میکرد ذکر تنزیه الٰهی نمود دَغَلَ مفعول

رایت بمعنی فساد کار سریرته آنچه پنهان کنند و قبح
ما انطوی علیه پس چون دیدی ای خدای من فساد
را که عدو در باطن خود مخفی ساخته و زشتی آن چیز را که
او پیچیده است بر آن چیز و آن چیز را در باطن خود مخفی داشته
و خود را بر آن پیچیده چنانچه بپارچه چیزی را به پیچند
تا مختفی شود اکبته جزا لما است گویند اکبته بمعنی
رده مقلوبا للام راسه ظاهرا لام بمعنی علی است و ام راس
دماغ و غشایی که بالای دماغ است فی زبیته بوزن قدره
حفره را گویند که بجهت گرفتن شیر سازند یعنی آن عدو را او
گونه انداختی بر دماغ او که سر بر زمین آمد و پا بالا شد و افتاد
در گوی که موجب گرفتاری و هلاکت او شد وردته
فی مهوی حفرته و برگردانیده انداختی او را در گوی
که موضع افتادن اوست و گویا مراد نیست که از گوی که
او بجهت انداختن من ساخته بود حق تعالی او را در آن گوسر
نگون انداخت فانقمع گویند قمعه بمعنی قهره و ذلله بعد

استطالته بمعنی ارتفاع و عظمت ذلیلا حال موکده
است از فاعل انقمع فی ربق بوزن عنب جمع ربقه و آن
حلقه ریسمانی است که بآن بزها را به بندند حبالته
دام او التی کان یقدر ان یرانی فیها پس آن عدو
مقهور گشت بعد از آن که عظمت و ترفع داشت در حالی که
ذلیل و گرفتار شد در حلقهای دام او آنچنان دامی
که انداز نموده بود که مرا در آن دام به پیچد و قد کاد ان
یحل بی لو لا رحمتک جزا شرط مقدم شده بر شرط
یا شرط مقدر است و این دال است بر آن اگر تجویز تقدم
جزا بر شرط نکنیم ما حل فاعل یحل است بساحته و اگر رحمت
تو شامل حال من نمی بود بتحقیق که نزدیک بود که حلول کند
یعنی پیش آید مرا بلیه که حلول نمود در پیشگاه خانه او و این
کنایتیست از ورد بلا بر و و کم من حاسد قد شرق
در روایه شهید از شرق تا لسانه نیست و این چنین است
حاسد قد و حرنی گویند شرق بریقه یعنی حلق او گرفته شد

چنانچه آب دهن فرو دنتوانست برد بی باء سببیه است
بغُصَّتِهِ متعلق است بشرق و غصه چیزرا گویند که در
حلق بند شود یعنی چندین حاسد که بتحقیق حلق او بغصه بند
شد و شَجِیَ مِنّی من سببیه است بغَیظِهِ متعلق است
بشجی و بسبب وجود من سورت غضب در حلق او گره شد
و حلق او را گرفت و سَلَقَنی بِحَدِّ لِسانِهِ و مرا ایذا کرد
یا سوخت یا مبالغه در عیب من کرد بحدت زبان خود یعنی
بتیز زبانی مرا آزاد کرد و حَرَّدَنی در جمیع نسخ بفتح حا است
لیکن در قاموس گفته و حرصده علی بحر و یوحر استضم الحقد
والغیظ والغش پس از باب وثق یمق یا علیم یعلم باشد
و نیز معلوم نشد که لازم است پس تعدیه بتضمین مثل بعث باشد
بِقَرفِ بوزن فلس گویند قرف فلانا ای عابه پس اضافه
او بسوی عیوبِهِ بعد از تجرید قرفست از معنی عیب یعنی باعث
شد مرا بر پنهان داشتن کینه و غش و ذکر معایب او وغایت
و اگر قرف بمعنی اقتراف و کسب باشد معنی چنین باشد

که باعث شد مرا بر اضمار غش بکسب و تفحص عیبهای او
و جَعَلَ عِرضی غَرَضاً لِمَرامیهِ گویا جمع مرمات است
بوزن مفتاح تیری که با آن تیر اندازی یاد گیرند یعنی گردانید
عرض مرا هدف تیرها خود که تهمتها عرض و ناموس مرا
برد و قَلَّدَنی خِلالاً لَم تَزَل فِیهِ و در گردن من
انداخت قلاده صفات قبیحه که همیشه در و بود یعنی آنها را
بمن نسبت کرد و فَحَرّانی بمهملتین بمعنی سابق بِکَیدِهِ
و مرا بحقد آزرد بسبب حیلها خود و در نسخه شهید بمعجمتین است
بمعنی نیزه زدن یعنی زد مرا به نیزه مکر و حیله خود و قَصَدَنی
بِمَکیدَتِهِ و قصد مغلوبیت من کرد بحیله و مکر خود فَنادَیتُکَ
یا اِلٰهی مُستَغیثاً بِکَ پس ندا کردم بدرگاه تو ای خداوند
من در حالتی که پناه بتو بردم و پیش تو بفریاد آمدم واثِقاً
بِسُرعَةِ اِجابَتِکَ در حالتی که اعتماد داشتم بر قبول کردن
فریاد من بزودی عالِماً اَنَّهُ لا یُضطَهَدُ بصیغه مجهول
مَن اَوی اِلی ظِلِّ کَنَفِکَ در حالتی که دانا بودم بآنکه

مغلوب و مشهور نشود کسی که جای گیرد در سایه حرز و حرمت
تو گویند اظلک فلان یعنی آنچنان بتو نزدیک شد که گویا
سایه خود بر تو انداخته وَلا یَفْزَعُ مِنَ الجارِ اِلی المَعْقِلِ
انْتِصارِکَ و نمی ترسد کسی که التجا برد بملجا که آن اهتمام گرفتن
تست از ظالم فَحَصَّنْتَنی مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِکَ بس مرا
محافظت کردی از ترس و شدت او بقدرت تو وَکَمْ
مِنْ سَحائِبِ مَکْرُوهٍ جَلَّیْتَها از باب تفعیل عنی و چندین
ابرها که مکروه از آن بطریق باران می بارید و تو دور کردی
از من آن مکروهات را وَسَحائِبِ نِعَمٍ اَمْطَرْتَها عَلَیَّ
و چندین ابرهای پر نعمت که باراندی آنها را بر من وَجَداوِلِ
رَحْمَةٍ نَشَرْتَها و چندین جویهای رحمت که پراکنده کردی
بر عالم و در نسخه شهید یسرتها بیاء تحتانیه و سین مهمله از باب
تفعیل یعنی میسر و آسان کردی وَعافِیَةٍ اَلْبَسْتَها و چندین
لباس عافیه و دفع بلیات که پوشانیدی مرا وَاَعْیُنِ
اَحْداثٍ طَمَسْتَها و چندین چشمهای نوایب و مصایب

در منطمس ساختی که اثری از آن نماند وَغَواشی کُرُباتٍ
کَشَفْتَها و چندین محن و غم که بما احاطه کرده بود همچو احاطه
پوششها که تو آنرا دور کردی از ما وَکَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنٍ
حَقَّقْتَ وَعَدَمِ جَبَرْتَ وَصَرْعَةٍ بفتح صاد و در نسخه شهید
بکسر اَنْعَشْتَ وَمَسْکَنَةٍ حَوَّلْتَ و چندین حسن ظن بدرگاه
تو کردم که آنرا بدل بتحقیق کردی و بفعل آوردی بمحض فضل
خود و چندین شکست و ناداری را درست کردی و چندین
افتادن را بر داشتی و بلند کردی و مفعول انعش مصروع است
پس تعلق او بصرعته بتقدیر انعشته ها مجاز است و اگر مقدر
انعشت منها باشد پس تجوز نیست و چندین خواری که گردانیدی
و تبدیل آن بعزت کردی کُلُّ ذلِکَ خبر محذوف است یعنی
کاین بالنعمت و تطولت به پس اِنْعاماً وَتَطَوُّلاً مِنْکَ
بر تقدیر اول تمیز باشد و بر تقدیر ثانی مفعول مطلق یعنی همه
آنها که مذکور شده است از روی انعام و احسان و تفضل تو با همه
اینها را انعام کردی از درگاه تو وَفی جَمیعِهِ متعلقست بمحذوف

یعنی انهمکت انهماکاً مفعول مطلق انهمکت مقدر است
و قایم است مقام او و منّی علی معاصیک یعنی در جمیع آنچه
مذکور شد من فرو رفته بودم در گناهان تو و تعدیه بعلی
بتضمین استیلا است لم تمنعک اسائتی عن اتمام
احسانک مانع نشد گناهکاری من از تمام کردن تو احسان
ترا بر من ولا حجزنی برا و در نسخه شهید برای ذلک
عن ارتکاب مساخطک و آن اتمام احسان تو نزد اسائت
من مانع نشد مرا از ارتکاب گناهانی که باعث خشم تست
لا تُسأل یعنی طلب علم عما تفعل و از تو پرسیده نشود وجه
آنچه تو میکنی یعنی کسی را نرسد که بگوید چرا کردی ولقد سألتک
یعنی کدی فاعطیت و از تو طلب کرده شد حاجات پس
تو دادی و لم تسئل فابتدأت و طلب کرده نشد حاجتی
پس تو بی طلب دادی آنچه بایست و استمیح فضلک فما
اکدیت و طلب عطیه فضل تو نموده شد پس تو قطع خیر
خود نکردی و بفضل خود عطیه نمودی ابیت یا مولای

الا احساناً و امتناناً و تطولاً و انعاماً ابا کردی ای
صاحب من همه چیز را مگر احسان و ممنون ساختن بعطیه و فضل
و انعام یعنی از عدم احسان ابا و امتناع نمودی و ابیت الا
تقحماً لحرماتک و تعدیاً لحدودک و غفلة
عن وعیدک و ابا کردم همه چیز را مگر در آمدن در آنچه حرام کرده
اقتحام آنرا و مگر تجاوز کردن را از حدودی که منع کرده تجاوز
آنرا و مگر غفلت را از وعیدی که بر فعل گناهان کرده یعنی هیچ کارجونی
که مرضی تو باشد از من نشد فلک الحمد یا الهی من
مقتدر لا یغلب پس مر تراست ستایش ای خدای من
آنچنان خدایی که نهایت قدرت دارد و مغلوب کسی نشود و ذی
اناة بوزن قنات لا یعجل و صاحب رفق و تانی و حلمی
که شتاب نکند هذا مقام من اعترف بسبوغ النعم
این جایی که من ایستاده ام جای ایستادن کسی است که معترف است
بکثرت و تمامی نعم الهی یعنی من آنکسم که اعتراف کرده بآن
و قابلها بالتقصیر و در مقابل سبوغ نعم تقصیر نموده و شهد

علی نفسه بالتضییع وگواهی داده بر خود بضایع کردن نصیب
وعمر خود اللهم فانی اتقرب الیک بالمحمدیة
الرفیعة والعلویة البیضاء خدایا بر کاه من مستحق عنایت
نیستم پس من تقرب بدرگاه تو می نمایم بوسیله رتبه محمد
صلی الله علیه وآله که بسیار بلندست و برتبه علی علیه السلام
که روشن و واضح است واتوجه الیک بهما و توجه میکنم
بسوی تو بوسیله این دو رتبه عظیمه ان تعیذنی من شر
بحذف من قیاسی است ازین که نگاهداری و محافظت من
بکنی و در پناه خود بداری از شر کذا و کذا این دو کلمه داخل
دعا نیست و کنایه است از ان دشمن یا بلیه که بجهة دفع آن دعا
میکند پس بجای کذا و کذا نام همان دشمن یا آن بلیه باید برد
بعبارتی که ملایم عربیت باشد باز شروع در تتمه دعا نمود
فان و در نسخه شهید وان ذلک لا یضیق علیک فی وجدک
بوزن فضل پس بدرستی که محافظت من ازین بلیه وتحصیل مطلب
من تنگ نیست بر تو و در سعت استغنا تو گنجایش اضعاف

این هست و بر تو همه آسانست ولا یتکأدک فی قدرتک
وشاق و مشکل نیست بر تو در عموم قدرت تو وانت علی
کل شیء قدیر و تو بر همه چیز قادری فهب لی یا الهی
من رحمتک ودوام توفیقک ما اتخذه سلما
اعرج به الی رضوانک پس ببخش بمن ای خدای من
از رحمت تو و دایم بودن توفیق تو آنچه من آنرا نردبانی سازم
که بوسیله آن نردبان بالا روم بسوی مرتبه رضامندی تو
که اکبر مراتب است بمقتضای کریمه ورضوان من الله
اکبر وآمن به من عقابک و بوسیله آن رحمت در امن
باشم از عقاب تو یا ارحم الراحمین ای رحیم
ترین رحمت کنندها **دعا در باب خوف الهی** اللهم
انک خلقتنی سویا وربیتنی صغیرا ورزقتنی
مکفیا خدایا بدرستی که تو خلق کردی مرا مستوی الخلقة
و پروردی مرا در حالی که کودک بودم و رزق دادی آن
قدر که بسنده بود اللهم انی وجدت فیما انزلت

مِن کِتابِکَ وَبَشَّرتَ بِهِ عِبادَکَ خدایا بدرستی که من
یافته‌ام در کتابی که نازل کرده و بشارت داده بآن بندها
خود را آن قُلتُ مفعول وجدت است اینکه گفته یا عِبادِیَ
الَّذینَ اَسرَفوا عَلَی اَنفُسِهِم لا تَقنَطوا مِن رَحمَةِ الله
اِنَّ الله یَغفِرُ الذُّنوبَ جَمیعاً و در بعضی نسخ اِنَّهُ هُوَ
الغَفورُ الرَّحیمُ نیز هست که تتمه آیه هست ای بندها
من که بر نفس خود تعدی کرده اید با قتراف معاصی نا امید
مشوید از رحمة الهی بدرستی که الله تعالی می بخشد همه گناها را
وَقَد تَقَدَّمَ مِنّی ما قَد عَلِمتَ وَما اَنتَ اَعلَمُ
بِهِ مِنّی و به تحقیق پیشتر صادر شده از من چیزی که تو به تحقیق
آنرا میدانی و چیزی که تو بآن از من داناتری فَیا سَوأَتا
استغاثه هست از بدی افعال خود مِمّا اَحصاهُ عَلَیَّ
کِتابُکَ پس خدایا استغاثه بدرگاه تو می کنم از رسوایی
و بدحالی من بسبب آنچه شمرده و جمع کرده بر من کتاب تو
یعنی کاتبان اعمال در صحیفه اعمال من ثبت کرده اند

فَلَولا المَواقِفُ الَّتی اُؤَمِّلُ مِن عَفوِکَ الَّذی شَمِلَ
بکسر میم و در نسخه بفتح کُلَّ شَیءٍ پس اگر نمی بود جاهای ایستادن
و تکیه بر آن کردن که باعتماد آن پای نلغزد آنچنان جاهای
که امیدواری با نها هست و آن جاها بسیاری عفو تست
آنچنان عفوی که شامل همه چیز هست لَاَلقَیتُ بِیَدی
جواب لولا هست و یا بمعنی علی است یعنی هر آینه بر دست
می افتادم یعنی کار من از دست میرفت و هر گاه پای بلغزد
و نتوان ایستاد اینکس بروی می افتد و تکیه بر دست می کند
از ینجهة گفت القیت بیدی و مراد آنست که گفته شد وَلَو
اَنَّ اَحَداً استَطاعَ الهَرَبَ بوزن فرس و آن حق گریختن
و جمله خبر انست هست بالهَرَبِ مِنکَ و اگر کسی قدرت
گریختن از پروردگار خود میداشت هر آینه من سزاوار
تر بودم از همه بگریختن از تو چرا که خود را در درگاه تو مقصرتر از همه
میدانم لیکن کسی قدرت گریختن ندارد پس من چگونه بگریزم
وَاَنتَ لا تَخفی عَلَیکَ خافِیَةٌ فِی الاَرضِ وَلا فی

السماء الا آتیک بها و بر تو مخفی نیست هیچ پوشیده
در زمین و آسمان بکر انکه آوردی تو او را بس کسی از تو چگونه
تواند گریخت وکفی بک جازیا و پسنده تو در حالی که جزا
دهنده یعنی در جزا دادن محتاج کسی نیستی و در نسخه شهید
خازنا بخا معجمه و نون صاحب خزینه عطا و سزا و کفی
بک حسیبا و پسنده تو در حالتی که حساب کننده اللهم
لانک طالبی ان انا هربت و خدایا بدرستی که اگر من بگریزم
تو طلب کننده منی ومدرکی و یابنده منی ان انا فررت
اگر من بگریزم و این فقره تاکید سابقست فها انا ذا بین
یدیک خاضع ذلیل راغم بس اینکه من در پیش در گاه
تو خضوع کننده و خوار و بینی بر زمین مالنده ام ان تعذبنی
فانی لذلک اهل اگر عذاب من بکنی حقست چرا که من
لایق آن عذابم وهو یا رب منک عدل و آن عذاب
کردن من ای پروردگار من از تو محض عدالت است و ان
تعف عنی فقدیما شملنی عفوک والبستنی عافیتک

و اگر عفو کنی گناه مرا بس از تو عجیب نیست چرا که قبل ازین
هم شامل من شده عفو تو و پوشانده مرا لباس عافیت تو
که نگاه داشته از من دفع بلیات کرده فاسئلک و در نسخه شهید
واسالک اللهم بالمخزون من اسمائک وبما وارته
الحجب من بهائک بس میطلبم از تو ای خدای من بوسیله
نامهای تو که در خزینه تست و معلوم ما نیست و بعظمت و حسن
تو که حجب نورانیه آنرا از نظر ما پوشیده اند و این جمله اسالک
بتقدیر نفی است و این چنین بسیار است مثل انشدک الا کذا
و مثل قنوت غفیله که فاسالک بمحمد و آله لما قضیتها یعنی
الا قضیتها و تقدیر نفی تقریبه الا رحمت هذه النفس
الجزوعة گویا گفته که نمیطلبم از تو هیچ چیز مگر آنکه رحمت کنی
برین نفس جزع کننده یا کلام محمول است بر ظاهر و مثبت است
و معنی اینست که تو سوال میکنم همیشه و سوال من منقطع
نمی شود مگر وقتی که رحمت کنی وهذه الرمة الهلوعة
و برین استخوانهای پوشیده بسیار جزع کننده التی لا تستطیع

غضبک و در نسخه صورت غضبک و این ظاهر نیست و الجان
نفسی که قادر نیست بر شنیدن شدت آواز رعد تو پس
چگونه باشد بر شدت غضب تو فارحمنی اللهم
فانی امرء حقیر و خطری یسیر پس رحم بکن بر من ای
خدای من چرا که من مرد حقیرم و شان من و حال من در درگاه
تو بسیار کمست یا آنکه کارسازی من بسیار آسان است
بر تو و لیس عذابی مما یزید فی ملکک لسألتک
الصبر علیه و احببت ان یکون ذلک لک و اگر
عذاب من باعث زیادتی در ملک تو می بود مرآینه از تو طلب
میکردم که مرا صبر بر عذاب بده تا ملک تو بیفزاید و دوست
میداشتم آن عذاب را که سبب زیادتی ملک تو شود لکن
بتحقیق و در نسخه شهید به تشدید سلطانک برفع و در نسخه
شهید بنصب اللهم اعظم و ملکک برفع یا نصب
ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین او
تنقص منه معصیة المذنبین لیکن پادشاهی

سبب آن زیادتی شود ... و لو ان عذابی ... فی ملکک

تو خدایا عظیم تر و دایم تر از آنست که طاعت موجب زیادتی
آن شود و معصیت موجب نقصان آن گردد زیرا که غیر متناهی
چه افزوده شود فارحمنی یا ارحم الراحمین پس رحمت
بکن بر من ای رحیم ترین رحم کنندها و تجاوز عنی یا ذا
الجلال و الاکرام و بگذر از تقصیرات من ای صاحب
عظمت و کرم کردن و تب علی انک انت التواب
الرحیم و توبه مرا قبول کن بدرستی که تو بسیار توبه قبول کننده
و رحم کننده **دعا در زاری و فروتنی** الهی
احمدک و انت للحمد اهل معترضه است علی
متعلق است با حمدک حسن صنیعک الی ای خدای من
ستایش تو میکنیم بر فعل جمیل تو بمن و تو سزاوار ستایشی
و سبوغ نعمائک علی و جزیل عطائک عندی
و بر کثرت نعمتهای تو بر من و بر بسیاری عطیات تو نزد من
و علی ما فضلتنی عاید محذوفست یعنی به. چنانچه در بعضی
نسخ هست من رحمتک و اسبغت بقدیر اسبغته

عَلَیَّ مِن نِعمَتِکَ و سپاس تو میکنم بر آنچه مرا بآن فضل داده
بر دیگران از رحمت تو و بر آنچه تمام کرده آنرا بر من از نعمت تو
فَقَدِ اصطَنَعتَ عِندی ما یَعجِزُ عَنهُ شُکری
بس تحقیق نیکوئی کرده بمن آنقدر که شکر کردن من عاجز است
از اداء حق آن و عجز شکر من کنایه است از عجز من در شکر
وَلَولا اِحسانُکَ اِلَیَّ وَسُبُوغُ نَعمائِکَ عَلَیَّ ما بَلَغتُ
اِحرازَ حَظّی وَلا اِصلاحَ نَفسی و اگر نمی بود احسان تو بسوی
من و تمامیت نعم تو بر من نمیرسیدم بجمع کردن نصیب من از خوبی
و نه باصلاح کردن نفس من از بدیها وَلکِنَّکَ ابتَدَأتَنی
بِالاِحسانِ وَرَزَقتَنی فی اُمُوری کُلِّها الکِفایَةَ
ولیکن ابتدا کردی در حق من باحسان و در جمیع امور آن قدر رزق
من دادی که بسنده بود وَصَرَفتَ عَنّی جَهدَ البَلاءِ و دفع
کردی از من جهد البلا و آن حالتی است که کسی موت را بر آن
ترجیح دهد و آرزوی موت کند و بعضی گفته اند که آن قلت
مال و کثرت عیالست وَمَنَعتَ مِنّی مَحذُورَ القَضاءِ

و منع کردی از من قضائی که ازو ترسنید یعنی چیزی که ازو
ترسم بر من حکم نکردی بآن اِلٰهی فَکَم مِن بَلاءٍ
جاهِدٍ قَد صَرَفتَ عَنّی خدایا بس چندین بلای
که موجب شدت در معیشت بود بتحقیق دفع کردی از من
وَکَم مِن نِعمَةٍ سابِغَةٍ اَقرَرتَ بِها عَینی و چندین
از نعمتهای تامه که چشم مرا بآن سرد کردی و این کنایتست
از روشنی چشم و خوشحالی دل بآن وَکَم مِن صَنیعَةٍ
کَریمَةٍ صفته موکد است لَکَ عِندی و چندین فعل
نیک جلیل مرتر است نزد من که در حق من آن نیکی تام
کرده اَنتَ الَّذی اَجَبتَ عِندَ الاِضطِرارِ دَعوَتی
توئی که نزد اضطرار من دعا مرا استجاب ساختی وَاَقَلتَ
عِندَ العِثارِ بکسر عین در جمیع نسخ است و از ضابطه
قاموس معلوم می شود که بفتح عین باشد زَلَّتی زلت لغزش
پالیست که سبب افتادن باشد و کنایه است از گناه و در
شمس العلوم است که اقاله العثرت عفا عنه یعنی عفو کردی

لغزش مرا نزد افتادن من از مرتبه صلحی وَاَخَذْتَ لِی
مِنَ الْاَعْدَاءِ بِظُلَامَتِی ظلامه بضم چیزیست که ظالم بتعدی
گرفته باشد پس ظاهر انست که بازایده باشد برای تقویت
عمل بسبب فصل تام و گرفتی برای من از اعدا آنچه بزور
از من گرفته بودند یعنی داد من دادی و بفریاد رسیدی
و غور رسی نمودی اِلٰهِی مَا وَجَدْتُكَ بَخِیلًا حِینَ
سَاَلْتُكَ وَلَا مُنْقَبِضًا از باب انفعال و در نسخه
شهید از باب تفعل حِینَ اَرَدْتُكَ خدایا نیافتم ترا
بخیل وقتی که از تو طلبیدم چیزی و نیافتم ترا گرفته و منقبض
وقتی که قصد تو کردم بَلْ وَجَدْتُكَ لِدُعَائِی سَامِعًا
بلکه یافتم ترا شنونده دعای من و مراد از شنیدن دعا قبول
دعاست وَلِمَطَالِبِی مُعْطِیًا و دهنده مطالب من
وَوَجَدْتُ نُعْمَاكَ بضم نون و قصر و در نسخه نعمائك بفتح
و مد و آنکه در نسخه بفتح و قصر است در کتب لغة پیدا نشد
عَلَیَّ سَابِغَةً فِی كُلِّ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِی اسم جنس است

وَكُلِّ زَمَانٍ مِنْ زَمَانِی و یافتم نعمتهای ترا بر من
تمام در هر کاری که از جنس کار من بود و در هر زمانی که از جمله
اجزا زمان وجود من بود فَاَنْتَ عِنْدِی مَحْمُودٌ وَصَنِیعُكَ
لَدَیَّ مَبْرُورٌ پس تو نزد من ستایش کرده شده و کار
تو نزد من نیک است تَحْمَدُكَ نَفْسِی وَلِسَانِی وَعَقْلِی
سپاس تو میکند نفس و زبان و عقل من پس مراد بحمد شکر است
والا حمد مخصوص بزبانست حَمْدًا یَبْلُغُ الْوَفَاءَ آنچنان حمدی
که برسد بمرتبه کامله وافیه بحق حمد وَحَقِیقَةَ الشُّكْرِ و برسد
بمرتبه که حقیقت شکر است و اینهم قرینه است بر حمل حمد بر شکر
حَمْدًا یَكُونُ مَبْلَغَ رِضَاكَ عَنِّی آنچنان حمدی که باشد
محل رسیدن رضای تو از من یعنی بمرتبه رسد که تو با آن حمد
از من راضی شوی فَنَجِّنِی مِنْ سَخَطِكَ بوزن قفل و در نسخه
بوزن فرس پس نجات بده مرا از خشم و غضب تو یا
كَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذَاهِبُ ای پناه من وقتی که مانده
کنند مرا راهها که بهر راهی که روم بمطلب نرسم و مانده شوم

از تعب یعنی در وقت درماندگی تو دستگیری ویا مُقِیلی
اسم فاعلست از اقاله ویا متکلم نه فاعلست نه مفعول
بلکه اضافة بادنی ملابسه هست یا مفعولست بس عثرتی
بدل اشتمالست ومنع ابدال ظاهر از غیر ضمیر غایب مخصوص
ببدل کل است ودر نسخه مقیل لی یا متکلم واین اظهر هست
ومراد بعثرت گناه هست یعنی ای بخشنده گناه من فلولا
سَتْرُكَ عَوْرَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ مراد بعورت
اینجا گناه هست ومراد بستر بخشیدن یعنی اگر بخشیدن تو گناه
مرا نباشد هرآینه باشم روز قیامت از جمله فضیحت شدها
علی رؤس الاشهاد وَيَا مُؤَيِّدِي بِالنَّصْرِ فَلَوْلَا نَصْرُكَ
إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ وای قوت دهنده من بمدد
کردن بس اگر مدد تو مرا بر اعدا نمی بود هرآینه می بودم
مغلوب اعدا وَيَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ
الْمَذَلَّةِ نیر چوبی است که بر گردن گاوان عراده نهند
بالوازم آن چوب عَلَى أَعْنَاقِهَا ودر نسخه شهیدن

اعناقهم فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ وای آنکسی که
برای اطاعت او گذاشته اند ملوک آن چوب مذلت را
بر گردنهای خود بس ایشان از حملهای آنکس ترسانند
یعنی از سطوات الهی خایفند وَيَا أَهْلَ التَّقْوَى ای
آنکسی که سزاوار آنست که از و بترسند وَيَا مَنْ لَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وای آنکسی که مر او راست نامهای نیک
ودر عرف اسماء حسنی نود ونه نام را گویند أَسْأَلُكَ أَنْ
تَعْفُوَ عَنِّي وَتَغْفِرَ لِي از تو میطلبم اینکه عفو کنی از من
وبه بخشی مرا فَلَسْتُ بَرِيئًا فَأَعْتَذِرَ بس نیستم بیگناه
تا عذرخواهی بکنم در قاموس است تعذر واعتذر احتج لنفسه
مثلا زید در واقع گناه نکرده باشد وعمرو او را مقصر داند
بس حق زید حجت بیارد برای پاکی خود این اعتذار باشد
واما اگر در واقع مقصر باشد چه حجت بیارد وچه عذر گوید
وانکه گویند عذر تقصیرات ما چند انکه تقصیرات ما آنجا عذر
بمعنی عرفی است یا مجازی یعنی بخشیدن وَلَا بِذِي

قُوَّةٍ فَانْتَصِرَ و صاحب قوت نیستم تا انتقام کشم و عاجز شده
ایم بس من کناهکار عاجزم وَلَا مَفَرَّ بفتح فا و کسر ر و
مرویست لِیْ فَاَفِرَّ و مرا کریزکاهی نیست تا بکریزم وَاَسْتَقِیْلُكَ
عَثَرَاتِیْ و از تو میطلبم عفو کردن تقصیرات من وَاَتَنَصَّلُ
اِلَیْكَ مِنْ ذُنُوبِیْ کویند تنصل الیه من الجنایة ای خرج منها
وتبرأ عنها و برمی آیم از کناهان و تبری میکنم از انها یعنی
توبه میکنم بدرکاه تو از انها الَّتِیْ اَوْبَقَتْنِیْ وَاَحَاطَتْ بِیْ
فَاَهْلَكَتْنِیْ آنچنان کناهانی که هلاک کردند مرا و احاطه
بمن کردند بس هلاک کردند مرا و این تاکید ما سبقت مِنْهَا
فَرَرْتُ اِلَیْكَ یَارَبِّ تَائِبًا حال است از فاعل فررت
فَتُبْ عَلَیَّ از ان کناهان کریختم ای پروردکار من درحالتی
که تائبم بس قبول توبه من بکن یا توفیق ثبات بر آن بده
مُتَعَوِّذًا فَاَعِذْنِیْ و در نسخه شهید واعذنی درحالتی
که پناه بدرکاه تو آوردم بس مرا در پناه خود بدار مُسْتَجِیْرًا
فَلَا و در نسخه شهید وَلَا تَخْذُلْنِیْ و درحالتی که طلب

جوار و ذمه تو کننده ام و از تو زینهار میخواهم بس مرا
زینهار بده و در ذمت خود بکیر و خوار مکن سَائِلًا فَلَا
و در نسخه شهید وَلَا تَحْرِمْنِیْ و سوال کننده ام بس مرا
محروم مکن مُعْتَصِمًا فَلَا تُسْلِمْنِیْ و چنک زننده ام
بدرکاه تو بس مرا بدشمن مسپار دَاعِیًا فَلَا و در نسخه شهید
وَلَا تَرُدَّنِیْ خَائِبًا دعا کننده ام بس مرا بر مکردان خایب
که نرسم بمطلب دَعَوْتُكَ یَارَبِّ مِسْكِیْنًا
مُسْتَكِیْنًا مُشْفِقًا خَائِفًا وَجِلًا فَقِیْرًا مُضْطَرًّا
اِلَیْكَ بتضمین التجا دعا کردم بدرکاه تو ای پروردکار من
درحالتی که مسکینم و خوارم و ترسنده ام و فقیرم و مضطرم
و ملتجی ام بدرکاه تو و خایف و وجل عطف تفسیری مشفق ست
اَشْكُوْ اِلَیْكَ یَا اِلٰهِیْ ضَعْفَ نَفْسِیْ عَنِ الْمُسَارَعَةِ
فِیْمَا وَعَدْتَهُ اَوْلِیَاءَكَ وَالْمُجَانَبَةِ عَمَّا حَذَّرْتَهُ
اَعْدَاءَكَ شکایت میکنم بیش تو ای خدای من از ضعف
و ناتوانی من از شتاب کردن در تحصیل ثوابی که وعده

کرده بدوستان خود و از اجتناب از تحصیل عقابی
که رساننده دشمنان خود را از ان وَکَثُرَتْ عطف است
بر ضعف هُمُومِي وَوَسْوَسَةُ نَفْسِي و در نسخه شهید
عَنِ الْمُنَازِعَةِ و شکایت میکنم از بسیاری اندیشهها و غمها
و از وسوسه کردن نفس من در فکر امور الهی لَمْ تَفْضَحْنِي
بِسَرِيرَتِي وَلَمْ تُهْلِكْنِي بِجَرِيرَتِي خدایا فضیحت
نکردی مرا در میان خلق بتشهیر اعمالی که مرتکب آن شدم
به پنهانی خلق و هلاک نکردی مرا بسبب گناه من اَدْعُوكَ
فَتُجِيبُنِي وَاِنْ كُنْتُ بَطِيئاً حِينَ تَدْعُونِي میخوانم
ترا پس تو جواب میدهی و اگرچه من درنگ کننده ام در
جواب وقتی که مرا بخوانی یعنی آنچه میطلبم میدهی و من آنچه
میفرمایی در ان کاهلم وَاَسْأَلُكَ كُلَّ مَا شِئْتُ مِنْ
حَوَائِجِي وَحَيْثُ مَا كُنْتُ و میطلبم از تو هرچه میخواهم از
حاجتها و ضروریات خود و در هر جایی که باشم وَضَعْتُ
عِنْدَكَ سِرِّي فَلَا اَدْعُوا سِوَاكَ وَلَا اَرْجُوا غَيْرَكَ

گذاشتم نزد تو سرّ خود را پس نمیطلبم از غیر تو و امیدوار
نیستم از غیر تو لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَسْمَعُ مَنْ شَكَا اِلَيْكَ
در بندگی تو ایستاده ام ایستادنی بعد ایستادنی می شنوی
فریاد کسی که شکایت بدرگاه تو کند وَتَلْقَى مَنْ تَوَكَّلَ
عَلَيْكَ و میرسی بکسی که توکل بر تو کند یعنی کارسازی او
میکنی و در نسخه شهید وتکفی و این اظهر است وَتُخَلِّصُ
مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ وَتُفَرِّجُ عَمَّنْ لَاذَ بِكَ و خلاص
میکنی از بلیه کسی را که چنگ بدرگاه تو زند و دور میکنی غم
از کسی که پناه بتو برد الهی فَلَا تَحْرِمْنِي خَيْرَ الْاٰخِرَةِ
وَالْاُولىٰ لِقِلَّةِ شُكْرِي خدایا چون من شکر کم میکنم
باین سبب مرا محروم مکن از خیر آخرت و دنیا وَاغْفِرْ لِي
مَا تَعْلَمُ مِنْ ذُنُوبِي و بخش بمن آنچه میدانی از گناهان
مِنْ اِنْ تُعَذِّبْ فَاَنَا الظَّالِمُ الْمُفَرِّطُ الْمُضَيِّعُ
الْاٰثِمُ الْمُقَصِّرُ الْمُضَجِّعُ از باب تفعیل و در نسخه شهید
از باب فعال الْمُغْفِلُ از باب افعال و در نسخه شهید

از باب تفعیل حظ نفسی اگر تعذیب من کنی برحق هست
چراکه من ظالم و تفریط کننده و ضایع کار و گناهکار
و تقصیر کننده و بخواب رفته و سهو کننده و ترک کننده
نصیب خودم وان تغفر فانت ارحم الراحمین
و اگر ببخشی می توانی چراکه تو رحیم ترین رحم کنندگانی
دعا در الحاح بدرگاه الهی یا الله الذی
لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء
ای خدائی که مخفی نیست برو چیزی در زمین و آسمان
وکیف یخفی علیک یا الهی ما انت خلقته وکیف
لا تحصی ما انت صنعته و چگونه مخفی ماند بر تو
ای خدائی من چیزی که تو آنرا خلق کرده و چگونه احاطه
نکند علم تو با آنچه تو ساخته او کیف یغیب عنک ما
انت تدبره یا از تو چگونه غایب شود چیزی که تو تدبیر
آن میکنی او کیف یستطیع ان یهرب منک
من لا حیلة له الا برزقك او کیف ینجو منک

من لا مذهب له فی غیر ملکک یا چگونه از تو تواند
گریخت کسی که نتواند زیست مگر برزقی که تو بدهی یا چگونه
نجات یابد از تو کسی که جائی رفتن ندارد غیر ملک توچه سرجا
همه ملک تست سبحانك اخشى خلقك لك اعلمهم
بك منزه میدانم ترا از جمیع نقایص ترسنده ترین خلق
تو از تو داناترین آنها اند بتو بمقتضای کریمه انما
یخشی الله من عباده العلماء واخضعهم لك
اعملهم بطاعتك و متواضع ترین خلق مر ترا کسی است
که بیشتر عمل بطاعت تو کند واهونهم علیك من
انت ترزقه وهو یعبد غیرك و خوارترین خلق نزد
تو کسی است که تو رزق او بدهی و او بندگی غیر تو کند
سبحانك لا ینقص سلطانك من اشرك بك
وکذب رسلك بضم سین و بسکون هر دو مرویست منزهی
تو کم نکند پادشاهی ترا کسی که با تو غیر ترا شریک داند و پیغمبران
ترا دروغگوی داند ولیس یستطیع من کره

قضاءک ان یرد امرک وکسی که مکروه واند حکم ترا
قادر نیست برین که رد حکم تو کند ولا یمتنع منک
من کذب بقدرتک وکسی که قایل بقدرت تو
نباشد نتواند خود را باز داشت از توجه همه عالم مقهور قدرت تست
بس که تواند کف نفس خود از تو کرد ولا یفوتک یعنی لا یذهب
عنک من عبد غیرک و نرود از تصرف تو کسی که عبادت
غیر تو کند چه بالآخرة بعذاب تو مبتلا گردد ولا یعمّر مجهول
از تفعیل عمره ابقاه فی الدنیا من کره لقاءک
وباقی گذاشته نشود در دنیا کسی که ملاقات ترا بموت مکروه دارد
سبحانک ما اعظم شأنک واقهر سلطانک واشد
قوتک وانفذ امرک منزهی میدانم ترا چه عظیم است رتبه
تو وچه غالب است پادشاهی تو وچه قوی است قوت تو
وچه نافذ است حکم تو سبحانک قضیت علی جمیع خلقک
الموت من وحدک ومن کفر بک منزهی حکم کردی بمردن
بر جمیع خلق تو چه کسی که ترا یکی دانست وچه کسی که بتو کافر شد

کل ذائق الموت باضافه ودر نسخه شهید بتنوین
ذائق ونصب الموت وکل صائر الیک همه چشنده
موت اند وهمه گردنده اند بسوی تو فتبارکت ای تقدست
وتنزهت یعنی در مرتبه کامله طهارت وتنزهی وتعالیت
وبلند مرتبه لا اله الا انت وحدک حال موکده است لا
شریک لک نیست معبود بحق مگر تو در حالی که منفردی بمعبودیت
وشریکی نیست ترا امنت بک وصدقت رسلک
وقبلت کتابک وکفرت بکل معبود غیرک
وبرئت ممن عبد سواک ایمان بتو آوردم وتصدیق
پیغمبران تو کردم وکتاب ترا قبول کردم وانکار نمودم
هر معبودی که غیر تست بیزار شدم از کسی که عبادت غیر تو
کند اللهم انی اصبح وامسی مستقلا لعملی معترفا
بذنبی ودر نسخه بذنوبی مقرا بخطایای خدایا بدرستی
که صبح میکنم وشام میکنم در حالی که کم میدانم عمل خود را
ودر حالی که معترفم بگناه خود واقرار میکنم بگناهان خود بس

تاکید ما سبق باشد انا بالاسرافی ودر اصل نسخه ابن ادریس
ودر کنار نسخه شهید لفظ علی نفسی هست لیکن در نسخ دیگر
نیست ذلیل من خوار شدم بسبب تبذیر وتفریق بر
نفس خود که نفس خود را پراکنده وضایع کردم عملی اهلکنی
عمل من مرا هلاک کرد وهوای اردانی این چنین هست
در نسخه شیخ زین الدین ودر نسخ دیگر ارادنی بوده واصلاح نموده
ارادنی کرده اند یعنی خواهش دل من مرا هلاک کرد یا در چاه انداخت
وآنهم کنایت از هلاکت وشهواتی حرمتنی وشهوتهای
من محروم ساخت مرا از نعیم اخروی فاسألک یا مولای
سؤالک ودر نسخه سوال من امن بک ووحدک وایقن
بقدرتک وعرف فضلک وصدق برسلک وخاف
عذابک وطمع فی رحمتک اللهم انی اسألک
سؤال من نفسه لاهیة لطول امله بس من
از تو میطلبم ای صاحب من همچو طلب کردن کسی که نفس
او بازی کند وغافل باشد بسبب کثرت آرزوی او

وبدنه غافل لسکون عروقه وبدن او غافل باشد
از ورود بلیات بسبب ساکن بودن رگهای او یعنی بسبب
اعتدال حرکت شرائن واین کنایت است از رفاهیت
حال وعدم اضطراب دل بسبب شدت حرکت شریانهاست
وقلبه مفتون بکثرة النعم علیه ودل او واقعست
در فتنه یعنی در حیرت یا عجب بسبب بسیاری نعمتها که بر و وارد
وفکره قلیل لما هو صائر الیه متعلق هست بفکر
وفکر او برای چیزی که او گردنده هست بسوی او کمست یعنی فکر
عاقبت کم دارد سؤال عطف هست بر سوال سابق بحذف
حرف عطف من غلب علیه الامل وفتنه الهوی
وهمچو سوال کردن کسی که غالب است بر و آرزو وحیران کرده
او را خواهش نفس واستمکنت منه الدنیا وتمکن
وقادر شده هست بر و دنیا وجای گرفته در دل او واظله
الاجل اظلنی الشیء دنا منی حتی القی علی ظله
ونزدیک شده باو اجل که گویا سایه بر و انداخته سؤال

مِنَ استکثر ذنوبه واعترف بخطیئته همچو سوال
کسی که بسیار داند گناهان خود را و معترف باشد بتقصیر خود
سؤال مَن لا ربّ له غیرک ولا ولیّ له دونک
همچو سوال کسی که پروردگاری غیر تو نداند و نداشته باشد
و متولی کار او غیر تو نباشد ولا منقذ له منک و در نسخه
من عقابک و خلاص کننده نباشد او را از تو ولا ملجأ
مصدر میمی است له منک الا الیک و التجا نباشد
او را از تو مگر بسوی تو الهی أسألک بحقک الواجب
علی جمیع خلقک خدایا میطلبم از تو بوسیله حق تو که
واجب است بر جمیع مخلوقات تو و باسمک العظیم
الذی امرت رسولک ان یسبّحک به و بوسیله نام
بزرگ تو که فرموده برسول تو که تسبیح و تنزیه تو کند بآن نام
وبجلال وجهک الکریم الذی لا یبلی ولا یتغیّر
ولا یحول ولا یفنی و ببزرگی ذات کریم تو که کهنه
نشود و متغیر نگردد و از حالی بحالی نرود و نیست نگردد

ان تصلّی مفعول اسألک است علی محمد وآل
محمد وان تغنینی عن کل شیء بعبادتک
از تو میطلبم اینکه رحمت کنی بر محمد و آلش و غنی سازی مرا
از همه چیز بعبادت تو که غیر عبادت تو بچیزی مشغول نشوم
وان تسلّی از باب تفعیل و انفعال نفسی عن الدنیا
بمخافتک و اینکه واسوخته کنی و تسلیه نفس من کنی از دنیا
بسبب خوف تو یعنی خوف خود در دل من القا کنی تا
از دنیا واسوزد وان تثیبنی و در نسخه شهید تثنینی
ازمادّه ثنا بالکثیر من کرامتک برحمتک
واین که ثواب بسیار دهی مرا از کرم تو برحمت تو قطع نظر
از استحقاق من فالیک افرّ و منک اخاف و بک
استغیث وایاک ارجو پس بسوی تو میگریزم و از
تو میترسم و بتو استغاثه میکنم و از تو امید وارم و الیک
الجأ و بک اثق وایاک استعین بک اومن و علیک
اتوکّل وعلی جودک وکرمک اتّکل وبسوی تو

التجامی برم وبتو اعتماد میکنم و از تو طلب مدد می نمایم
وبتو ایمان می آرم وبر تو توکل میکنم وبر جود وکرم تو
اعتماد کرده کار خود بتو میگذارم وتوکل بر جود تو میکنم
دعا در تذلل ببرگاه الهی رَبِّ أَفْحَمَتْنِي ذُنُوبِي
وَانْقَطَعَتْ مَقَالَتِي فَلَا حُجَّةَ ودر نسخه ولا عذر لی
ای پروردگار من ساکت ساخته مرا گناهان من که از شرم
انها جای تکلم نمانده وسخن گفتن من منقطع شده پس
هیچ حجتی نیست مرا فَأَنَا الْأَسِيرُ بِبَلِيَّتِي این وما بعد
میل بجانب معنی است مثل أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي
حیدره والا بایست گفت ببلیته وبعمله هکذا الْمُرْتَهَنُ
بصیغه مفعول بِعَمَلِي ودر نسخه شهید بفعلی الْمُتَرَدِّدُ
فِي خَطِيئَتِي الْمُتَحَيِّرُ عَنْ قَصْدِي پس منم گرفتار ببلای خود
ودر گرو کردار خود سرگردان در گناه خود حیران از راه مستقیم
خود که اقتصاد ومیانه روی نتوانم کرد الْمُنْقَطَعُ بِي بصیغه
مفعول در قاموس است انقطع به مجهولا عجز

عَنْ سَفَرِهِ که بسبب فساد زاد او یا هلاک دابه یا حدوث المی
سفر نتواند کرد پس سفر منقطع است بکسر ومسافر منقطع به
فتح یعنی ومنم عاجز از سفر خود که بحسن عاقبت نتوانم رسید
فَقَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ الْأَذِلَّاءِ الْمُذْنِبِينَ بتحقیق
ایستاده کردم خود را در جای ایستادن جمعی که خوارند وگناه
کارند مَوْقِفَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُتَجَرِّينَ این چنین است
در نسخ وظاهرا اصلش المتجرئین است چنانچه در نسخه شهید است
همزه بتخفیف افتاده عَلَيْكَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِوَعْدِكَ در جای
ایستادن جمعی که شقی اند وجرات میکنند بر تو که خلاف حکم
تو میکنند ووعده ثواب که فرموده آنها سهل وسبک میگیرند
ودر نسخه بوعیدک سُبْحَانَكَ أَيَّ منصوب است از باب ما اضمر عامله
جُرْأَةٍ اجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ وَأَيَّ تَغْرِيرٍ غرر بنفسه عرضها
للهلکه غَرَّرْتُ بِنَفْسِي منزهی تو خدایا این چه جرأتیست
که من در درگاه تو کرده ام واین چه انداختن نفس خود است
در هلاک که من میکنم مَوْلَايَ ارْحَمْ كَبْوَتِي لِحُرِّ وَجْهِي

حرّ وجه آنجا از روی ظاهر است و لام بمعنی علی است وَزَلَّتِ
بکسر تا است در اکثر نسخ و معنی واضح ندارد و در یک نسخه بفتح
تا است که عطف بر کبوتی باشد و این ظاهر است قَدَمی
ای مولای من رحم بکن بر افتادن من بر روی و بر لغزیدن
پای من وَعُدْ بِحِلمِكَ عَلی جَهلی عاید بمعنی عطف و مهربانی
و ترحم است و اگر عد از این ماده مشتق باشد معنی چنین شود که
مهربانی بکن بسبب حلم و بردباری تو بر جهل من یعنی بر من
بسبب جهل من چرا که جاهل عاجز است و عاجز مرحوم است و اگر
مشتق از عود باشد معنی چنین شود که باز گرد و مرتبه دیگر حلم کن
در مقابل جهل من وَبِاِحسانِكَ عَلی اِساءَتی و مهربانی
بکن بر من بجهة آنکه گناهکارم چه مقتضای فضل آنست که
گناهکار را ببخشند و با او احسان کنند یا برگشته احسان بکن
در مقابل گناه من فَاَنَا المُقِرُّ بِذَنبی المُعتَرِفُ بِخَطیئَتی
پس من اقرار کننده ام بگناه من و اعتراف کننده ام بتقصیر
و خطای خود وَهذِهِ یَدی و در نسخه فهذه رقبتی وَناصِیَتی

و اینست دست من و پیشانی من در مقام خضوع همچنین
گویند چه گناهکار را دست به بندند و موی پیشانی او گرفته
بکشند اَستَکینُ بِالقَوَدِ مِن نَفسی خوارم و تن در داده ام
بقصاص کردن از نفس من یعنی هرچه خواهی بکن اِرحَم
شَیبَتی وَنَفادَ اَیّامی وَاقتِرابَ اَجَلی وَضَعفی وَ
مَسکَنَتی وَقِلَّةَ حیلَتی رحم کن بر پیری من و بر تمام
شدن ایام زندگی من و بر نزدیک شدن اجل من و بر ضعف
و مسکینی من مَولایَ وَارحَمنی اِذا انقَطَعَ مِنَ الدُّنیا
اَثَری وَامَّحی از باب افتعال اصلش امتحی است چنانچه در نسخه
شهید است مِنَ المَخلوقینَ ذِکری وَکُنتُ فی
المَنسیّینَ کَمَن قَد نُسِیَ صاحب من رحم کن بر من وقتی
که منقطع شود از دنیا اثر من یعنی بمیرم و محو شود از میان مخلوقات
ذکر من و باشم در میان فراموش شدگان همچو کسی که بتحقیق
فراموش شده باشد مَولایَ وَارحَمنی عِندَ تَغَیُّرِ
صورَتی وَحالی اِذا بَلِیَ جِسمی وَتَفَرَّقَت اَعضائی

وَتَقَطَّعَتْ اَوْصَالِی ای صاحب من رحم کن بر من نزد
تغییر یافتن صورت من در قبر و تبدل حال من وقتی که
پوسیده شود جسم من و جدا شوند اعضا من و پاره پاره
شوند مفاصل و مجتمع استخوانهای من یَا غَفْلَتِی و در نسخه
مَا اَغْفَلَنِی عَمَّا یُرَادُ بِی خدایا استغاثه میکنم بتو از دست
غفلت من از آنچه اراده کرده شود بمن مَوْلَایَ وَاِذْ جَمَعَنِی
فِی حَشْرِی وَنَشْرِی ای صاحب من رحم بکن بر من در وقت
جمع کردن من با خلایق در محشر قیامت یعنی در وقت زنده
کردن من برای حشر وَلْتَجْعَلْ فِی ذٰلِكَ الْیَوْمِ مَعَ اَوْلِیَائِكَ
مَوْقِفِی وَفِی اَحِبَّائِكَ مَصْدَرِی و بگردان در آن روز
حشر با دوستان تو ایستادن مرا و در محبان تو برگشتن مرا
از حساب که همراه دوستان تو بهشت روم وَفِی جِوَارِكَ
بکسر جیم و در نسخه بفتح و این انسب است بقولش مَسْکَنِی
یَا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ بگیر مرا در ذمه و عهد و پیمان تو یا بگردان
در همسایگی تو محل سکونت مرا ای پروردگار تمام عالم

دعا در طلب دفع هموم یَا فَارِجَ الْهَمِّ وَیَا کَاشِفَ الْغَمِّ
ای دافع و مزیل غم یَا رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
وَرَحِیْمَهُمَا زیادتی لفظ دلالت میکند بر زیادتی معنی
و رحمت مجاز است از انعام پس مراد اینست که ای دهنده
نعم جلیله دنیا و آخرت و نعم غیر جلیله دنیا و آخرت چه
جمیع اقسام نعم از وست و یحتمل که این عبارت اشارت
باشد بچهار ترکیب یکی یَا رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَرَحِیْمَ الدُّنْیَا
یعنی دهنده نعم جلیله و غیر جلیله دنیوی دوم یَا رَحْمٰنَ
الْاٰخِرَةِ وَرَحِیْمَ الْاٰخِرَةِ یعنی دهنده نعم جلیله
و غیر جلیله اخروی سیوم یَا رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَرَحِیْمَ
الْاٰخِرَةِ و اگر معنی چنین گوییم که دهنده نعم جلیله دنیا و غیر
جلیله آخرت (جزالت) نمی ماند پس معنی اینست که نعمت دهنده بمومن
و کافر در دنیا برزق و بمومن فقط در آخرت ببخشش و جنة
چهارم یَا رَحِیْمَ الدُّنْیَا وَرَحْمٰنَ الْاٰخِرَةِ و چون ادنی
نعمت اخروی اجل است از اعظم نعم دنیوی پس معنی چنین

باشد که ای دهنده نعم دنیوی که جلیل نیستند نسبت بنعم
اخروی که همه جلیلند صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْرُجْ
هَمِّي وَاكْشِفْ غَمِّي رحمت بکن بر محمد و آل محمد و دفع هم و غم
من بکن بدانکه هم المی هست که از توقع مکروه باشد قبل از
وقوع و غم بعد وقوع و مکروهست یا وَاحِدُ یا اَحَدُ یا صَمَدُ
یا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ
ای یگانه که نه افراد دارد و نه اجزا ای آنکه مردم باو رجوع آرند
در مهمات و ای آنکه نه فرزند دارد و نه پدر و هیچکس کفو و مثل
او نیست اِعْصِمْنِی همزه وصلست پس تنوین احد را کسر باید داد
وَطَهِّرْنِی و پاک کن مرا از گناهان وَاذْهَبْ از باب فتح
بِبَلِيَّتِي و ببر و دور کن بلا مرا و در نسخه شهید اذهب
از باب افعالست و معنی یکیست چرا که در قاموس گفته ذهب به ازاله
کاذهبه و اذهب به تا اینجا دعاست بعد ازین قول
راویست وَاقْرَءْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَقُلْ
هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و قل و بخوان آیة الکرسی و قُلْ اَعُوذُ

بِرَبِّ الْفَلَقِ تا آخر و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ تا آخر
وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ تا آخر و بگو و بعد ازین شروع در تتمه
دعاست و مقول قولست اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ سُؤَالَ
مَنِ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَضَعُفَتْ قُوَّتُهُ وَكَثُرَتْ
ذُنُوبُهُ خدایا بدرستی که من از تو میطلبم و سوال میکنم
از تو همچو طلبیدن کسی که محکم شده باشد قوت او و بسیار شده
باشد گناهان او سُؤَالَ مَنْ لَا يَجِدُ لِفَاقَتِهِ مُغِيثًا
و در نسخه مغنیا از غنی وَلَا لِضَعْفِهِ مُقَوِّيًا وَلَا لِذَنْبِهِ
غَافِرًا غَيْرَكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ همچو سوال کردن
کسی که نیابد برای احتیاج خود فریادرسی و نه برای ضعف خود
قوت دهنده و نه از برای گناه خود بخشنده غیر تو ای صاحب
عظمت و کرم کردن بدانکه مستغیث و تقویت داده شده
آن شخص است نه فاقه و ضعف پس تعلق مجازیست و محتمل
که لام سببیه باشد بتقدیر معینا له و مقویا له و تعلق مغفرت
بذنب ظاهرست اَسْاَلُكَ عَمَلًا تُحِبُّ بِهِ مَنْ عَمِلَ

[illegible]

بِهٖ وَيَقِيناً تَنفَعُ بِهٖ مَنِ اسْتَيقَنَ بِهٖ و در نسخه شهید
ينفع من استيقن به در قاموس است يقن الامر كفرح
واليقنه وتيقنه واستيقنه واستيقن به علمه وتحققه حَقَّ
اليَقِينِ فِي نَفَاذِ اَمْرِكَ و از تو میطلبم عملی را که دوست
داری بسبب آن عمل کسی که آن عمل کرده باشد و میطلبم
دانستن احکام ترا به تحقیق و یقینی که نفع برسانی تو بسبب
آن یقین کسی را که دانسته باشد آن احکام را الجنان که حق
دانستن است در اجرای امر تو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْبِضْ عَلَى الصِّدْقِ نَفْسِي خدایا رحمت بکن
بر محمد و آل محمد و بگیر بر ایمان نفس مرا یعنی بر آن بدار یا قبض
روح من بکن با ایمان و تصدیق وَاقْطَعْ مِنَ الدُّنْيَا حَاجَتِي
و قطع احتیاج من از دنیا بکن وَاجْعَلْ فِيمَا عِنْدَكَ
رَغْبَتِي شَوْقاً اِلىٰ لِقَائِكَ و بگردان رغبت مرا در آنچه نزد
تست از عمل صالح و رضای تو بجهه اشتیاق من بلقای تو
وَهَبْ لِي صِدْقَ التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ و ببخش مرا

توکل صادق بر تو که مشوب بغرض دیگر نباشد وَاَسْأَلُكَ
مِنْ خَيْرِ كِتَابٍ قَدْ خَلَا وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كِتَابٍ
قَدْ خَلَا و از تو میطلبم ثواب اعمال نیک که کرام کاتبین در
جریده اعمال من قبل ازین نوشته اند و پناه می برم بتو از
بدیهای من که در کتاب اعمال من قبل ازین نوشته اند
اَسْأَلُكَ خَوْفَ الْعَابِدِينَ لَكَ وَعِبَادَةَ الْخَاشِعِينَ
لَكَ و از تو میطلبم الجنان خوفی که عابدان از تو دارند و الجنان
عبادتی که میکنند خشوع کنندگان ترا وَيَقِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ
عَلَيْكَ وَتَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكَ و در نسخه بک و میطلبم
مثل یقین توکل کنندگان بر تو و مثل توکل مومنان بر تو
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسْأَلَتِي مِثْلَ رَغْبَةِ اَوْلِيَائِكَ
فِي مَسَائِلِهِمْ و در نسخه شیخ زین الدین منک خدایا بگردان
رغبت مرا در سوال و طلب کردن من از تو مثل رغبت دوستان
تو در سوال کردنهای ایشان از تو وَرَهْبَتِي مِثْلَ رَهْبَةِ
اَوْلِيَائِكَ و در نسخه شیخ زین الدین منک و بگردان خوف

مرا از تو مثل خوف دوستان تو از تو واستعملنی فی
مرضاتک عملاً لا اترک معه شیئاً من دینک
مخافة احد من خلقک و بکار دار مرا در اموری که مرضی
تواند بعملی که ترک نکنم با آن عمل هیچ چیز را از امور دینیه
تو بواسطه ترس کسی از مخلوقات تو اللهم هذه حاجتی
فاعظم فیها رغبتی واظهر فیها عذری ولقنی
فیها حجتی وعاف فیها جسدی خدایا آنچه مذکور شد
مطلب و حاجت من است و تانیث هذه باعتبار مذکور است
پس عظیم ساز در تحصیل آن رغبت دل مرا و ظاهر کن بر خلق
روز قیامت عذر تقصیر مرا و تلقین کن بمن در تحصیل حاجات
حجت مرا که بتعلیم و تلقین تو وجه تقصیر گفته خلاص شوم و عافیت
ده از بلیات در تحصیل حاجات بدن مرا اللهم من
اصبح له ثقة او رجاء غیرک مراد ثقه و رجا من
یوثق به و من یرجی منه است بطریق زید عدل و جزا من
محذوفست یعنی فلیصبح لا عبرة لی به فقد فا تعلیل است

اصبحت وانت ثقتی ورجائی مجاز است بطریق
سابق فی الامور کلها خدایا هر که صبح کند در حالی
که اعتماد و امید او بر غیر تو باشد گو چنین باشد مرا باو کاری
نیست چرا که من بتحقیق صبح کرده ام در حالی که اعتماد و امید
من بذات پاک تست در همه کارها فاقض لی بخیرها
عاقبة پس حکم کن برای من بهر کدام از آن امور که
عاقبت آن برای من خوب باشد و توفیق همان امر بمن ده
ونجنی من مضلات الفتن اضافه صفت بموصوفست
نجات ده مرا از فتنهایی که موجب گمراهی من باشد برحمتک
یا ارحم الراحمین برحمت و انعام و فضل تو ای رحیم
ترین رحم کنندها وصلی الله علی سیدنا محمد رسول
الله المصطفی وعلی آله الطاهرین و رحمت کند خدای
تعالی بر سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که رسول خدا است
آنجناب رسولی برگزیده آلهیست از تمام عالم و بر آل او که
پاک اند بمقتضای آیت تطهیر و آنکه ملا جلال در حاشیه قدیمه

تجرید گفته که فصل نکنند بعلی بمقتضای حدیث من فصل بینی
و بین آل علی لم ینل شفاعتی اصلی ندارد و حدیث منقول
نیست الهی بفضل خود برین عاصی که مترجم این داعیه
کریمه است بحق صاحب این ادعیه و آبا کرام و اولاد اطهار
او ببخشا . غفران و رضوان نصیب کن آمین یا رب العالمین

وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین برحمتک
یا ارحم الراحمین تمام شد ترجمه این
صحیفه کامله در دار السلطنه
لاهور کاتبه المذنب فقیر حقیر
عبد الرشید غفر له
سنه ۱۱۱۱